شرح

زیارت امین الله

سید هاشم رسولی محلاتی



بسم الله الرحمن الرحيم



شرح

زیارت امین اللّٰه

سید هاشم رسولی محلاتی

● نام کتاب: .... شرح زیارت امین‌الله
● تألیف: .... سید هاشم رسولی محلاتی
● ناشر: .... دفتر نشر فرهنگ اسلامی
● حروفچینی: .... کامپیوتایپ
● لیتوگرافی، چاپ و صحافی: .... چاپخانهٔ دفتر نشر فرهنگ اسلامی
● نوبت چاپ: .... اول - ۱۳۷۴
● تیراژ: .... ۳۰۰۰ جلد

فهرست

بخش دوم
دعـا و راز و نیـاز



سالها بود که هرگاه در مشاهد مشرفه و حرمهای ائمهٔ اطهار علیهم السلام موفق به خواندن زیارت امین‌الله می‌شدم بخاطر جامعیّت و معروفیت و اعتبار آن، در دل آرزو مـی‌کردم، خداوند توفیق دهد روزی بتوانم شرحی فارسی بر این زیارتنامه بنویسم، و آن جمله‌های پرمعنا و سازنده‌ای را که در آن وارد شده با قلمی روان و بیانی ساده که در خورِ فهم همگان باشد ترجمه و شرح کرده و در دسترس پارسی زبانان قرار دهم، تا خوانندهٔ محترمی که آشنا به زبان عرب نیست، با خواندن آن، توجّه و عنایت بـیشتری بـدان داشـته و لذّت زیادتری از خواندن آن ببرد، و در ضمن ثواب و بهره‌ای نیز از این طریق عاید این فقیر بی‌بضاعت گردد، و ذخیره‌ای برای روز وانفسای این عاصی تهیدست باشد.

متأسفانه روز به روز مشاغل و گرفتاری، و ناتوانی جسمی و برخی بیماریها و موانع و عوائق دیگر برای انجام این کار زیادتر می‌شد، تا بالاخره فرصتی بدست آمد، و با اینکه دورنمای انجام کار بسی دشوار، و پرفراز و نشیب بود، ولی با استمداد از درگاه ایزد منّان و با تکیه بر فضل و توفیق او، دست به کار شدم، و با سابقه‌ای که از عنایات ذات اقدسش دارم کاملاً امیدوارم که توفیق خود را در انجام کار، از این بندهٔ بی‌بضاعت و ناتوان دریغ نخواهد فرمود، و همانند گذشته مرا یاری خواهد کرد، «انّه خیر ناصر و معین».

توضیحی دربارهٔ این زیارتنامه و سند آن

زیارت امین‌الله بعنوان یکی از زیارتهای امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام وارد شده و مرحوم محدث قمی(ره) بعنوان دومین زیارت آن حضرت نقل کرده، و در بسیاری از نقلهای آن دوّمین جملهٔ آن نیز جملهٔ:

«السلام علیك یا امیرالمؤمنین» است. ولی با توضیح و شواهدی که از زبان خود ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام و محدثین بزرگوار شیعه نقل شده، این زیارتنامه را در همهٔ مشاهد مشرّفه می‌توان خواند، با این تفاوت که در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام جملهٔ دوم خوانده می‌شود، ولی در حرم امامان معصوم دیگر، خوانده نمی‌شود...

مرحوم ملا محمد باقر مجلسی(ره) در کتاب بحارالانوار پس از نقل زیارت امین‌الله از امام سجاد علیه السلام از کتاب «کامل الزیارات» و «فرحة الغریّ» گوید:

«اِنّما کَرّرنا تِلكَ الزیارةَ لِاخْتلافِ الفاظِها، و کونِها مِن اَصَحِّ الزیّاراتِ سنداً و اَعمِّها مَوْرداً...».[۱]

یعنی ـ اینکه ما این زیارت را تکرار کردیم بخاطر اختلاف الفاظ آن بود، و دیگر آنکه این زیارت از نظر سند صحیح‌ترین زیارتها است، و از نظر مورد (و جاهایی که می‌توان آن را خواند) از همهٔ آنها عمومی‌تر است (که در همه جا می‌توان خواند).

و محدث قمی(ره) در باب زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب مفاتیح گوید:

زیارت دوم زیارت معروفه به امین‌الله است که در نهایت اعتبار است، و در تمام کتب مزاریه و مصابیح نقل شده است، و علامهٔ مجلسی(ره) فرموده که آن بهترین زیارات است. از جهت متن و سند و باید که در جمیع روضات مقدّسه بر این مواظبت نمود.

آنگاه زیارت را به همان‌گونه که ما ذیلاً نقل کرده‌ایم آورده و سپس گوید:

... امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: که هر که از شیعیان ما این زیارت و دعا را نزد قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام یا نزد قبر یکی از ائمّه علیهم‌السلام بخواند البته حق‌تعالی این

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۶۹.

زیارت و دعای او را در نامه‌ای از نور بالا برد، و مُهر حضرت محمد(ص) را بر آن زند و هم‌چنین محفوظ باشد تا تسلیم نماید به قائم آل محمد علیهم‌السلام، پس استقبال نماید صاحبش را به بشارت وتحیّت و کرامت انشاءالله تعالی.

سپس گوید: این زیارت شریفه هم از زیارات مطلقه محسوب می‌شود، و هم از زیارات مخصوصهٔ روز عید غدیر و هم از زیارات جامعه که در جمیع روضات مقدّسه ائمه علیهم‌السلام خوانده می‌شود.

نگارنده گوید: گذشته از گفتار این بزرگان علم حدیث، و غوّاصان اقیانوس سخنان رهبران بزرگوار الهی، خودِ زیارت امین‌الله و فرازهای پرمعنی و ملکوتی بلندِ آن بهترین شاهد و گواه بر اعتبار و صدور آن از ائمه معصومین علیهم‌السلام، و آن پیشوایانی است که دربارهٔ سخنانشان گفته‌اند: «دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق» چنانچه یکی از اساتید بزرگ دربارهٔ دعاهایی چون دعای کمیل و مناجات شعبانیه و دعای صباح و امثال آنها این سخن را می‌فرمود.

و از اینجا معلوم می‌شود که این بندهٔ ناتوان با این بضاعت اندک و ناتوانی علمی خود، به چه کار بزرگی دست زده و به چه عمل خطیری اقدام کرده‌ام، که می‌خواهم سخنان این بزرگواران را در قالب ترجمه پارسی درآورده و یا شرح کنم، و در همین جا عذر تقصیر و یا قصور خود را به پیشگاه والای آن امامان معصوم و همچنین اساتید و دانشمندان عالی‌مقام علوم اهل بیت علیهم‌السلام معروض داشته، ملتمسانه به درگاه مخاطَب اصلی این زیارتنامه و این سخنان، یعنی حضرت امیر مؤمنان علیه آلاف التحیّة والثناء عرضه می‌دارم که:

«یا اَیُّها العَزیزُ مَسَّنی وَ اَهلیَ الضُرُّ و جِئتُ بِبِضاعَةٍ مُزجاةٍ فَاَوْفِ لِیَ الکیلَ و تَصَدَّقَ عَلَیَّ اِنَّ اللّهَ یَجْزِی المُتَصِدِّقِین».

و آنچه این بنده درخواست دارم شفاعت آن بزرگوار در دنیا و آخرت و درخواست سعادت و مغفرت در دنیا و آخرت از درگاه خدای تعالی برای خود و پدر و مادرم می‌باشد، که انشاءالله تعالی نصیب گردد.

و اینک اصل زیارتنامه

مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان گوید:

زیارت دوّم زیارت معروفه به امین‌الله است که در نهایت اعتبار است و در تمام کُتُب مَزارِیّه و مصابیح نقل شده است و علامهٔ مجلسی(ره) فرموده که آن بهترین زیاراتست از جهت متن و سند و باید که در جمیع روضات مقدّسه بر این مواظبت نمایند و کیفیّت آن چنانستکه به سندهای معتبر روایت شده از جابر از امام محمّد باقر(ع) که امام زین‌العابدین(ع) به زیارت امیرالمؤمنین(ع) آمد و نزد قبر آن حضرت ایستاد و گریست و گفت:

اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمینَ اللّٰهِ فی اَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلیٰ عِبادِهِ [اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا اَمیرَالْمُؤْمِنینَ] اَشْهَدُ اَنَّكَ جاهَدْتَ فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ وَ عَمِلْتَ بِکِتابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ(ص) حَتّیٰ دَعاكَ اللّٰهُ اِلیٰ جِوارِهِ فَقَبَضَكَ اِلَیْهِ بِاخْتِیارِهِ وَ اَلْزَمَ اَعْدائَكَ الْحُجَّةَ مَعَ ما لَكَ مِنَ الْحُجَجِ الْبالِغَةِ عَلیٰ جَمیعِ خَلْقِهِ اَللّٰهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسی مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ راضِیَةً بِقَضائِكَ مُولَعَةً بِذِکْرِكَ وَ دُعائِكَ مُحِبَّةً لِصَفْوَةِ اَوْلِیائِكَ مَحْبُوبَةً فی اَرْضِكَ وَ

سلام بر تو ای امانتدار خدا در زمین او و حجتش بر بندگان او [سلام بر تو ای امیرمؤمنان] گواهی دهم تو که در راه خدا جهاد کردی چنانچه باید و رفتار کردی به کتاب خدا (قرآن) و پیروی کردی از سنتهای پیامبرش(ص) تا اینکه خداوند تو را به جوار خویش دعوت فرمود و به اختیار خودش جانت را قبض نمود و ملزم کرد دشمنانت را به حجت و برهان با حجتهای رسای دیگری که با تو بود بر تمامی خلق خدا، خدایا قرار ده نفس مرا آرام به تقدیرت و خوشنود به قضایت و حریص به ذکر و دعایت و دوستدار برگزیدگان دوستانت و محبوب در زمین و

سَمٰآئِكَ صٰابِرَةً عَلیٰ نُزُولِ بَلٰآئِكَ شٰاكِرَةً لِفَوٰاضِلِ نَعْمٰآئِكَ ذٰاكِـرَةً لِسَوٰابِغِ اٰلآئِكَ مُشْتٰاقَةً اِلیٰ فَرْحَةِ لِـقٰآئِكَ مُـتَزَوِّدَةً التَّـقْویٰ لِـيَوْمِ جَزٰآئِكَ مُسْتَنَّةً بِسُـنَنِ اَوْلِـيٰآئِكَ مُفٰارِقَةً لِأَخْلٰاقِ اَعْدٰآئِكَ مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيٰا بِحَمْدِكَ وَ ثَنٰآئِكَ.

آسمانت و شکیبا در مورد نزول بلایت و سپاسگزار در برابر نعمتهای فزونت و متذکر عطایای فراوانت مشتاق به شاد گشتن دیدارت توشه‌گیر پرهیزکاری برای روز پاداشت پیروی کنندهٔ روشهای دوستانت و دوری گزینندهٔ اخلاق دشمنانت سرگرم ازدنیا به‌ستایش وثنایت.

پس پهلوی روی مبارک خود را برقبر گذاشت و گفت:

اَللّٰهُمَّ اِنَّ قُلُوبَ الْمُخْبِتِينَ اِلَـيْكَ وٰالِهَةٌ وَ سُـبُلَ الرّٰاغِـبِينَ اِلَـيْكَ شٰارِعَةٌ وَاَعْلٰامَ الْقٰاصِدِينَ اِلَيْكَ وٰاضِحَةٌ وَاَفْئِدَةَ الْعٰارِفِينَ مِـنْكَ فٰازِعَةٌ وَ اَصْوٰاتَ الدّٰاعِينَ اِلَيْكَ صٰاعِدَةٌ وَ اَبْوٰابَ الْاِجٰـابَةِ لَـهُمْ مُـفَتَّحَةٌ وَ دَعْـوَةَ مَـنْ نٰـاجٰاكَ مُسْتَجٰابَةٌ وَ تَوْبَةَ مَنْ اَنٰابَ اِلَيْكَ مَقْبُولَةٌ وَ عَبْرَةَ مَـنْ بَكـیٰ مِـنْ خَوْفِكَ مَرْحُومَةٌ وَالْاِغٰاثَةَ لِـمَن اِسْتَغٰاثَ بِكَ مَوْجُودَةٌ وَالْاِعٰـانَةَ لِـمَنِ اسْـتَعٰانَ بِكَ مَـبْذُولَةٌ

خدایا براستی دلهای فروتنان درگاهت بسوی تو حیران است و راههای مشتاقان به جانب تو باز است و نشانه‌های قاصدان کویت آشکار و نمایان است و قلبهای عارفان از تو ترسان و صداهای خوانندگان بطرف تو بلند است و درهای اجابت به رویشان باز است و دعای آن کس که با تو راز گوید مستجاب است وتوبهٔ آن‌کس‌که به‌درگاه تو بازگردد پذیرفته است و اشک دیدهٔ آن کس که از خوف تو گرید مورد رحم و مهر است و فریاد رسی تو برای کسی که به تو استغاثه کند آماده است وکمک‌کاریت برای آن کس که از توکمک خواهدرایگان است

وَعِداٰتِكَ لِعِباٰدِكَ مُنْجَزَةٌ وَ زَلَلَ مَنِ اسْتَقاٰلَكَ مُقاٰلَةٌ وَ اَعْماٰلَ الْعاٰمِلينَ لَدَيْكَ مَحْفُوظَةٌ وَاَرْزاٰقَكَ اِلَى الْخَلاٰئِقِ مِنْ لَدُنْكَ ناٰزِلَةٌ وَ عَواٰئِدَ الْمَزيدِ اِلَيْهِمْ واٰصِلَةٌ وَ ذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرينَ مَغْفُورَةٌ وَ حَواٰئِجَ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيَّةٌ وَ جَواٰئِزَ السّاٰئِلينَ عِنْدَكَ مُوَفَّرَةٌ وَ عَواٰئِدَ الْمَزيدِ مُتَواٰتِرَةٌ وَ مَواٰئِدَ الْمُسْتَطْعِمينَ مُعَدَّةٌ وَ مَناٰهِلَ الظِّماٰءِ مُتْرَعَةٌ اَللّٰهُمَّ فَاسْتَجِبْ دُعاٰئي وَاقْبَلْ ثَناٰئي وَاجْمَعْ بَيْني وَ بَيْنَ اَوْلِياٰئي بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فاٰطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ اِنَّكَ وَلِيُّ نَعْماٰئي وَ مُنْتَهىٰ مُناٰيَ وَ غاٰيَةُ رَجاٰئي في مُنْقَلَبي وَمَثْواٰيَ.	و وعده‌هایی که به بندگانت دادی وفایش حتمی است و لغزش کسی‌که از تو پوزش طلبد بخشوده است و کارهای آنان که برای تو کار کنند در نزد تو محفوظ است و روزیهایی که به آفریدگانت دهی‌ازنزدت ریزان‌است و بهره‌های بیشتری هم به‌سویشان واصل، وگناه آمرزش خواهان (ازتو) آمرزیده است و حاجتهای آفریدگانت نزد تو روا شده است و جایزه‌های سائلان درپیش توشایان و وافر است وبهره‌های فزون پیاپی است و خوانهای احسان‌برای‌طعام‌خواهان‌آماده‌است‌وحوضهای آب برای‌تشنگان لبریز است خدایا پس‌دعایم را مستجاب کن و بپذیر مدح وثنایم را و گرد آور میان من و دوستانم به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که براستی تویی صاحب نعمتهایم و منتهای آرزویم و سرحد نهایی امیدم در بازگشتگاه واقامتگاهم.

و در کامل الزّیارة بعد از این زیارت، این فقرات نیز مسطور است:

اَنْتَ اِلٰهي وَ سَيِّدي وَ مَوْلاٰيَ اغْفِرْ لِأَوْلِياٰئِنا وَ كُفَّ عَنّاٰ اَعْداٰئَناٰ	تویی معبود و آقا و مولای من بیامرز دوستان ما را و باز دار از ما دشمنانمان را

وَاشْغَلْهُمْ عَنْ اَذانا وَاَظْهِرْ كَلِمَةَ الْحَقِّ وَاجْعَلْهَا الْعُلْيا وَ اَدْحِضْ كَلِمَةَ الْباطِلِ وَاجْعَلْهَا السُّفْلىٰ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ.

و سرگرمشان کن از آزار ما و آشکار کن گفتار حق را و آن را برتر قرار ده و از میان بردار گفتار باطل را و آن را پست گردان که براستی تو بر هر چیز توانایی.

پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که از شیعیان ما این زیارت و این دعا را نزد قبر امیرالمؤمنین علیه السلام یا نزد قبر یکی از ائمه علیهم السلام بخواند البتّه حق تعالی این زیارت و دعای او را در نامه‌ای از نور بالا برد و مهر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را بر آن بزند و همچنین محفوظ باشد تا تسلیم نمایند به قائم آل محمد علیهم السلام پس استقبال نماید صاحبش را به بشارت و تحیّت و کرامت انشاءاللّه تعالی.

مؤلّف گوید که این زیارت شریفه هم از زیارات مُطْلَقه محسوب می‌شود و هم از زیارات مخصوصه روز غدیر و هم از زیارات جامعه که در جمیع روضات مقدّسهٔ ائمه علیهم السلام خوانده می‌شود. (پایان کلام محدث قمی)

نگاهی اجمالی به این زیارتنامه

در میان زیارتنامه‌های معروف ظاهراً این تنها زیارتنامه‌ای است.که با ذکر یکی دو جمله درود و سلام کوتاه، و گواهی اجمالی به مختصری از خصوصیات امام معصوم علیه السلام بیشترین توجه به دعا و درخواستهای مشروع و آنچه موجب سعادت و کمال انسانی است معطوف شده، و سپس به راز و نیاز با پروردگار بی‌نیاز پرداخته و فرازهای بسیار آموزنده و جالبی برای تعلیم و تربیت افراد، مورد استفاده و آموزش قرار گرفته است، و امام سجاد علیه السلام با این عمل خود چند مطلب را به ما یاد می‌دهد که از آن جمله است:

مطلب اول ـ استفادهٔ بیشتر از مکان دعا

درس اولی را که به ما می‌آموزد این مطلب است که شخص زائر هرگاه این توفیق را پیدا کرد، که در حرم مطهر امام معصومی قرار گرفت، نخست با ذکر یکی دو جملهٔ کوتاه نسبت به ساحت قدس آن امام معصوم عرض ادب و ارادت کند، آنگاه بیشترین بهره را

باید بوسیلهٔ دعا و استغفار برای خود و دیگر دوستان و هم‌کیشان خود از فیوضات آن مکان مقدس ببرد، و وقت عزیز و فرصت طلائی خود را بیهوده از دست ندهد، و بداند که در جایگاهی قرار گرفته و توفیق حضور در بارگاهی را یافته که مهبط فرشتگان الهی و محل رفت و آمد اولیاء خدا است، و فیوضات و رحمتهای الهی پیوسته بدانجا نازل می‌شود و احیاناً حجتّهای دیگر الهی و حضرت ولی‌اللّه اعظم امام عصر عجّل‌اللّه تعالی فرجه الشریف در آن مکان پربرکت حضور دارند و با خدای تعالی و صاحب آن مرقد شریف به دعا و راز و نیاز مشغولند و رفت و آمد زائران و راز و نیاز آنان را ثبت می‌کنند...

و خلاصه بداند که دعای او به اجابت بسیار نزدیک، و امید به قضاء حاجت بسیار زیاد است، و از این فرصت استثنایی که پیش آمده کاملترین بهره را ببرد.

مطلب دوم ـ محتوای دعا و موضوعات مورد درخواست

دومین درسی را که امام﴿ع﴾ در این زیارتنامه به ما می‌دهد این مطلب است که اکنون که این فرصت استثنایی پیدا شده و توفیق بزرگ الهی یار شده و در چنین جایگاه مقدسی حضور یافته‌اید، و می‌توانید از دعا و استغفار و راز و نیاز بیشترین بهره را ببرید، توجه داشته باشید که دعاهای خود را متوجه عالم بالا و رسیدن به اوج سعادت و کمال انسانی قرار داده و این فرصت گرانبها را به درخواستهای مادّی و تکراری دنیای زودگذر فانی بسنده نکنید، و به ما یاد می‌دهد که چه چیزهایی را از خدا بخواهید و با چه زبانی و بیانی سعادت خود را از خالق جهان درخواست کنید، و از دعاهای ساختگی و از سخنانی ـ که به قول معروف «من درآوری» است پرهیز کنید...

و با جامع‌ترین بیانها و فصیح‌ترین عبارتها به ما یاد می‌دهند که از خدا چه بخواهید، و چگونه بخواهید، و خواسته‌های خود را در قالب چه الفاظی و کلماتی بیان کنید، و در پایان نیز شیوهٔ راز و نیاز با خدای بی‌نیاز را به ما یاد می‌دهد و بدین ترتیب زیارت امین‌اللّه شامل دو بخش است:

بخش اوّل: زیارتنامه.

بخش دوّم: دعاء و راز و نیاز.

بخش اوّل:

شرح فقرات و فرازهای زیارت امین‌اللّه

«اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا أَمِینَ اللّهِ فِي أَرْضِهِ»

نظیر این عبارت در زیارتهای دیگر ائمه علیهم السلام نیز وارد شده، چنانچه در زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با این تعبیر آمده است:

«اَلسَّلامُ عَلیٰ أَمِینِ اللّهِ عَلیٰ وَحْیِهِ وَ عَزائِمِ أَمْرِهِ اَلْخاتِمِ لِماسَبَقَ وَالْفاتِحِ لِما اسْتُقْبِلَ...».

و در زیارت جامعه کبیره نیز می‌خوانیم:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکُم یا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوةَ وَ مَوْضِعِ الرسالَة... ـ تا آنجا که زائر گوید: وَ اَبْوابُ الایمانِ وَ اُمَناءُ الرَّحمانِ وَ سُلالَةُ النَّبِیّینِ...».

و در روایات:

در روایات نیز دربارهٔ نشانه‌های امام معصوم آمده که فرموده‌اند:

«اَلاِمٰامُ اَمینُ اللّٰهِ في خَلْقِهِ...».[۱]

و در جای دیگر از امام هشتم علیه السلام روایت شده که در نامه‌ای به عبدالله بن جندب مرقوم داشتند:

«اَمّٰا بَعْدُ فَاِنَّ مُحَمَّداً کٰانَ امینَ اللّٰهِ في خَلْقِهِ، فَلَمّٰا قُبِضَ(ص) کُنّٰا اَهْلَ البَیْتِ وَرَثَتَه فَنَحْنُ اُمَنٰاءُ اللّٰهِ في أَرْضِهِ...».[۲]

ـ اما بعد ـ براستی که محمد(ص) امین خدا در میان خلق او بود، و چون وی از دنیا رفت ما خاندان وارثان اوئیم، و مائیم امینان خدا در روی زمین...

از نظر لغت:

برای امین در اینجا چهار معنی می‌توان ذکر کرد با این توضیح که:

«امین» در لغت به معنای امانتدار است، و اینکه به رسول خدا صلی الله علیه و آله «اَمینُ اللّٰه عَلیٰ وَحْیه» گفته شده از این جهت است که آن حضرت در رساندن وحی الهی امین و امانتدار بود، و اینکه به ائمهٔ معصومین «اَمینُ اللّٰه» گفته شده از این جهت است که امین و امانتدار خدا بودند دربارهٔ دین و علوم و احکام و معارف الهی ـ چنانچه مجلسی(ره) در شرح آن فرموده...[۳]

معنای دوم

و محتمل است منظور این باشد که آنان امانتدار الهی بودند در اموال و نفوس و بیت‌المال مسلمانان...

و براستی که آن بزرگواران در این جهت نمونه و اُسوه و الگو بودند و داستانهای امانتداری آنان مشهور و ضرب المثل بوده، و از آن جمله داستانهای امانتداری و عدالت

---

۱ ـ اصول کافی، کتاب الحجة ـ باب نادر فی فضل الامام و صفاته.

۲ ـ اصول کافی، کتاب الحجة ـ باب ان الائمة ورثوا علم النبی و جمیع الانبیاء و الاوصیاء...

۳ ـ مرآة العقول ج ۲، ص ۳۸۶ و ج ۳، ص ۱۴.

امیرالمؤمنینعلیه السلام در تقسیم و حفظ بیت‌المال بهترین شاهد و گواه این مطلب است‌که شمه‌ای از آنها را مرحوم ابن شهرآشوب در کتاب مناقب ذکر کرده.[۱]

و از آن جمله به موارد زیر توجه کنید:

نمونه‌هایی از امانتداری و عدالت امیرالمؤمنینعلیه السلام

ابن شهرآشوب از کتاب تهذیب روایت کرده که علی بن أبی رافع (نویسنده و صندوق‌دار امیرالمؤمنینعلیه السلام) گوید: علیعلیه السلام در نزد من مالی داشت، و ایام عید اضحی پیش آمد و دختر آن حضرت نزد من آمد و گردن‌بندی از لؤلؤ را ـ به صورت عاریهٔ مضمونه ـ از من گرفت که تا سه روز دیگر آن را باز گرداند!

علیعلیه السلام آن را در گردن دخترش دید و آن را شناخت پس نزد من آمده فرمود:

«أتخونُ المسلمین»؟!

آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی؟!

من داستان را برای آن حضرت عرض کرده و گفتم: من آن را از مال خویش ضمانت کردم!

فرمود: همین امروز آن را به جای خود بازگردان و دیگر هیچگاه چنین کاری نکنی که به عقوبت و تنبیه من دچار خواهی شد، آنگاه فرمود:

اگر دخترم آن را بصورت عاریهٔ مضمونه نگرفته بود نخستین زن هاشمیّه‌ای بود که دستش به عنوان سرقت قطع می‌شد! دخترش که این سخن را شنید. با ناراحتی نزد آن حضرت آمده و داستان را پرسید؟

امامعلیه السلام فرمود:

«یا بِنْتَ عَلیّ بنِ ابیطالب لاتَذْهَبنَّ بِنَفْسِكَ عَنِ الحَقّ! أَكُلُّ نِساءِ المُهاجِرین تَتَزَیَّنُ فی هذا العید بِمِثْلِ هذا»؟

---

۱ ـ مناقب ابن شهرآشوب ج ۲، ص ۱۰۷ به بعد.

ای دختر علی بن ابی‌طالب از حق روی گردان مباش! آیا همهٔ زنان مهاجر در این عید با چنین گردن‌بندی خود را آراسته و به گردن آویخته‌اند!

* * *

و از کتاب فضائل احمد بن حنبل از ام‌کلثوم روایت کرده که روزی برای امیرالمؤمنین مقداری «تُرنج» آوردند، در این وقت حسن و حسین پیش رفته یکی از آنها را برداشتند، امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام آن را از دست آنها گرفت و در جای خود گذارده سپس دستور داد آنها را تقسیم کنند.

* * *

و مردی از قبیلهٔ خثعم حسن و حسین‌علیهما‌السلام را دید که نان و سبزی و سرکه می‌خورند! بدانها گفت: با اینکه در بیت‌المال آن همه اموال هست غذای شما این است؟ بدو گفتند:

«ما أغفَلَكَ عَنْ أميرالمؤْمِنين»!

مگر از امیرالمؤمنین غافل هستی!

* * *

زاذان گوید: روزی قنبر (غلام آن حضرت) چند عدد ظرف طلا و نقره به نزد آن حضرت آورده گفت: هر چه در بیت‌المال بود همه را تقسیم کردی و من اینها را برای خود شما پنهان کرده و نگه داشتم؟

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام شمشیر را برهنه کرد و به روی قنبر کشید و فرمود:

«وَيْحكَ لَقَدْ اَحْبَبتَ أَنْ تَدخُلَ بَيتي ناراً».

وای بر تو می‌خواستی آتشی را به خانهٔ من درآوری؟

آنگاه با همان شمشیر آن ظرفها را تکه تکه کرده تا زیاده از سی تکه شد سپس فرمود: سمسارها و دلالها را بیاورید تا آنها را قیمت کرده و بفروشند، و سهم هرکس را بدهند، آنگاه این شعر را قرائت کرد:

هـذا جـناى و خـياره فـيه و كلّ جان يـده الى فـيه[1]

كنايه از اينكه شيوهٔ من مانند ديگران نيست كه چيزى را براى خود انتخاب كنم و مردم ديگر را از آن محروم سازم بلكه هر آن چه خوب و بد هست مال همه است و همگى در آن سهم دارند.

* * *

و داستانهاى برادرش عقيل بن ابى طالب با آن حضرت معروف است كه برخى از آنها نيز در نهج‌البلاغه آمده (مانند داستان حديدهٔ محماة خطبهٔ ۲۲۲) كه متن آن اينگونه است:

«وَاللّٰهِ لَأنْ اَبيتُ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً، وَ أُجَرَّ فِي الأَغْلاَلِ مُصَفَّداً، أحَبُّ اِلَيَّ مِنْ أنْ أَلْقَى اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبادِ، وَ غاصِباً لِشَيْءٍ مِنَ الْحُطَامِ. وَ كَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسٍ يسرع اِلَى البلى قُفُولُهَا، وَ يَطُولُ فى الثَّرَى حُلُولُهَا.

وَاللّٰهِ لَقَدْ رَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ، وَ عَاوَدَنِي مُؤَكِّداً وَ كَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً فَأَصْغَيْتُ اِلَيْهِ سَمْعِى فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِى وَ أَتبعُ قِيَادَهُ مُفارِقاً طَرِيقِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبر بِهَا فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِى دَنَفٍ مِنَ أَلَمِهَا، وَ كَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيْسَمِهَا. فَقُلْتُ لَهُ: ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ يا عَقيلُ، أَتَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أحْمَاهَا اِنْسَانُهَا لِلَعبِهِ، وَ تَجُرُّنِى اِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لَغَضَبِه. أَتَئِنُّ مِنَ الأَذَى وَلاَ أَئِنُّ مِنْ

---

۱ ـ در لسان العرب آمده كه على بن ابيطالب عليه‌السلام داخل بيت‌المال شد و فرمود: «يا حمراء و يا بيضاء احمرى و ابيّضى و غرى غيرى؟» (اى طلاها و اى نقره‌ها ديگرى را جز من فريب دهيد!) و سپس اين شعر را مى‌خواند. و نخستين كسى كه اين شعر را گفت عمرو بن عدى خواهرزادهٔ جزيمه بود، هنگامى كه جزيمه در بيابانى منزل كرد و به همراهان خود گفت: از اين كنگرها بچينيد و نزد من آريد، آنها رفتند و كنگرها را چيدند ولى خوبهاى آن راخوردند و پس مانده‌ها را نزد جزيمه آوردند، جز خواهرزاده‌اش كه هر چه را چيده بود همه را نزد او آورد و اين شعر را گفت و معناى آن چنين است:

اين است چيدهٔ من كه خوب آن در ميان آن هست ولى ديگرانى كه چيده‌اند دستشان به دهانشان مى‌باشد!

لَظَى. وَ أَعْجَبُ مِنْ ذٰلِكَ طَارِق طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِی وِعَائِهَا، وَ مَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أو قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَة أَمْ زَكٰاة أَمْ صَدَقَة فَذلِكَ مُحَرَّم عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. فَقَالَ: لاَذَا وَ لاَذَاكَ وَ لكِنَّهَا هَدِيَّة. فَقُلْتُ: هَبلَتْكَ الْهَبُول، أَعَنْ دِينِ اللّٰهِ أَتَيْتَنِی لِتَخْدَعَنِی، أَمُخْتَبِط أَنْتَ أَمْ ذُوجِنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ. وَاللّٰهِ لَوْ أعْطِيتُ الأَقٰالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاَكِهَا عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللّٰهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِی لأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فَم جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ يَفْنَىٰ وَ لَذَّةٍ لاَ تَبْقَىٰ. نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَل وَ بِهِ نَسْتَعِينُ».

به خدا سوگند اگر شب را بر روی خارهای سعدان (خارهایی است تیز) بیدار بسر برم و یا در غلها و زنجیرها بسته مرا بکشند، دوست‌تر دارم از اینکه خدا و رسولش را در روز قیامت دیدار کنم در حالی که به برخی از بندگان (خدا) ستم کرده و چیزی از مال دنیا را به زور گرفته باشم، و چگونه به کسی ستم کنم آن هم برای جسمی که تار و پودش به سرعت به سوی کهنگی پیش می‌رود و ماندنش در خاک بطول می‌انجامد.

به خدا سوگند عقیل (برادرم) را دیدم که بشدت فقیر شده بود و از من می‌خواست که یک من از گندمهای شما را به او ببخشم، و کودکانش را دیدم که از گرسنگی موهاشان پریشان و رنگشان پریده گویا صورتشان با نیل سیاه شده بود، عقیل باز هم اصرار کرده و چند بار خواستهٔ خود را تکرار کرد، من گوش فرار دادم و او گمان کرد من دینم رابه او می‌فروشم و به دنبال او می‌روم، و از راه و رسم خود دست برمی‌دارم (و من برای عبرت او) آهنی را در آتش گداختم سپس آن را به بدنش نزدیک ساختم تا بدان عبرت گیرد که ناگهان دیدم ناله‌ای همچون بیمارانی که از شدّت درد می‌نالند سرداد و نزدیک بود که از حرارت آن آهن گداخته بسوزد، در این وقت به او گفتم: ای عقیل زنان سوگمند در سوگ تو بگریند. از آهن تفدیده‌ای که انسانی آن را بصورت شوخی داغ کرده ناله می‌کنی؟ ولی مرا بسوی آتشی می‌کشی که خداوند جبّار از روی خشم خود آن را افروخته، آیا تو از این درد می‌نالی ولی من از آتش سوزان ناله نکنم؟

و از این سرگذشت شگفت‌تر داستان کسی است که نیمه شب ظرف سرپیچیدهٔ خود را پر از حلوای خوش طعم لذیذ به درب خانهٔ ما آورد ولی آن حلوا معجونی بود که من از آن نفرت کردم، گویا آن را با آب دهان مار یا استفراغش خمیر کرده بودند پس به او گفتم: هدیه است یا زکات و صدقه؟ که این دو بر ما خاندان حرام است.

گفت: نه این است و نه آن بلکه هدیه است.

بدو گفتم: زنان بچه مرده بر تو گریه کنند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای تا مرا بفریبی؟! آیا دستگاه ادراکت بهم ریخته و یا دیوانه گشته و یا هذیان می‌گوئی؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانها است به من دهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد، و این دنیای شما در چشم من خوارتر و بی‌ارزش‌تر است از برگی که در دهان ملخی است و آن را می‌جود.

علی را با نعمتهای فناپذیر و لذتهای ناپایدار دنیا چه کار؟ پناه می‌بریم به خدا از خفت عقل و زشتی لغزشها و از او یاری می‌جوئیم.

* * *

و از آن جمله است داستان زیر (که سبب شد تا عقیل برای دریافت پول بیشتر به نزد معاویه برود، معاویه نیز به منظور بهره‌برداری سیاسی او را به گرمی پذیرفت و هرآنچه درخواست کرد چند برابر آن را از بیت‌المال بی‌مهابا به او پرداخت و او را در شام نزد خود نگه داشت) و این داستان را راویان شیعه و سنی با اجمال و تفصیل روایت کرده‌اند که ما ذیلاً آن را از مناقب ابن شهرآشوب برای شما نقل می‌کنیم که گوید:

عقیل به نزد آن حضرت آمد، و امامؑ به فرزندش حسنؑ فرمود: عمویت را بپوشان و آن حضرت نیز به دستور پدرش پیراهن و ردائی بر او پوشاند و چون شب شد عقیل دید برای شام مقداری نان و نمک آوردند. عقیل پرسید: چیز دیگری نیست؟

امامؑ فرمود: مگر این نعمت خدا نیست، که باید برای آن خدای را بسیار سپاس گوئیم!

عقیل که چنان دید، گفت: مالی به من بده که قرض و بدهی خود را بپردازم و زودتر

مرا مرخص کن تا از نزد شما بروم!

فرمود: بدهکاری تو چقدر است؟ گفت: صد هزار درهم.

فرمود: به خدا چنین پولی ندارم و مالک آن هم نیستم، ولی صبر کن تا سهمیهٔ خود را از بیت‌المال بگیرم و قسمتی از آن را به تو بدهم، و اگر ناچار نبودم که برای اهل و عیال خود چیزی بردارم همهٔ آنها را به تو می‌دادم!

عقیل گفت: همهٔ بیت‌المال در دست تو است و تو وعدهٔ آینده و دریافت سهمیهٔ خود را به من می‌دهی، و تازه وقتی سهمیهٔ خود را بگیری، مگر چقدر می‌شود اگرچه همه را به من بپردازی؟

امام‌علیه‌السلام بدو فرمود: من و تو با دیگر مسلمانان هیچ فرقی نداریم، و همانند یکی از آنها هستیم...

و جایی که نشسته بودند و این گفتگو را می‌کردند، بالا خانه‌ای بود در قسمت فوقانی دارالاماره که مشرف بر بازار و صندوقها و مغازه‌های قفل شدهٔ مردم بود، در این وقت علی‌علیه‌السلام متوجه او شده فرمود:

اگر حاضر نیستی پیشنهاد مرا بپذیری پایین برو و قفل برخی از این صندوقها و مغازه‌ها را بشکن و هر چه در آن است بردار.

عقیل پرسید: در این صندوقها چیست؟ فرمود: اموال تجّار! عقیل گفت: آیا به من دستور می‌دهی تا بروم و قفل این صندوقها را بشکنم و اموال مردمی را که به خدا توکل کرده و اموال خود را در آنها گذارده‌اند بردارم؟

امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام فرمود: تو هم به من دستور می‌دهی که بیت‌المال مسلمین را باز کنم و اموال آنها را که به خدا توکل کرده و در آنجا نهاده‌اند به تو بدهم؟... ای عقیل اگر می‌خواهی بیا تا کار دیگری انجام دهیم. تو شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را برمی‌دارم و هر دو به «حیرة» می‌رویم، که در آنجا تاجرانی ثروتمند هستند و با هم برویم و اموال برخی از آنها را بگیریم!

عقیل گفت: مگر من برای سرقت آمده‌ام؟

فرمود: اگر از یک نفر سرقت کنی بهتر است که از همهٔ مسلمانان دزدی کنی؟
در این وقت بود که عقیل گفت: اجازه می‌دهی به نزد معاویه بروم؟ و بدنبال آن به نزد معاویه آمد...

* * *

و هنگامی امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول تقسیم بیت‌المال بود و عاصم بن میثم که پیری فرتوت و از کار افتاده بود ـ به نزد آن حضرت آمده گفت: من پیری فرتوت و عیالوار و پرخرج هستم علی علیه السلام فرمود:
«وَاللّٰه ما هُو بِكَدّیدی، وَلابِتُراثی عَنْ والِدی، وَلٰكِنَّها اَمانَة اَوْ عَیْتُها».
ـ به خدا قسم این اموال را نه با دسترنج خود پیدا کرده‌ام و نه میراثی است که از پدرم به من رسیده است، بلکه امانتی است که من آن را نگهداری کرده‌ام.
سپس فرمود:
«رَحِمَ اللّٰه مَنْ اَعان شیخاً كبیراً مُثقلاً».
ـ خدا رحمت کند کسی را که به پیرمردی بزرگ سال که خرجش سنگین است کمک کند!

* * *

و در کتاب حلیةالاولیاء و فضائل احمد از شخصی به نام کلیب روایت کرده که از اصفهان برای آن حضرت مالی آوردند، و مردم کوفه در آن وقت هفت گروه بودند، امام علیه السلام آن مال را هفت قسمت کرد و در پایان یک گردهٔنان زیاد آمد، حضرت آن نان را نیز هفت قسمت کرد و روی هر سهمی یک قسمت از آن را گذارد، و سپس رؤسای هفت گروه را خواست و روی سهام قرعه زد و هر سهم را به نام هرگروه که قرعه به نامشان اصابت کرده بود داد.

* * *

این بود قسمتی از روایات که مربوط به امانتداری امیرمؤمنان علیه السلام بود، و در مورد امامان معصوم دیگر از اینگونه روایات فراوان داریم، که جای ذکر آنها نیست.
و امانتداری آنان تا بدین حدّ بود، که دشمنان خونخوار آنان نیز در هنگام خطر،

اموال و نوامیس خود را نزد آنان به امانت می‌گذاردند، و در امانتداری آنان از هر جهت آسوده‌خاطر بودند، چنانچه در داستان واقعهٔ حرّه، و حملهٔ گستاخانه و جنایتکارانه لشگر یزید به مدینهٔ طیّبه، و جنایات و بی‌شرمیهایی که در آن فاجعهٔ عظیم در آن مکان مقدس انجام دادند، اهل تاریخ می‌نویسند:

علی بن الحسین علیه السلام چهار صد تن از مردم مدینه و زن و فرزندانشان را در خانهٔ خود پناه داد و تا زمان بازگشت سپاه یزید و خروج آنها از مدینه این چهار صد نفر را مورد پذیرایی قرار داد، بطوری‌که برخی از ایشان پس از پایان ماجرا می‌گفتند: ما چنین آسایش و زندگی آرامی را که در خانهٔ علی بن الحسین علیهما السلام دیدیم حتی در خانهٔ پدرمان ندیده بودیم.[1]

و در ماجرای اخراج بنی‌امیه از مدینه ـ که مردم شهر، حدود هزار نفر از بنی‌امیه را از شهر بیرون راندند، مروان بن حکم که یکی از دشمنان این خاندان بود درصدد پناه دادن خانواده‌اش برآمد، پس به نزد عبدالله بن عمر رفت تا همسرش عایشه دختر عثمان بن عفان را در خانهٔ او مخفی کند و عبدالله او را پناه دهد ولی عبدالله نپذیرفت، مروان که چنان دید به خانهٔ امام سجاد علیه السلام رفت و تقاضا کرد که همسرش را در میان خاندان خود جای دهد و امام علیه السلام درخواست او را پذیرفت.[2]

با اینکه سابقهٔ عداوت و دشمنی مروان با خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان در طول تاریخ روشن و آشکار است.

معنای سوم

سومین معنایی را که می‌توان برای «اَمین اللّه» در این زیارتنامه ذکر کرد، آن است که منظور از امانت منصب امامت و مختصّات دیگر آن باشد، که ائمّهٔ معصومین علیهم السلام امانتدار این منصب الهی بودند، و هر کدام از آن بزرگواران، این امانت بزرگ و مختصّات

---

۱ ـ کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۳۰۴ و انوارالبهیة ج ۹۴ و اعیان الشیعه ج ۱، ص ۶۳۳.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۰۹، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۱۲، احقاق الحق ج ۱۲، ص ۹۳.

آن را به امام بعدی ـ که صاحب واقعی آن بودند ـ می‌رساندند، چنانچه این معنی در روایات بسیاری در تفسیر آیهٔ شریفهٔ:

«اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الاَمانٰاتِ اِلیٰ اَهْلِها».[۱]

ـ براستی که خدا به شما دستور دهد که امانتها را به اهل آن بپردازید.

وارد شده است، که از آن جمله در تفسیر عیاشی و کتاب بصائرالدرجات به سندشان از محمد بن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده‌اند که در تفسیر این آیه شریفه فرمود:

«هُمُ الاَئِمَّة مِنْ آلِ مُحَمّد صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِم یؤَدّی الاَمانَةَ اِلَی الاِمامِ مِنْ بَعْدِهِ وَلایَخُصُّ بِها غَیْرَهُ وَلایَزْوِیها عَنْهُ».[۲]

ـ یعنی آنها امامان از خاندان محمد (صلوات‌الله علیهم) هستند که امانت را به امام پس از خود می‌پردازند و دیگری را بدان اختصاص نداده و از او دریغ نمی‌دارند.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه روایت شده که فرمود:

«اَمَرَاللّٰهُ الاِمامَ الأَوَّلَ أَنْ یَدْفَع اِلَی الاِمامِ بَعْدَهُ کُلَّ شَیْءٍ عِنْدَهُ».[۳]

ـ خداوند به امام پیشین دستور داده که به امام پس از خود بپردازد هر آنچه را نزد اوست.

* * *

چنانچه همین معنا در روایات دیگری در تفسیر آیهٔ شریفه:

«اِنّا عَرَضْنَا الاَمانَةَ عَلَی السَّماٰواتِ وَالاَرْضِ وَالجِبالِ فَأَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَهَا وَ حَمَلَهَا الاِنْسانُ اِنَّهُ کٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً».[۴]

ـ براستی که ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم و آنها از حمل آن سرباز زده و اباء کردند، و انسان آن را حمل کرده و برداشت و براستی که او ظلوم و جهول است.

---

۱ ـ سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۶.

۳ ـ همان مدرک.

۴ ـ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۷۲.

آمده است، که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: «امانت» در این آیه شریفه امامت و ولایت است که انسانهای ظلوم و جهولی به جز امامان برحق، ادّعای آن را کرده و به ناحق خود را امام و رهبر مردم دانستند، و در یکی از آن روایات که شیخ صدوق(ره) در کتاب معانی‌الاخبار و عیون از امام هشتم علیه السلام در تفسیر این آیهٔ شریفه نقل کرده اینگونه است که آن حضرت علیه السلام فرمود:

«اَلاَمانَةُ اَلوِلایَة مَنْ اِدَّعاها بِغَیْرِ حَقٍّ فَقَدْ کَفَر».[۱]

ـ امانت همان ولایت است که هرکس به ناحق ادّعای آن کند به حقیقت کافر شده.

معنای چهارم

معنای چهارمی که از خود زیارتنامه‌ها و برخی روایات می‌توان بدست آورد معنایی است که از زیارتنامهٔ جامعهٔ کبیره می‌توان استنباط کرد، در آنجا که زائر می‌گوید:

«فَبِحَقِّ مَنِ اِئْتَمَنَکُم عَلیٰ سِرِّهِ وَاسْتَرْعاکُمْ اَمْرَ خَلْقِهِ...».

که از این جمله چنین فهمیده می‌شود که این هم یکی از افتخارات ائمهٔ معصومین علیهم السلام است که خدای تعالی آن بزرگواران را امین بر اسرار خویش ساخته، و آنها سِرّ نگهداران خدای تعالی هستند.

و در حدیث شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله درخبری از حوادث آینده به آن حضرت فرمود:

«... یا عَلِیّ اَنْتَ وَصِیّی وَ اَبُو وُلْدي وَ زَوْجُ ابْنَتي وَ خَلیفَتي عَلیٰ اُمَّتي في حَیاتي وَ بَعْدَ مَوْتي، اَمْرُکَ اَمْري وَنَهْیُکَ نَهْیي، اُقْسِمُ بِالَّذي بَعَثَني بِالنُّبُوَّةِ وَجَعَلَني خَیْرَ البَرِیَّةِ اِنَّکَ لَحُجَّةُاللّٰهِ عَلیٰ خَلْقِهِ وَ اَمینُه عَلیٰ سِرِّهِ وَ خَلیفَتُهُ عَلیٰ عِبادِهِ».[۲]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۹.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۱۹۱ ـ ۱۹۲. نقل از عیون الاخبار و امالی صدوق(ره).

«وَ حُجَّتُهُ عَلیٰ عِبٰادِهِ»

حجّت در لغت به معنای غلبه است و ریشهٔ آن از «حجّه اذا غلبه» گرفته شده ولی در حقیقت عرفیه و یا مجازاً به معنای دلیل و برهان استعمال می‌شود، بطوری که در کتابهای لغت: «حجّت» را به برهان معنی کرده‌اند، و در عرف متشرّعة بر امام و هادی و کسی که از سوی خدای تعالی برای هدایت مردم منصوب شده باشد اطلاق شود.

و برای فهم این فراز از زیارتنامه توجه به یکی دو مطلب دیگر لازم است که می‌توانند بعنوان مقدمه‌ای برای فهم این فراز باشد.

مطلب اول

بر طبق اخبار و روایات بسیاری که در جای خود به تفصیل ذکر شده، همیشه و در هر جا بصورت اضطرار و ناچاری حجّت الهی باید باشد، و هیچگاه زمین خالی از حجّت نخواهد بود تا بدانجا که در احادیث آمده که اگر در روی زمین جز دو نفر نباشند یکی از آن دو،حجّت الهی خواهند بود، و این بدان خاطر است که خدای تعالی بوسیلهٔ آنها بر مردم و خلق خود احتجاج کند، و بدون جهت آنها را دچار عقاب و کیفر نکند، مرحوم کلینی و دیگران روایاتی را در این باره در ضمن بابهای جداگانه‌ای به تفصیل ذکر کرده‌اند که برای روشن شدن مطلب ترجمهٔ حدیث اول **«باب الاضطرار الی الحجة»** کتاب شریف اصول کافی را برای شما ذیلاً نقل می‌کنیم:

هشام بن حکم از امام صادق(ع) روایت کرده که در پاسخ زندیق فرموده است (سؤال زندیق این بود که: از کجا پیغمبران و رسولان را ثابت می‌کنی؟)، فرمود:

چون ما ثابت کردیم که آفریننده و سازنده‌ای داریم، برتر از ما و از همه آفریده‌ها و این آفریننده دارای حکمت و بلندی مقام است و روا نبود احدی از خلقش او را ببیند و بساید، تا از نزدیک و بصورت تماس بدنی خدا با آنان احتجاج کند و آنها با خدا احتجاج کنند و با یکدیگر گفتگو نمایند، ثابت شد که این خداوند در خلق خود نمایندگان و واسطه‌هایی دارد که از طرف او برای مخلوق و بنده‌ها پیام آورند و بیان مقاصد او کنند و مردم را به مصالح و منافع و وسائل بقای آنان و موجبات فنایشان آگاهی دهند، و ثابت شد که در میان خلق از طرف خدای علیم و حکیم امر و نهی کن و مفسّر باید باشد و آنان همان پیغمبران(ع) و برگزیده‌های او هستند از خلقش، حکیمانی که حکمت آموخته و بدان مبعوثند، با مردم درخلقت و جسم شریکند ولی با آنها در احوال و اخلاق شریک نیستند، و از طرف خدای حکیم و علیم به حکمت و متانت تأیید شدند، و بعلاوه در هر دوره و زمانی این موضوع به وسیلهٔ دلائل و براهین و معجزاتی که پیغمبران و رسولان آورده‌اند ثابت و محقق گردیده تا آنکه زمین تهی از حجتی نباشد که همراهش نشانه و دلیلی باشد که دلالت بر صدق گفتار و روش عدالت او کند.

و البته این حدیث شریف حاوی همهٔ مطالبی است که دانشمندان علم کلام و فلاسفه اسلامی در باب اثبات نبوّت و امامت در کتابهای خود به تفصیل بیان کرده‌اند، با بیانی ساده و کوتاه، که جای ذکر آنها نیست.

داستان هشام بن حکم و عمرو بن عبید

و از حدیثهای جالبی که در این باره نقل شده داستان هشام بن حکم و مناظرهٔ او با عمرو بن عبید ـ یکی از بزرگان معتزله و رؤسای آنان در زمان منصور دوانیقی بوده، که مرحوم سید مرتضی در مجلس ۱۱ و ۱۲ امالی خود به تفصیل شرح حال او را بیان فرموده، و اصل داستان را مرحوم کلینی در اصول کافی از یونس بن یعقوب اینگونه نقل کرده است:

جمعی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام خدمت او بودند و در میان آنها حمران بن اعین و محمد بن نعمان و هشام بن سالم و طیار حضور داشتند با جمع دیگری و هشام بن حکم که جوان نورسی بود نیز در آنها بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: ای هشام، گزارش نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چطور با او سؤال و جواب کردی؟ عرض کرد: یابن رسول‌اللّه، من شما را محترم‌تر از آن می‌دانم و شرم دارم و زبانم در برابر شما به سخن باز نمی‌شود امام فرمود: چون به شما دستوری دادم به کار بندید.

هشام گفت: به من خبر رسید موقعیتی را که عمرو بن عبید پیدا کرده و مجلس بحثی را که در مسجد بصره برپا کرده، بر من گران آمد و برای ملاقات او به بصره رفتم و روز جمعه به مسجد وارد شدم و انجمن بزرگی تشکیل شده بود و عمرو بن عبید در آن جمع حاضر بود، جامهٔ سیاه پشمینی به کمر بسته بود و جامهٔ دیگری به دوش انداخته بود و مردم از او پرسش می‌کردند، من از مردم راه خواستم و به من راه دادند و رفتم در حلقهٔ عمرو بن عبید و در دنبال مردم بر دو زانو نشستم و سپس گفتم: ای مرد دانشمند، من مردی غریبم اجازه می‌فرمائید از شما پرسشی کنم؟

گفت: آری بپرس.

س ـ بگو بدانم آیا شما چشم دارید؟

ج ـ پسرجان، این چه پرسشی است؟ چیزی که به چشم خود می‌بینی پرسش ندارد.

س ـ پرسش من همین است.

ج ـ پسر جانم، بپرس و اگرچه پرسش تو احمقانه است.

س ـ پس لطف بفرمایید جواب همان پرسش مرا بدهید.

ج ـ بپرس تا جوابت را بدهم.

س ـ شما چشم دارید؟

ج ـ آری، من چشم دارم.

س ـ با چشم خود چه می‌کنید؟

ج ـ با آن رنگها و اشخاص در خارج را می‌بینم.

س ـ بینی هم داری؟

ج ـ آری.

س ـ با آن چه می‌کنی؟

ج ـ با آن بو استشمام می‌کنم.

س ـ شما دهان هم داری؟

ج ـ آری.

س ـ با آن چه می‌کنی؟

ج ـ مزه‌ها را با آن می‌چشم.

س ـ شما گوش دارید؟

ج ـ آری.

س ـ با آن چه می‌کنید؟

ج ـ آواز را با آن می‌شنوم.

س ـ شما دل هم دارید؟

ج ـ آری.

س ـ با آن چه می‌کنید؟

ج ـ هر آنچه با این اعضاء و حواسم بدان وارد می‌شود (بدان وسیله میان آنها را) امتیاز می‌دهم.

س ـ مگر این اعضاء درّاکه تو را از دل بی‌نیاز نمی‌کنند؟

ج ـ نه.

س ـ چطور بی‌نیاز نمی‌کنند با اینکه همه درست و بی‌عیبند.

ج ـ پسر جان، وقتی این اعضاء در چیزی که می‌بویند یا می‌بینند یا می‌چشند یا می‌شنوند تردید کنند در تشخیص آن به دل مراجعه کنند تا یقین پابرجا شود و شک و تردید آنها از میان برود.

هشام گفت: من به او گفتم: پس همانا خدا دل را برای رفع شک و تردید حواس آفریده؟ گفت: آری، گفتم: باید دل باشد وگرنه برای حواس یقینی نباشد؟ گفت: آری، به او گفتم: ای ابا مروان (کنیهٔ عمرو بن عبید است) خداوند تبارک و تعالی حواسّ تو را بی امام رها نکرده و برای آنها امامی گماشته که ادراک آنها را تصحیح کند و در مورد شک و تردید یقین به دست آورد چگونه می‌شود این خلق را در شک و سرگردانی و اختلاف بگذارد و امامی برای آنها معین نکند تا آنها را از شک و حیرت بیرون آورد ولی برای اعضای تن تو امامی معین کرده تا حیرت و شک او را علاج کند؟!

هشام گفت: در اینجا خاموش ماند و به من پاسخی نداد سپس به من رو کرد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه، گفت: از همنشین‌های او هستی؟ گفتم: نه، گفت: پس اهل کجا هستی؟ گفتم: از اهل کوفه، گفت: پس تو خود او هستی، سپس مرا در آغوش کشید و به جای خود نشانید و از جای خود کنار رفت و چیزی نگفت تا من برخواستم.

گوید: امام صادق علیه السلام خنده‌ای کرد و گفت: ای هشام، چه کسی این را به تو آموخت؟ گفتم: اینها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم، فرمود: به خدا این حقیقتی است که در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است.[۱]



مطلب دوم

و امّا آنچه ما اکنون درصدد بیان و شرح آن هستیم مطلب بعدی است، و آن اینکه این حجّت‌های الهی ائمّه معصومین علیهم السلام هستند نه شخص دیگری!

و این مطلب را نیز ما در ضمن حدیث جالبی دیگر از مناظره‌های هشام بن حکم برای شما بیان می‌کنیم، و آن حدیثی است که مرحوم کلینی در همان باب «نیازمندی و

۱ ـ اصول کافی ـ باب الاضطرار الی الحجة ـ حدیث ۳.

اضطرار به حجّت» نقل کرده است، و ترجمهٔ آن حدیث این‌گونه است:

یونس بن یعقوب گوید: من خدمت امام صادق‌علیه‌السلام نشسته بودم که مردی از اهل شام بر آن حضرت وارد شد و گفت: من مردی هستم که در کلام و فقه و فرائض استادم و آمده‌ام با شاگردان شما مناظره کنم، امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: سخن تو از رسول خدا است یا از پیش خودت؟ گفت: از گفتار رسول خدا و از پیش خودم، امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: پس تو در این صورت شریک رسول خدائی؟ گفت: نه، گفت: از خدای عز وجل به گوش خود وحی شنیده‌ای؟ گفت: نه.

امام ـ طاعتت چون طاعت رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله واجب است؟

شامی ـ نه.

امام رو به من کرد و فرمود: ای یونس بن یعقوب، این مرد به زبان خودش خود را محکوم کرد پیش از آنکه وارد بحثی شود، سپس فرمود: ای یونس، اگر تو خوب علم کلام می‌دانستی با او گفتگو می‌کردی. یونس گفت: چه بسیار افسوس می‌خورم و گفتم: قربانت، من خود از شما شنیدم که از علم کلام نهی می‌فرمودی و می‌گفتی: وای بر صاحبان علم کلام می‌گویند: این پذیرفتنی است و این پذیرفتنی نیست، این روا است و این روا نیست، این را تعقل می‌کنیم و این را تعقل نمی‌کنیم.

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: همانا من گفتم: وای بر آنها اگر گفتار مرا واگذارند و دنبال آنچه بخواهند بروند، سپس به من فرمود: برو بیرون هرکدام از متکلمان شیعه را دیدی نزد من آور.

گوید: من حمران بن اعین را آوردم که خوب علم کلام می‌دانست و احول را آوردم که او نیز خوب سخن می‌توانست و هشام بن سالم را هم که خوب کلام می‌دانست آوردم و قیس بن ماصر که به عقیدهٔ من بهتر از همه در علم کلام وارد بود و شاگرد علی بن الحسین‌علیه‌السلام بود در این فن حاضر کردم.

امام صادق‌علیه‌السلام را رسم این بود که پیش از موسم حج در یک چادر کوچکی که در کوه کنار حرم برپا می‌کردند چند روزی اقامت می‌کرد، چون همه در مجلس جاگرفتیم امام

سر از چادر خود بیرون کرد و چشمش به شترانی افتاد که می‌دویدند، فرمود: به پروردگار کعبه این هشام است، گوید: به گمان ما هشام نامی از خاندان عقیل را که بسیار دوست می‌داشت نام برد، گوید: هشام بن حکم رسید و او در سنی بود که تازه خط عذارش روئیده بود و همه ماها از او سالخورده‌تر بودیم، امام صادق(ع) او را نزد خود جا داد و فرمود: او به دل و زبان و دستش یاور ما است، سپس فرمود: ای حمران، با این مرد شامی سخن بگو، با او بحث کرد و حمران بر او غلبه کرد، سپس رو به احول کرد و فرمود: ای طاقی، تو هم با او بحث کن او هم با وی سخن کرد و بر او غالب شد، سپس به هشام بن سالم فرمود: تو هم با او سخن کن، هشام با او گفتگو کرد و مساوی درآمدند (هر دو در دنباله سخن توقف کردند) سپس امام رو به قیس ماصر کرد و فرمود: با او سخن کن، با او مشغول گفتگو شد، امام(ع) از صحبت آنها می‌خندید زیرا مرد شامی در تنگنا افتاده بود، و به شامی رو کرد و گفت: با این جوان نورس یعنی هشام بن حکم گفتگو کن، گفت: به چشم.

شامی رو به هشام کرد و گفت: ای هشام، از من دربارهٔ امامت این مرد پرسش کن، هشام خشمگین شد تا آنجا که بر خود لرزید و به شامی گفت: ای شامی، پروردگار تو برای خلق خود مصلحت‌بین‌تر است یا خلق برای خود مصلحت‌بین‌ترند.

شامی ـ پروردگارم برای خلق مصلحت‌بین‌تر است.

هشام ـ در مقام مصلحت بینی برای بندگانش چه کار کرده است؟

شامی ـ برای آنها حجت و دلیلی برپا داشته تا از هم پراکنده نشوند و با هم اختلاف نکنند و آنها را با هم الفت داده و متحد ساخته و کجی آنها را به راستی و درستی باز آورده و قانون و مقررات پروردگارشان را به آنها گزارش دهد.

هشام ـ او کیست؟

شامی ـ رسول خدا(ص) است.

هشام ـ بعد از رسول خدا(ص) کیست؟

شامی ـ کتاب و سنت است.

هشام ـ امروزه کتاب و سنت در رفع اختلاف ما مسلمانان سودمند و قاطع است؟

شامی ـ آری.

هشام ـ پس چرا من و تو با هم اختلاف داریم و تو روی این اختلاف از شام بر سر ما آمدی؟!

شامی در اینجا خاموش ماند، امام صادقعليه‌السلام به شامی گفت: چرا سخن نمی‌گوئی؟ شامی گفت: اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام و اگر بگویم کتاب و سنت رفع اختلاف می‌کنند و ما را متحد می‌سازند بیهوده و باطل گفتم، زیرا آن دو از نظر مدلول و مفهوم توجیهات مختلفی دارند و اگر بگویم ما اختلاف داریم و هر کدام مدعی هستیم که حق با ما است، در این صورت کتاب و سنت برای رفع اختلاف ما سودی ندهند جز اینکه برای من هم این دلیل و حجت باقی است.

امام صادقعليه‌السلام فرمود: اکنون تو از او بپرس تا بفهمی که سرشار است.

شامی ـ ای فلانی، کیست که بر خلق مصلحت‌بین‌تر است؟ پروردگارشان یا خودشان؟

هشام ـ پروردگارشان برای آنها از خودشان مصلحت‌بین‌تر است.

شامی ـ آیا برای آنها کسی را معین کرده که آنها را متحد کند و کجی آنها را راست نماید و گفتار حق آنها را از گفتار باطلشان برای آنها مشخص کند.

هشام ـ در دوران حیات رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله یا امروزه.

شامی ـ در دوران رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله خود رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله بود، امروزه کیست؟

هشام ـ همین بزرگواری که در اینجا نشسته و مردم از هر سو به وی روی آورند و برای ادراک محضرش بار بندند و به ما از زمین و آسمان خبر دهد به دانشی که به او ارث رسیده است از پدرش از جدش.

شامی ـ چطور برای من میسر است که این حقیقت را بدانم؟

هشام ـ هرچه خواهی از او بپرس.

شامی ـ اکنون عذر مرا قطع کردی و بر من حجت آوردی و برعهدهٔ من است که بپرسم.

امام صادقؑ فرمود: ای شامی، به تو خبر دهم که سفرت چطور بوده است و راهت چطور بوده، چنین بوده و چنان بوده.

شامی ـ راست فرمودی، من هم اکنون به خدا اسلام آوردم.

امام ـ بلکه، اکنون به خدا ایمان آوردی، زیرا رتبهٔ مسلمان پیش از ایمان است، به رابطهٔ اسلام از یکدیگر ارث برند و با هم زناشوئی کنند، وبه‌وسیلهٔ ایمان ثواب برند.

شامی ـ راست گفتی، من هم اکنون گواهی دهم که نیست شایستهٔ پرستشی جز خدا، وبه‌راستی محمد رسول خدا است و تو وصی اوصیاء هستی.

سپس امام صادقؑ رو به حمران کرد و فرمود: تو طبق آنچه رسیده سخن گوئی و درست گوئی، و رو به هشام بن سالم کرد و فرمود: تو دنبال اخبار وارده می‌گردی ولی به خوبی آنها را نمی‌شناسی، سپس رو به احول کرد و فرمود: تو بسیار در کلام خود قیاس به کار می‌بری و از شاخه‌ای به شاخه‌ای می‌پری و سخن باطل را به باطل درهم می‌شکنی وباطلی که تو می‌آوری روشن‌تر است، و به قیس ماصر رو کرد و فرمود: تو سخن را چنان ادا می‌کنی که هرچه به خبر وارد از رسول خدا نزدیکتر باشد از آن دورتر گردد حق را با باطل درهم می‌کنی با آنکه اندکی از حق از انبوهی ناحق کافی است، تو با احول پر جست و خیز هستید و بامهارتید، یونس گوید: گمان بردم که نسبت به هشام هم وصفی در حدود آن دو خواهد فرمود، سپس به هشام فرمود:

ای هشام، تو به هر دو پا روی زمین نمی‌افتی، چون خواهی به زمین خوری پرواز کنی، چون توئی باید با مردم سخن گوید و مذهب را تبلیغ کند، تو از لغزش خود را نگهدار که شفاعت دنبال آن است انشاءالله.



باری حجت خدا بر بندگان باید کسی باشد که از نظر علم و دانش و فصاحت و بیان، و زهد و تقوا، و خلاصه در تمام کمالات انسانی از همگان برتر و به همهٔ زبانها و لغات آشنا، و بلکه دارای معجزه و خرق عادت باشد، و از نظر خویشتن‌داری در برابر گناه و نافرمانی خدای تعالی دارای مقام عصمت و معصوم از گناه باشد، و ده‌ها شرط دیگر، که در

جای خود ذکر شده و ما نیز در کتاب احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام و زندگانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نوشته‌های دیگر خود به تفصیل بحث کرده و دلیلهای عقلی و نقلی آن را ذکر کرده‌ایم.

و به اعتراف دوست و دشمن جز این ذوات مقدّسه و ائمه بزرگوار کسی جامع این شرایط و کمالات نبوده، و از این رو کسی جز آنان نمی‌تواند حجّت خدا در روی زمین باشد، زیرا حجّت به معنای برهان و دلیلی است که خدا در قیامت بوسیلهٔ او با مردم احتجاج کند و چنین کسی باید دارای همهٔ این شرایط و جامع آنها باشد...

در اینجا بد نیست سخن یکی از دانشمندان اهل سنّت را که دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام گفته بعنوان شاهد گفتار خود نقل کرده و بدنبال بحث خود بازگردیم.

ابن ابی الحدید در مقدمهٔ شرح نهج‌البلاغه خود دربارهٔ برتری علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر دیگر صحابهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله در کمالات انسانی و علوم الهی گوید:

«ما اقول فی رجل تُعزی الیه کُلّ فضیلة، و تنتهی الیه کلّ فرقة و تتجاذبه کُلّ طائفة، فهو رئیس الفضائل و ینبوعها، و أبوعَذْرها و سابق مضمارها، و مجلّی حَلبتها، کُلُّ من بَزَغ فیها بعده فمنه أخذ، وله اقتفی، و علی مثاله احتذی...».[۱]

ـ چه گویم دربارهٔ مردی که هر فضیلتی بدو منسوب شود، و هر گروه به او پایان پذیرد، و هر طائفه‌ای جذب او گشته‌اند، پس براستی او رئیس همه فضائل و سرچشمهٔ آنها است، بکارتش را او برگرفته و گوی سبقت آنرا برده و پیشتاز در آن بوده، هرکس پس از او دهان به فضیلتی گشوده از او برگرفته، و قدم جای قدم او نهاده و از او پیروی کرده...

شارح مزبور آنگاه دربارهٔ برتری آن حضرت در تمامی علوم به تفصیل سخن گفته و در بارهٔ علوم الهی گوید: همهٔ کسانی که پس از آن حضرت آمده‌اند علوم مزبور را از او اقتباس و بازگو کرده‌اند مانند معتزله که بزرگ آنان واصل بن عطاء است و او شاگرد عبدالله بن محمد بن حنفیه است، و محمد بن حنفیه نیز فرزند آن حضرت است که بدون واسطه شاگردی آن بزرگوار را کرده و از او گرفته.

---

۱ ـ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷ به بعد.

و اما اشعریه که به ابی الحسن اشعری منسوبند او نیز شاگرد ابوعلی جبائی است که از اساتید معتزله است و بدین ترتیب علوم اشاعره نیز به آن حضرت منتهی شود.

و اما امامیه و زیدیه نیز که انتسابشان به آن حضرت ظاهر و آشکار است.

و از جمله علوم اسلامی علم فقه است که آن بزرگوار ریشه و اساس آن است... «و کلّ فقیه فی الاسلام فهو عیال علیه و مستفید من فقهه» و هر فقیهی که در اسلام آمده همگی جیره‌خوار اویند و از فقه او بهره گیرند...

وی سپس مذاهب چهارگانه اهل سنت را نام برده و گوید: اما شافعی از شاگردان محمد بن حسن است و فقه او به ابوحنیفه بازگردد و اما احمد بن حنبل نیز فقه خود را از شافعی گرفته و علم او نیز به ابوحنیفه بازگردد و ابوحنیفه نیز از امام جعفر صادق گرفته و آن حضرت نیز از پدرانش از علی علیه‌السلام گرفته‌اند.

و اما مالک بن انس او نیز علم خود را از ربیعة الرأی گرفته و او هم از عکرمة و عکرمة نیز از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عباس نیز از علی علیه‌السلام گرفته است، این دربارهٔ فقهای مذاهب چهارگانه. و اگر بالاتر نیز برویم می‌بینیم فقهای صحابه مانند عمر بن خطاب وعبدالله‌بن عباس نیز علم‌فقه را ازعلی علیه‌السلام گرفته‌اند، اما ابن‌عباس‌که معلوم است، و اما عمر بن خطاب نیز همگان می‌دانند که در بسیاری از مسائل که بر او و بر دیگران از صحابه مشکل می‌شد به آن حضرت رجوع می‌کردند، و این سخن را بارها گفت که:

«لَو لا عَلیّ لَهَلَكَ عُمر»

ـ اگر علی نبود عمر هلاک شده بود، و گفتار دیگرش:

«لاٰبَقیتُ لِمُعضَلةٍ لیسَ لَها اَبو الحَسَن»

ـ نباشم در معضله‌ای که حضرت ابوالحسن علی علیه‌السلام در آنجا نباشد.

و گفتار دیگرش که گفته است:

«لاٰیَفتِینَّ اَحَدٌ فِی المَسْجِد وَ عَلِیٌّ حاضِر»

ـ تا علی در مسجد حضور دارد احدی حق ندارد که فتوا دهد.

و این حدیث را نیز عامه و خاصه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده‌اند که فرمود:

«اَقْضاکُمْ عَلِیّ»

ـ قاضی‌ترین شما علی است.

و علم قضاوت همان فقه است، و بنابراین علی علیه السلام فقیه‌ترین آنها است. و این حدیث را نیز همگان نقل کرده‌اند که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست علی علیه السلام را برای قضاوت بسوی یمن بفرستد دربارهٔ او فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اهدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسانَهُ»

ـ خدایا دلش را راهنمایی کن و زبانش را پابرجا کن.

و علی علیه السلام گوید:

«فَما شَکَکْتُ بَعْدَها فی قَضاءِ اِثْنَین»

ـ پس از این دعا بود که من هیچگاه در قضاوت میان دو نفر تردید و اشتباه نکردم.

* * *

شارح مزبور آنگاه نمونه‌هایی از قضاوتهای شگفت‌انگیز و محیّرالعقول آن حضرت را نقل کرده، سپس گوید:

و از جمله علوم اسلامی علم تفسیر قرآن است که همگی از آن حضرت گرفته و شاخه‌های اویند، و با مراجعه به کتابهای تفسیر، درستی و صحّت این مطلب برای تو معلوم گردد، زیرا بیشترین علم تفسیر از آن حضرت و از عبدالله بن عباس است، و وضع ابن عباس و ملازمت او با آن بزرگوار نیز روشن و آشکار و واضح است که وی از شاگردان و دست‌پروردگان علمی آن حضرت بوده، و هنگامی که از او پرسیدند:

«اَیْنَ عِلمُك مِنْ ابن عَمِّك؟»

ـ نسبت دانش تو با پسر عمویت علی علیه‌السلام چگونه است؟

در پاسخ گفت:

«کَنِسْبَةِ قَطْرَةٍ مِنَ المَطَرِ اِلَی البَحْرِ المُحیط»

ـ همانند نسبت قطرهٔ باران به دریای بی‌کران.

آنگاه گوید:

و از جمله علم‌ها علم طریقت و تصوّف است، و بخوبی روشن و معلوم است که بزرگان این فنّ در همهٔ بلاد اسلامی به آن حضرت منسوبند و از وی پیروی کنند، چنانکه شبلی و جنید، و سریّ، و ابویزید بسطامی، و معروف کرخی و دیگران به این مطلب تصریح کرده، و همین مقدار بس است که این خرقهٔ خود را که شعارشان تا به امروز بدان است آن را به سندِ متصل به آن حضرت مستند می‌کنند.

* * *

و از جمله علوم علم نحو و زبان عرب است، و همهٔ مردم می‌دانند که ابداع و انشاء این علم نیز از آن حضرت بوده که اصول و قواعد آن را به ابوالاسود دئلی املاء و تعلیم فرمود، که از آن جمله فرمود:

کلام بر سه گونه است: اسم و فعل و حرف.

و از آن جمله تقسیم کلمه به معرفه و نکره و تقسیم اعراب به رفع و نصب و جرّ و جزم... که براستی این کار در حدّ معجزه است، زیرا قدرت بشری به این انحصار راه نیابد، و به این استنباط نرسد.

* * *

وی سپس برتری آن حضرت را بر صحابهٔ دیگر در شجاعت و نیروی بدنی، جود و سخاوت، حلم و گذشت، جهاد در راه خدا، فصاحت، خوش خُلقی و خوشرویی، زهد در دنیا قرائت قرآن و عبادت، حسن تدبیر و سیاست و سایر کمالات انسانی از روی دلیلهای تاریخی به اثبات رسانده، که بهتر است خوانندهٔ محترم، زحمت مراجعه به کتاب مزبور و ترجمهٔ آن را به خود داده تا ما نیز بدنبال ادامهٔ بحث خود رفته، و از شرح و توضیح زیاد در این باره صرفنظر کنیم...

و در مورد امامان دیگر

و دربارهٔ امامان دیگر علیهم السلام نیز از سیره‌نویسان شیعه و اهل سنت به همین گونه سخنانی با اجمال و تفصیل نقل شده، که چون اکنون مورد بحث ما نیست از ذکر آنها

خودداری می‌کنیم، و برای اطلاع بیشتر از سخنان اهل سنت بالخصوص، بهتر است به کتاب شریف احقاق‌الحق ج ۱۰ و ۱۱ مراجعه شود، و اعترافات بزرگان اهل سنّت را دربارهٔ فضیلت آن بزرگواران بطور مستند بخوانید.

و نظیر حدیثی که از هشام بن حکم و مرد شامی در صفحات قبل خواندید روایات دیگری نیز وارد شده، که برای تکمیل بحث یکی دو حدیث را در زیر برای شما نقل کرده به سراغ شرح فراز بعدی حدیث می‌رویم:

۱ ـ شیخ مفید(ره) به سند خود از أبی بصیر روایت کرده که گوید: به حضرت ابوالحسن موسی بن جعفرعليه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم به چه چیز امام شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند چیز که یکی آنکه از پدرش (یعنی امام پیشین) دربارهٔ امامت او سخنی و اشاره‌ای گذشته و موجود باشد که همان حجت و دلیل برای او باشد. و دیگر آنکه از وی بپرسند و او پاسخ دهد، و اگر پرسشی نشد او خود آغاز به سخن کند، و دیگر آنکه از فردا (و آینده) خبر دهد، و با مردم با هر زبانی (و هر لغت و واژه‌ای) سخن بگوید.

سپس فرمود: ای ابا محمد تا برنخاسته‌ای یک نشانه از آن را به تو نشان خواهم داد. ابوبصیر گوید: طولی نکشید مردی از اهل خراسان وارد شد و به زبان عربی با آن حضرت سخن گفت و موسی بن جعفرعليه‌السلام به فارسی پاسخش را داد، مرد خراسانی عرض کرد: به خدا جهت اینکه من با شما به فارسی سخن نگفتم برای آن بود که گمان کردم شما فارسی را نیکو نمی‌دانی؟! حضرت فرمود: سبحان‌الله اگر من بخوبی نتوانم پاسخ تو را به فارسی بدهم پس فضیلت من بر تو در اینکه شایسته امامت هستم به چه چیز خواهد بود؟

سپس فرمود: ای ابا محمد امام کسی است که زبان هر یک از مردم روی زمین و هم چنین زبان پرنده و بطور کلی زبان هر جانداری را بداند.[1]

واین‌حدیث گرچه درمورد دانا بودن امام به همهٔ زبانها وارد شده ولی از استدلالی

---

۱ ـ ارشاد مفید (مترجم) ج ۲، ص ۲۱۷.

که امام‌علیه‌السلام فرموده اعلم بودن امام و رهبر را در همهٔ علوم ثابت می‌کند. و ما دربارهٔ امامان خود این عقیده را داریم که آنها و هر امام یا پیامبر مفترض الطاعهٔ دیگری که از طرف خدای تعالی تعیین شود باید اینگونه باشد که گذشته از آنکه به هر علم و زبانی که موجب کمال انسان است باید دانا و آشنا باشد بلکه باید سرآمد اقران خود در آن علم و آگاه بدان زبان باشد، و شاهد و نمونه در این باب در روایات از پیمبران الهی و ائمه بسیار داریم که جای ذکر آنها نیست و بر متتبع خبیر در اخبار پوشیده نیست.

۲ ـ علامهٔ مجلسی از سیّد بن طاووس رضی‌الله عنه از کتاب دلائل الامامة طبری داستان مشروحی در این باره از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که محدث قمی(ره) نیز ترجمهٔ آن را در کتاب منتهی‌الآمال با اضافاتی نقل کرده که ما آن ترجمه را با مختصر اصلاحاتی برای شما در ذیل می‌آوریم، وی روایت کرده است به سند معتبر از حضرت صادق‌علیه‌السلام که در سالی از سالها هشام بن عبدالملک به حجّ آمده در آن سال من در خدمت پدرم به حجّ رفته بودم، پس من در مکّه روزی در مجمع مردمی گفتم که حمد می‌کنم خداوندی را که محمّدصلی‌الله‌علیه‌وآله را به راستی به پیغمبری فرستاد و ما را به آن حضرت گرامی گردانید، پس مائیم برگزیدگان خدا بر خلق او و پسندیدگان خدا از بندگان او و خلیفه‌های خدا در زمین. پس سعادتمند کسی است که متابعت ما کند، و شقی و بدبخت کسی است که مخالفت ما نماید و با ما دشمنی کند.

برادر هشام این خبر را به او رسانید و در مکّه مصلحت در آن ندید که متعرّض ما گردد و چون به دمشق رسید و ما به سوی مدینه بازگشتیم پیکی به سوی فرماندار مدینه فرستاد که پدرم را و مرا به نزد او به دمشق فرستد، چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را بار نداد، روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید چون داخل شدیم هشام بر تخت پادشاهی خود نشسته و لشکر خود را مسلّح و مکمّل دو صف در برابر خود بازداشته بود و آماج خانه یعنی محلّی که نشانهٔ تیر در او نصب کرده بودند در برابر خود ترتیب داده بود و بزرگان قومش در حضور او به گرو تیر می‌انداختند.

چون در ساحت خانهٔ او داخل شدیم پدرم در پیش می‌رفت و من از عقب او

می‌رفتم‌چون‌به‌نزدیک اورسیدیم‌به پدرم گفت که با بزرگان قوم خود تیر بینداز، پدرم گفت که من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید اگر مرا معاف داری بهتر است، هشام سوگند یاد کرد که به حقّ آن خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده تو را معاف نمی‌کنم، پس به یکی از مشایخ بنی اُمیّه اشاره کرد که کمان و تیر خود را به او بده تا بیندازد.

پدرم کمان را از آن مرد گرفت و یک تیر از او بگرفت و در زه کمان گذاشت و به قوّت امامت کشید و بر میان نشانه زد پس تیر دیگر بگرفت و بر فاق تیر اوّل زد که آن را تا پیکان به دونیم کرد و در میان تیر اوّل قرار گرفت، پس تیر سیّم را گرفت و بر فاق تیر دوّم زد که آن را نیز به دونیم کرد و در میان نشانه محکم شد تا آنکه نُه تیر چنین پیاپی افکند که هر تیر بر فاق تیر سابق آمد و آنرا به دونیم کرد و هر تیر که آن حضرت می‌افکند بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش متغیّر می‌شد تا آنکه در تیر نُهم بیتاب شد و گفت: نیک انداختی ای ابوجعفر و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی چرا می‌گفتی که من بر آن قادِر نیستم. پس از آن تکلیف پشیمان شد و عازم قتل پدر من گردید و سر بزیر افکند و تفکّر می‌کرد و من و پدرم در برابر او ایستاده بودیم.

چون ایستادن ما به طول انجامید پدرم در خشم شد و چون آن حضرت در خشم می‌شد نظر بسوی آسمان می‌کرد و آثار غضب از جبین مبارکش ظاهر می‌گردید، چون هشام آن حالت را در پدرم مشاهده کرد از غضب آن حضرت ترسید و او را بر بالای تخت خود طلبید و من از عقب او رفتم چون به نزدیک او رسید برخاست و پدرم را در برگرفت و در دست راست خود نشانید، پس دست در گردن من درآورد و مرا در جانب راست پدرم نشانید، پس رو بسوی پدرم گردانید و گفت پیوسته باید که قبیلهٔ قریش بر عرب و عجم فخر کنند که مثل توئی در میان ایشان هست، مرا خبر ده که این تیراندازی را کی تعلیم تو نموده است و در چه مدّت آموخته‌ای؟ پدرم فرمود: می‌دانی که در میان اهل مدینه این صنعت شایع است و من در حداثت سنّ چند روزی بدان دست زدم و از آن زمان تا حال ترک آن کرده‌ام و چون مبالغه کردید و سوگند دادید امروز کمان بدست گرفتم، هشام گفت

مثل این کمانداری هرگز ندیده بودم آیا جعفر در این امر مثل تو هست؟ حضرت فرمود: که ما اهلبیت رسالت، علم و کمال و اتمام دین را که حقّ تعالی در آیهٔ:

«اَلْیَومَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُم وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الْاَسْلامَ دیناً».[۱]

فرموده:

بما عطا کرده و از یکدیگر میراث می‌بریم و هرگز زمین خالی نمی‌باشد از یکی از ما که در او کامل باشد آنچه دیگران در آن قاصرند.

چون این سخن را از پدرم شنید بسیار در غضب شد و روی نحسش سرخ و دیدهٔ راستش کج شد، و اینها علامت غضب او بود و ساعتی سر بزیر افکند و ساکت شد، پس سر برداشت و با پدرم گفت: که آیا نسب ما و شما که همهٔ فرزندان عبد منافیم یکی نیست؟ پدرم فرمود که چنین است ولکن حقّ تعالی ما را مخصوص گردانیده است از مکنون سرّ خود و خالص علم خود به آنچه دیگری را به آن مخصوص نگردانیده است، هشام گفت که آیا چنین نیست که حقّ تعالی محمّد صلّی الله علیه و آله را از شجرهٔ عبدمناف بسوی کافّهٔ خلق مبعوث گردانیده از سفید و سیاه و سرخ، پس از کجا این میراث رامخصوص شما گردانیده است و حال آنکه حضرت رسول صلّی الله علیه و آله بر همهٔ خلق مبعوث است. خدا در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلِلّٰهِ میراثُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ»[۲] پس به چه سبب میراث علم را مخصوص شما گردانیده در صورتی‌که پس از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست و شما هم پیامبر نیستید؟ حضرت فرمود: از آنجا که به پیغمبر خود وحی فرستاد که «لاٰ تُحَرِّك بِهِ لِسٰانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»[۳] و امر کرد پیغمبر خود را که مخصوص گرداند ما را به علم خود و به این سَبَب حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله وَسَلّم برادر خود علیّ بن ابیطالب علیه السلام را مخصوص می‌گردانید به رازی چند که از سایر صحابه مخفی می‌داشت.

---

۱ ـ سورهٔ مائده آیهٔ ۳.

۲ ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۸۰.

۳ ـ سورهٔ قیامت آیهٔ ۱۶.

و چون این آیه نازل شد «وَتَعِيَهٰا اُذُن واعِيَةٌ»[۱] یعنی حفظ می‌کند آنها را گوشهای ضبط کننده و نگاه دارنده، پس حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود: یا علی من از خدا سؤال کردم که آنها را گوش تو گرداند و به این جهت علیّ بن ابیطالب علیه السلام می‌فرمود: که حضرت رسول صلّی اللّه علیه وآله هزار باب از عِلم تعلیم من نمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود، چنانچه شما راز خود به مخصوصان خود می‌گوئید و از دیگران پنهان می‌دارید، همچنین حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله وَسَلّم رازهای خود را به علی علیه السلام می‌گفت و دیگران را محرم آنها نمی‌دانست، همچنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام کسی از اهلبیت خود را که محرم آن اسرار بود به آن رازها مخصوص گردانید، و به این طریق آن علوم و اسرار به ما به ارث رسیده است، هشام گفت علی دَعْوِی این می‌کرد که من علم غیب می‌دانم و حال آنکه خدا در علم غیب احدی را شریک و مطّلع نگردانیده است پس از کجا این دعوی می‌کرد؟ پدرم فرمود: که حقّ تعالی بر حضرت رسول صلّی الله علیه و آله کتابی فرستاد و در آن کتاب بیان کرده آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت چنانچه فرموده است:

«وَنَزَّلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ تِبْيٰاناً لِكُلِّ شَئٍ وَهُدىً وَمَوعِظَةً لِلْمُتَّقين».[۲]

و باز فرموده است «وَكُلَّ شَئٍ اَحْصَيْنٰاهُ فی اِمٰامٍ مُبينٍ»[۳] و فرموده است که «مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْكِتٰابِ مِنْ شَئٍ».[۴]

پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبر خود که هر غیب و سرّی را که بسوی او فرستاده است علی علیه السلام را بر آنها مطّلع گرداند و حضرت رسول صلّی الله علیه و آله امر کرد علی علیه السلام را که بعد از او قرآن را جمع کند و متوجّه غسل و تکفین و حنوط او شود و دیگران را حاضر نکند، و به اصحاب خود گفت که حرامست بر اصحاب و بر اهل من که نظر کنند

---

۱ ـ سورهٔ حاقة آیهٔ ۱۲.

۲ ـ صدر آیه در سورهٔ نحل آیهٔ ۸۹ و ذیل آن در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۳۸ می‌باشد.

۳ ـ سورهٔ یس آیهٔ ۱۲.

۴ ـ سورهٔ انعام آیهٔ ۳۸.

بسوی عورت من مگر برادر من علی که او از من است و من از اویم، و برای او است آنچه برای من است و بر او لازم است آنچه بر من لازم بود و او است اداکنندهٔ قرض من و وفاکنندهٔ به وعده‌های من.

پس به اصحاب خود گفت که علیّ بن ابیطالب﷣ بعد از من قتال خواهد کرد با منافقان بر تأویل قرآن چنانچه من قتال کردم با کافران بر تنزیل قرآن و نبود نزد احدی از صحابه جمیع تأویل قرآن مگر نزد علی﷣ و به این سبب حضرت رسولﷺ فرمود که داناترین مردم به علم قضا علیّ بن ابیطالب﷣ است یعنی او باید که قاضی شما باشد. و عمر بن خطّاب مکرّر می‌گفت اگر علی نمی‌بود عُمر هلاک می‌شد، که عمر گواهی به علم آن حضرت می‌داد و دیگران انکار می‌کردند.

پس هشام ساعتی طویل سر بزیر افکند آنگاه سر برداشت و گفت: هر حاجت که داری از من طلب کن! پدرم فرمود: که اهل و عیال من از بیرون آمدن من در وحشت و خوفند استدعا دارم که مرا رخصت مراجعت دهی، هشام گفت رخصت دادم در همین روز روانه‌شو. پس‌پدرم‌دست درگردن او آورد و وداع کرد و من نیز او را وداع کرده و بیرون آمدیم.

چون به میدان بیرون خانهٔ او رسیدیم در منتهای میدان جماعت کثیری دیدیم که نشسته‌اند، پدرم پرسید که ایشان کیستند؟ حاجب هشام گفت: قسّیسان و رهبانان نصاری هستند و در این کوه عالِمی دارند که داناترین علمای ایشانست و هر سال یک مرتبه به نزد او می‌آیند و مسائل خود را از او سؤال می‌کنند و امروز برای آن جمع شده‌اند.

پس پدرم به نزد ایشان رفت و من نیز با او رفتم، پدرم سر خود را با جامه پیچید که او را نشناسند و با آن گروه نصاری به آن کوه بالا رفت.

و چون نصاری نشستند پدرم نیز در میان ایشان نشست و آن ترسایان مسندها برای عالِم خود انداختند و او را بیرون آوردند و بر روی مسند نشاندند و او بسیار معمّر شده بود و حواریّین اصحاب عیسی را دریافته بود و از پیری ابروهای او بر دیده‌اش افتاده بود، پس ابروهای خود را به حَریر زردی بر سر بست و دیده‌های خود را مانند دیده‌های افعی به حرکت درآورد، و بسوی حاضران نظر کرد.

و چون خبر به هشام رسید که آن حضرت به دیر نصاری رفته کسی از مخصوصان خود فرستاد که آنچه میان ایشان و آن حضرت می‌گذرد او را خَبَر دهد، چون نظر آن عالِم بر پدرم افتاد گفت تو از مائی یا از امّت مرحومه‌ای؟ پدرم فرمود: از امّت مرحومه، پرسید که از علمای ایشان یا از جهّال ایشان؟ فرمود که از جهّال ایشان نیستم.

پس بسیار مضطرب شد و گفت: من از تو سؤال کنم یا تو از من سؤال می‌کنی؟ پدرم فرمود: تو سؤال کن، نصرانی گفت: ای گروه نصاری غریبست که مردی از امّت محمّد صلی الله علیه و آله به من می‌گوید که از من سؤال کن، سزاوار است که مسائلی چند از او بپرسم،

پس گفت: ای بندهٔ خدا خبر ده مرا از ساعتی که نه از شب است و نه از روز؟ پدرم فرمود: مابین طلوع صبح است تا طلوع آفتاب، گفت: پس از کدام ساعتها است؟ پدرم فرمود که از ساعات بهشت است و در این ساعت بیماران ما به هوش می‌آیند، و دردها ساکن می‌شود، و کسی را که شب خواب نبرده در این ساعت به خواب می‌رود و حقّ تعالی این ساعت را موجب رَغْبَتِ رَغْبَت‌کنندگان بسوی آخرت گردانیده و از برای عمل‌کنندگان برای آخرت دلیل واضحی ساخته و برای انکار انکارکنندگان و متکبّران که عمل برای آخرت نمی‌کنند حجّتی گردانیده.

نصرانی گفت: راست‌گفتی. مرا خبر ده ازآنچه ادّعا می‌کنیدکه‌اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ایشان بول و غایط دفع نمی‌شود، آیا در دنیا نظیر آن هست؟ حضرت فرمود: بلی جَنین درشکم مادرمی‌خورد ازآنچه مادَرِ او می‌خورد و از او چیزی دفع نمی‌شود.

نصرانی گفت تو نگفتی که من از علمای ایشان نیستم؟! حضرت فرمود که من گفتم از جهّال ایشان نیستم. نصرانی گفت: مرا خبر ده از آنچه ادّعا می‌کنید که میوه‌های بهشت برطرف نمی‌شود هرچند از آن تناول می‌کنند باز به حال خود هست آیا در دنیا نظیری دارد؟ حضرت فرمود: که بلی نظیر آن در دنیا چراغست که اگر صد هزار چراغ از آن بیفروزند کم نمی‌شود و همیشه هست.

نصرانی گفت: از تو مسألهٔ سؤال می‌کنم که نتوانی جواب گفت، حضرت فرمود: سؤال کن، نصرانی گفت مرا خبر ده از مردی که با زن خود نزدیکی کرد و آن زن بدو پسر

حامله شد و هر دو در یک ساعت متولّد شدند و در یک ساعت مردند و در وقت مردن یکی پنجاه سال از عمر او گذشته‌بودو دیگری صد و پنجاه سال زندگانی کرده بود؟

حضرت فرمود: که آن دو فرزند عُزیر و عزر بودند که مادَر ایشان به ایشان در یک شب در یک ساعت حامله شد و در یک ساعت متولّد شدند و سی سال با یکدیگر زندگانی کردند پس حقّ تعالی عُزیر را میرانید و بعد از صدسال او را زنده کرد و بیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد و هر دو در یک ساعت فوت شدند پس آن نصرانی برخاست و گفت: از من داناتری را آورده‌اید که مرا رسوا کند به خدا سوگند که تا این مرد در شامست دیگر من با شما سخن نخواهم گفت هر چه خواهید از او سؤال کنید.

و به روایت دیگر چون شب شد آن عالم به نزد آن حضرت آمد و معجزاتی مشاهده کرد و مسلمان شد، چون این خبر به هشام رسید و به او گفتند خبر مباحثهٔ حضرت امام محمّد باقر؊ بانصرانی در شام منتشر شده و بر اهل شام علم و کمال او ظاهر گردیده او جایزه‌ای برای پدرم فرستاد و ما را به زودی روانهٔ مدینه کرد.

و به روایت دیگر آن حضرت را به حبس فرستاد، به همان ملعون گفتند که اهل زندان همه مرید او گردیده‌اند پس به زودی حضرت را روانهٔ مدینه کرد، و پس از ما پیک سریعی فرستاد تا در شهرهایی که در سر راه است ندا کنند در میان مردم که دو پسر جادوگر ابوتراب محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد که من ایشان را به شام طلبیده بودم میل کردند به سوی ترسایان و دین ایشان را اختیار کردند پس هر که به ایشان چیزی بفروشد یا بر ایشان سلام کند یا با ایشان مصافحه کند خونش هدر است.

چون پیک به شهر مدین رسید و بعد از آن ما وارد شهر شدیم، اهل آن شهر درها را بر روی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا به علیّ بن ابی‌طالب صلوات اللّٰه علیه گفتند و هر چند ملازمان ما مبالغه می‌کردند دَر نمی‌گشودند و آذوقه به ما نمی‌دادند، چون ما به نزدیک دروازه رسیدیم پدرم با ایشان به مدارا سخن گفت و فرمود: از خدا بترسید ما چنان نیستیم که به شما گفته‌اند، و اگر چنان باشیم، شما با یهود و نصاری معامله می‌کنید چرا از داد و ستد با ما امتناع می‌نمائید، آن بدبختان گفتند که شما از یهود و نصاری بدترید

(نعوذبالله) زیرا که ایشان جزیه می‌دهند و شما نمی‌دهید.

هر چند پدرم ایشان را نصیحت کرد سودی نبخشید و گفتند در نمی‌گشائیم بر روی شما تا شما و چهارپایانتان هلاک شوید. حضرت چون اصرار آن اشرار را مشاهده نمود پیاده شد و فرمود ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن. و کوهی در آن نزدیکی بود که بر شهر مدین مشرف بود حضرت بر آن کوه برآمد و رو به جانب شهر کرد و انگشت بر گوشهای خود گذاشت وآیاتی‌راکه‌حقّ‌تعالی در قصّهٔ شعیب فرستاده است و مشتمل است بر مبعوث گردیدن شعیب بر اهل مدین و معذّب گردیدن ایشان به نافرمانی او، بر ایشان خواند تا آنجا که حق تعالی می‌فرماید:

«بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ».[۱]

پس فرمود که مائیم به خدا سوگند بقیّهٔ خدا در زمین پس حقتعالی باد سیاهی تیره برانگیخت که آن صدا را به گوش مرد و زن و صغیر و کبیر ایشان رسانید و ایشان را دهشتی عظیم عارض شد و بر بامها برآمدند و به جانب آن حضرت نظر می‌کردند پس مرد پیری از اهل مدین پدرم را به آن حالت مشاهده کرد و به صدای بلند ندا کرد در میان شهر که از خدا بترسید ای اهل مدین که این مرد در موضعی ایستاده است که وقتی حضرت شعیب قوم خود را نفرین کرد در این موضع ایستاه بود، و به خدا سوگند اگر دَرْ بروی او نگشائید مثل آن عذاب بر شما نازل خواهد شد.

پس ایشان ترسیدند و در را گشودند و ما را در منازل خود فرود آوردند و طعام دادند و ما روز دیگر از آنجا بیرون رفتیم. پس والی مدین این قصّه را به هشام نوشت آن ملعون به او نوشت که آن مرد پیر را به قتل رسانید. و به روایت دیگر آن مرد پیر را طلبید و پیش از رسیدن به شام به رحمت الهی واصل گردید. پس هشام لعین به والی مدینه نوشت که پدرم را به زهر هلاک کند و پیش از آنکه این اراده به عمل آید هشام به جحیم واصل شد.[۲]

---

۱ ـ سورهٔ هود، آیهٔ ۸۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶ ـ ۳۱۵؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۱۷ الی ۲۲۴.

«اَشْهَدُ أَنَّكَ جاهَدْتَ فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ»

ـ گواهی دهم که براستی تو در راه خدا آنگونه که باید جهاد کردی.

«جهاد» در لغت به معنای نهایت تلاش و کوشش در انجام کاری را گویند، و در اصطلاح به جهاد و جنگ و مبارزهٔ با دشمنان دین است.

و این جمله اشاره است به دستوری که خدای تعالی در سورهٔ مبارکهٔ حج به مؤمنان داده و فرموده:

«وَجاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ».[1]

ـ و جهاد کنید در راه خدا آنگونه که باید.

و در زیارتنامه‌های دیگر ائمهٔ علیهم‌السلام نیز این جمله زیاد دیده می‌شود، و منظور آن است که مصداق اکمل در عمل به این دستور الهی شما خاندان معصوم و رهبران الهی هستید، که حق جهاد در راه خدای را بجا آوردید، و بلکه در چند حدیث که در اصول کافی[2] وکتابهای دیگر از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام روایت شده فرموده‌اند: این آیه دربارهٔ ما نازل شده و منظور از آن ما هستیم، زیرا دنبالهٔ آیهٔ اینگونه است:

«هُوَ اجْتَبٰاکُم وَ مٰا جُعِلَ عَلَیْکُم فِی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبیکُمْ اِبْرٰاهیمَ، هُوَ سَمّٰاکُمُ المُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هٰذٰا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُم وَتَکُونُوا شُهَدٰاءَ

---

۱ ـ سورهٔ حج، آیهٔ ۷۸.

۲ ـ اصول کافی، باب ان الائمة شهداء الله علی خلقه.

عَلَی النّٰاسِ...».

یعنی ـ او است که شما را برگزید، و در دین کار سنگین و شاقی برای شما قرار نداد، آئین پدرتان ابراهیم است که او شما را (در کتابهای پیشین) مسلمان نامید و هم در این کتاب تا پیامبر بر شما گواه باشد، و شما هم گواهان بر مردم باشید...

منظور از «حقّ جهاد» چیست؟

جهاد در راه خدا مانند فضائل و کارهای خیر دیگر، مراتب و درجاتی دارد، همانند تقوا، ایثار، مواساة، عدالت، و امثال اینها...

مثلاً در باب تقوا در قرآن کریم یک جا آمده:

«یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰه...».

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی داشته باشید.

و در جای دیگر آمده که فرماید:

«وَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ».[۱]

ـ تقوای الهی داشته باشید هر چه در توان دارید.

و در جای دیگر فرموده:

«یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰاتِهِ».[۲]

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی داشته باشید آنگونه که باید تقوای او را داشته باشید.

و حق تقوای الهی آخرین مرحله و درجهٔ اعلای تقوا است که هیچگونه علّتی و عیبی در آن نبوده و خالص برای حق تعالی باشد و هیچگونه ریاء و ریب و ناخالصی در آن نباشد، و همهٔ مراحل آن را دارا باشد.

جهاد در راه خدا نیز اینگونه است که خدای تعالی گاهی بطور مطلق فرموده:

---

۱ ـ سورهٔ تغابن، آیهٔ ۱۶.

۲ ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۲.

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَابْتَغُوا اِلَیْهِ الوَسیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».[۱]

در جای دیگر فرماید:

«... وَجاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَاَنْفُسِکُمْ».[۲]

ـ و جهاد کنید با مالها و جانهاتان.

و در سورهٔ حج نیز همانگونه که خواندید فرموده:

«و جاهدوا فی اللّه حقّ جهاده».

و معلوم است که منظور از حق جهاد در راه خدا، مرحلهٔ کامل و جامع آن است، یعنی جهاد با مال و جان، جهاد با دشمنان دین، جهاد با نفس، جهاد با کفار و منافقان، جهادی که از ملامت و سرزنش دیگران خوف و ترسی به دل راه ندهد، همانگونه که در جای دیگر دربارهٔ مردان الهی فرموده:

«... اَذِلَّةٍ عَلَی المُؤْمِنینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الکافِرینَ یُجاهِدُونَ فِی اللّهِ وَلایَخافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ».[۳]

ـ افتاده‌اند در برابر مؤمنان، سربلند و پیروزمندند در برابر کافران و جهاد می‌کنند در راه خدا و در این راه از سرزنش، سرزنش کننده باکی ندارند.

جهادی که خالص برای خدا باشد و هیچگونه ریا و شهرت‌طلبی و خودنمایی و امثال آنها در آن نباشد، جهادی که تا پای ایثار جان و کشته شدن در برابر دشمن پایمردی کند، و لحظه‌ای درنگ نکرده و فرار نکند...

* * *

و برای کسی که تاریخ اسلام را مطالعه کرده باشد جای تردید باقی نمی‌ماند که تنها کسی که در میان یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدّ اعلای این فضیلت قرار

---

۱ ـ سورهٔ مائده، آیهٔ ۳۵.

۲ ـ سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۱.

۳ ـ سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۴.

داشت و مرحلهٔ کامل جهاد در راه خدا را درک کرده و دارا بود کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبود.

ابن ابی الحدید دربارهٔ جهاد آن حضرت گوید:

و اما داستان جهاد آن حضرت در راه خدا بخوبی معلوم است در نزد دوست و دشمن او که آن حضرت سرور و آقای مجاهدان فی سبیل‌اللّه بوده، و آیا جهادی برای احدی از مردم جز برای او وجود دارد؟ و بخوبی می‌دانید که بزرگترین غزوه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، و کوبنده‌ترین غزوه‌ها برای مشرکان غزوهٔ بدر کبریٰ بود که هفتاد تن از مشرکان در آن جنگ کشته شدند و نیمی از آنها را علی علیه السلام به تنهایی کشت و نیم دیگر را مسلمانان و فرشتگان به قتل رساندند، و برای اثبات این مطلب بهتر است به کتاب مغازی واقدی و تاریخ الاشراف بلاذری مراجعه کنید، گذشته از مشرکانی که در جنگ احد و خندق و جاهای دیگر بدست آن حضرت به قتل رسیدند، و این مطلبی نیست که لازم باشد برای اثبات آن وقت شما را گرفته و سخن را به درازا بکشیم زیرا مطلب از ضروریات و بدیهیات است مانند علم بوجود مکه و مصر و جاهای دیگر.[1]

* * *

و مرحوم ابن شهرآشوب نام سی و پنج نفری را که آن حضرت در جنگ بدر به دوزخ فرستاد یکی یکی ذکر کرده سپس گوید:

و کسانی را که در جنگ احد به قتل رساند عبارت بودند از:

کبش الکتیبة طلحة بن أبی طلحة و پسرش ابوسعید و برادرانش خالد و مخلد و کلدة و محاس، عبدالرحمن بن حمید بن ساهرة، حکم بن اخنس بن شریق، ولید بن ارطاة، امیّة بن ابی حذیفة، ارطاة بن شرحبیل، هشام بن امیة، مسافع، عمرو بن عبدالله جمحی، بشر بن مالک، صواب مولی عبدالدار، ابوحذیفة بن مغیرة، قاسط بن شریح عبدی، مغیرة بن مغیرة...

---

۱ ـ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۴.

و این در حالی است که از نظر تاریخ نویسان مسلم است که عمر و عثمان گریختند، و در ماندن ابوبکر نیز تردید و اشکال است...

و در جنگ احزاب: عمرو بن عبدود و فرزندش، نوفل بن عبدالله بن مغیرة، منبه بن عثمان عبدری، هبیرة بن ابی هبیرة مخزومی به شمشیر آن حضرت به قتل رسیدند و همان موجب شکست و هزیمت کفار گردید...

و در جنگ حنین: چهل نفر را کشت که یکّه تاز آنها ابوجرول بوده و چنان ضربتی با شمشیر به او زد که کُله خود و عمامّه و زره و بدن او را تا زین اسب به دو نیم کرد...

و در جنگ ذات السلاسل: هفت تن از پهلوانان و نیرومندانشان را کشت که آخرین آنها سعید بن مالک عجلی بود...

و در غزوهٔ بنی‌النضیر: یازده تن را کشت.

و در بنی قریظه: گردن سران یهود مانند حیی بن اخطب و کعب بن اشرف را زد.

و در بنی المصطلق: مالک و پسرش را کشت.

و در جنگ فتح مکه: نامدار عرب اسد بن غویلم را کشت.

و در غزوهٔ ذات الرمل: جنگجویانشان را به قتل رسانید.

و در جنگ خیبر: مرحب و ذا الخمّار و عنکبوت را کشت.

و در جنگ طائف: لشکر ضیغم را منهزم ساخت، و شهاب بن عیس و نافع بن عیلان را به قتل رساند.

و در هنگام هجرت: مهلع و جناح را به قتل رسانید...

و در جنگ جمل شجاعت آن حضرت مشهور است تا بدان جا که دست شتر را قطع کرد و سپس پاهای او را تا اینکه آن شتر به زمین افتاد (و جنگ پایان یافت).

و در لیلة‌الهریر ـ در جنگ صفین ـ: سیصد نفر و به روایت دیگری: پانصد و بیست و شش را کشت که برای کشتن هر کدام تکبیر می‌گفت و با هر تکبیری دشمنی را به زمین می‌افکند. و بلکه در روایتی آمده که در آن شب هفتصد نفر را به این ترتیب کشت.

و در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته آمده است:

«وَاللّٰهِ لَوْ تَظٰاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلىٰ قِتٰالِي لَماوَلَّيْتُ عَنْهٰا وَلَوْ اَمْكَنَتْ الْفُرْصَةَ مِنْ رِقٰابِهٰا لَسٰارَعْتُ اِلَيْهٰا».

ـ به خدا سوگند اگر عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند من به آنها پشت نمی‌کنم و اگر فرصت دست دهد که بتوانم آنها را مهار کنم بسوی آنان خواهم شتافت.

و در یکی از جنگها که آن حضرت صف دشمن را شکافته بود، مردی او را دید و گفت: دانستم که ملک‌الموت در آن سوئی است که علی علیه السلام بدانجا حمله افکنده.

تا به آخر آنچه این محدث بزرگوار تحت عنوان «مسابقه در شجاعت» ذکر کرده که خواندنی است و خوانندهٔ محترم باید به کتاب مزبور مراجعه کرده و به تفصیل آنها را بخواند.[۱]

* * *

علی علیه السلام همان رادمری است که دربارهٔ جهاد و استقامت او در جنگ احد آن ندای جانبخش معروف آسمانی شنیده شد، که ندا آمد:

لاٰ سَيْفَ اِلاّٰ ذُوالْفَقٰار وَلاٰ فَتىٰ اِلاّٰ عَلِيّ[۲]

و همان مجاهد فی سبیل‌اللهی است که دربارهٔ یک ضربت او رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبٰادَةِ الثَّقَلَين»[۳]

ـ براستی که ضربت علی در روز جنگ خندق برتر بود از عبادت جن و انس.

و همان شخصیّت والایی است که بسیاری از محدثین اهل سنّت از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که دربارهٔ آن حضرت با صدای بلند فرمود:

«مَعٰاشِرَ الْمُسْلِمِين هٰذٰا عَلِيُّ بنُ اَبيطالِب، هٰذٰا شَيْخُ الْمُهٰاجِرِينِ وَالاَنْصٰارِ، هٰذٰا

---

۱ ـ مناقب، ج ۲، ص ۳۷ ـ ۳۹.

۲ ـ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۷؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۰۰ تذکره ابن جوزی، ص ۳۰ به شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۵۶۱ و ج ۳، ص ۲۳۶ (ط چهار جلدی قاهره) وکتابهای بسیار دیگر که در ج ۶ احقاق‌الحق ص ۱۵ به بعد ذکر شده.

۳ ـ احقاق الحق، ج ۶ ص ۵.

اَخي وَابْنُ عَمّي وَخَتَني وَ لَحمي وَ دَمي وَ شَعري، هٰذا اَبُوالسِّبطينِ الحَسَنِ وَالحُسَين، سَيّدَی شَبابِ اَهْلِ الجَنَّة، هٰذا مُفَرِّجُ الكُرُوبِ عَنّي، هٰذا اَسَدُاللّٰهِ وَ سَيْفُهُ عَلىٰ اَعْدائِهِ، فَعَلىٰ مُبْغِضِيهِ لَعْنَةُاللّٰهِ وَلَعْنَةُ اللاّعِنينَ، وَاللّٰهُ بَرِيءٌ مِنْهُ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَبْرَءَ مِنَ اللّٰهِ وَ مِنّي فَلْيَبْرَء مِنْ عَلِيّ بن اَبيطالِبٍ،فلْيُبَلِّغِ الشّاهِدُ الغْائِبَ».[۱]

ـ ای گروه مسلمانان این علی بن ابیطالب است، این بزرگ مهاجرین و انصار است، این برادر من و عموزاده و داماد من است، گوشت و خون و موی بدن من است، این پدر دو سبط من حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت است، این برطرف کنندهٔ اندوههای من و شیر خدا و شمشیر او بر دشمنانش می‌باشد، بر آن کس که او را دشمن دارد لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان باد، و خدا از چنین کسی بیزار است، پس هر که خواهد از خدا و من بیزاری جوید از علی بن ابیطالب بیزاری جوید و این را باید آن کس که گواه و ناظر است به آنکه غایب است برساند.

فرازی از نهج‌البلاغه

و این قسمت را هم از کلام خود آن بزرگوار دربارهٔ جهاد و پایمردی و جانبازی در برابر دشمنان دین بشنوید که در نهج‌البلاغه آمده و می‌فرماید:

«وَلَقَدْ كُنّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ، نَقْتُلُ آباءنا وَأَبْناءنَا وَ إِخْوانَنا وَأَعْمامَنا، مَا يَزيدُنَا ذٰلِكَ إلاَّ إيمَاناً وَ تَسْلِيماً، وَ مُضِيّاً عَلَى اللَّقَمِ، وَصَبْراً عَلىٰ مَضَضِ اْلأَلَمِ، وَجِدّاً فی جِهادِ الْعَدُوِّ؛ وَلَقَدْ كانَ الرَّجُلُ مِنّا وَالآخَرُ مِنْ عَدُوِّنا يَتَصاوَلانِ تَصاوُلَ اْلفَحْلَيْنِ، يَتَخالَسانِ أَنْفُسَهُمَا: أَيُّهُمَا يَسْقي صاحِبَهُ كَأْسَ الْمَنُونِ، فَمَرَّةً لَنا مِنْ عَدوِّنَا، وَ مَرَّةً لِعَدُوِّنا مِنّا. فَلَمّا رَأىٰ اللّٰهُ صِدْقَنا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنا اْلكَبْتَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتّٰی اسْتَقَرَّ اْلإِسْلامُ مُلْقِياً جِرانَهُ، وَ مُتَبَوئاً (مبوّیا). أَوْ طَانَهُ وَلَعَمْرِي لَوْ

---

۱ ـ احقاق الحق، ج ۴، ص ۲۲۵.

كُنَّانَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ، مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلاَ اخْضَرَّ لِلإِيمَانِ عُـودٌ. وَ اَيْـمُ اللّٰـهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَماً، وَلَتَتْبِعُنَّهَا نَدَماً»![۱]

در رکاب پیامبر آن چنان مخلصانه می‌جنگیدیم و برای پیشبرد (حق و عدالت) از هیچ چیز باک نداشتیم که حتی حاضر بودیم پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش را در این راه (اگر بر خلاف حق باشند) نابود کنیم.

این پیکار بر تسلیم و ایمان ما می‌افزود...

و ما را در جاده وسیع حق و صبر و بردباری در برابر ناراحتی‌ها و جهاد و کوشش درگیر با دشمن ثابت قدم‌تر می‌ساخت، گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، همانند دو قهرمان با یکدیگر نبرد می‌کردند، هر کدام می‌خواست کار دیگری را تمام کند، تا کدام یک جام مرگ را به دیگری بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز می‌شدیم، و زمانی دشمن بر ما، تا هنگامی که خداوند راستی و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را به دشمنان ما نازل کرد و نصرت و پیروزی را به ما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام بر زمینها گسترده شد و سرزمین پهناوری برای خویش برگزید. به جانم سوگند اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه‌ای برای دین برپا نمی‌شد و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گردید.

به خدا سوگند با این عمل بی‌رویه خود آن چنان راه افراط را می‌پویید که همانند شتری که بی‌حساب آن را بدوشند و از پستانش خون بچکد، آیندهٔ شومی خواهید داشت.

و از نظر خلوص در جهاد

از نظر خلوص در جهاد نیز همان داستان معروف کافی است، که در جنگ خندق از آن بزرگوار نقل شده و ملا جلال‌الدین رومی آن را به نظم درآورده چنین گوید:

از عـلی آمـوز اخـلاص عـمل — شـیر حـق را دان مـنزّه از دغـل

در غزا بر پـهلوانـی دست یـافت — زود شمشیری بـرآورد و شـتافت

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۵۶.

او خدو انداخت بر روی علی | افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه | سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی | کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل | از نمودن عفو و رحم بی محل
گفت بر من تیغ تیز افراشتی | از چه افکندی مرا بگذاشتی
گفت من تیغ از پی حق می‌زنم | بندهٔ حقم نه مأمور تنم
شیر حقّم نیستم شیر هوا | فعل من بر دین من باشد گوا
جز به باد او نجنبد میل من | نیست جز عشق احد سرخیل من
چون خدو انداختی بر روی من | نفس جنبید و تبه شد خوی من
نیم بهر حق شد و نیمی هوا | شرکت اندر کار حق نبود روا

و داستان آن حضرت در جنگ صفین مشهور است، که در آغاز لشکریان معاویه آب را به روی آن حضرت و لشکریانش بستند، ولی پس از آن که لشگریان آن حضرت جنگ سختی کرده و آب را از آنها گرفتند و خواستند معامله به مثل کرده و آب را به روی دشمن به‌بندند، در پاسخ فرمود:

نه! اینکار را نکنید و بگذارید آنها آب بردارند...

یعنی ما برای این کار نیامده‌ایم که آب به روی کسی به‌بندیم، و به دنبال آن فرمود:

«... سَنَعْرِضُ عَلَيْهِم كِتٰابَ اللّٰهِ وَ نَدْعُوهُم اِلَى الهُدىٰ فَاِنْ اَجٰابُوا وَاِلاّٰ فَفي حَدِّ السَّيْفِ مٰا يُغْني اِنْشٰاءَاللّٰه».

ـ ما کتاب خدا را برایشان عرضه می‌کنیم و به هدایت دعوتشان می‌کنیم، اگر پذیرفتند که به هدف خود رسیده‌ایم وگرنه زبانه تیز شمشیر ما را از این کارها بی‌نیاز خواهد کرد.

و در صفحات قبل خواندیم که آن حضرت در نامه‌ای که به استاندار خود در بصره می‌نویسد این جمله آمده است که:

«... وَاللّٰهِ لَوْ تَظٰاهَرَتِ العَرَبُ عَلىٰ قِتٰالي لَمٰا وَلَّيْتُ عَنْهٰا...»

و در تاریخ آمده که زره آن حضرت پشت نداشت...[۱]

و در هیچ جنگی پشت به دشمن نکرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را «کرّار غیر فرّار» خواند.[۲]

جهاد با نفس

یکی از مراحل مهمّ جهاد، جهاد با نفس است، که در آن حدیث معروف از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قٰالَ: مَرْحَباً بِقَوْمٍ قَضُوا الجِهٰادَ الاَصْغَرَ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمُ الجِهٰادُ الاَكْبَر؟ قيلَ: يٰا رَسُولَ اللّٰهِ وَ مَا الجِهٰادُ الاَكْبَرُ قال: جِهٰادُ النَّفْسِ، ثُمَّ قٰالَ: اَفْضَل الجِهٰادِ مَنْ جٰاهَدَ نَفْسَهُ الَّتي بَيْنَ جَنْبَيهِ».[۳]

ـ براستی که رسول خدا لشگری را به جنگ فرستاد و چون بازگشتند فرمود: آفرین بر مردمانی که جنگ کوچک را به پایان رساندند ولی جنگ بزرگتر را در پیش دارند، عرض شد: ای رسول خدا جنگ بزرگ‌تر کدام است؟ فرمود: جنگ با نفس، سپس فرمود: برترین جنگ‌ها آن است که کسی با نفسی که میان دو پهلو دارد جهاد کند.



ودربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام و مجاهدتهای نفسانی آن حضرت، نزد دوست و دشمنان با انصاف تردیدی نیست که آن حضرت با اینکه خود را برتر از دیگرانی که خلافت را بدست گرفتند می‌دانست، ولی بخاطر خدا و حفظ کیان اسلام حدود بیست و پنج سال در خانه نشست و دم فرو بست، چنانچه در خطبهٔ شقشقیه فرمود:

«فَصَبَرْتُ وَ فِی العَيْنِ قَذىٰ وَ فِی الحَلْقِ شَجىٰ».

و آن روزی که مردم با آن اصرار بی‌سابقه و اجتماع عظیم به سراغ آن حضرت

---

۱ ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸۳.

۲ ـ همان مدرک.

۳ ـ معانی الاخبار، ص ۱۶۰؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۵.

رفتند و اصرار داشتند تا حکومت را بپذیرد در آغاز به آنها فرمود:

«دَعُونی وَالْتَمِسُوا غَیْری فَاِنّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْراً لَهُ وُجُوهٌ وَ اَلْوانٌ، لایَقُومُ لَها الْقُلُوبُ وَلایَثْبُتُ عَلَیْها الْعُقُولُ، وَ اِنَّ الآفاقَ قَدْ اَغامَتْ، وَالْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَکَّرَتْ، وَاعْلَمُوا اَنّی اِنْ اَجَبْتُکُمْ رَکِبْتُ بِکُمْ ما اَعْلَمُ وَلَمْ اُصْغِ اِلیٰ قَوْلِ الْقائِلِ وَعَتْبِ الْعاتِبِ...».[۱]

ـ مرا واگذارید و غیر مرا بجوئید که ما به استقبال کاری می‌رویم که چهره‌ها و رنگهای گوناگونی دارد و دلها در برابر آنها نه ایستد و خردها در برابرآنها پایدار نماند، افقهای روشن را ابرها گرفته، و راه گم شده است، و این را بدانید که اگر من به دعوت شما پاسخ دهم (و خلافت را بپذیرم) آنچه را خودم می‌دانم انجام خواهم داد و به سخن گویندهٔ شما و سرزنشِ سرزنش‌کننده گوش نخواهم داد (و هر چه را خودم و بر طبق علم و فهم خودم تشیخص دادم عمل خواهم کرد)...

و علی علیه السلام همان بزرگ مردی است که بر طبق نقل نهج‌البلاغه در خطبه ۳۳ هنگام حرکت بسوی جنگ جمل در «ذی‌قار» که توقف کرده بود، ابن عباس گوید: به نزد آن حضرت رفتم و مشاهده کردم که کفش خود را وصله می‌زند، حضرت به من فرمود:

«ما قیمَةُ هٰذَا النَّعْلِ؟»

ـ قیمت این کفش چقدر است؟

«قُلْتُ لاقیمَةَ لَها»

ـ گفتم ارزشی ندارد. فرمود:

«وَاللّهِ لَهِیَ أَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اِمْرَتِکُمْ، اِلاّ اَنْ اُقیمَ حَقّاً اَوْ أَدْفَعَ باطِلاً»

ـ بخدا سوگند این کفش بی‌ارزش نزد من محبوبتر از حکومت بر شما است مگر اینکه با این حکومت حقّی را به پا دارم، یا باطلی را دفع نمایم...



---

۱ ـ نهج‌البلاغه خطبه ۹۲.

و همان رادمردی است که با کمال صداقت و بدون ملاحظات سیاسی به معاویه می‌نویسد:

«أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَابْتَلَىٰ فِيهَا أَهْلَهَا، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، وَلَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمِرْنَا، وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَىٰ بِهَا، وَقَد اِبْتَلَانِي ٱللهُ بِكَ وَٱبْتَلَاكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى ٱلآخَرِ، فَعَدَوْتَ عَلَىٰ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ ٱلْقُرْآنِ، فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَعَصَيْتَهُ أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي، وَأَلَبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ، وَقَائِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ؛ فَاتَّقِ ٱللهَ فِي نَفْسِكَ، وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَٱصْرِفْ إِلَىٰ ٱلْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَهِيَ طَرِيقُنَا وَطَرِيقُكَ. وَٱحْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ ٱللهُ مِنْهُ بِعَاجِلِ قَارِعَة تَمَسُّ ٱلْأَصْلَ، وَتَقْطَعُ الدَّابِرَ، فإِنِّي أُولي لَكَ بِاللهِ أَلِيَّةً غَيْرَ فَاجِرَةٍ، لَئِنْ جَمَعَتْنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعُ ٱلْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحَتِكَ «حَتَّىٰ يَحْكُمَ ٱللهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ ٱلْحَاكِمِينَ».[۱]

اما بعد خداوند سبحان دنیا را مقدمه‌ای برای ما بعد آن (آخرت) قرار داده و اهل دنیا را در بوته امتحان درآورده، تا روشن شود که کدام‌یک بهتر عمل می‌کنند، ما برای دنیا آفریده نشده‌ایم و تنها برای کوشش و تلاش در آن مأمور نگشته‌ایم، ما در دنیا آمده‌ایم تا بوسیله آن آزمایش شویم، خداوند مرا به تو و تو را بوسیلهٔ من در معرض امتحان درآورده؛ و هرکدام ما را حجت بر دیگری ساخته. تو بدنیا رو آوردی و تفسیر قرآن را برخلاف حق، وسیلهٔ رسیدن بدنیا ساختی، و مرا در برابر چیزی مؤاخذه می‌کنی که دست و زبانم هرگز به آن آلوده نشده؛ (اشاره به قتل عثمان است) تو و اهل شام آن را دست‌آویز کرده‌اید، و به من نسبت داده‌اید تا آنجا که عالمان شما جاهلانتان را و آنها که سر کارند از کار افتادگان شما را به آن تشویق می‌کنند.

از خدا بترس! و با شیطان که در رام کردنت می‌کوشد ستیزه کن! و روی خویش را بسوی آخرت که راه من و تو است بگردان و بترس از آنکه خداوند تو را بزودی به یک بلای

---

۱ ـ نهج البلاغة نامهٔ ۵۵.

کوبنده که ریشه‌ات را بزند و دنباله‌ات را قطع کند دچار سازد، من برای تو سوگند یاد می‌کنم، سوگندی که تخلف ندارد، بر اینکه اگر خداوند من و تو را در میدان نبرد گردآورد و مقدرات، من و تو را در پیکار با یکدیگر کشاند، آنقدر در برابر تو بمانم تا خداوند میان ما حکم فرماید که او بهترین حاکمان است، (اشاره به اینکه از دست من نجات نخواهی یافت).

و هنگامی که شریح بن هانی را به فرماندهی لشکری بسوی شام منصوب می‌کند بدو فرماید:

«اتَّقِ اللهَ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ، وَخَفْ عَلَىٰ نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغرور وَلَاتَأْمَنْهَا عَلَىٰ حَالٍ، وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تَرْدَعْ (تر تدع) نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِمَّا تُحِبُّ، مَخَافَةَ مَكْرُوهٍ، سَمَت بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَىٰ كَثِيرٍ مِنَ الضَّرَرِ. فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً، وَلِنَزْوتِكَ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ وَاقِماً قَامِعاً».[۱]

در هر صبح و شام به یاد خدا باش و از خدا بترس، از دنیای فریب‌دهنده بر خویشتن خائف باش، و در هیچ حال از آن ایمن مباش، اگر خویشتن را از بسیاری از چیزهاییکه دوست می‌داری بخاطر ترس از ناراحتیهای آن بازنداری، هوا و هوسها تو را بزیانهای فراوانی خواهند رساند، بنابر این در برابر هوسهای سرکش مانع و رادع، و به هنگام خشم و غضب بر نفس خویش؛ شکننده و غالب باش!

دربارهٔ بی‌اعتنایی به دنیا

و دربارهٔ زهد آن حضرت در دنیا و بی اعتنائی به زخارف و مادیات آن،ابن شهرآشوب(ره) در کتاب مناقب فصل جداگانه‌ای دارد که از آن جمله گوید:

این سخن از عمربن عبدالعزیز نقل شده است که گفته است:

«ما عَلمنا أحداً فی هٰذِه الاُمَّة اَزْهَد مِنْ عَلِیّ بن اَبیطالب».

---

۱ ـ نهج البلاغة نامه ۵۶.

ما کسی را در میان این امّت زاهدتر از علی بن ابیطالب سراغ نداریم.

«اُزهَدُ الصَّحابَةَ عَلیّ بنُ اَبیطالِب».

زاهدترین اصحاب رسول خدا علی بن ابیطالب بود.

و در کتاب حلیة الاولیاء از سالم بن ابی الجعد روایت کرده که گوید: در زمان علی بن ابیطالب من بیت المال را دیدم که (بخاطر خالی بودن و تقسیم آن بی‌استفاده مانده بود و) گوسفند در آن بسته بودند. و از شعبی روایت کرده که گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام بیت المال را آب وجارو می‌کرد و در آن نماز می‌خواند...

و روایت شده که هنگامی بر آن حضرت گذشت که سه درهم نداشت تا ازاری و سایر مایحتاج خود را بخرد ولی در همان حال هرآنچه در بیت المال بود همه را تقسیم کرد و در جای آن نماز خواند و گفت:

«اَلحَمدلله الذی اَخرجَنی مِنْه کَما دَخَلْتُه».

سپاس خدا را که مرا از آن بیرون برد همانگونه که در آن وارد شدم.

و از امام باقر علیه السلام روایت شده که دربارهٔ آن حضرت فرمود:

پنج سال حکومت کرد و در این مدت آجری روی آجری‌نگذارد و نه خشتی روی خشتی و نه زمینی را گرفت و نه در هم و دیناری از خود بجای گذارد.



ودر بارهٔ جامه و پیراهن آن حضرت روایات جالبی نقل شده که از آن جمله در روایت عبدالله بن هذیل آمده که آستین پیراهن آن حضرت چنان بود که وقتی آن را می‌کشید به ناخن می‌رسید و چون رها می‌کرد تا وسط ذراع می‌رفت. و هنگامی بر تن آن حضرت ازاری وصله خورده بود، برخی به آن حضرت خُرده گرفته و اعتراض کردند، و او در پاسخ فرمود:

«یَقْتَدِی بِه المُؤمِنُونَ، وَیَخْشَعُ لَهُ القَلب، و تَذُلّ بِه النَفس، وَ اَبْعَد لی مِنَ الکِبر، وَاَجدَر اَن یَقْتَدی بِهِ المُسْلم».

مؤمنان بدان اقتدا کنند، و دل را خاشع کند، و نفس را زبون سازد، و از تکبر مرا بهتر دور

سازد و برای اقتداء مسلمان شایسته‌تر است.

و در داستان عروسی آن حضرت با حضرت فاطمه علیها السلام نقل شده که آن دو بزرگوار فرشی نداشتند جز پوست گوسفندی که شبها روی آن می‌خوابیدند و روزها علوفهٔ شتر آبکش خود را بر آن می‌ریختند.

و از کتاب زید بن محجن نقل شده که هنگامی شمشیرش را در دست داشت و می‌گفت: کیست این شمشیر را از من بخرد، که بخدا سوگند اگر پول یک ازار را داشتم آن را نمی‌فروختم.

و روزی به بازار بزازها آمد و دو جامه خرید یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم، سپس به قنبر (غلام خود) فرمود: این جامهٔ سه درهمی را تو بردار! قنبر گفت: شما شایسته‌تر هستی که آنرا بپوشی، چون به منبر می‌روی و برای مردم سخنرانی می‌کنی؟ فرمود: نه! تو جوانی و آب و هوای جوانی داری و من از پروردگار خود شرم دارم که در این باره از تو برتری داشته باشم که شنیدم رسول خدا فرمود: از آنچه خود می‌پوشید به بردگان خود بپوشانید، و از آنچه خود می‌خورید به آنها بخورانید.

و از اصبغ بن نباته روایت شده که گوید: علی علیه السلام هنگامی که به کوفه آمد سخنرانی کرده و فرمود:

من در حالی به شهرهای شما آمدم که این جامه‌ها و این خورجین و مرکب را که می‌بینید داشتم و اگر از اینجا بگونه‌ای دیگر بیرون روم از خیانتکاران خواهم بود.[۱]

* * *

و شاید گویاترین و جامعترین سخنان در این باره نامه‌ای است که خود آن بزرگوار به استاندارش در بصره (عثمان بن حنیف) مرقوم داشته و فرازهایی از آنرا در بخشهای گذشته آوردیم و قسمتی دیگر را در اینجا با ترجمه‌اش ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم:

«أَمَّا بَعْدُ یَا ابْنَ حُنَیْفٍ فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلاً مِنْ فِتْیَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ اِلَی مَأْدُبَةٍ

---

۱ ـ مناقب ابن شهرآشوب ج ۲ ـ ط قم ـ.

فَأَسْرَعْتَ اِلَيْهَا تُسْتطَابُ لَكَ الأَلْوَانُ و تُنْقَلُ اِلَيْكَ الْـجِفَانُ، وَمـا ظَـنَنْتُ أَنَّك تُجِيبُ الَى طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوّ. وَغَنِيُّهُمْ مَدْعُوّ. فَانْظُرْ الَى مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلمُهُ فَالْفِظْهُ، وَمَا أيْقَنْتَ بطِيبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ. أَلاَوَانَّ لِكلِّ مَأْمُومٍ اِمَاماً يَقْتَدِى بِهِ وَيَسْتَضِئُ بِنُورِ عِلْمِهِ، أَلَا وَاِنَّ اِمَامَكُمْ قَـد اكْتَفَىٰ مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرَيْهِ، وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَيْهِ. أَلاَوَ اِنَّكُمْ لاَتَقْدِرُونَ عَلَىٰ ذلِكَ وَلكِنْ أَعِينُونِى بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ، وَعِفَّةٍ و سَدَادٍ. فَوَاللهِ مَا كَنَزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تِبْراً، وَلاَ ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً، وَلَا أَعْدَدْتُ لِبَالِي ثَوْبَى طِمْراً. بَلى كَانَتْ فِـى أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِينَ. وَنِعْمَ الحَكَمُ الله. وَما أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَـيْرِ فَـدَك وَالنَّـفْسُ مَظَانُّهَا فى غَدٍ جَدَث تَنْقَطِعُ فِى ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا، وَتَغِيبُ أَخْبَارُهَا، وَحُفْرَة لَوْزِيدَ فِى فُسْحَتِهَا وَأَوْسَعَتْ يَدَا حَافِرِهَا لأَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَالْـمَدَرُ، وَ سَـدَّ فُـرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاكِمُ، وَانَّمَا هِىَ نَفْسِى أَرُوضُهَا بِالتَّقْوىٰ لِتَأْتِىَ آمِنَةً يَوْمَ الْـخَوْفِ الأَكْبَرِ، وَتَثْبُتَ عَلَىٰ جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ، وَلَوْ شِئْتُ لاَهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ اِلىٰ مُصَفَّىٰ هذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هذَا الْقَمْحِ وَنَسَائِجِ هذَا الْقَزِّ، وَلكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِى هَوَاىَ وَيَقُودَنِى جَشَعِى إلَىٰ تَخيُّرِ الأَطْعِمَةِ. وَلَعَلَّ بِالْحِجازِ أَوِ الْيَمَامَةِ مَنْ لاَطَمَعَ لَهُ فِى الْقُرْصِ وَلاَعَهْدَ لَهُ بالشِّبَعِ، أَوْ أَبِيتَ مِبْطَاناً وَحَوْلِى بُطُون غَرْثَى وَأَكـبَاد حَرَّى. أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ　　　وَحَوْلُكَ أَكْبَاد تَحِنُّ الَى الْقِدِّ

أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِى بِأَنْ يُقَالَ هَذا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكَهُمْ فِى مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِى جُشُوبَةِ الْعَيْش. فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِى أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَة الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَو الْمُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقَمُّمُها تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلاَفِهَا وَتَـلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا. أَوْ أُتْرَكَ سُدىً أَوْ أُهمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلاَلَة، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ، وَكَأَنِّى بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ اِذَا كَانَ هذَا قُوتَ ابْنِ أَبِى‌طَالِب فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الأَقْرَانِ وَمُنَازَلَةِ الشُّجْعَان. أَلَا وَاِنَّ الشَّجَرَة الْبَرِّيَّة أَصْـلَبُ

عُوداً، وَالرَّوَائِعَ الْخَضِرَة أَرَقُّ جُلُوداً، وَالنَّباتاتُ الْبَدَوِيَّة أَقْوَى وُقُوداً و أَبْطَأُ خُمُوداً، وَأَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ كَالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَالذِّرَاعَ مِنَ الْعَضُدِ. واللهِ لَوْ تَظَاهَرتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَلَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ اِلَيْهَا، وَسَأَجْهَدُ فِي أَن أَطَهِّرَ الأَرْضَ مِنْ هذا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ والْجِسمِ الْمَرْكُوسِ حَتّى تَخْرُجَ الْمَدَرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ.

اِلَيْكِ عَنّي يَادُنْيا فَحَبْلُكِ عَلَى غَارِبِكِ، قَدِ انْسَلَلْتُ مَنْ مَخَالِبِك، وَأَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِكِ، وَاجْتَنَبْتُ الذِّهَابَ فِي مَدَاحِضِكِ. أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَداعِبِكِ؟ أَيْنَ الأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِك؟ هَاهُم رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَمَضَامِينُ اللُّحُودِ. وَاللهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً وَقالِباً حِسّياً لأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللهِ فِي عِبَادٍ غَدَرتِهِمْ بِالأَمَانِيِّ وَأُمَمٍ أَلْقَيتِهِمْ فِي الْمَهَاوِي، وَمُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ اِلَى التَّلَفِ وَأَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلاءِ اذْلا وِرْدَ وَلاَصَدَر. هَيْهاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ زَلِقَ، وَمَن رَكِبَ لُجَجَكِ غَرِقَ، وَمَنِ ازْوَرَّ عَنْ حَبَائِلِكِ وُفِّقَ. وَالسَّالِمُ مِنْكِ لَايُبَالَى اِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ وَالدُّنْيا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ.[۱]

ای پسر حنیف به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به مهمانی عروسی خوانده و تو بدانجا شتافه‌ای و خوردنیهای رنگارنگ برایت خواسته و کاسه‌های پی‌درپی بسویت آورده‌اند، و من گمان نمی‌کردم تو مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندشان رانده شده است و بی‌نیازشان خوانده و دعوت شده، پس بنگر بدانچه بر آن دندان نهی از این سفره که آنچه حلال و حرامش بر تو مشتبه است بیرون اندازی و آنچه پاکی و حلال بودن آن را یقین دانی بخوری.

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که بدو اقتداء کند و به نور دانش او روشنی جوید، آگاه باش که امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوردنی به دو قرص نان اکتفا نموده، و براستی که شما به اینگونه زندگی قدرت ندارید ولی کمکم کنید به پارسایی و

---

۱ ـ نهج البلاغة نامه ۴۵.

تلاش و پاکدامنی و درستکاری. که به خدا سوگند از دنیای شما زری نیندوختم و از غنیمتهای آن مالی جمع نکرده، و برای تعویض دو جامهٔ فرسوده‌ام جامهٔ کهنهٔ دیگری تهیه نکرده‌ام.

چرا فدک در میان همهٔ آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است در دست ما بود که گروهی بر آن بخل ورزیدند و مردمی هم سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور پروردگار است.

و مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ در حالی که فردا جایگاه آدمی گورست که در تاریکی آن نشانه‌های آدمی منقطع گشته و خبرهایش پنهان شود، و گودالی که اگر در گشادی آن افزوده شود و دستهای گورکن فراخش کند سنگ و کلوخ آن را بفشارد و خاک انباشته بر روی هم رخنه‌هایش را ببندد.

و همّت و اندیشهٔ من تنها دربارهٔ نفس خود است که آن را با تقوای الهی رام گردانم تا در آن روزی که پربیم‌ترین روزها است (روز قیامت) در امان آید، و برکرانه‌های لغزشگاه پایدار ماند.

ومن اگر می‌خواستم راه بدست آوردن عسل پاک و نان مغز گندم و جامهٔ ابریشمین را می‌دانستم ولی‌کجا می‌تواند هوای نفس برمن چیره‌شود، وحرص سرکش مرا به برگزیدن خوراکها وادارد، با اینکه شاید در حجاز یا یمامه کسانی باشند که در حسرت گِردهٔ نانی بسر برند و سیر شدن را به یاد ندارند! یا چنان باشم که سیر بخوابم و پیرامونم شکمهای گرسنه و جگرهای از تشنگی سوخته باشد، یا همانند سخن آن گوینده باشم که گوید:

تو را این درد بس که شب را سیر بخوابی و گرداگردت جگرهایی باشد که در آرزوی تکه پوستی بسر برند.

آیا خود را به همین اندازه قانع کنم که به من امیرمؤمنان گویند ولی در ناخوشایندیهای روزگار شریک آنان نباشم یا در سختی زندگی الگوی ایشان نباشم، من که آفریده نشدم تا خوردنیهای نیکو سرگرمم سازد همچون چارپای بسته (پرواری) که اندیشه و اندوهش علف او است، یا آن چارپای دیگری که رها شده ولی سرگرمیش به هم زدن خاکروبه‌ها

است تا شکم خود را از علفهای آن پرکند، بی خبر از سرنوشتی که برایش در نظر دارند، یا مرا نیافریده‌اند که بیهوده رها شوم یا به بازیچه گیرند، یا ریسمان گمراهی را بدوش کشم، یا در سرگردانیها بیهوده سرگردان باشم.

و چنان بینم که گویندهٔ شما گوید: اگر خوراک پسر ابوطالب این است پس ناتوانی و ضعف او را از کارزار با هماوردان و جنگیدن با دلیران بازدارد! ولی آگاه باشید که درخت بیابانی چوبش محکمتر است، و درختهای سبز و خرم پوستش نازکتر (و دوامش کمتر) است. گیاهان صحرائی آتشش افروخته‌تر و خاموشی آن دیرتر است.

وپیوند من با رسول خدا همچون دو شاخه است از یک درخت و همانند آرنج است از بازو. بخدا سوگند اگر عرب در جنگ با من پشت به پشت هم دهند از آنان روی برنتابم، و اگر فرصت بدست آید به جنگ همه بشتابم، و تلاش خواهم کرد تا زمین را از این شخص وارونه (و از فطرت برگشته) و این کالبد سرنگون (یعنی معاویه) پاک سازم تا آنکه ریگ از دانه جدا شده (و مؤمن از منافق پاک گردد).

ای دنیا از من دور شو که مهارت بر دوشت افتاده (و دست از تو کشیده‌ام) من از چنگالت جسته و از دامهایت رسته‌ام و از رفتن در لغزشگاههایت خودداری کرده‌ام، کجایند مهترانی که به بازیچه‌های خود فریبشان دادی؟ کجایند مردمی که با زیورهایت آنها را مفتون خویش ساختی؟ اینک آنهایند که گروگان گورها و فرو رفتهٔ در لحدها هستند.

بخدا سوگند اگر شخصی بودی دیدنی (به چشم دیده می‌شدی) و در کالبد محسوس، حتماً حدود الهی را در بارهٔ تو اجرا می‌کردم به کیفر بندگانی که با آرزوها فریبشان دادی و مردمانی را که در پرتگاههای هلاکت انداختی، و پادشاهانی که به نابودی سپردی و در جایگاه بلاشان درآوردی، جائی که راهی برای رفت و برگشت نداشتند، هیهات که فریب تو را بخورم که هر که در لغزشگاهت پانهد بلغزد، و هر آنکس که بر آبهای ژرفت سوار شود غرق گردد، و هرکس که از دامهایت برهد توفیق یابد، و آن کس که از گزند تو سالم ماند باکی ندارد اگر جای سُکنایش تنگ باشد، و دنیا در دیدهٔ او به آن روزی ماند که هنگام رفتن و دل کندن از آن رسیده.

جهاد مالی

جهاد با مال، و صرف پول در راه خدا نیز یکی دیگر از مراحل جهاد است، که در آیات کریمهٔ قرآنی نیز جهاد با مال را یکی از نشانه‌های مردمان با ایمان و با فضیلت دانسته و در یک جا فرموده:

«فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقاعِدِینَ دَرَجَةً...».[۱]

ـ برتری داده است خداوند مجاهدان با مالها و جانهاشان را برخودداری کنندگان از جنگ به درجه‌ای...

و در جای دیگر فرموده:

«الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَجاهَدُوا فِي سَبِیلِ اللّٰهِ بِأَمْوالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَاللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْفائِزُونَ، یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَجَنّاتٍ لَهُمْ فِیها نَعِیمٌ مُقِیمٌ، خالِدِینَ فِیها أَبَداً اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظِیمٌ».[۲]

ـ آنانکه ایمان آورده و مهاجرت کرده و با مالها و جانهای خود در راه خدا پیکار می‌کنند درجه‌شان در پیشگاه خدا برتر و آنهایند رستگاران، مژده دهد آنها را پروردگارشان به رحمتی از خود و رضوانی و بهشتهایی از آن ایشان که در آنها نعمتی ماندنی است، و برای همیشه در آن جاویدانند و براستی در پیشگاه خدا است پاداشی بزرگ.

و آیات بسیار دیگر.

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام با وجود فقر مالی و تنگدستی که در سالهای نخست هجرت داشت هرجا دستوری می‌آمد آنچه در توان داشت در راه خدا خرج می‌کرد، که از آن جمله در تفاسیر شیعه و اهل سنت در تفسیر این آیهٔ شریفه که فرماید:

«اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ اَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَرَبِّهِمْ وَلاٰخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاٰهُمْ یَحْزَنُونَ».[۳]

---

۱ ـ سورهٔ نساء آیهٔ ۹۵.

۲ ـ سورهٔ توبه آیات ۲۰ ـ ۲۲.

۳ ـ سورهٔ بقره آیهٔ ۲۷۴.

ـ آنانکه انفاق می‌کنند مالهای خود را در شب و روز، نهان و آشکار، پاداششان در پیشگاه خدا است و ترس و اندوهی بر آنها نیست.

روایت کرده‌اند که علی علیه‌السلام چهار درهم پول داشت که یکی را شب انفاق کرد و یکی را روز، یکی را در نهان و دیگری را آشکار، و بدنبال آن این آیه نازل شد، و خداوند هر درهمی را «مال» نامید و قبولی آن را مژده داد.[۱]

* * *

در بیش از ده کتاب از کتابهای مشهور اهل سنت مانند تفسیر واحدی و تفسیر ثعلبی و جامع ترمذی و کتابهای دیگر از راویان مختلف نقل کرده‌اند که تنها کسی به آیهٔ نجوی عمل کرد و به برکت عمل او خداوند توبهٔ دیگران را پذیرفت، و اگر او عمل نمی‌کرد خداوند عذاب بر مردم نازل می‌کرد علی بن ابیطالب بود،و خلاصهٔ داستان که از مقاتل و مجاهد و قتاده و ابن عباس نقل شده این بود که مردمان ثروتمند و اغنیاء می‌آمدند و ساعتها با پیامبر بطور نجوی و خصوصی سخن می‌گفتند، و این کار سبب شده بود تا دیگران و بخصوص افراد فقیر و بی‌بضاعت نتوانند با آن حضرت درد دل کرده و سخن بگویند...

و بدنبال این ماجرا بود که این آیه نازل شد:

«یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُم صَدَقَة»[۲]

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه خواستید با رسول خدا نجوی کنید پیش از آن صدقه بدهید.

و همین دستور سبب شد تا کسی به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیاید و پیامبر گرامی اسلام خانه‌نشین شود، و تنها کسی که بدان عمل کرد علی علیه‌السلام بود که یک دینار داشت آنرا نزد صراف خُرد کرده ده درهم گرفت و هربار یک درهم صدقه می‌داد و به نزد رسول خدا

---

۱ ـ مناقب ج ۲ ص ۷۱ نقل از ابن عباس، سدّی، مجاهد، کلبی، ابوصالح، واحدی، طوسی، ثعلبی، طبرسی، ماوردی، قشیری، ثمالی، نقاش، فتال، نطنزی در خصائص.

۲ ـ سورهٔ مجادله آیه ۱۲.

می‌رفت و همین کارِ آن حضرت سبب شد که این حکم نسخ شود و توبه مردم پذیرفته شود چنانچه در آیهٔ بعدی آمده...

و از عمر بن خطاب نقل شده که گفته است:

علی بن ابیطالب سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها را من داشتم از هر نعمتی بیشتر دوست می‌داشتم. ۱ ـ تزویج او با فاطمه. ۲ ـ دادن پرچم جنگ به او در جنگ خیبر. ۳ ـ نزول آیهٔ نجوی در شأن او.[۱]

* * *

در کشف الغمه علی بن عیسی اربلی به سندش از أبی سعید خدری روایت کرده که:

روزی علی بن ابیطالب علیه‌السلام مختصری بعنوان «قیلوله»[۲] خوابید و چون برخاست به فاطمه علیها‌السلام فرمود: ای فاطمه آیا غذایی پیش تو هست که مرا بدان سیر کنی؟ فاطمه عرض کرد: نه! سوگند بدان خدایی که پدرم را به نبوت و تو را به وصیت گرامی داشته امروز چیزی که بتوانم بدان تو را سیر کنم ندارم و بلکه دو روز است که غذایی جز همان که برای تو می‌آوردم در خانه نبود و من تو را بر خود و دو فرزندم حسن و حسین مقدّم می‌داشتم و آن غذا را برای تو می‌آوردم!

علی علیه‌السلام فرمود: ای فاطمه چرا به من خبر ندادی تا برای شما چیزی تهیه کنم؟

فاطمه عرض کرد: ای ابوالحسن از خدای خود شرم داشتم چیزی از تو بخواهم و تو را به چیزی تکلیف کنم که قدرت آنرا نداری!

علی علیه‌السلام که این سخن را شنید با دلی پر از امید و توکل به خدا از خانه بیرون آمد و یک دینار پول قرض کرده تا برای اهل خانه چیزی بخرد و همچنان که می‌رفت به مقداد بن اسود برخورد و تصادفاً آن روز، روز بسیار گرمی بود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشاهده کرد که شدّت حرارت آفتاب رنگ مقداد را تغییر داده و حتی نشستن را بر او سخت کرده، علی علیه‌السلام که آن حال را از وی دید نتوانست از وی بگذرد و پرسید: ای مقداد چه امر مهمی تو را در

---

۱ ـ مناقب ابن شهرآشوب ط قم ج ۲ ص ۷۲ و ۷۳.

۲ ـ خواب قیلوله به خواب در وقت چاشت گویند.

این ساعت (و در این شدّت گرما) از خانه و استراحت در بستر جدا کرده؟

مقداد عرض کرد: ای اباالحسن مرا به حال خود واگذار و از وضع من چیزی مپرس!

علی علیه‌السلام فرمود: ای برادر من نمی‌توانم از تو بگذرم مگر آنکه از حال تو باخبر گردم![1]

مقداد عرض کرد: ای اباالحسن بخاطر خدا و خودت مرا به حال خود واگذار و از وضع من جویا مشو!

علی علیه‌السلام فرمود: ای برادر تو نمی‌توانی حال خود را از من پوشیده داری؟

مقداد عرض کرد: ای اباالحسن اکنون که اصرار می‌کنی به تو خبر می‌دهم سوگند بدانکه محمد را به نبوت و تو را به وصایت برگزیده چیزی جز تنگدستی و نداری مرا به این حال نینداخته، و من در حالی که خاندانم گرسنه بودند از خانه بیرون آمده‌ام و چون صدای گریهٔ آنها را از شدت گرسنگی شنیدم نتوانستم خودداری کنم و اندوهناک از خانه بیرون آمدم.

این بود وضع حال و داستان من!

با شنیدن این سخنان سیلاب اشک از دیدگان علی علیه‌السلام سرازیر شد و محاسن آن حضرت را گرفت سپس به مقداد فرمود: سوگند به همان پیغمبری که بدو سوگند یاد کردی مرا نیز همین امر از خانه بیرون آورده و من اکنون یک دینار قرض کرده‌ام، آن را به تو می‌دهم و تو را بر خود مقدّم می‌دارم.

علی علیه‌السلام آن یک دینار را به مقداد داد و به سوی مسجد رفت و نماز ظهر را در مسجد خواند و همچنان در مسجد ماند تا نماز عصر و مغرب را نیز در مسجد پشت سر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بجای آورد.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز مغرب را خواند و هنگام رفتن، علی را ـ که در صف اول نماز بود ـ مشاهده کرد و نوک پای خود را به او زد، و علی علیه‌السلام نیز از جا برخاسته هنگامی که رسول

---

۱ ـ و در روایت «محب طبری» در کتاب ذخائر العقبی، ـ که از علمای اهل سنت است ـ اینگونه است که علی علیه‌السلام فرمود: ای برادرزاده بر تو روا نیست که وضع حال خود را از من پنهان داری!

خداﷺ به دَرِ مسجد رسیده بود خود را به پیغمبر رسانده و سلام کرد، حضرت جواب سلام او را داده و فرمود:

ای ابوالحسن آیا غذایی در خانه داری تا شب برای شام پیش تو بیاییم؟

علی علیه‌السلام سربزیر افکند و از شرم چیزی نگفت و متحیّر ماند تا چه در پاسخ رسول خداﷺ بگوید.

پیغمبر ﷺ نیز که از طریق وحی از ماجرای گرسنگی خاندان علی و یک دیناری را که قرض کرده و به مقداد داده بود و ماجراهای دنبال آن مطلع شده بود و از طرف خدای تعالی مأمور شده بود آن شب را برای صرف شام به خانهٔ علی علیه‌السلام برود، همچنان بصورت وی نگاه می‌کرد، و چون سکوت آمیخته با خجالت و شرم علی علیه‌السلام را دید فرمود:

ای اباالحسن چرا نمی‌گویی: نه! تا برگردم و نمی‌گویی: آری تا به همراهت بیایم؟

علی علیه‌السلام عرض کرد: با کمال اشتیاق مقدم شما را گرامی می‌دارم، بفرمایید!

پیغمبرﷺ دست علی علیه‌السلام را گرفت و هر دو به سمت خانه براه افتادند هنگامی وارد خانه شدند که فاطمه علیها السلام در مصلای خود برای نماز نشسته بود و پشت سرش قدحی پر از غذای گرم بود که بخار از آن برمی‌خاست.

فاطمه چون صدای پدر را شنید از جای نماز برخاست و به پدر سلام کرد و رسول خدا ﷺ که فاطمه را از همه کس بیشتر دوست می‌داشت پاسخ سلامش را داده و دست بر سرش کشید و بدو گفت: دخترم چگونه روز خود را شب کردی ـ خدایت رحمت کند؟ ـ عرض کرد: به خوبی! و بدنبال آن برفت و آن قدح پر از غذا را برداشته آورد و پیش روی رسول خدا ﷺ گذارد.

نگاه علی علیه‌السلام که به آن ظرف غذا افتاد و بوی آن به مشامش رسید با تعجب دیدگانش را بسوی زهرا انداخت و بصورت همسرش خیره شد! زهرا سلام‌الله‌علیها که چنان دید با ناراحتی سبب آن نگاه تند و خیرهٔ علی را پرسید؟ علی علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: مگر تو سوگند نخوردی و نگفتی دو روز است غذا نخورده‌ام!

فاطمه سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت: خدای من دانا است بدانچه در آسمانها و

زمین است و می‌داند که من دروغ نگفته‌ام، علی ﷺ پرسید: پس این غذایی را که تاکنون مانند آنرا ندیده و خوشبوتر از آن استشمام نکرده بودم از کجا آوردی؟

در این وقت رسول خدا ﷺ دست مبارک خود را بر پشت شانهٔ علی گذارد و فشاری داد و سپس فرمود: این غذا بجای همان دیناری است که دادی و از جانب خدای تعالی است «که براستی خدا هر که را خواهد بی‌حساب روزی دهد».

در این وقت رسول خدا ﷺ گریان شد و گفت:

«الحمدلله الذی أبی لکما ان تخرجا من الدنیا حتّی یَجریك یا علی مجری زکریّا و یجری فاطمة مجری مریم بنت عمران».

ـ سپاس خدایی را سزاست که نخواست شما از دنیا بروید تا تو را همانند زکریا و فاطمه را همانند مریم دختر عمران گرداند.

و در بسیاری از روایات است که رسول خدا ﷺ بدنبال این جمله آیه‌ای را نیز که در قرآن کریم در مورد داستان مربوط به زکریا و مریم نازل شده قرائت فرمود:

«کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیَّا المِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً».[1]



نگارنده گوید: حدیث فوق را بسیاری از محدثین بزرگوار شیعه به همین نحو روایت کرده‌اند و از علمای سنت نیز محبّ‌الدین طبری در کتاب دخائر العقبی (ص۴۵) به همین گونه که نقل شد روایت کرده و بدنبال آن گوید: حافظ دمشقی نیز آنرا در کتاب اربعین طوال نقل کرده است و سپس برخی از لغات حدیث را معنی کرده و توضیح می‌دهد و نمونه‌های بسیار دیگری که ما به ذکر همین چند مورد اکتفا می‌کنیم.

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳۳.

«و عَمِلْتَ بِكِتٰابِهِ وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِيِّهِ صَلَى اللّٰه عَلَيْهِ وَ آلِهِ...»

شاید نخستین مطلبی که در این فراز زیارتنامه به ذهن خواننده خطور کند این باشد که آیا این چه فضیلتی است که در اینجا ذکر شده، زیرا عمل به کتاب خدا و پیروی از سنّت رسول خدا ﷺ وظیفهٔ هر مسلمانی است؟

پاسخ آنست که در این جمله تعریض به دیگرانی است که خود را خلیفهٔ رسول خدا ﷺ می‌دانستند ولی بر خلاف کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل می‌کردند، و دیگران را نیز بدان وامی‌داشتند...

یعنی آنهایی که با صراحت می‌گفتند:

«مُتْعَتٰانِ مُحَلَّلَتٰانِ فِی زَمَنِ النَّبِیِ وَ أَنَا أُحَرِّمُهُمٰا وَ أَنهیٰ عَنْهُمٰا وَ أُعٰاتِبُ عَلَيْهِمٰا...».[1]

ـ دو متعة بود (متعهٔ حج و متعه زنان) که در زمان رسول خدا حلال بود و من آنها را حرام می‌کنم و از آنها نهی کرده و بر انجام آن مردم را عتاب خواهم کرد...

و برای نمونه تنها به حدیثی که کلینی(ره) در روضهٔ کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده و آن حضرت خلافکاریهای گذشتگان را بطور اجمال یادآوری فرموده و مشکلی را که در این باره بدان دچار شده بود بیان فرموده، اکتفا می‌کنیم:

متن حدیث اینگونه است که پس از ذکر دشواری وضعی که بخاطر سنّتهای غلط و

---

۱ ـ این عبارت مضمون احادیث زیادی است که از خلیفهٔ دوم نقل شده و در جلد ۶ الغدیر به تفصیل ذکر شده (الغدیر، ج ۶ ص ۲۰۵ به بعد).

بدعتهای نابجای گذشتگان گرفتار شده است فرماید:

«ولو حملتُ النّاسَ على تَرکِها و حَوَّلتُها إلى مواضِعِها وَ الى ما كانَتْ في عَهْدِ رَسُولِ اللّهِ ﷺ لَتَفَرَّق عَنّي جُندي حَتّىٰ أبقي وَحْدى أو قَليلٍ مِن شيعَتي الَّذين عَرَفوا فَضلي وَ فَرْضَ اِمامَتي مِن كِتابِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّة رَسُولِ اللّه ﷺ.

أَرأيتُم لَو أمرتُ بِمَقام إبراهيم عليه السلام فَرَدَدْتُه إلىٰ المَوْضِعِ الَّذي وَضَعَه فيهِ رَسُولُ اللّهِ.

وَرَدَدْتُ فَدَكَ إلىٰ وَرَثةِ فاطِمَةِ عليها السلام وَرَدَدتُ صاعَ رَسُولِ اللّه ﷺ كَما كانَ، وَأَمضَيتُ قَطائِعَ أقطعَها رَسُولُ اللّه ﷺ لِأقْوامٍ لَمْ تُمض لَهُم وَ لَم تُنفَذ، وَرَدَدتُ دارَ جَعفر إلىٰ وَرَثتِه وَ هَدَمْتُها مِنَ المَسْجِدِ وَ رَدَدتُ قَضايا مِنَ الجَوْرِ قُضِي بِها؟

وَ نَزَعتُ نِساءَ تَحْتَ رِجالٍ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَرَدَدْتُهُنَّ إلى أَزْواجِهِنَّ وَاسْتَقْبَلْتُ بِهِنَّ الحُكْمَ في الفُرُوجِ وَالأحْكامِ.

وَ سَبَيْتُ ذَراري بَني تَغْلَبَ.

وَرَدَدْتُ ما قُسِّمَ مِنْ أرضِ خَيْبَر.

وَمَحَوتُ دَواوينَ العَطايا وَأَعْطَيْتُ كَما كانَ رَسُولُ اللّه ﷺ يُعْطي بِالسَّوِيَّةِ وَ لَمْ أجْعَلها دُوْلَةً بَيْنَ الأَغْنِياءِ.

وَألقَيْتُ المَساحَة.

وَسوَّيْتُ بَيْنَ المَناكِح.

وَأنفَذْتُ خُمسَ الرَّسُول ﷺ كَما أنزَلَ اللّه عَزَّوَجَلَّ وَ فَرَضَهُ.

وَرَدَدتُ مَسْجِد رَسُولِ اللّه ﷺ إلىٰ ما كانَ عَلَيه، وَسَدَدْتُ ما فُتِحَ فيهِ مِنَ الأَبْوابِ، وَ فَتَحْتُ ما سُدَّمِنْه.

وَ حَرَّمتُ المَسْحَ عَلَى الخُفَّيْنِ.

وَحَدَدْتُ عَلَى النَّبيذِ.

وَ أَمَرْتُ بِاحْلالِ المُتْعَتَينِ وَ أَمَرْتُ بِالتَّكبيرِ عَلَى الجَنائِزِ خَمسَ تَكبيرات

وَأَلزَمْتُ النّاسَ الجَهْرَ بِبِسْمِ اللّه الرَّحمان الرَّحيم.
وَ أَخْرَجتُ مَنْ أُدْخِلَ مَعَ رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله في مَسْجِدِه مِمَّنْ كانَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله اَخْرَجَهُ وَ اَدْخَلْتُ مَنْ اُخْرِجَ بَعْدَ رَسُولِ اللّه مِمَّنْ كانَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله اَدْخَلَهُ.
وَ حَمَلْتُ النّاسَ عَلىٰ حُكْمِ القرآنِ وَ عَلَى الطَّلاٰقِ عَلَى السُنَّة، وَأَخَذْتُ الصَّدَقاتِ عَلىٰ أَصْنافِها وَ حُدُودِها؛ وَرَدَدتُ الوُضوءَ وَالغُسْلَ وَالصَّلاٰةَ إِلىٰ مواقيتِها وَ شَرايِعِها وَ مَواضِعِها، وَرَدَدْتُ أهلَ نَجْران إلى مَواضِعِهِم.
وَرَدَدْتُ سَبايا فارس وَ سائِرِ الأُمَمِ إِلىٰ كِتابِ اللّهِ وَ سُنَّةَ نبيِّه إِذاً لَتَفَرَّقُوا عَنّي.
وَاللّهِ لَقَد اَمَرتُ النّاسَ أنْ لايَجْتَمِعوا في شَهْرِ رَمَضان إلاّ في فريضةٍ وَأَعْلَمْتُهم أَنَّ اجتِماعَهم في النَّوافِلِ بِدْعةٌ فَيُنادي بعضُ أهل عَسْكَري مِمّن يُقاتِلُ مَعي: يا أهلَ الإسلام غُيِّرَت سُنَّة عُمَر يَنْهانا عَنِ الصَّلاٰةِ في شَهْرِ رَمَضان تَطَوُّعاً؟ وَلَقَدْ خِفْتُ أنْ يَثُورُ وافي ناحِيةِ جانِبِ عَسكري...
وَأَعْطَيتُ مِن ذٰلكَ سَهْم ذِي القُربى الَّذي قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: «إِنْ كُنْتُم آمَنْتُم بِاللّهِ وَ ما أَنْزَلْنا على عَبْدِنا يَوْمَ الفُرقانِ يَوْمَ التَقَى الجَمْعانِ».[۱]

- (کارهایی که) اگر من هم بخواهم مردم را به ترک آنها وادارم و به جای اصلی آنها بازگردانم و به همان ترتیب که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، مقرّر دارم، لشگر از دور من پراکنده شوند تا جز خودم تک و تنها به جای نمانم و یا اندکی از شیعیان من که برتری مرا شناخته و وجوب اطاعت و امامت مرا از روی کتاب خدای عزوجل و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند بجای مانند.

(در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام برای نمونه به چند موضوع که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بطوری مقرر فرموده بود و ابوبکر و عمر و دیگران و بخصوص عمر آنها را تغییر داده اشاره می‌فرماید:)

اگر می‌دیدید که من دستور می‌دادم تا مقام حضرت ابراهیم علیه السلام را بجای اصلی آن که

۱ - روضه کافی، ج ۱، ط علمیه اسلامیه (مترجم) ص ۸۵ - ۸۹.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را در آنجا نهاده بود (و عمر آن را بجای کنونی آورد) برمی‌گرداندم.
و فدک را (که ابوبکر از فاطمه علیهاالسلام) گرفت بورثه فاطمه علیهاالسلام برمی‌گرداندم.
وصاع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به همان نحو که بود برمی‌گرداندم (صاع مقدار آبی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با آن غسل می‌کرد و مقدار آن شش رطل بود و پس از آن حضرت این مقدار را کم دانستند و خود آن حضرت نیز فرمود: مردمی بیایند که آنرا کم دانند).
و زمینهایی را که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردمی واگذار کرد ولی حکم آن حضرت اجرا نگشت من آنها را به صاحبانش بدهم و حکم آن حضرت را اجرا کنم.
و خانه جعفر را (که داخل در مسجدالحرام کرده‌اند) به ورثه‌اش بازگردانم و آن قسمت را از مسجد خراب کنم.
و احکامی را که از روی ستم و زور بدانها حکم شده (مانند تحریم متعه حج و متعهٔ نساء و قانون عول و غیر آن از بدعتهای مشهور عمر و جواز سه طلاق در یک مجلس) باز گردانم.
(مانند زنانی را که بدون حضور عدلین یا در غیر حال طهر طلاق می‌دادند و پس از انقضاء عدّه بزنی می‌گرفتند) و دربارهٔ آنها با حکم خدا دربارهٔ فروج و احکام روبرو می‌شدم.
و فرزندان بنی ثعلب را به اسارت می‌گرفتم (که عمر بدون جهت جزیه را از آنان برداشت و به جای آن دو برابر زکات بر آنها مقرر داشت، چنانچه در تواریخ است).
و آنچه از سرزمین خیبر (میان متنفذین زمان عمر) تقسیم شده بود برمی‌گرداندم.[1]
و دفاتر حقوق و عطایا را (که به دستور عمر روی سوابق اشخاص و نفوذ و سایر جهات به اختلاف تعیین شده بود) از بین می‌بردم، و مانند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را بالسویه تقسیم

---

۱ ـ جریان تقسیم اراضی خیبر که حضرت بدان اشاره فرماید بدین نحو بود که در زمان عمر عبدالله پسرش که سهمی در خیبر داشت هنگامی برای سرکشی اموال خود به خیبر رفت و شبانه مورد حملهٔ یهود خیبر ـ که به دستور رسول خدا(ص) در آنجا سکونت داشتند ـ قرار گرفت، این جریان به‌گوش عمر بن خطاب رسید یهود مزبور را ـ با اینکه رسول خدا(ص) آنها را در آنجا مسکن داده بود و زمینهای خیبر را به آنها واگذار کرده و در مقابل سهمی از محصولات از آنها می‌گرفت ـ یکسره از خیبر بیرون کرد و املاک آنجا را میان جمعی خاص تقسیم نمود که از آن جمله پسرش عبدالله بن عمر و عثمان و زبیر و عبدالرحمن و غیره بودند ـ و برای اطلاع از تفصیل داستان به سیرهٔ ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۶ به بعد مراجعه فرمائید ـ.

می‌کردم و آن را در دست (جمع مخصوصی از) توانگران قرار نمی‌دادم.

و مساحت را در گرفتن خرج ملغی می‌کردم (چنانچه عمر این کار را کرد و برخلاف دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مانند سرزمینهای شام و عراق مالیات را از روی درآمد زراعت معین فرموده بود او روی مساحت زمین قرار داد).

و در موضوع ازدواج بطور برابری و مساوات رفتار می‌کردم (چون عمر برخلاف دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده بود هر مسلمانی کفو زن مسلمان است و سیاهی و سفیدی و عرب و عجم و قرشی و غیرقرشی را ملغی کرده بود او دستور داد غیر قرشی نباید از قرشی زن بگیرد و غیرعرب نباید از عرب زن بگیرد).

و خمس پیغمبر صلی الله علیه و آله را به همان نحو که خدای عزوجل نازل فرمود و واجب کرده بود مقرر می‌داشتم (اشاره به خلافی است که عمر دربارهٔ خمس مرتکب شد و آن را از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله منع کرده و میان عموم مسلمانان تقسیم می‌کرد چنانچه بیان آن در پایان خطبه آمده).

و مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همان وضعی که بود برمی‌گرداندم و درهایی را که در آن گشوده‌اند می‌بستم و آنها را که بسته‌اند باز می‌کردم.

و مسح روی کفش را (که عمر در مواردی اجازه داده بود) حرام می‌کردم.

و بر نوشیدن نبیذ (شراب خرما که از پس رسول خدا صلی الله علیه و آله حلالش کردند) حدّ می‌زدم.

و دستور به حلال بودن متعهٔ حج و متعهٔ زنان می‌دادم.

و برای نماز میّت گفتن پنج تکبیر را دستور می‌دادم (که عمر روی سلیقهٔ خود یکی از پنج تکبیر را کسر کرد و چهار تکبیر مقرر داشت).

و مردم را مجبور می‌کردم تا «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را در نماز بلند بگویند (چنانچه مخالفین یا آن را نمی‌خوانند یا در تمام نمازها آهسته می‌خوانند).

و بیرون می‌آوردم کسانی را که به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد درآوردند با اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بیرون کرد، و درمی‌آوردم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنکه را اینان بیرون کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را وارد کرد.

و مردم را به حکم قرآن وامی‌داشتم. و طلاق را روی سنت قرآن قرار می‌دادم (چون قرآن دستور می‌دهد در مورد طلاق که باید در حضور دو شاهد عدل باشد و در نکاح وجود شاهد را شرط نمی‌کند و اینان به عکس رفتار کردند).

و زکات را (فقط) از اصناف (نه گانه) آن طبق مقرّرات و حدودش می‌گرفتم (نه مانند اینها که بر چیزهای دیگری نیز زکات بستند).

و باز می‌گرداندم وضو و غسل و نماز را به اوقات و قوانین و جاهای خودشان.[۱]

و اهل نجران را به جاهای خودشان برمی‌گرداندم (که عمر آنها را از یمن که سرزمین آنها بود به سرزمین عراق کوچ داد به تفصیلی که در فتوح‌البلدان بلاذری ص ۷۲ ـ ۷۳ ط مصر مذکور است).

و اسیران فارس و ملتهای دیگر را از روی کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله بازمی‌گرداندم.

در این صورت (و با اجرای این کارها و بازگرداندن آنها از مسیر منحرفی که اکنون در آن است به مسیر حقیقی آن) مردم از دورم پراکنده می‌شدند.

به خدا سوگند اگر به مردم دستور می‌دادم که در ماه رمضان جز نماز فریضه را به جماعت نخوانند (و از خواندن نوافل شبهای ماه رمضان به جماعت که عمر دستور داده جلوگیری می‌کردم) و به آنها اعلام می‌کردم که نوافل به جماعت خواندن بدعت است، برخی از همین لشگریانم که اکنون به همراه من جنگ می‌کنند فریاد می‌زدند: ای مسلمانان سنّت عمر دگرگون شد، علی ما را از نماز نافله در ماه رمضان بازمی‌دارد، و ترس آن را دارم که از یکسوی لشکر (بر من) شورش کنند... تا به آخر حدیث.



اینها تازه مربوط به زمان پیش از حکومت ظاهری آن حضرت بوده، وگرنه

---

۱ ـ چون در تمام اینها دست بردند و بدعت یا بدعتهایی گذاردند مانند مسح بر گوشها و شستن پاها و امثال آن در وضوء و وجوب وضوء با غسل، و اسقاط غسل در مورد التقاء ختانین بدون انزال، و برداشتن جملهٔ «حیّ علی خیرالعمل» از اذان و نهادن جملهٔ «الصلوة خیر من النوم» به جای آن، و تکتّف و آمین و خواندن نماز نافله را به جماعت و امثال اینها که در کتب تواریخ و غیره مانند کتاب شافی سید مرتضی رحمه‌الله مضبوط است.

خلافکاریها و بدعتها و جنایتهایی که بوسیلهٔ حاکمان بعد از شهادت آن حضرت انجام شده از شماره و حساب خارج است که ما برای نمونه به چند مورد از خلافکاریها و جنایتهایی که بوسیلهٔ معاویه انجام شده فهرست‌وار اشاره کرده و می‌گذریم، که از آن جمله بود:

۱ ـ تمام خواندن نماز در سفر[۱]؛

۲ ـ گفتن اذان در نماز عید قربان و عید فطر[۲]؛

۳ ـ فتوای جواز جمع میان دو خواهر و ازدواج با هر دو در یک زمان[۳]؛

۴ ـ اقدام به قتل حُجر بن عدی و رُشَید هجری و عمرو بن حَمِق خزاعی و جمع دیگری از صحابهٔ بزرگوار و ارجمند رسول خدا ﷺ که مورد اعتراض بسیاری از بزرگان اسلام نیز قرار گرفت[۴]؛

۵ ـ تقدیم خطبهٔ نماز عیدین بر نماز برخلاف عمل رسول خدا ﷺ و خلفای آن حضرت[۵]؛

۶ ـ قطع مستمری بسیاری از مردم حجاز و عراق و مصر به جرم طرفداری ایشان از امیرالمؤمنین و شیعه‌گری ایشان، و در مقابل توسعه بی حدّ و حصر و بذل و بخششهای بی‌حساب به مردم شام و اطرافیان جیره‌خوار و فرماندهان حلقه به‌گوش و ستمکار لشکر خود[۶]؛

۷ ـ مصادرهٔ اموال مردم به منظور جبران کسر بودجه و تأمین ولخرجیهای بی‌حساب خود[۷]؛

---

۱ ـ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۹۰.

۲ ـ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

۳ ـ الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۴ ـ شرح ماجراهای غم‌انگیز شهادت این بزرگان را در جلد دوم زندگانی امام حسن(ع) به قلم نگارنده بخوانید.

۵ ـ الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۱.

۶ ـ حیاة الامام الحسین(ع)، ج ۲، ص ۱۳۳ ـ ۱۲۸.

۷ ـ حیاة الامام الحسین(ع)، ج ۲، ص ۱۳۳ ـ ۱۲۸.

۸ ـ پوشیدن لباسهای حریر، و دیبا و استفاده از ظروف طلا و نقره و زینت‌های مرصّع به طلا و جواهرات برخلاف دستور اسلام[۱]؛

۹ ـ وضع و جعل احادیث و روایات به وسیلهٔ مزدوران جیره‌خوار خود مانند ابوهریره و سُمَرة بن جُندب و مُغیرة بن شعبه و دیگران در مذمّت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اهل بیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مدح خود و پدرش ابوسفیان و دیگر شاخه‌های شجرهٔ خبیثهٔ بنی‌امیه، که نمونه‌هایی از آن را در کتاب زندگانی امیرالمؤمنین و فرزند بزرگوارش امام حسن علیه‌السلام نوشته‌ایم[۲]؛

۱۰ ـ سبّ و دشنام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دستور به آن در منابر و مجالس بر خلاف آن همه فضایل که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ آن حضرت فرموده بود[۳]؛

۱۱ ـ تبعید و تهدید و ارعاب شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مصادرهٔ اموال و خراب کردن خانه‌ها و ضبط مستغلات ایشان به جرم شیعه گری امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از آن جمله بودند، عبدالله بن هاشم مرقال، عدّی بن حاتم طایی، صعصعة بن صوحان، عبدالله بن خلیفهٔ طایی، تا آنجا که دستور داد شهادت آنها را در محاکم قضایی و غیرقضایی نپذیرند و نام آنها را از دیوانهای حقوق حذف کنند. و از استخدام در ادارات و واگذاردن مشاغل به آنها خودداری ورزند و به هر ترتیب شده آنها را منزوی سازند.[۴]

۱۲ ـ و بالاخره می‌رسیم به همان جنایت بزرگی که به خاطر آن، معاویه جنایات زیاد دیگری را نیز مرتکب شد و بسیاری از مصائب بزرگی نیز که بر سر اسلام و مسلمین آمد از همان جنایت سرچشمه گرفت، و امام حسین علیه‌السلام و یاران بزرگوارش نیز جان بر سر مخالفت با این جنایت باخته و به شهادت رسیدند. و آن ولیعهدی یزید و مسلّط کردن این جرثومهٔ فساد و جنایت بر سر مسلمانان.

و با این توضیحات معنای صحیح این فراز را بخوبی می‌فهمیم.

---

۱ ـ الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۵ و حیاة الامام الحسین(ع)، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲ ـ زندگانی امام حسن(ع)، ج ۲، ص ۱۷۸ ـ ۱۸۲؛ حیاة الامام الحسین(ع)، باقر شریف، ج ۲، ص ۱۵۴ ـ ۱۵۸.

۳ ـ به کتاب زندگانی امام حسن(ع)، بخش هفتم که به قلم نگارنده نوشته شده مراجعه نمایید.

۴ ـ زندگانی امام حسن(ع)، به قلم نگارنده بخش هفتم.

«حَتّیٰ دَعاكَ اللّٰهُ اِلیٰ جَوارِهِ فَقَبَضَكَ اِلَیْهِ بِاِخْتِیارِهِ»

تا آنگاه که خداوند تو را به جوار رحمت خویش دعوت کرد و روح شریف و پاک تو را به اراده و اختیار خود برگرفت...

این جمله شاید اشاره به این باشد که داستان شهادت و رحلت آن بزرگوار و خصوصیّات و جزئیات آن همگی روی دعوت حق تعالی و اراده و خواست او بود، نه اراده و خواست دشمنان، یعنی اگر دعوت و اختیار خدای تعالی نبود دشمنان آن حضرت نمی‌توانستند کاری انجام دهند اگر چه وسیلهٔ انجام آن جنایت بودند و خود را بدینوسیله ملعون درگاه حق و معذّب به عذابهای ابدی و دوزخ کردند...

چنانچه در سخنان دُخت گرامیش حضرت زینب کبری در برابر آن جنایتکار کثیف یعنی حاکم کوفه آمده است که وقتی پسر مرجانه به او گفت:

«کَیْفَ رَأَیْتَ صُنْعَ اللّٰهِ بِأَخیكَ وَ اَهْلِ بَیْتِكَ؟»

ـ رفتار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟

با لحنی قاطع و کوبنده که حکایت از ایمان سرشار و عظمت او می‌کرد فرمود:

«مٰا رَأَیْتُ اِلاّٰ جَمیلاً، هٰؤُلاٰءِ قَوْمٌ کَتَبَ اللّٰه عَلَیْهِمُ القَتْلَ فَبَرَزُوا اِلیٰ مَضٰاجِعِهِمْ...»

ـ جز نیکی و زیبایی چیزی ندیدم اینان مردمانی بودند که خداوند شهادت و کشته شدن در راه حق را برای آنها مقرّر فرموده بود و آنان نیز (با کمال افتخار) به آرامگاه خود شتافتند...

و به دنبال آن با کمال شهامت و صراحت فرمود:

«وَسَيَجْمَعُ اللّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحاجُّ وَ تُخاصَم فَانْظُرْ لِمَنْ يَكُونُ الفَلَجُ يَوْمَئِذٍ هَبَلَتْكَ اُمُّكَ يَابْنَ مَرْجانَة»

ـ ولی بدان که بزودی خدای (قهّار) تو و ایشان را در کنار هم گِرد خواهد آورد و تو را مورد بازخواست و احتجاج قرار خواهد داد، پس نگران باش که در آن روز پیروزی از آن کیست (تو یا آنها) مادر به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!

و این شیوه‌ای بوده که ارباب نابکار و جنایتکارش ـ یعنی یزید پلید ـ نیز به همین شیوه متوسل شد و در روایت مفید(ره) آمده که چون امام سجاد علیه السلام را به نزد او بردند، به آن حضرت گفت:

«یابن حسین ابوك قطع رحمی و جهل حقّی و نازعنی سلطانی فصنع اللّه به ما قد رأیت»

ـ ای فرزند حسین پدرت رابطهٔ خویشاوندی خود را با من برید، و حق مرا نادیده گرفت، و در سلطنت من به نزاع با من برخاست و خدا با او چنان کرد که دیدی؟

امام علیه السلام در پاسخش این آیه را تلاوت فرمود:

«مٰا اَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِی الاَرْضِ وَلاٰ فی اَنْفُسِكُمْ اِلاّٰ فی كِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَبْرَأَهٰا اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسيرٌ».[1]

ـ نرسد مصیبتی به شما در زمین و نه در جانتان جز آنکه در کتابی مقدّر شده است پیش از آنکه آن را بیافرینیم و این کار بر خدا آسان است.[2]

تذکر

از این دو حدیث مطلب دیگری نیز استفاده می‌شود و آن اینکه جنایتکاران تاریخ هنگامی که دست به جنایتی می‌زدند برای اینکه از عکس‌العمل مردم و هم چنین از

---

۱ ـ سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۲.

۲ ـ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۲۵.

شکنجه و سرزنش وجدان خود آسوده باشند،برای توجیه عمل ننگینِ خود آن را به خدای تعالی نسبت می‌دادند، و به منظور انحراف و فریب افکار مردم از آیات کریمهٔ قرآنی ـ آن هم آیات متشابه آن ـ و منطق معروف جبریّون ـ آن هم با توجیه غلط آن ـ استفاده می‌کردند، تا شاید بتوانند شانهٔ خود را از زیر بار آن جنایت خالی کنند...

و احتمالاً در برخورد با تودهٔ عوام و جاهل، و افراد عامی و بی‌سواد، و یا فریب‌خوردهٔ تبلیغات دستگاههای جیره‌خوارشان، این شگرد کارگر می‌افتاد، امّا در برابر مردان و زنان بزرگ و بخصوص خاندان رسالت اینگونه رسوا و محکوم می‌شدند، و مشتشان باز می‌شد، و چون در مقابل منطق قوی و الهی آنان قرار گرفته و مغلوب می‌شدند به اسلحهٔ زنگ‌زده و از کار افتادهٔ دیگری که همان ارعاب و تهدید بود متوسل می‌شدند، که از آن نیز نتیجه‌ای نگرفته و سرافکنده و شرمسار می‌شدند، که بهتر است برای بهتر روشن شدن مطلب، به‌تاریخ کربلا و دنبالهٔ دو حدیث فوق در تاریخ مراجعه کنید...

پاسخ از یک سؤال:

ممکن است در اینجا با توجه به جمله **«حتّی دعاك الله الی جواره فقبضك الیه باختیاره»** سؤال دیگری در ذهن خواننده محترم خطور کند و با خود بگوید: در اینصورت می‌توان گفت: جنایتکارانی که امامان بزرگوار و یا پیامبران الهی را به شهادت رسانده‌اند جُرمی نداشته‌اند چون واسطه‌ای بیش نبودند و این مشیّت و ارادهٔ حق تعالی بود که آن بزرگواران را به جوار خویش دعوت کرده و روح مبارک آنها را به اراده و اختیار خود برگرفت؟

و در حقیقت همان اشکال معروفی که قائلین به جبر، در باب انجام گناه و معصیت ذکر کرده و مضمون آن را در این شعر آورده‌اند که گوید:

می خوردن من حق ز ازل می‌دانست　　　گر می نخورم علم خدا جهل شود

ولی پاسخ آن را دانشمندان بزرگ الهی به تفصیل داده و فرموده‌اند: علم و ارادهٔ حق‌تعالی سلب اختیار از بنده نمی‌کند، و به گفتهٔ آن شاعر بزرگوار:

علم ازلی علّت عصیان دیدن　　　نزد عقلاء ز غایت جهل بود

و ظاهراً امام‌علیه‌السلام در جملهٔ بعدی همین زیارتنامه پاسخ این فکر باطل را می‌دهد که می‌فرماید:

«وَالْزَمَ اَعْدٰائَكَ الحُجَّةَ...» به شرحی که ذیلاً خواهیم گفت.

«وَاَلْزَمَ اَعْدائَکَ الحُجَّةَ مَعَ مالَکَ مِنَ الحُجَجِ البالِغَةِ عَلیٰ جَمیعِ خَلْقِهِ»

یعنی ـ و خداوند بدین ترتیب حجّت را بر دشمنانت مُلزم کرد با اینکه برای تو حجّتهای رسای دیگری نیز بر همهٔ خلق وجود داشت... و چون این عبارت کمی اجمال دارد از این رو مرحوم مجلسی و دیگران در توضیح آن گفته‌اند:

یعنی خداوند بر دشمنان تو با کشتنت حجّت را تمام کرد، با اینکه در وجود تو حجتهای دیگری نیز از معجزات و علوم و معارف الهی وجود داشت...

و شاهد بر این معنی نقل دیگری از این زیارتنامه است که در کامل الزیارة ابن قولویه آمده که در آنجا این فراز از زیارتنامه اینگونه است:

«وَاَلْزَمَ اَعْدائَکَ الحُجَّةَ في قَتْلِهِمْ اِیّاکَ مَعَ مالَکَ مِنَ الحُجَجِ البالِغَةِ عَلیٰ جَمیعِ خَلْقِهِ...»[1]

یعنی گذشته از اینکه در وجود مقدس تو حجتهای بالغه و رسای زیادی برای خلق خدا بود که هر کدام برای الزام دشمنانت در پیشگاه خدای تعالی کافی بود، ولی با این حال اقدام آن جنایتکاران در به شهادت رساندنت حجّت و برهان جداگانه‌ای بود برای الزام و محکومیّت آن از خدا بی‌خبران.

---

۱ ـ کامل الزیارة، ص ۳۹.

بخش دوم

دعا و راز و نیاز

این بخش قدری طولانی‌تر از بخش نخست است که خود حکایت از اهمیّت دعا در زیارتگاههای امامان و مکانهای مقدس و جایگاههای رفت و آمد فرشتگان الهی می‌کند، ضمناً انتخاب دعا نیز جایگاه ویژه‌ای در این زیارتنامه دارد که ذیلاً خواهید خواند.

«اَللّٰهُمَّ فَاجْعَل نَفْسي مُطْمَئِنَّةً بِقَدَرِكَ، راضِيَةً بِقَضائِكَ»

ـ معبودا جانم را چنان کن که به «قَدَر» تو آسوده خاطر باشد و به «قضاء» تو خوشنود.

در این فراز زیارتنامه در سه جهت باید بحث شود:

اول ـ در معنای قدر و قضاء،

دوم ـ دربارهٔ ایمان و اطمینان به قَدَر و مقدّرات الهی،

سوم ـ در رضا به قضاء پروردگار.

بحث اول: در معنای قَدَر و قضاء

«قَدَر» در لغت به معنای: اندازه‌گیری و امثال آن آمده و «قضاء» به معنای: امر، خلق، حکم، اعلام، فصل امر و به اصطلاح قطع و بریدن آن امر و امثال آن آمده، و این قضاء هم وجوهی دارد، قولی، فعلی، تکوینی، تشریعی، الهی، بشری، که فعلاً جای بحث آنها نیست.

نسبت میان قضا و قدر ـ چنانچه از موارد استعمال آن بدست می‌آید و روایات هم شاهد آن است ـ نسبت عام و خاص است، یعنی قَدَر اعمّ از قضاء است، و قدر در رتبه و شکل‌گیری مقدّم بر قضاء است، و قضاء آخرین مرحله‌ای است که بدنبال آن امضاء و سپس وقوع و تحقق عمل در خارج است.

یعنی هر کاری که قرار باشد در خارج انجام شود مراحلی از تصور و شوق و اراده و مشیّت و غیره را باید طی کند تا به مرحلهٔ تقدیر برسد که در آنجا مراحل و علل حکم کامل شده و منتظر قضاء و حکم است تا انجام شود و با قضاء و حکم، آن کار در خارج انجام می‌شود.

چنانچه در روایات آمده و تأمل و دقت در این روایات مطلب را روشن می‌کند که از آن جمله در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«اِنَّ اللهَ اِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً قَدَّرَهُ، فَاِذٰا قَدَّرهُ قَضٰاهُ، فَاِذٰا قَضٰاهُ اَمْضٰاهُ».[۱]

ـ براستی که خدا هر گاه چیزی را اراده فرماید مقدّر کند و چون مقدّر کند حکم کند، و چون حکم کرد امضاء کند.

و در حدیث دیگری از حضرت رضا علیه‌السلام روایت شده که به یونس ـ یکی از نزدیکان علی بن یقطین ـ فرمود:

«لٰا يَكُونُ اِلاّٰ مٰاشٰاءَاللهُ وَ أَرٰادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضىٰ، ثُمَّ قٰالَ: أَتَدْرِى مَاالمشيَّةَ؟ قٰالَ: لٰا، قٰالَ: هَمُّهُ بِالشَّىءِ، أَوَتَدري مٰا أَرٰادَ؟ قٰالَ: لٰا، قٰالَ: اِتْمٰامُهُ عَلَى المَشِيَّةِ، فَقٰالَ:

---

۱ ـ محاسن برقی، ص ۲۴۳ و ۲۴۴.

اَوَتَدري ما قَدَّرَ؟ قالَ: لا، قالَ: هُوَ الهِنْدِسَة مِنَ الطُّولِ وَالعَرْضِ وَالبَقاءِ، ثُمَّ قالَ: اِنَّ اللهَ اِذا شاءَ شَيْئاً أَرادَهُ، وَ اِذا أَرادَهُ قَدَّرَهُ، وَ اِذا قدَّرَهُ قَضاهُ، وَ اِذا قَضاهُ اَمضاهُ...».[1]

ـ نخواهد بود جز آنچه خدا خواسته و اراده و حکم فرماید، آنگاه فرمود: می‌دانی مشیّت چیست؟ گفت: نه، فرمود: آهنگ کردن به کار، سپس فرمود: می‌دانی اراده چیست؟ عرض کرد: نه، فرمود: به اتمام رساندن مشیت و اراده، سپس فرمود: آیا می‌دانی آنچه مقدّر فرموده چیست؟ عرض کرد: نه، فرمود: اندازه‌گیری از طول و عرض و بقاء، سپس فرمود: خداوند چون چیزی را بخواهد اراده فرماید، و چون اراده کند مقدّر کند و چون مقدّر فرمود حکم کند، و چون حکم کند امضاء فرماید...

و در روایت دیگری که از همین یونس از آن حضرت علیه‌السلام نقل شده است یونس گوید:

«قالَ: قُلْتُ: لايَكُونُ اِلاّ ماشاءَاللهُ وَأَرادَ وَ قَدَّرَ و قَضىٰ، قُلْتُ: فَما مَعنى: «شاءَ»؟ قالَ: اِبْتِداءُ الفِعْلِ، قُلْتُ: فَما مَعْنى: «أَرادَ»؟ قالَ: الثُّبُوتُ عَلَيه، قُلْتُ: فَما مَعْنىٰ «قَدَّرَ»؟ قالَ: تَقْديرُ الشَّيءِ مِنْ طُولِهِ وَ عَرْضِه، قُلْتُ: فَما مَعْنىٰ «قَضىٰ»؟ قالَ: اِذا قَضىٰ اَمْضاهُ فَذٰلِكَ الَّذي لامَرَدَّ لَهُ».[2]

گوید: عرض کردم: چیزی جز آنچه خدا خواسته و اراده و مقدّر و حکم کرده باشد نخواهد بود، معنای خواستن چیست؟ فرمود: آغاز کار، عرض کردم: معنای اراده چیست؟ فرمود: پا برجا شدن برآن، عرض کردم: معنای تقدیر چیست؟ فرمود: اندازه‌گیری از نظر طول و عرض، گفتم: معنای قضاء چیست؟ فرمود: هرگاه حکم کرد امضاء کند و این همانست که بازگشت ندارد.

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ همان مدرک.

بحث دوم ـ در ایمان به قَدَر و مقدّرات الهی

اکنون که معنای قَدَر و قضاء معلوم شد، باید دانست که اعتقاد به «قَدَر» برطبق روایات، یکی از نشانه‌های مردمان با ایمان است چنانچه در خصال صدوق(ره) به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لایُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتّیٰ یُؤْمِنَ بِأَرْبَعَةٍ: حَتّیٰ یَشْهَدَ اَنْ لا اِلٰهَ اِلاّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاشریكَ لَهُ، وَ اَنّي رَسُولُ اللّٰهِ بَعَثَني بِالحَقِّ، وَ حَتّیٰ یُؤْمِنَ بِالبَعْثِ بَعْدَالمَوْتِ، وَ حَتّیٰ یُؤْمِنَ بِالقَدَر».[1]

ـ ایمان نیاورد بنده‌ای تا اینکه به چهار چیز ایمان آورد: تا اینکه شهادت دهد معبودی جز خدای یکتا نیست که شریکی ندارد، و اینکه من رسول خدایم که مرا به حق برانگیخته، و تا اینکه ایمان آورد به برانگیخته شدن پس از مرگ، و تا اینکه به «قَدَر» ایمان آورد.

و در حدیث دیگری از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«اَرْبَعَةٌ لایَنْظُرُ اللّٰه اِلَیْهِمْ یَوْمَ القِیٰامَةِ: عٰاقٌّ وَ مَنّٰانٌ، وَ مُكَذِّبٌ بِالقَدَر، وَ مُدْمِنُ خَمْرٍ»[2]

ـ چهار گروهند که خداوند در روز قیامت به آنها نظر نخواهد کرد، عاقّ والدین، منّت گذار، کسی که قدر را تکذیب کند، دائم الخمر.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: هفت طائفه هستند که مورد لعن من و خدای تعالی و هر پیامبری که پیش از من بوده هستند که یکی از آنها کسی است که «قَدَر» الهی را تکذیب کند.[3]

و در جای دیگر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«یُحْشَرُ المُكَذِّبُونَ بِقَدَرِاللّٰهِ مِنْ قُبُورِهِم قَدْ مُسِخُوا قِرَدَةً وَ خَنٰازیر»[4]

---

۱ ـ خصال، ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۰۳.

۲ ـ خصال ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۰۳.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۵، ص ۸۸

۴ ـ ثواب الاعمال، ص ۲۰۵.

ـ کسانی که قَدَر خدا را تکذیب کنند روز قیامت از گورهای خود محشور شوند بصورت میمونها و خوکها.



البته معنای ایمان به «قَدَر» این نیست که انسان در کارها و پیش‌آمدها، اسباب و وسائل را رها کند و خود را تسلیم پیش‌آمدها کند، مثلاً اگر بیمار شد از مراجعه به طبیب و استعمال دارو و دستور طبیب خودداری کند و بگوید: مقدّر الهی است، یا اگر فقیر و مستمند شد دست از کسب و کار و تلاش و کوشش بردارد و بگوید: تقدیر من چنین بوده؟

زیرا خودِ حرکت و استفاده از وسائل و به کار گرفتن آن و مراجعه به پزشک و استعمال دارو، و تلاش و کسب و کار برای تهیهٔ روزی، همهٔ اینها نیز از مقدّرات الهی است، یعنی مقدّر الهی همین است که شما وقتی بیمار شدید به پزشک حاذق مراجعه کنید و دارویی را که دستور داد استعمال کنید تا بهبود یابید، و مقدّر الهی چنین است که برای رزق و روزی دست به کسب و کار بزنید، و تلاش خود را در این راه انجام دهید تا زندگی شما تأمین شود، و حتّی دعاء نیز ـ به تنهایی ـ نمی‌تواند جای عمل را بگیرد ـ چنانچه در جای خود انشاءالله تعالی در بخش سوم به تفصیل روی آن بحث خواهیم کرد.

و در اینجا نیز به ذکر حدیثی در این باره اکتفا کرده و به دنبال بحث خود می‌رویم، و آن حدیثی است که شیخ مفید(ره) در کتاب شریف ارشاد از حسن ابن الحسن بصری نقل کرده که گوید:

«جآء رَجل الی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بَعد اِنصرافه مِن حَرب صفّین فَقال له: یا أمیرَالمؤمنین خَبِّرنی عَمّا کان بیننا و بین هٰؤلاءِ القَوم مِن الحَرب أکان بقضآءٍ مِن الله وَ قَدر؟ فقال له أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام: مٰا عَلَوتُم تَلعةً ولاهَبِطتم وادیاً إلّا وَلِلّه فیه قَضاء وَ قَدر، فقال الرّجل: فَعِندَاللهِ أحتَسِبُ عَنای یا أمیرالمؤمنین؟ فقال له: وَ لم؟ قال: اذا کان القَضآء والقَدر سٰاقانا الی العَمل فما وَجهُ الثّواب لَنا عَلَی الطّاعة؟ و ما وَجهُ العِقابَ لنا عَلی المَعصیة؟ فقال له امیرالمؤمنین عَلیه‌السَّلامُ: أو ظننتَ یا رَجل أنه قضآءٌ حَتم و قدرٌ لازم؟ لاتَظُنّ

ذلك فإنّ القَول بِه مَقال عَبَدة الأوثان وَ حِزْبُ الشَّيطان و خُصَمآء الرَّحمن، و قَدَرِيَّة هذه الامّة وَ مَجوسِها. إنَّ اللّه جَلَّ جلاله أمَرَ تخييراً، وَ نَهى تحذيراً، وَ كَلَّف يَسيراً وَ لم يُطَعْ مُكرَهاً، وَ لم يُعْصَ مَغلوباً، وَلم يَخْلق السّمآء والأرض وما بينهما باطلا «ذٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَروا فَوَيلٌ لِلَّذين كَفَروا مِنَ النّار» فقال الرّجل: فما القضآءُ والقَدرُ الّذى ذَكَرتَه يا أميرالمؤمنين؟ قال: الأمر بالطّاعة، وَالنّهى عَن المَعصية، والتَّمكين مِن فِعلِ الحَسَنة، و تَركِ السَّيئة والمَعُونة عَلى القُربة إليه و الخِذلان لِمَن عصاه، والوَعد والوَعيد و التَّرغيب والتَّرهيب، كُلُّ ذلك قضآءالله في أفعالِنا وَ قَدَره لأعمالنا. فامّا غَيرُ ذٰلِك فلا تَظُنّه، فانَّ الظَنَّ له مُحبِطٌ للأعمال. فقال الرّجل: فَرَّجْتَ عنّي يا أميرَالمؤمِنين فَرَّج الله عَنْكَ وَ أنشَأ يقول:

أنتَ الأمام الّذي نَرجُو بِطاعَته يَوم المآبِ مِنَ الرَّحمن غُفراناً
أوضحتَ مِن دينِنا ماكانَ مُلتبَساً جَزاك رَبُّكَ بِالإحسانِ اِحساناً»[۱]

پس از آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ صفین بازگشت مردی به نزد آن حضرت علیه السلام آمده عرض کرد: مرا آگاه کن از آنچه میان ما و این مردم (یعنی مردم شام) از جنگ واقع شد آیا آن به قضا و قدر خداوند بود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و به هیچ درّه‌ای سرازیر نشدید جز اینکه بقضاء و قدر الهی بود.

آن مرد گفت: پس روی این حساب من رنج خود را به حساب خدا می‌گذارم ای امیر مؤمنان (یعنی اگر بنا باشد اینها همه طبق تقدیر و قضاء و قدر پروردگار باشد پس من رنج بیهوده بردم نه بهرهٔ دنیا داشت و نه اجر آخرت)؟ حضرت فرمود: چرا؟ گفت: اگر بنا شد که قضا و قدر ما را به کار واداشت پس چه اجری برای فرمانبرداری داریم و از چه راه عقوبت بر نافرمانی داشته باشیم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای مرد آیا گمان کردی که این قضاء خدا بر بنده حتمی است و

---

۱ ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۹.

قدر او لازم است (و بهرچه خداوند قضا و قدرش تعلق گیرد بطور حتم آن چیز انجام شود) این گمان را مبر (زیرا قضا و قدر علت انجام کار و سلب اختیار از بندگان پروردگار متعال نشود گذشته از اینکه قضاء و قدر، گاهی مشروط و غیرحتمی است) و این گفتار بت‌پرستان و پیروان شیطان و ستیزه‌جویان با خدای رحمان است، و این سخن قدری مذهبان و مجوسان این امت است، همانا خدای عز وجل دستور خود را بطور اختیار صادر فرموده، قدغن خود را بحساب ترساندن کرده، و تکلیف را اندک و آسان ساخته، و کسی از روی اکراه و اجبار فرمانبرداریش نکرده، و بدون اختیار نافرمانیش ننموده، و آسمان و زمین را و آنچه در آن دو است بیهوده و باطل نیافریده، «این پندار کسانی است که کفر ورزیدند و وای بر کسانی که کافرند از آتش دوزخ»

آن مرد گفت: ای امیر مؤمنان آن قضا و قدری که فرمودی چیست؟ فرمود: دستور به فرمان‌برداری، و قدغن کردن و نافرمانی، و آماده ساختن وسائل برای انجام کار نیک و واگذاردن کردار بد، و کمک دادن بر آنچه انسان را به او نزدیک سازد، و دست برداشتن از یاری آنکس که نافرمانیش کند، و نوید و تهدید، و بشوق آوردن و ترسانیدن، اینها همه قضا و قدر الهی است در کردار و رفتار ما، و جز این (که گفتم) گمان مبر، زیرا گمان بردن بغیر از آن کردارها را نابود سازد.

مرد گفت: ای امیر مؤمنان خدا کارت را بگشاید که (با این سخنان) گره‌های دل مرا گشودی و این دو شعر را خواند (که ترجمه‌اش چنین است):

۱ ـ توئی آن پیشوائی که در روز جزا و بازگشت (رستاخیز) به سبب پیرویت امید آمرزش از خدای رحمان داریم.

۲ ـ آنچه از امور دین بر ما مشتبه شده بود آشکار و واضح ساختی، پروردگارت در برابر این احسان پاداش نیک دهد.

بحث سوم ـ رضا به قضای الهی

مسئله رضا به قضای الهی در آن حدّ از اهمیّت است که در بسیاری از روایات آن را یکی از چهار رکن ایمان دانسته‌اند، چنانچه از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«اَلایمانُ لَهُ اَرْکانٌ اَرْبَعَةٌ: اَلتَوَکُّلُ عَلَی‌اللّٰهِ، وَ تَفْویضُ الاَمْرِ اِلَی اللّٰهِ، وَالرِّضا بِقَضاءِ اللّٰهِ، وَالتَّسْلیمُ لِاَمْرِاللّٰهِ»[1]

ـ ایمان را چهار رکن است: توکل بر خدا، واگذاردن کار به خدا، راضی بودن به قضاء الهی، تسلیم به امر خدا.

و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی از سفرهایش بود که سوارانی نزد آن حضرت آمده گفتند:

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ‌اللّٰه، فَقالَ: ما اَنْتُمْ؟ فَقالُوا: نَحْنُ مُؤْمِنُونَ یا رَسُولَ‌اللّٰه، قالَ: فَما حَقیقَةُ ایمانِکُمْ؟ قالُوا: اَلرِّضا بِقَضاءِاللّٰهِ وَالتَّفْویضُ اِلَی اللّٰهِ، وَالتَّسْلیمُ لِأَمْرِاللّٰه، فَقالَ رَسُولُ اللّٰه صلی الله علیه و آله: عُلَماءُ حُکَماء، کادُوا اَنْ یَکُونُوا مِنَ الحِکْمَةِ اَنْبِیاءُ فَاِنْ کُنْتُم صادِقینَ فَلاٰ تَبْنُوا مالاٰ تَسْکُنُونَ، وَلاٰتَجْمَعُوا مالاٰ تَأْکُلُونَ وَاتَّقُوااللّٰهَ الَّذي اِلَیْهِ تُرْجَعُون».[2]

ـ درود بر تو ای رسول خدا، حضرت فرمود: شما چه باشید؟ گفتند: ما مؤمنان هستیم ای رسول خدا، فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: رضایت به قضای خدا، و واگذاری کارمان به خدا، و تسلیم به امر خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دانشمندانی هستید فرزانه، و نزدیک است از فرزانگی پیمبرانی باشند، اگر راست می‌گوئید: نسازید آنچه را که در آن سکنا نگیرید، و نیندوزید آنچه را نمی‌خورید، و نسبت به آن خدایی که سویش بازگردید تقوا داشته باشید.

و در حدیثی دیگر رضا به قضاء الهی را خیر دنیا و آخرت دانسته‌اند، چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

---

۱ ـ اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب المکارم.

۲ ـ اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر باب حقیقة الایمان.

«ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ خَيْرَ الدُّنْيا وَالآخِرَة: الرِّضا بِالقَضاءِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ البَلاءِ، وَالدُّعاءُ عِنْدَ الشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ»[۱]

ـ سه چیز است که در هر کس بود خدای تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او گِرد آورده: رضا به قضا، صبر و بردباری در هنگام بلاء، دعاء در هنگام سختی و فراخی.

و در حدیث دیگری که از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده آن را ثمرهٔ یقین دانسته و فرموده است:

«الرِّضا ثَمَرَةُ اليَقينِ»[۲]

ـ رضاء ثمرهٔ یقین به خدا است.

و در جای دیگر فرموده:

«أعْلَمُ النّاسِ بِاللّٰهِ اَرْضاهُمْ بِقَضائِهِ»[۳]

ـ داناترین مردم نسبت به خدای تعالی آن کسی است که رضای او به قضای الهی بیشتر باشد.

و نیز فرموده:

«بِالرِّضا بِقَضاءِاللّٰهِ يُسْتَدَلُّ عَلىٰ حُسْنِ اليَقينِ»[۴]

ـ بوسیلهٔ رضایت به قضای الهی راه یابی شود به حسن یقین.

«مَنْ لَمْ يَرْضَ بِالقَضاءِ دَخَلَ الكُفْرِ دينَهُ»[۵]

ـ کسی که راضی به قضاء نباشد کفر در دین او راه یافته است.

و در دعاهای امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده که به درگاه خدا عرض می‌کرد:

«... اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ ايماناً لايَرْتَدّ، وَ نَعيماً لايَنْفَذْ، وَ مُرافَقَةَ مُحَمَّدٍ في اَعْلىٰ جَنَّةِ الخُلْدِ، اَللّٰهُمَّ وَاَسْئَلُكَ العِفافَ وَالتُّقىٰ، وَالعَمَل بِما تُحِبُّ وَ تَرْضىٰ، وَالرِّضا

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۶.

۲ ـ ۵ ـ غررالحکم، ج ۱، ص ۱۹۰ و ج ۲، ص ۴۲۵ و ج ۳، ص ۲۲۴ و ج ۵، ص ۴۰۸.

بِالقَضٰاءِ، وَالنَّظَرَ اِلیٰ وَجْهِكَ الكَريم...».[1]

ـ معبودا از تو می‌خواهم ایمانی که باز نگردد، و نعمتی که پایان نـپذیرد، و هـمسایگی محمدﷺ را در برترین جایگاه بهشت ابدی، معبودا از تو می‌خواهم عفاف و تـقوی و عمل بدانچه دوست داری و خوشنود شوی، و رضا به قضای خود، و نگاه به روی بزرگوار و کریمت را.

و در دعاهای حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها نیز آمده:

«... اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ كَلِمَةَ الاخْلاٰصِ، وَ خَشْيَتَكَ فِي الرِّضٰا وَالغَضَبِ، وَالقَصْدَ فِي الغِنىٰ وَالفَقْرِ، وَاَسْئَلُكَ نَعيماً لاٰيَنْفَد، وَ اَسْئَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لاٰتَنْقَطِع وَاسْـئَلُكَ الرِّضٰا بِالقَضٰاءِ، وَاَسْئَلُكَ بَرْدَ العَيْشِ بَعْدَ المَوْتِ وَاسْئَلُكَ النَّظَرَ اِلى وَجْـهِكَ، وَالشَّوقَ اِلىٰ لِقٰائِكَ...»[2]

ـ خدایا از تو درخواست دارم کلمه اخلاص، و ترس و خشیت تو را درخوشی و خشـم، و میانه‌روی در هنگام غنا و بی نیازی، و فقر، و از تو خواهم نعمتی که پایان نپذیرد، و از تو خواهم روشنی دیده‌ای که بریده نشود، و از تو خواهم رضایت به قضاء، و از تو خواهـم گوارائی و خنکی زندگی پس از مرگ را، و از تو خواهم نظر به رویت، و اشتیاق به دیدارت را...

چند نکته

در اینجا تذکر به چند نکته مفید به نظر می‌رسد:

اول ـ اینکه قضای الهی همیشه روی خیر و صلاح شخص با ایمان است و از این رو است که آنرا نشانهٔ ایمان و خیر دنیا و آخرت دانسته‌اند، یعنی شـخص مـؤمن چـون می‌داند که خدای تعالی جز خیر و صلاح او چیزی برای او نخواسته و مقدّر نفرموده از این رو راضی و خوشنود است، چنانچه در حدیثی از رسول خداﷺ روایت شده که فرمود:

---

۱ ـ مصباح المتهجد، ص ۳۵۲، و البلد الامین، ص ۱۰۹، مصباح الکفعمی، ص ۱۰۹.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۲۲۵.

«فِي كُلِّ قَضٰاءِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ خِيَرَةٌ لِلْمُؤْمِنِ».[۱]

ـ در هر قضای خدای عزّوجل خیری است برای مؤمن.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«فِيمٰا اَوْحَى اللّٰهُ جَلَّ وَ عَزَّ اِلٰى مُوسَى بْنِ عِمْرٰان: يٰا مُوسىٰ مٰا خَلَقْتُ خَلْقاً اَحَبَّ اِلَيَّ مِنْ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ وَ اِنّي اِنَّمٰا اَبْتَلِيهِ لِمٰا هُوَ خَيْرٌ لَهُ وَ اُعٰافِيهِ لِمٰا هُوَ خَيْرٌ لَهُ، وَ أَنَا اَعْلَمُ بِمٰا يَصْلُحُ عَبْدِي عَلَيْهِ، فَلْيَصْبِر عَلىٰ بَلاٰئِي، وَلْيَشْكُرْ عَلىٰ نَعْمٰائِي، وَلْيَرْضَ بِقَضٰائِي، اَكْتُبْه فِي الصِّدّيقِينَ عِنْدِي إِذٰا عَمِلَ بِرِضٰايَ وَ اَطٰاعَ اَمْرِي»[۲]

ـ در آنچه خدای عزّوجلّ به موسی بن عمران وحی فرموده آمده است که:

ای موسی من خلقی را نیافریدم که در نزد من محبوبتر از بندهٔ مؤمنم باشد، و براستی که من او را مبتلا می‌کنم بدانچه برای او خیر است، و عافیت و تندرستی به گونه‌ای که خیر او است، و من داناترم بدانچه آن بنده‌ام بدان اصلاح شود، پس باید بر بلای من صبر کند، و بر نعمتهای من سپاسگزار باشد و به قضای من راضی باشد تا در زمرهٔ صدیقان نزد خود نام او را ثبت کنم در صورتی‌که بدانچه رضای من در آن است عمل کرده و امر مرا اطاعت نماید.

و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده که فرمود:

«ضَحِكَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله ذٰاتَ يَوْمٍ حَتّىٰ بَدَتْ نَوٰاجِذُهُ ثُمَّ قٰالَ: أَلاٰ تَسْئَلُونِي مِمَّ ضَحِكْتُ؟ قٰالُوا: بَلىٰ يٰا رَسُولَ اللّٰهِ، قٰالَ: عَجِبْتُ لِلْمَرءِ الْمُسْلِمِ اَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَضٰاءٍ يَقْضِيهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ اِلاّٰ كٰانَ خَيْراً لَهُ في عٰاقِبَةِ اَمْرِهِ».[۳]

ـ روزی رسول خدا چنان خندید که دندانهای پیشین آن حضرت آشکار شد، سپس فرمود: هیچ از من نمی‌پرسید چرا خندیدم؟ عرض کردند: چرا ای رسول خدا! فرمود: در شگفتم از شخص مسلمان که هیچ قضایی نیست که خدای عزّوجلّ برای او مقدّر کرده باشد جز

---

۱ و ۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲.

آنکه خیر او در پایان کار همانست.

حدیثی جالب

از کتاب قصص الانبیاء راوندی روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که حضرت موسی برای مناجات به کوه طور رفت از جمله گفتگوهای آن حضرت با خدای تعالی این بود که عرض کرد:

«یا رَبِّ اَیُّ خَلْقِ اَبْغَضُ اِلَیْكَ؟ قالَ: اَلَّذی یَتَّهِمُنی، قالَ: وَ مِنْ خَلْقِكَ مَنْ یَتَّهِمُكَ؟ قالَ: نَعَمْ، اَلَّذی یَسْتَخیرُنی فَأُخَیِّرُ لَهُ، وَالَّذی اَقْضِی الْقَضاءَ لَهُ وَ هُوَ خَیْرٌ لَهُ فَیَتَّهِمُنی».[1]

ـ پروردگارا کدامیک از خلق در پیشگاهت بیشتر مورد خشم تو است؟ فرمود: آن کس که مرا متّهم سازد! موسی عرض‌کرد: مگر در خلق تو چنین کسی هست که تو را متّهم سازد؟ فرمود: آری آن کس که از من خیر خود را خواهد، و من برای او انتخاب کنم، و آن کس که برای او قضایی را مقدّر کنم که خیر او در آنست ولی مرا متّهم سازد.

و از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود:

«اِنَّ اللّٰهَ سُبْحانَهُ یَجْری الأُمُورَ عَلیٰ ما یَقْتَضیهِ لاٰعَلیٰ ماتَرْتَضیهِ».[2]

ـ براستی که خدای سبحان کارها بر طبق آنچه مقدّر فرموده انجام دهد نه بر طبق آنچه تو می‌خواهی.

و در جای دیگر فرمود:

«ما قَضَی اللّٰهُ سُبْحانَهُ عَلیٰ عَبْدٍ قَضاءً فَرَضِیَ بِهِ اِلاّٰ کانَتِ الْخِیَرَةُ لَهُ فیهِ، ما دَفَعَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ عَنِ الْمُؤْمِنِ شَیْئاً مِنْ بَلاٰءِ الدُّنْیا وَ عَذابِ الآخِرَةِ اِلاّٰ بِرِضاهُ بِقَضائِهِ وَ حُسْنِ صَبْرِهِ عَلیٰ بَلاٰئِهِ».[3]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۲.

۲ ـ غررالحکم، ج ۲، ص ۵۰۰.

۳ ـ غررالحکم ج ۶، ص ۹۹.

ـ خدای سبحان قضایی را بر بندهٔ خود مقدّر نفرموده که آن بنده بدان راضی باشد، جز آنکه خیر او در آن خواهد بود و خدای سبحان چیزی از بلای دنیا و عذاب آخرت را از مؤمن دفع نکند مگر بخاطر رضای او به قضاء الهی و صبر نیکوی او بر بلای خدا.

نکتهٔ دوم

رضای به قضای الهی گذشته از آنکه ثواب و پاداش بسیار دارد آرامش خاطر و آسودگی فکر و سلامتی و آسایش برای انسان به ارمغان آورد، در صورتی که اگر انسان به قضای الهی راضی نباشد گذشته از آنکه پاداش خود را ضایع و اجر خود را از بین برده نگرانی و اضطراب به بار آورد، و آسودگی خاطر را بگیرد و بالاخره هم این ناخشنودی او سبب تغییر قضای الهی نشود و آنچه مقدّر است انجام شود.

در اصول کافی از امام باقر﷣ روایت کرده که فرمود:

«أَحَقُّ خَلْقِ اللّٰهِ اَنْ يُسَلِّمَ لِما قَضَى اللّٰهُ عَزَّوَجلَّ، مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ مَنْ رَضِيَ بِالقضاءِ أَتىٰ عَلَيْهِ القضاءُ وَ عَظَّمَ اللّٰهُ اَجْرَهُ، وَ مَنْ سَخَطَ القَضاءَ مَضىٰ عَلَيه القَضاءُ وَ اَحْبَطَ اللّٰهُ اَجْرَهُ».[۱]

ـ شایسته‌ترین خلق خدا برای تسلیم شدن در برابر مقدّرات الهی آن کسی است که خدای عزوجل را شناخته باشد، و کسی که به مقدّرات راضی باشد قضاء بر او رسیده و پاداش او را نیز خداوند بزرگ کرده ولی کسی که قضاء را خوش ندارد تقدیر بر او رسیده و پاداش او را نیز خداوند از میان برده.

و از امام صادق﷣ روایت کرده که فرمود: امام حسن مجتبی﷣ به عبداللّه بن جعفر فرمود:

«يا عبدَاللّٰهِ كَيْفَ يكونُ المؤمنُ مؤمناً وَ هُوَ يَسْخَطُ قِسْمَهُ وَ يُحَقِّرُ مَنزِلَتَهُ، والحاكمُ عَليهِ اللّٰهُ، وَ اَنَا الضامنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ اِلاّ الرِضا اَنْ

---

۱ ـ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۴.

يَدْعُو اللّٰهَ فَيُسْتَجابُ لَهُ».[۱]

ـ ای عبدالله چگونه مؤمن می‌تواند مؤمن باشد ولی از قسمت و تقدیر خود ناراضی بوده و منزلت خود را کوچک سازد، در صورتی‌که حاکم بر آن خدا است، و من ضمانت می‌کنم برای کسی که در دلش جز رضا و خوشنودی خطور نکند که به درگاه خدا دعا کند و دعایش به اجابت رسد.

و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«اَلرِّضا بِقَضاءِ اللّٰهِ يُهَوِّنُ عَظيمَ الرَّزايا».[۲]

ـ رضا به قضاء الهی مصیبتهای بزرگ را آسان و هموار سازد.

و نیز فرموده:

«اِنَّ اَهْنَأَ النّاسِ عَيْشاً مَنْ كانَ بِما قَسَّمَ اللّٰهُ لَهُ راضِياً».[۳]

ـ براستی که گواراترین زندگی مردم از آن کسی است که بدانچه خدا برای او تقسیم کرده راضی باشد.

و نیز فرموده:

«اِنَّكُم اِنْ رَضيتُم بِالقَضاءِ طابَتْ عِيشَتُكُم وَ فُزْتُمْ بِالغِناءِ».[۴]

ـ براستی که شما اگر به قضای الهی راضی باشید زندگی شما گوارا و به بی‌نیازی و غنا نائل شده‌اید.

«مَنْ رَضِيَ بِما قَسَّمَ اللّٰهُ لَهُ لَمْ يَحْزَنْ عَلىٰ ما في يَدِ غَيْرِهِ».[۵]

ـ کسی که راضی باشد بدانچه خدا روزیش کرده بدانچه در دست دیگران است غمگین نشود.

«نِعْمَ الطّارِدُ لِلْهَمِّ الرِّضا بِالقَضاءِ».[۶]

ـ برای از میان بردن اندوه، رضا به قضای الهی وسیله بسیار خوبی است.

---

۱ ـ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲ تا ۶ ـ غررالحکم، ج ۱، ص ۳۹۹ و ج ۲، ص ۴۹۱ و ج ۳، ص ۶۶ و ج ۵، ص ۴۰۳ و ج ۶، ص ۱۶۱.

نکتهٔ سوم

در معنای قضاء گفتیم، که قضاء آن مرحلهٔ آخر از مقدّرات الهی است که بدنبال آن تقدیر الهی انجام شود، و چیزی جلوگیر آن نشود، اما این قانون کلّی برطبق روایات، استثناءاتی هم دارد مانند اینکه در روایات آمده که فرموده‌اند:

«اِنَّ الدُّعاءَ یَرُدُّ القَضاءَ، یَنْقُضُه کَما یَنْقُضُ السِّلْكَ وَ قَدْ اُبرِمَ اِبْراماً».[۱]

یعنی براستی که دعاء قضاء را برمی‌گرداند یعنی آنرا وامی‌تابد چنانچه رشتهٔ نخ را وامی‌تابند در صورتی‌که به سختی تابیده و پیچیده شده.

دعا این قدرت و اهمیت را دارد که قضاء الهی را که سخت محکم شده برگرداند...

و در دعاها نیز آمده:

«اَسْئَلُكَ بِالقُدْرَةِ النّافِذَةِ في جَميعِ الاَشْياءِ، وَ قَضائِكَ المُبْرَمِ الَّذي تَحْجُبُه بأيسَرِ الدُّعاءِ».[۲]

ـ تو را می‌خوانم به آن قدرت نافذت در همهٔ چیزها، و قضای محکمت که آنرا به کوچکترین دعا بپوشانی.

و در این باره روایات دیگری نیز رسیده از آن جمله روایتی است از زرارة که گوید:

«قالَ لي اَبو جَعْفَر عليه السلام: أَلا أَدُلُّكَ عَلىٰ شَيْءٍ لَمْ يَسْتَثْنَ فيهِ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله؟ قُلْتُ: بَلىٰ، قالَ: اَلدُّعاء يَرُدُّ القَضاءَ وَ قَدْ اُبْرِمَ اِبراماً ـ وَ ضَمَّ اَصابِعَه ـ».[۳]

ـ امام باقر عليه السلام فرمود: می‌خواهی راهنمائی کنم تو را به چیزی که رسول خدا استثنائی برای تأثیر آن نگذارده؟ عرض کردم: چرا، فرمود: آن دعاء است که قضا را که به سختی محکم شده ـ و انگشتانش را (به عنوان نشانه) به هم چسباند ـ بازگرداند.

و در حدیث دیگری از امام صادق عليه السلام روایت شده که فرمود:

---

۱ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۲.

۲ ـ دعای پس از زیارت حضرت رضا علیه‌السلام.

۳ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.

«اِنَّ الدُّعاءَ يَرُدُّ القَضاء وَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ وَ قَدْ اُبرِمَ اِبْراماً».[۱]

ـ دعاء قضائی را که از آسمان نازل شده و به سختی محکم شده برگرداند.

یک حدیث جالب:

شیخ کلینی(ره) به سندش از امام هشتم از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«اِنَّ الدُّعاءَ والبَلاءَ لَيَتَرافَقانِ اِلىٰ يَوْمِ القِيامَة، اِنَّ الدُّعاءَ لَيَرِدُّ البَلاءَ وَ قَدْ اُبرِمَ اِبْراماً».[۲]

ـ براستی که دعا و بلا با یکدیگر رفاقت کنند تا روز قیامت، براستی که دعا بلائی را که به سختی محکم شده بازگرداند.

مجلسی(ره) در شرح این حدیث گوید: در بیشتر نسخه‌ها «لَيَترافَقان» است از رفاقت ـ به همین نحو که ما نقل کردیم ـ یعنی این دو ملازم یکدیگرند و خدا آن دو را با هم قرار داده تا بلاء سبب دعا شود و دعا آن را دفع کند، بطوری‌که گویا آن دو رفیق یکدیگرند در انجام کار.

و یا از «رفق» به معنای مدارا کردن و کمک کردن است یعنی این دو با یکدیگر با رِفق و لطف و نرمی رفتار می‌کنند به این ترتیب که بلاء با دعا مدارا می‌کند و او را به کمک می‌طلبد، و دعا نیز با نرمی و لطف بلاء را برمی‌گرداند.

و در پاره‌ای از نسخه‌ها «لَيَتَواقَفان» با واو و پس از آن قاف و سپس فاء است که از «وقوف» گرفته شده و این ظاهرتر است یعنی آن دو به جنگ یکدیگر رفته و با هم نبرد و مبارزه می‌کنند.[۳]

و شاهد بر این نسخهٔ دوم چیزی است که اهل سنت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۲.

۳ ـ شاهد بر این نسخه روایت دیگری است که در بحارالانوار ج ۹۳، ص ۳۰۰ از کتاب فلاح‌السائل از حضرت رضا از پدرش علیهما‌السلام روایت کرده که فرمود: «اِنَّ الدُّعاءَ يَسْتَقبِلُ البَلاءَ فَيَتَواقَفانِ اِلىٰ يَوْمِ القِيامَةِ».

کرده‌اند که فرمود:

«اِنَّ الدُّعٰاءَ لَیَلْقَی البَلاٰءَ فِی الهَوٰاءِ فَیَعْتَلِجٰانِ فِی الهَوٰاء».

یعنی دعا بلاء را در هوا دیدار می‌کند و در هوا با یکدیگر به نبرد برمی‌خیزند.

و این حدیث را زمخشری در فائق روایت کرده و در معنای «یعتلجان» گفته: یعنی با یگدیگر کشتی می‌گیرند و همدیگر را دفع می‌کنند.[1]

و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

«اَلدُّعٰاءُ یَدْفَعُ البَلاٰءَ النّٰازِلَ وَ مٰالَمْ یَنْزِل».[2]

ـ دعا بلای فرود آمده و فرود نیامده را دفع کند.

و از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«اَلدُّعٰاءُ یَرُدُّ القَضٰاءَ المُبْرَمَ فَاتَّخِذُوهُ عُدَّةً».[3]

دعا قضای مبرم را بازگرداند پس آنرا برای خود ذخیره‌ای گیرید.

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود:

«اَعِدُّوا لِلبَلاٰءِ الدُّعٰاءَ فَاِنَّهُ لاٰیَرُدُّ القَضٰاءَ اِلاّٰ الدُّعٰاءُ وَلاٰیَزِیدُ فِی العُمْرِ اِلاّٰ البِرُّ».[4]

در برابر بلاء دعا را ذخیره سازید که قضای الهی را جز دعا برنگرداند و عمر انسانی را چیزی جز نیکی نیفزاید.

و در کتاب کنزالعمال از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

«الدُّعٰاءُ جُنْدٌ مِنْ اَجْنٰادِ اللهِ مُجَنَّدَةٌ یَرُدُّ القَضٰاءَ بَعْدَ اَنْ یُبرَم».[5]

دعا لشکری صف کشیده از لشکرهای الهی است که قضا را پس از اینکه ابرام شده بازگرداند.

---

۱ ـ مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۱۴.

۲ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۳۳.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۹ و ۳۰۰ و کنزالعمال ج ۲، حدیث ۳۱۴۸.

۴ ـ همان مدرک.

۵ ـ کنزالعمال، ج ۲، حدیث ۳۱۱۹.

«مُولِعَةً بِذِكْرِكَ وَ دُعٰائِكَ»

«مُولِعة» از وَلَع به معنای حریص و شائق، و در اینجا دربارهٔ ذکر و دعا بطور جداگانه باید بحث می‌کنیم گذشته از روایاتی که در فراز گذشته دربارهٔ اهمیت دعا ذکر کردیم:

ذکر خدا آرامش دهندهٔ دلها

شکی نیست که ذکر خدا و دعا به درگاه او در زندگی انسانهای با ایمان بزرگترین نقش را بخصوص در آرامش خاطر و رفع نگرانی آنها دارد، چنانچه در قرآن کریم نیز آمده:

«اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكرِاللّٰهِ اَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ القُلُوبُ».[۱]

ـ آنانکه ایمان آورده و دلهاشان بذکر خدا آرامش بخشد، آگاه باشید که تنها به ذکر خدا دلها آرامش بخشد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«ذِكْرُاللّٰهِ جَلاٰءُ الصُّدُورِ وَ طُمَأنِينَةُ القُلُوبِ».[۲]

ـ ذکر خدا جلا دهندهٔ سینه‌ها و آرامش دهندهٔ دلها است.

و نیز فرموده:

«ذِكْرُاللّٰهِ طٰارِدُ اللأْوٰاءِ وَالبُؤْسِ، ذِكرُاللّٰهِ دَوٰاءُ اَعْلاٰلِ النُّفُوسِ، ذِكْرُاللّٰهِ رَأْسُ

---

۱ ـ سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۸.

۲ ـ غررالحکم، ج ۴، ص ۲۹ و ۳۰.

مالِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ رِبْحُهُ السَّلامَةُ مِنَ الشَّيْطانِ».[۱]

ـ ذکر خدا فشارها و سختی‌ها را برطرف سازد، ذکر خدا داروی بیماری جانها است، ذکر خدا سرمایهٔ هر مؤمنی است و سودش سلامت از (کیدها و وسوسه‌های) شیطان است.

ذکر خدا: کفاره گناهان... و...

در خصال صدوق(ره) آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«اُذْكُروا اللّٰهَ في كُلِّ مَكانٍ فَاِنَّهُ مَعَكُمْ، اَكْثِروا ذِكْرَاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اِذا دَخَلْتُمُ الاَسْواقَ وَ عِنْدَ اِشْتِغالِ النّاسِ فَاِنَّهُ كَفّارَةٌ لِلذُّنوبِ، وَ زِيادَةٌ فِي الحَسَناتِ».[۲]

ـ خدا را در هر جا یاد کنید که براستی او با شما است، خدای عزّوجلّ را بسیار یاد کنید هنگامی‌که به بازارها می‌روید و هنگامی که مردم سرگرم هستند که براستی این عمل کفارهٔ گناهان و افزونی در حسنات است.

و در کتاب امالی و معانی‌الاخبار از امام مجتبی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«بادِرُوا اِلىٰ رِياضِ الجَنَّةِ، فَقالُوا: وَ ما رِياضُ الجَنَّةِ؟ قالَ: حِلَقُ الذِّكْرِ».[۳]

ـ بشتابید به باغهای بهشت، اصحاب عرض کردند: باغهای بهشت کدام است؟ فرمود: حلقه‌های ذکر.

و نیز از زید بن صوحان روایت کرده که به امیرمؤمنان علیه السلام عرض کرد:

«اَيُّ الكَلامِ اَفْضَلُ عِنْدَاللّٰهِ؟ قالَ: كَثْرَةُ ذِكرِاللّٰهِ وَالتَّضَرُّعِ اِلَيْهِ وَالدُّعاءِ...».[۴]

ـ چه سخنی در پیشگاه خدا پرفضیلت‌تر است؟ فرمود: بسیار یاد خدا کردن و تضرع و دعاء به درگاه او.

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۴.

۳ ـ معانی الاخبار، ص ۳۲۱ و ۱۹۹.

۴ ـ همان.

صاعقه به ذاکر خدا اصابت نکند

در چند روایت از رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین ﷺ روایت شده که فرموده‌اند: صاعقه به ذاکر خدا اصابت نکند، که از آن جمله در کتاب علل الشرایع از امام صادق ﷺ روایت شده که فرمود:

«اَلصّاعِقَةُ تُصیبُ الْمُؤْمِنَ وَالْکافِرَ وَلاتُصیبُ ذاکِراً».[۱]

ـ صاعقه به مؤمن و کافر اصابت کند ولی به ذاکر خدا اصابت نکند.

و این هم چند روایت در فضیلت ذکر:

۱ ـ از امیرالمؤمنین ﷺ روایت شده که فرمود:

«اَلْعاقِلُ مَنْ عَقَلَ لِسانَهُ اِلاّ عَنْ ذِکْرِاللّٰهِ».[۲]

ـ عاقل کسی است که زبان خود را جز از ذکر خدا دربند کند.

۲ ـ و نیز فرموده:

«اَلذِّکْرُ نُورُ الْعَقْلِ وَ حَیاةُ النُّفُوسِ وَ جَلاءُ الصُّدُورِ».[۳]

ـ ذکر روشنایی دل و حیات جانها و جلاء دهندهٔ سینه‌ها است.

۳ ـ و نیز فرموده:

«اَفْضَلُ الْعِبادَةِ سَهَرُ الْعُیُونِ بِذِکْرِاللّٰهِ سُبْحانَهُ».[۴]

ـ بهترین عبادت بیداری دیده‌ها است به یاد خدا.

۵ ـ و نیز فرموده:

«اِذا رَأَیْتَ اللّٰهُ سُبْحانَهُ یُؤْنِسُکَ بِذِکْرِهِ فَقَدْ اَحَبَّکَ».[۵]

ـ هرگاه دیدی خدای سبحان بوسیلهٔ ذکرش با تو اُنس گیرد پس حتماً تو را دوست داشته است.

---

۱ ـ علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲ و ۳ ـ غررالحکم، ج ۲، ص ۳۷ و ج ۲، ص ۱۰۸.

۴ و ۵ ـ غررالحکم، ج ۲، ص ۴۲۹ و ج ۳، ص ۱۳۱.

و این هم نمونه‌ای در زندگی امام باقر

از امام صادق روایت شده که دربارهٔ حالات پدر بزرگوارشان امام باقر می‌فرمود:

«وَ کانَ أبی کَثیرَ الذِّکرِ، لَقَدْ کُنْتُ اَمْشی مَعَهُ وَ اِنَّهُ لَیَذْکُرُاللّٰهَ، وَ آکُلُ مَعَهُ الطَّعامَ وَ اِنَّهُ لَیَذْکُرُاللّٰهُ، وَ لَوْ کانَ یُحَدِّثُ القَوْمَ ما یَشْغَلُهُ ذٰلِکَ عَنْ ذِکرِاللّٰهِ، وَ کُنْتُ أریٰ لِسانَهُ لاصِقاً بِحَنَکِهِ یَقُولُ: لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهَ. وَ کانَ یَجْمَعُنا فَیَأمُرُنا بِالذِّکرِ حَتّیٰ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَ کانَ یَأمُرُ بِالقَراءَةِ مَنْ کانَ یَقْرَءُ مِنّا، وَ مَنْ کانَ لایَقْرَءُ مِنّا اَمَرَهُ بِالذِّکرِ...».[1]

ـ پدرم بسیار ذکر می‌گفت، و براستی من با او راه می‌رفتم و او ذکر خدا می‌گفت، غذا با او می‌خوردم و او ذکر می‌گفت و اگر با مردم سخن می‌گفت این کار او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت، و من زبان او را می‌دیدم که به کام دهانش چسبیده و «لااله الا الله» می‌گفت،[2] و ما را نزد خود جمع می‌کرد و دستور ذکر به ما می‌داد تا خورشید بزند، و هر کدام از ما که قرآن می‌خواند دستور می‌داد قرآن بخواند و هر کدام قرآن نمی‌خواند دستور می‌داد ذکر بگوید...

نکته

تا بدین جا اجمالی از فوائد ذکر و بحثهای مربوط به آن را دانستیم، اکنون بازگردیم به معنای این فراز از زیارتنامه، که در اینجا می‌بینیم امام از خدا می‌خواهد که ولع و حرصی برای ذکر و دعا به او عنایت کند، که این بالاتر از حالت عادی و معمولی ذکر و دعا است...

و این دلیل دیگری بر اهمیت و فضیلت ذکر و دعا است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۱.

۲ ـ یعنی هرگاه لبانش به ذکر حرکت نمی‌کرد «لااله الا الله» می‌گفت که نیازی به حرکت لب ندارد و فقط زبان حرکت می‌کند، یعنی هیچگاه نبود که ذکر خدا نگوید اگرچه در ظاهر لبانش حرکت نکند و نمودار نباشد.

مـطلب دیگری نیز که از این جمله استفاده می‌شود این مطلب است کـه ولع و حرص همه جا مذموم‌نیست، چنانچه سایر صفات مذمومه مانند تکبر و حسد ایـنگونه است که گاهی ممدوح و مستحسن است و ما این مطلب را بطور مشروح در کتاب چهل حدیث[1] به مناسبتی ذکر کرده‌ایم، و در اینجا به همین مقدار اکتفا می‌شود.

و امّا دربارهٔ دعاء

دعا در لغت به معنای خواندن است چه این خواندن منضمّ با خواستن باشد و چه به صورت نیایش و یا به تعبیر برخی به صورت سرود و ستایش. در قرآن و روایات نیز هر کجا لفظ دعا به صورت مصدر یا ماضی و مضارع و سایر مشتقّات آن استعمال شده به معنای خواندن آمده است مانند این آیات:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُريدُونَ وَجْهَهُ».[2]

ـ و خود را به شکیبایی وادار کن با کسانی که پروردگار خود را در بامداد و شامگاه می‌خوانند و رضای او را می‌جویند.

«اَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...».[3]

ـ کیست آن که درمانده را ـ وقتی بخواندش ـ اجابت کند و گرفتاری را برطرف سازد؟...

«اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً اِنَّهُ لاٰيُحِبُّ الْمُعْتَدينَ».[4]

ـ پروردگار خود را به زاری و پنهانی بخوانید که او متجاوزان را دوست ندارد.

و آیات بسیار دیگری که در همه جا به معنای خواندن آمده است.

دعا در روایات نیز به همین معنا است، و آنچه امروزه از لفظ دعا به ذهن ما متبادر می‌شود که «خواستن» باشد معنای طلب است نه دعا. و شاید اصل تشریع دعا هـم در

---

۱ ـ حدیث پنجم.

۲ ـ سورهٔ کهف، آیهٔ ۲۸.

۳ ـ سورهٔ نمل، آیهٔ ۶۲

۴ ـ سورهٔ اعراف، آیهٔ ۵۵.

شرع مقدّس اسلام به همین منظور بوده که مردم در هر حالی که هستند خدا را بخوانند و در کارها همیشه از وی استمداد کنند و رابطهٔ خود را با او قطع نکرده، خدا را از یاد نبرند، که این خود نوعی عبادت است چنانچه رسول خدا ﷺ می‌فرماید:

«اَلدُّعاءُ مُخُّ الْعِبادَةِ».[۱]

ـ دعا مغز عبادت است.

در قرآن کریم نیز خدای تعالی دعا را عبادت خوانده است آنجا که می‌فرماید:

«اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرینَ».[۲]

ـ مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. همانا کسانی که از عبادت من [که منظور همان دعا است] بزرگی کنند به خواری به دوزخ درافتند.

چنانچه در حدیثی رسول خدا ﷺ و نیز امام چهارم ؑ در تفسیر این آیه بدان اشاره نموده‌اند.[۳]

دعا سلاح مؤمن

پس دعا صرف‌نظر از آثار نیک دیگری که دارد نوعی عبادت و برقراری ارتباط میان بنده و خدا است که در آرامش درونی انسان و تسکین آلام و رنجهای زندگی داروی بسیار مؤثّر و جانبخشی است، و آنان که از این عبادت محرومند، پایگاه و پناهگاه محکمی را در برابر مشکلات زندگی از دست داده‌اند و چون آدم بی‌اسلحه و سپری هستند که در میدان نبرد زندگی درمانده شده‌اند. رسول خدا ﷺ در حدیثی فرمود:

«اَلدُّعاءُ سِلاحُ الْمُؤْمِنُ».[۴]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰.

۲ ـ سورهٔ مؤمن، آیهٔ ۶۰.

۳ ـ به بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰ و صحیفه سجّادیه، دعای ۴۵.

۴ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۳.

ـ دعا اسلحهٔ مؤمن است.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«اَلدُّعاءُ تُرسُ الْمُؤْمِنُ».[۱]

ـ دعا سپر مؤمن است.

امام هشتم علیه السلام به اصحاب خود می‌فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِسِلاحِ الْاَنْبِياءِ، فَقيلَ: وَ ما سِلاحُ الْاَنْبِياءِ؟ قالَ: اَلدُّعاءُ».[۲]

ـ بر شما باد به سلاح پیامبران. عرض کردند: سلاح پیامبران چیست؟ فرمود: دعا.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

«اَلا اُدُلُّكُمْ عَلىٰ سِلاحٍ يُنْجيكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وِ يُدِرُّ رِزْقَكُم؟ قالُوا: نَعَمْ، قالَ: تَدْعُونَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهارِ فَاِنَّ سِلاحَ الْمُؤْمِنِ اَلدُّعاءُ».[۳]

ـ آیا شما را به سلاحی که از دشمنتان نجات بخشد و روزیتان را فراوان گرداند راهنمایی نکنم؟ عرض کردند: چرا، فرمود: شب و روز خدا را بخوانید که اسلحهٔ مؤمن دعا است.

و علی علیه السلام می‌فرمود:

«اِدْفَعُوا اَمْواجَ الْبَلاءِ بِالدُّعاءِ».[۴]

ـ امواج بلا را با دعا برطرف کنید.

با دقّت در این چند حدیث و امثال آن معلوم می‌شود که دعا یک اثر عالی روانی دارد، چه انسان در ضمن دعا چیزی هم از خدا بخواهد و چه نخواهد. دانشمندان روانشناس امروز نیز به این نتیجه رسیده‌اند که توجّه به خدا و اصل نیایش و دعا موجب رفع بسیاری از گرفتاریها و حتّی امراض می‌گردد و اساساً بسیاری از امراض در محیطهایی که دعا و نیایش در آنجا وجود دارد رخنه نمی‌کند.

---

۱ ـ همان.

۲ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۴.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۱.

۴ ـ نهج‌البلاغه، قصارالحکم، حکمت ۱۴۶.

«نیاز به خدا با نیایش تظاهر می‌کند. نیایش یک فریاد عجز، یک تقاضای کمک، یک سرود عشق است و فقط شامل کلماتی نیست که معنایش را نمی‌فهمیم. اثرش تقریباً همیشه مثبت است و چنانچه گویی خداوند به آدمی گوش می‌دهد و جواب مستقیمی عطا می‌کند، حوادث غیر منتظره‌ای اتّفاق می‌افتد، تعادل روحی برقرار می‌شود، دنیا چهرهٔ خشن و ظالم خود را از دست می‌دهد و مهربان می‌شود، قدرت عجیبی از عمق وجود ما سربالا می‌کشد. نیایش به آدمی نیروی تحمّل غمها و مصائب را می‌بخشد و هنگامی که کلمات منطقی برای امیدواری نمی‌توان یافت، انسان را امیدوار می‌کند و قدرت ایستادگی در برابر حوادث بزرگ به او می‌دهد.

دنیای علم از دنیای نیایش متفاوت است، ولی با آن متباین نیست، همان‌طور که عقلانی با غیرعقلانی تباینی ندارد. این کیفیّات هر قدر هم که غیرقابل درک باشند بایستی به واقعیّتشان معترف بود».[1]

«دیل کارنگی» روانشناس مشهور آمریکایی در کتاب آئین زندگی دربارهٔ اینکه چگونه نگرانی و تشویش را از خود دور کنیم، می‌گوید:

«امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشکی همان چیزهایی را تعلیم می‌دهد که پیامبران تعلیم می‌دادند. چرا؟ به علّت اینکه پزشکان روحی دریافته‌اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین، نگرانی، تشویش، هیجان و ترس را که موجب بیشتری از ناخوشیهای ما است برطرف می‌سازد. یکی از پیشوایان علم مزبور می‌گوید: «کسی که حقیقتاً معتقد به مذهب است هرگز گرفتار امراض عصبی نخواهد شد». اگر مذهب حقیقت نداشته باشد، زندگی بی‌معنی و پوچ است و بازیچه‌ای بیش نخواهد بود.

چند سال قبل از مرگ «هنری فورد» یک روز به ملاقات او رفتم. پیش از ملاقات انتظار داشتم که آثار خستگی و ملالت سالهای متمادی را که در تأسیس و ادارهٔ یکی از بزرگترین شرکتهای جهانی صرف نموده بود از خود نشان بدهد. ولی با کمال تعجّب

---

۱ ـ راه و رسم زندگی، ص ۱۳۷.

مشاهده کردم که او در سنّ هفتاد سالگی کاملاً آرام و سالم و عاری از تشویش است. وقتی از او پرسیدم که آیا تاکنون هیچ نگران شده است؟ در پاسخ گفت: خیر، من عقیده دارم که تمام امور را خداوند رو به راه می‌کند و آن خدای بزرگ احتیاجی به توصیه و راهنمایی من ندارد. چون خداوند حاکم و مسلّط بر تمام امور است، تمام کارها عاقبت به بهترین وجهی انجام خواهد پذیرفت. در این صورت چه موجبی برای نگرانی باقی می‌ماند؟

امروز حتّی پزشکان روانشناس نیز مبلّغین متجدّد دین شده‌اند. آنها ما را از آن جهت به دینداری تشویق نمی‌کنند که از آتش جهنّم در آن دنیا رهایی یابیم بلکه برای نجات از آتش جهنّم همین دنیا، یعنی جهنّم زخم معده، آنژین دوپوازین، اختلال عصبی و جنون است که گرویدن به دین را توصیه می‌نمایند.

«ویلیام جیمز» پدر روانشناسی جدید در نامه‌ای که به یکی از دوستانش نوشته است، یادآور شده که هر چه بیشتر از سالهای عمرش می‌گذرد کمتر می‌تواند بدون اعتقاد به خداوند زندگی کند».

«دکتر آلکسیس کارل» نویسندهٔ کتاب بشر مجهول و برندهٔ بزرگترین افتخار علمی، یعنی جایزهٔ نوبل، طیّ مقاله‌ای می‌نویسد:

«دعا و نماز قوی‌ترین نیرویی است که انسان می‌تواند تولید کند؛ نیرویی است که چون قوّهٔ جاذبهٔ زمین وجود حقیقی و خارجی دارد. در حرفهٔ پزشکی، خود من مردانی را دیده‌ام که پس از آنکه تمام معالجات دیگر در حال آنان مؤثّر واقع نشده بود به نیروی دعا و عبادت از بیماری و مالیخولیا رهایی یافتند. دعا و نیاز چون رادیوم یک منبع نیروی مشعشعی است که خود به خود تولید می‌شود. از راه دعا بشر می‌کوشد نیروی محدود خود را با متوسّل شدن به منبع نامحدود تمام نیروها افزایش دهد. وقتی که ما دعا می‌خوانیم، خود را به قوّهٔ محرّکهٔ پایان‌ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است، متّصل و مربوط می‌کنیم. ما دعا می‌کنیم که قسمتی از آن نیرو به حوایج ما اختصاص داده شود. به طرف همین استدعا نواقص ما مرتفع می‌شود و با قدرتی بیشتر و حالی بهتر از جا

برمی‌خیزیم. هر وقت ما با شور و حرارت خداوند را در دعا و نماز مخاطب می‌سازیم، هم روح و هم جسم خود را به وجهی احسن تغییر می‌دهیم.

غیر ممکن است مرد یا زنی تنها برای یک لحظه به دعا بپردازد و نتیجهٔ مثبت و مفیدی از آن نگیرد».[۱]

دانشمند مزبور حتّی یکی از راههای مبارزه با بی‌خوابی را دعا ذکر کرده است و از قول یکی از دانشمندان انگلیسی نقل می‌کند که وی طیّ نطق خود در انجمن پزشکی انگلیس اظهار داشت:

«مؤثّرترین مولّد خواب که در اثر سالها تجربه بر من آشکار شده دعا است».[۲]

حال با بیان این مطالب به خوبی روشن شود که دعا و توجّه به خدا ـ صرف‌نظر از طلب و درخواست چیزی از او ـ در رفع آلام و نگرانیها و حتّی امراض، اثر مهمّ و غیرقابل انکاری دارد. از این رو امام باقر علیه السلام در حدیثی به محمّد بن مسلم می‌فرماید:

«اَلا اُخْبِرُکَ بِما فیهِ شِفاءٌ مِنْ کُلِّ داءٍ حَتّی السّامِ؟ قالَ: بَلیٰ قالَ: اَلدُّعاءُ».[۳]

ـ آیا به تو خبر ندهم از چیزی که شفای هر دردی است حتّی مرگ؟ عرض کرد: چرا. فرمود آن دعا است.

دعا در هر حال

البتّه تشریع دعا ـ برخلاف آنچه در ذهن بعضی وجود دارد ـ تنها برای موقع گرفتاری و شداید نیست، بلکه خدای تعالی کسانی را که فقط در گرفتاری و محنت به درگاه او روی آورده، دعا می‌کنند مورد نکوهش قرار داده، می‌فرماید:

«وَ اِذا مَسَّ الاِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ اَوْ قاعِداً اَوْ قائِماً فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ

---

۱ ـ آئین زندگی، ص ۱۸۶.
۲ ـ آیین زندگی، ص ۲۴۹.
۳ ـ فلاح السّائل، ص ۲۸.

كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا اِلىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ».[۱]

- و چون به انسان گرفتاری [و محنتی] رسید ما را در حال خفتن یا نشسته و ایستاده بخواند، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم برود، گویی اصلاً ما را برای گرفتاری که به او رسیده بود نخوانده است. این چنین برای إسرافگران اعمالی که می‌کرده‌اند آرایش داده شده است.

و در جای دیگر فرموده است:

«وَ اِذٰا أَنْعَمْنا عَلَى الْاِنْسانِ أَعْرَضَ وَنَآ بِجانِبِهِ وَ اِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّفَذُ ودُعاءٍ عَريضٍ».[۲]

- و چون به انسان نعمتی دهیم [از ما] روی بگرداند و تکبّر و بزرگی کند و چون بدی [و بلایی] به او رسد [و گرفتار شود] دعایی بسیار [و مفصّل] دارد.

در این زمینه آیات دیگری هم در سوره‌های یونس و روم و لقمان و عنکبوت وجود دارد. در روایات نیز پیشوایان بزرگوار اسلام به زبانهای مختلف به پیروان خود دستور داده‌اند که در هر حال به درگاه خدا بروند و دعا کنند - چه در حال خوشی و چه در حال ناخوشی و سختی - و حتّی در برخی از روایات آمده است که اگر کسی جز در وقت گرفتاری دعا نکند دعایش مستجاب نشود.

«عَنْ أَبى عَبْدِاللّٰهِ عليه السلام اَنَّهُ قالَ: مَنْ تَقَدَّمَ فِى الدُّعاءِ اُسْتُجيبَ لَهُ اِذٰا نَزَلَ بِهِ الْبَلاٰءُ وَ قالَتِ الْمَلاٰئِكَةُ صَوْتٌ مَعْرُوفٌ وَ لَمْ يَحْجُب عَنِ السَّماءِ وَ مَنْ لَمْ يَتَقَدَّمْ فِى الدُّعاءِ لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ اِذٰا نَزَلَ الْبَلاٰءُ وَ قالَتِ الْمَلاٰئِكَةُ اِنَّ ذَا الصَّوْتِ لاٰنَعْرِفُهُ».[۳]

- امام صادق عليه السلام فرمود: کسی که پیشدستی در دعا نماید [و همیشه و در هر حال به درگاه خدا دعا کند] در وقت نزول بلا دعایش مستجاب گردد و فرشتگان گویند: صدایی آشنا است، و دعایش بازنگردد. و کسی که پیشدستی در دعا نکند [و فقط در وقت نزول بلا

---

۱ - سورهٔ یونس، آیه ۱۲.

۲ - سورهٔ فصلت، آیهٔ ۵۱.

۳ - سورهٔ فصلت، آیهٔ ۵۱.

دست به دعا بردارد] دعایش در آن وقت مستجاب نگردد و فرشتگان گویند: این آواز را نشناسیم.

و در روایت دیگری فرمود: «قیلَ: اَیْنَ کُنْتَ قَبْلَ الْیَوْمِ»[۱] (به او گویند: تا به امروز کجا بودی؟)

و نیز آن حضرت فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ اَنْ یُسْتَجابَ لَهُ فِي الشِّدَّةِ فَلْیُکْثِرِ الدُّعاءَ فِی الرَّخاءِ».[۲]

ـ کسی که بخواهد دعایش در حال سختی به اجابت رسد باید در حال آسایش بسیار دعا کند.

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود:

«کانَ عَلِیُّ ابْنَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام یَقُولُ: اَلدُّعاءُ بَعْدَ ما یَنْزِلُ الْبَلاءُ لایُنْتَفَع».[۳]

ـ علی بن الحسین علیه‌السلام همیشه می‌فرمود: دعا پس از رسیدن بلا سودی ندارد.

خدای تعالی به داود علیه‌السلام وحی فرمود:

«اُذْکُرنی فی اَیّامِ سَرّائِکَ حَتّیٰ اَسْتَجیبَ لَکَ فی اَیّامِ ضَرّائِکَ».[۴]

ـ مرا در روزهای خوشی و آسایش یاد کن تا من دعای تو را در روزهای گرفتاری و سختی اجابت کنم.

دیل کارنگی روانشناسی آمریکایی در این باره می‌گوید:

«بسیاری از ما وقتی از زندگی به ستوه می‌آئیم و به آخرین حدّ نیروی خود می‌رسیم در ناامیدی و یأس رو به سوی خدا برمی‌گردانیم. البتّه در موقع گرفتاری هیچ کس منکر خدا نیست؛ اما چرا تا مرحلهٔ ناامیدی و یأس تأمّل کنیم؟ چرا هر روز تجدید قوا ننمائیم؟ چرا برای عبادت منتظر فرارسیدن روز معیّنی بشویم؟»[۵]

---

۱ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۲ ـ همان.

۳ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۱۹ و ۲۲۰.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۸۱.

۵ ـ آیین زندگی، ص ۱۸۵.

اکنون بنابر آنچه بیان شد گذشته از اینکه یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می‌گردد، این مطلب نیز چنانچه گفتیم به خوبی معلوم می‌شود که هـدف اصلی این همه دستوری که برای دعا از طرف خدای تعالی و ائمّهٔ دین علیهم السلام رسیده توجه دادن مردم به سوی خدا و برقراری ارتباط میان آنها و خالق است که بندگان در هر حال خدا را بخوانند و به یاد او باشند و او را فراموش نکنند تا در مقابل طوفانهای سهمگین زندگی و پیش‌آمدهای ناگوار بتوانند به کمک خدای تعالی و استمداد از آن نیروی بی‌زوال پایداری کرده، خود را نبازند.

«مُحبَّةٌ لِصَفْوَةِ اَوْلِیائِك»

در اینجا چند تذکّر است:

اول ـ دربارهٔ اهمیّت محبّت و دوست داشتن اولیاء خدا.

دوم ـ دربارهٔ معنای «صفوة» و برگزیدگان اولیای خدا و مصادیق و نمونه‌های آن از روی روایات.

سوم ـ فضیلت و ثواب دوست داشتن اولیاء برگزیدهٔ الهی.

و اما دربارهٔ تذکر اول می‌گوئیم:

مسئله محبت اولیاء خدا در آن حدّ از اهمیت قرار دارد که در چند حدیث پیشوایان دین علیهم السلام آنرا واجب دانسته چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت شده که در روایت اعمش فرمود:

«...وَحُبُّ اَوْلِیاءِاللّٰهِ واجِبٌ، وَالوِلایَةُ لَهُمْ واجِبَةٌ وَالبَراءَةِ مِنْ اَعْدائِهِمْ واجِبَة...»[1]

ـ دوستی اولیای خدا واجب و ولایت آنها واجب و بیزاری از دشمنان آنها نیز واجب است.

و در حدیث امام هشتم علیه السلام که اسلام خالص را بطور اختصار برای مأمون مرقوم داشتند آمده است:

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۶ و ۳۵۶.

«وَ حُبُّ اَوْلِیاءِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ واجِبٌ وَ کَذٰلِکَ بُغْضُ اَعْداءِاللّٰهِ وَالبَراءَةُ مِنْهُمْ وَ مِنْ اَئِمَّتِهِمْ».[1]

ـ دوستی اولیای خدا واجب است و هم چنین دشمنی دشمنان خدا و بیزاری جستن از آنها و رهبرانشان واجب است.

و بلکه در حدیث معروفی که از رسول خدا ﷺ روایت شده، آن حضرت محکمترین دستاویزهای ایمان را دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و مهر ورزیدن با دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدا دانسته‌اند و متن حدیث اینگونه است:

عن ابی عبدالله علیه السلام:

«قالَ قالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: لِأَصْحابِهِ اَیُّ عُرَی الایمانِ أَوْثَق؟ فَقالُوا: اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَعْلَمَ، وَ قالَ بَعْضُهُم: اَلصَّلاٰةُ، وَ قالَ بَعْضُهُم: اَلزَّکاة، وَ قالَ بَعْضُهُم: اَلصِّیامُ، وَ قالَ بَعْضُهُم: اَلحَجُّ وَالْعُمْرةُ، وَ قالَ بَعْضُهُم: اَلجِهاد، فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: لِکُلٍّ ما قُلْتُم فَضْلٌ وَ لَیْسَ بِهِ، وَلٰکِنْ اَوْثَقُ عُرَی الایمانِ اَلحُبُّ فِی اللّٰهِ وَالبُغْضُ فِی اللّٰهِ وَ تَوالی اَوْلِیاءِاللّٰهِ والتَبَری مِنْ اَعْداءِاللّٰه».[2]

ـ از امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا ﷺ به اصحاب خود فرمود: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکمتر است؟ عرض کردند: خدا و رسول او داناترند، و برخی گفتند: نماز، و برخی گفتند: زکات، و برخی گفتند: روزه، و بعضی گفتند: حج و عمره، و برخی دیگر گفتند: جهاد (و کارزار در راه خدا)! رسول خدا ﷺ فرمود: برای هر آنچه گفتید فضیلتی است امّا آن که من پرسیدم نیست! ولی محکمترین دستاویز ایمان دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و مهر ورزی با دوستان خدا و بیزاری جستن از دشمنان خدا است.

و نظیر این روایت در جاهای دیگر از کتابهای شیعه و اهل سنّت نیز از رسول خدا ﷺ روایت شده که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب کنزالعمال ج ۱۵، حدیث ۴۳۵۲۵ و ج ۱، حدیث ۱۳۹۱ و ۱۳۹۵ و بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۶ و کتابهای دیگر

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۲۲۶ و ۳۵۶.

۲ ـ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۹۴.

مراجعه فرمائید.

و البته ما در کتاب چهل حدیث[۱] به تفصیل دربارهٔ این حدیث و امثال آن بحث کرده‌ایم و هرکه خواهد بدان جا رجوع کند.

و در مورد تذکر دوم نیز می‌گوئیم:

«صفوة» به معنای برگزیده و انتخاب شده است چنانچه دربارهٔ حـروف تـهجی قرآن در حدیث آمده که فرموده‌اند:

«لِكُلِّ شَيْءٍ صَفْوَةٌ وَ صَفْوَةُ القُرآن حُرُوفُ التَهجّي».[۲]

ـ هر چیزی را برگزیده‌ای است و برگزیدهٔ قرآن حروف تهجی است.

و در روایات و احادیث، و در بسیاری از زیارتنامه‌های انبیاء الهی و ائمه علیهم السلام آمده که در درجهٔ نخست آن مردان بزرگ الهی «صَفْوَةُ اللّه» و برگزیدگان الهی هستند، و سپس کسانی که پیرو واقعی آنها هستند چنانچه دربارهٔ شیعیان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که امام صادق علیه السلام به عبدالرحمن بن کثیر فرمود:

«يا عَبْدَالرَّحمٰن شيعَتُنا وَاللّهِ لايُتَبِجهُم الذُنوب والخَطايا هُمْ صَفْوَةُ اللّه الَّذينَ اخْتارَهُمْ لِدينِهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّه «ما عَلَى المُحْسِنينَ مِنْ سَبيل».[۳]

ـ ای عبدالرحمن شیعیان ما را به خدا سـوگند گـناهان و خـطاها مـنحرف نکـند، آنـها برگزیدگان خدایند که ایشان را برای دین خود اختیار فرموده و همین است معنای گفتار خدای تعالی: بر محسنان راهی نیست.

و در مورد تذکر سوم می‌گوئیم:

فضیلت و ثواب دوست داشتن برگزیدگان اولیاء الهی که بهترین مصداق آنها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان معصوم آن حضرت هستند بحدّی است که در روایات زیادی به مضمونهای مختلف آمده که کسی داخل بهشت نشود تا اینکه رسول

---

۱ ـ حدیث هیجدهم.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۱.

۳ ـ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۱۰۵.

خداصلى‌الله‌عليه‌وآله را دوست بدارد، و یا هیچ عملی از بنده‌ای پذیرفته و قبول نمی‌شود تا از دوستی و محبت علی بن ابیطالب سؤال شود، و یا اینکه تمام سعادتها در برزخ و آخرت بستگی به وجود محبّت آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله دارد که ذیلاً از باب نمونه به برخی از این روایات اشاره می‌شود:

در کتاب بشارة المصطفی از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله روایت شده که به مردی فرمود:

«... اِنَّكُم لاٰتَدْخُلُونَ الجَنَّةَ حَتّىٰ تُحِبُّوني...»[1]

ـ براستی که شما داخل بهشت نشوید تا اینکه مرا دوست بدارید.

و از کتاب امالی ابن الشیخ و فضائل شاذان بن جبرئیل و کتابهای دیگر روایت شده که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله در حدیثی طولانی به ابن عباس که از آن حضرت درخواست کرده بود به او وصیتی بفرماید، فرمود:

«... عَلَيْكَ بِمَوَّدَةِ عَلِيِّ بْنِ اَبيطٰالِب، وَالَّذي بَعَثَني بِالحَقِّ نَبِيّاً لاٰيَقْبَلُ اللّٰهُ مِنْ عَبْدٍ حَسَنَةً حَتّىٰ يَسْئَلَهُ عَنْ حُبِّ عَلِيِّ بنِ اَبيطٰالِبٍ وَ هُوَ تَعٰالىٰ اَعْلَم، فَاِنْ جٰاءَ بِوَلاٰيَتِهِ قَبِلَ عَمَلَهُ عَلىٰ مٰا كٰانَ مِنْهُ، وَ اِنْ لَمْ يَأتِ بِوَلاٰيَتِهِ لَمْ يَسْئَلْهُ عَنْ شَيْءٍ...».[2]

ـ ... بر تو باد به دوستی علی بن ابی طالب، سوگند بدان خدایی که مرا به حق به نبوت برانگیخته خدای تعالی از بنده‌ای کار نیک و حسنه‌ای را نپذیرد تا آنگاه که از دوستی و محبّت علی بن ابی‌طالب از او سؤال کند در صورتی‌که خدای تعالی داناتر است (به اینکه بنده‌اش دوستی آن حضرت را دارا است یا نه) و اگر بنده ولایت و دوستی علی‌عليه‌السلام را بیاورد عمل او را همانگونه که هست بپذیرد، و اگر ولایت و دوستی او را نیاورد سؤالی از او نمی‌کند...

و نیز گوید:

«قٰالَ لِيَ النَّبى‌صلى‌الله‌عليه‌وآله رَأَيْتُ فيما يَرىَ النّٰائِم حَمْزَةَبنِ عَبْدُالمُطَّلِب وَ اَخي جَعْفَربنَ

---

۱ ـ بشارة المصطفی، ص ۱۴۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۸ ـ ۳۱۹.

اَبیطالِب وَ بَیْنَ اَیْدیهما طَبَقٌ مِنْ نَبَق فَأَکَلا ساعَةً فَتَحوَّلَ العِنَبُ لَهُما رُطَباً فَاَکَلا ساعَةً فَدَنَوْتُ مِنْهُما وَ قُلْتُ: بِأبی اَنْتُما اَیُّ الاَعْمالِ وَجَدْتُما اَفْضَل؟ قالا: فَدَیْناكَ بِالآباءِ وَ الاُمَّهاتِ، وَجَدْنا اَفْضَلَ الاَعْمالِ: اَلصَلاةُ عَلَیْكَ، وَ سَقْیَ الماءِ، وَ حُبَّ عَلِیِّ بنِ اَبیطالِب».[۱]

ـ پیغمبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: حمزة بن عبدالمطلب و برادرم جعفر بن ابی‌طالب را در خواب دیدم و در پیش روی آنها طبقی از انگور بود که ساعتی از آن انگور خوردند، سپس آن انگور به رطبی تبدیل شد، من به نزدیک آن دو رفتم و گفتم: پدرم به فدای شما، چه عملی را شما برترین اعمال یافتید؟ گفتند: پدران و مادرانمان به قربانت، ما بهترین عملها را درود بر تو و سیراب کردن مردم و دوستی علی بن ابیطالب یافتیم.

* * *

و نیز از همان ابن عباس روایت شده که گوید:

سلمان فارسی را در خواب دیدم که بر سر تاجی از یاقوت و بر تن جامه‌هایی زیبا داشت بدو گفتم: ای سلمان جایگاه والایی خدا به تو عنایت فرموده؟ گفت: آری، بدو گفتم: پس از ایمان به خدا و رسول او در بهشت چه عملی را بهترین عملها دیده‌ای؟ سلمان گفت:

«لَیْسَ فِی الجَنَّةِ بَعْدَ الایمانِ بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ شَیْءٌ هُوَ اَفْضَل مِنْ حُبِّ عَلِیِّ بنِ اَبیطالب علیه السلام وَالاِقتِداءِ بِهِ...».[۲]

ـ در بهشت پس از ایمان به خدا و رسول او چیزی برتر از دوستی علی بن ابیطالب و اقتداء به او نیست.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱.

و این هم روایتی جامع از بزرگان اهل سنّت

فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب خود و زمخشری در تفسیر کشاف از رسول خداﷺ روایت کرده‌اند که فرمود:

«مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ شَهیداً، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ مَغْفُوراً لَهُ، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ تائِباً، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ مُؤمِناً مُسْتَکْمِلَ الایمانَ اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَکُ المَوْتِ بِالجَنَّةِ ثُمَّ مُنْکَرٌ وَ نَکیرٌ، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ یُزَفُّ اِلی الجَنَّةِ کَما تُزَفُّ العَرُوسُ اِلیٰ بَیْتِ زَوْجِها، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللّٰهُ قَبْرَهُ مَزارَ مَلاٰئِکَةِ الرَحْمَةِ، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ ماتَ عَلیَ السُّنَةِ وَالجَماعَة، اَلاٰ وَ مَنْ ماتَ عَلیٰ بُغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جاءَ یَوْمَ القِیامَةِ مَکْتوباً بَیْنَ عَیْنَیهِ آیسٌ مِنْ رَحْمَةِاللّه، ألا و مَنْ ماتَ عَلی بُغض آلَ مُحَمّدٍ ماتَ کافراً، ألا و مَنْ ماتَ عَلیٰ بُغضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ یَشُمَّ رائِحَةَ الجَنَّةَ».[۱]

ـ هرکس بر محبّت آل محمد بمیرد شهید مرده، هان آگاه باشید هرکس بر محبت آل محمد بمیرد آمرزیده گردد.

بدانید که هرکس بر دوستی و محبّت آل محمد بمیرد، با توبه مرده.

آگاه باشید که هرکس بر محبّت آل محمد بمیرد، فرشتهٔ مرگ و منکر و نکیر او را به بهشت مژده دهند.

آگاه باشید که هرکس بر دوستی خاندان محمّد بمیرد، همان‌گونه که عروس را برای رفتن به خانهٔ شوهر بیارایند، او را برای رفتن به بهشت بیارایند.

آگاه باشید که هرکس بر محبّت خاندان محمد بمیرد، در قبر او دو در به رویش باز شود.

آگاه باشید که هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، خداوند گورِ او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار دهد.

---

۱ ـ تفسیر فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۵؛ تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۸۲

آگاه باشید که هرکس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، بر آیین همگانی امّت اسلام مرده است.

آگاه باشید که هرکس بر دشمنی و بُغض خاندان محمد بمیرد، روز قیامت در حالی بیاید که در میان دو دیدگانش نوشته شده: «نومید از رحمت خدا».

آگاه باشید که هرکس بر دشمنی و بغض خاندان محمد بمیرد، کافر مرده است.

آگاه باشید که هرکس بر دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نخورد.

فخر رازی بدنبال حدیث فوق این اشعار را از امام شافعی نقل می‌کند:

یا راکباً قف بالمحصّب من مِـنی	واهتف بساکن خیفها والنـاهض
سحراً اذا فاض الحجیج الی منی	فیضاً کما نظم الفـرات الفـائض
اِن کـــان رفـضاً حُبُّ آل مُـحمَّد	فلیشهد الثـقلان انّـی رافـضی[1]

یعنی ای سوار در وادی محصّب منی به ایست و آنانی را که عازم کوچ هستند ندا کن در هنگام سحر که حاجیان بسوی منی بریزند، همانگونه که آب فرات ریزان شود.

بگو اگر محبت آل محمد «رفض» است پس همه جنّ و انس باید شهادت دهند که من رافضی هستم.

روایات پایانی این فراز

از حارث بن اعور همدانی روایت شده که گوید: یکی از روزها در وسطهای روز خدمت امیر مؤمنان علیه السلام شرفیاب شدم حضرت به من فرمود:

«مٰا جاءَبِكَ؟ قُلْتُ: حُبُّكَ وَاللّٰه، قٰالَ: اِنْ كُنْتَ صٰادِقاً لَتَرٰاني في ثَلاٰثَةِ مَوٰاطِن: حَيْثُ تَبْلُغُ نَفْسُكَ هٰذِهِ ـ وَ اَومأَبِيَدِهِ اِلىٰ حَنْجَرته ـ وَ عِنْدَ الصِّرٰاطِ وَ عِنْدَ الحَوْضِ».[2]

ـ چه چیز تو را به نزد من آورد؟ عرض کردم: به خدا سوگند محبت و دوستی شما، فرمود: اگر راست بگوئی در سه جا مرا دیدار خواهی کرد، آنگاه که نَفَست به اینجا برسد ـ و اشاره

---

۱ ـ همان.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۹۵.

به گلویش کرد ـ و در کنار صراط و در کنار حوض.

و در روایتی که صدوق(ره) در کتاب امالی و خصال به سندش از امام باقر از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده آن حضرت فرمود:

«حُبّي وَحُبُّ اَهْلُ بَيْتي نافِعٌ في سَبْعَةِ مَواطِنَ اَهْوا لُهُنَّ عَظيمَة: عِنْدَ الوَفاةِ وَ فِي القَبْرِ، وَ عِنْدَ النُّشورِ، وَ عِنْدَ الكِتابِ، وَ عِنْدَ الحِسابِ، وَ عِنْدَ الميزانِ، وَ عِنْدَ الصِراط».[۱]

ـ دوستی من و دوستی خاندانم در هفت جا که دهشت آنجاها بزرگ است سودمند است: هنگام مرگ، و در گور، و هنگام بیرون آمدن از گور، و هنگام گرفتن نامهٔ عمل، و هنگام حساب، و در کنار میزان، و در کنار صراط.

و از کتاب فضائل الشیعه صدوق(ره) از امام صادق از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«اَثْبَتُكُم قَدَماً عَلَى الصِّراطِ اَشَدُّكُمْ حُبّاً لِاَهْلِ بَيْتي».[۲]

ـ ثابت قدم‌ترین شما بر صراط کسی است که دوستی و محبت او نسبت به خاندان من بیشتر باشد.

و از جابربن عبدالله روایت شده که گوید:

«بَيْنا نَحْنُ عِنْدَ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله اِذَا التَفَتَ اِلىٰ عَلِيٍّ علیه السلام فَقالَ: يا أبَا الحَسَنَ هٰذا جَبْرَئيل علیه السلام يَقُولُ: اِنَّ اللّهَ تَعالىٰ اَعْطىٰ شيعَتَك وَ مُحبّيكَ سَبْعَ خِصالٍ: اَلرِفْقَ عِنْدَ المَوْتِ، وَالاُنْسَ عِنْدَ الوَحْشَةِ، وَالنُّورَ عِنْدَ الظُّلْمَة، وَالاَمْنَ عِنْدَ الفَزَعِ، وَالقِسْطَ عِنْدَ الميزانِ، وَالجَوازَ عَلَى الصِّراطِ، وَ دُخُولَ الجَنَّة قَبْلَ النّاسِ يَسْعىٰ نُورُهُم بَيْنَ اَيْديهم».[۳]

ـ هنگامی ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آن حضرت به سوی علی علیه السلام توجه کرده

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۵۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۱۵۸ و ۱۶۲.

۳ ـ همان مدرک.

فرمود: ای ابوالحسن این جبرئیل علیه السلام است که می‌گوید: خدای تعالی به شیعیان و دوستداران تو هفت چیز عطا فرموده: مدارا کردن در هنگام مرگ، اُنس و همدمی در وحشت (قبر)، نور و روشنائی در ظلمت (و تاریکی گور) امنیت در هنگام فزع، عدالت در پای میزان، عبور از صراط، ورود در بهشت پیش از مردم در حالی که نورشان در پیش رویشان شتابان است.

و در حدیث دیگری که صدوق(ره) در کتابهای علل الشرایع و عیون و امالی به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اینگونه است که آن حضرت روزی به برخی از یاران خود فرمود:

«یا عَبْدَاللّٰه أَحْبِبْ فی اللّٰهِ، وَ أَبْغِضْ فِی اللّٰهِ، وَ والِ فی اللّٰهِ، وَ عادِ فِی اللّٰهِ، فَإنَّهُ لاتُنالُ وِلایَةُ اللّٰه إلاّ بِذٰلِكَ، وَ لایَجِدُ رَجُلٌ طَعْمَ الایمانِ، وَ إن کَثُرَتْ صَلاتُهُ وَ صِیامُهُ حَتّی یَکُونَ کَذٰلِك، وَ قَدْ صارتْ مُواخاةُ النّاسِ یَومَکُم هٰذا أَکْثَرُها فِی الدُّنیا عَلَیها یَتَوادُّونَ، وَ عَلَیها یَتَباغَضُون وَ ذٰلِكَ لا یُغنی عَنْهُم مِنَ اللّٰه شیئاً، فَقالَ لَهُ: وَ کَیفَ لِی أَنْ أَعلَمَ أَنّی قَدْ والَیتُ وَ عادَیْتُ فِی اللّٰه عَزَّوَجَلَّ؟ وَ مَنْ وَلِیُّ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتّیٰ أواليه، وَ مَنْ عَدُوُّه حَتّی اُعادیه فَأشارَ لَهُ رَسُولُ اللّٰه صلی الله علیه و آله إلی عَلیّ علیه السلام فَقال: أَتَریٰ هٰذا؟ فَقالَ: بَلیٰ، قالَ: وَلِیُّ هٰذا وَلِیُّ اللّٰه، فَوالِه، وَعَدُوُّ هٰذا عَدُوُّ اللّٰه فَعادِه، والِ وَلِیَّ هٰذا وَ لَو أَنَّهُ قاتِلُ أَبیكَ وَ وَلَدِك، وَ عادِ عَدُوَّ هٰذا وَ لَو أنَّه أَبُوك وَ وَلَدُك».[1]

ـ ای بنده خدا دوست بدار در راه خدا، و دشمن بدار در راه خدا، دوستی کن در راه خدا و دشمنی کن در راه خدا زیرا ولایت و سرپرستی خدا جز بدینوسیله بدست نیاید، و مردی مزهٔ ایمان را نچشد اگرچه نماز و روزه‌اش زیاد باشد جز آنکه اینگونه باشد، ولی برادری شما امروزه بیشتر بخاطر دنیا است که بر پایهٔ آن دوستی می‌کنید و بر پایهٔ آن دشمنی، و این در پیشگاه خدا هیچ سودی ندهد.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۳۶.

آن شخص عرض کرد: من از کجا بدانم که دوستی و دشمنی من در راه خدای عزوجل می‌باشد و ولی خدا کیست تا او را دوست بدارم، و دشمن خدا کیست تا او را دشمن دارم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرده فرمود: این مرد را می‌بینی؟ عرض کرد: آری، فرمود: دوست این مرد دوست خدا است پس او را دوست بدار و دشمن او دشمن خدا است پس او را دشمن بدار، و دوستش را دوست بدار، اگر چه قاتل پدر و فرزندت باشد، و دشمنش را دشمن بدار اگرچه پدر و فرزندت باشد.

این هم نتیجهٔ محبت به این خاندان

مرحوم حاجی نوری اعلی الله مقامه الشریف در کتاب دارالسلام از یکی از صلحاء بنام حاج ملا حسن یزدی که در نجف اشرف مجاور بوده نقل می‌کند که او از حاج محمد علی یزدی که او نیز مردی موثق و امین بوده نقل کرده که در شهر یزد مردی صالح و فاضل بود که مشغول به عبادت بود و شبها در مقبره‌ای بیرون از شهر یزد بیتوته می‌کرد و آنجا به «مزار» معروف بود، و در آن مقبره جمعی از مردمان صالح مدفون بودند.

شخص مزبور همسایه‌ای داشت که از کودکی با او همدرس بوده و رفت و آمد داشت، و آن شخص در آغاز کار به شغل عشّاری و کار گمرکی مشغول شد وهمچنان بود تا از دنیا رفت و در همان مقبره او را دفن کردند نزدیک به همان جائی که شبها آن مرد در آنجا بیتوته می‌کرد.

کمتر از یک ماه از دفن او گذشته بود که وی او را در خواب دید که وضعی نیکو و جامه‌ای زیبا و آراسته دارد، پس به نزد او رفته و بدو گفت: من که بخوبی وضع زندگی و آغاز و انجام کار تو را می‌دانم و تو کسی نبودی که وضع نیکی داشته باشی، و اعمال تو پایانی و پاداشی جز عذاب الهی و دوزخ چیزی نداشت، بگو از کجا به چنین مقامی رسیدی؟

گفت: آری همانگونه است که می‌گوئی و من از روزی که از دنیا رفتم تا روز گذشته در سخت‌ترین عذابها گرفتار بودم، و روز گذشته همسر استاد اشرف حدّاد از دنیا رفت و او

را در این نزدیکی دفن کردند ـ و اشاره کرد به جائی که فاصله‌اش با قبر او نزدیک به یکصد ذراع بود ـ و در شب دفن او حضرت أبا عبدالله الحسین عليه‌السلام سه بار به دیدار او آمدند و در بار سوم دستور دادند عذاب را از اهل این قبرستان بردارند و از شب گذشته وضع ما نیکو و حال ما خوب شده.

شخص مزبور از خواب بیدار شد ولی نام استاد اشرف حدّاد و جای او را نمی‌دانست، و چون صبح شد به بازار آهنگرها رفت و نام او را پرسید و او را پیدا کرده نزدش رفت و به او گفت: تو همسری داشتی؟ گفت: آری، پرسید: کجاست؟ گفت: دیروز از دنیا رفت و در فلان مقبره و فلانجا او را دفن کردیم ـ همانجا که در خواب دیده بود ـ پرسید: آیا این همسر تو به زیارت حضرت ابا عبدالله الحسین عليه‌السلام رفته بود؟

گفت: نه. پرسید: آیا روضه خوان آن حضرت بود؟ گفت: نه، پرسید: آیا مجالس عزا برای آن حضرت منعقد می‌کرد؟ گفت: نه.

در اینجا استاد اشرف گفت: منظورت از این پرسشها چیست؟

او داستان خوابی را که دیده بود برای او نقل کرده گفت: اکنون می‌خواهم رابطه این زن را با آن حضرت بدانم؟

استاد اشرف گفت: آری او مواظبت بر خواندن زیارت عاشورا داشت.[۱]

از مرحوم علامه مقدس اردبیلی

دربارهٔ عظمت علمی و تقوائی و عبادت و زهد و کرامات مقدس اردبیلی(ره) داستانها گفته و نوشته‌اند که برای اطلاع از آنها باید به کتابهای مربوطه که درباره احوالات علماء و بزرگان نوشته شده مراجعه شود. و از آن جمله از کتاب نورالانوار مرحوم سید نعمةالله جزائری نقل شده که گوید:

بعضی از مجتهدین آن مرحوم را در خواب دید که در خارج از حرم مقدس

---

۱ ـ دارالسلام حاجی نوری، ج ۲، ص ۲۷۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داشت در حالی که در جامه‌ای زیبا و حالتی نیکو است، از او پرسید: از کجا به این مقام رسیدی برای ما هم بازگوی تا انجام دهیم؟ مقدس اردبیلی فرمود:

«یا شَیخ اِنَّ تِلكَ الاَعمالَ الَّتي قَدرأَیتَها مِنّا قَد وَجَدناها کاسِدَةَ السُّوق قَلیلَةَ المُشْتَری، وَ اِنّما نَفَعَنا وَ بَلَغ بِنا ما تَری حُبُّ صاحِبَ هٰذَا القَبر یَعنی قَبر اَمیرالمؤمِنین علیه السلام».[1]

ـ ای بزرگوار این اعمالی که از ما سراغ داری در اینجا بازارش کساد و کم مشتری بود، و آنچه در اینجا به ما سود بخشید و ما را به این مقام و منزلت رسانید، محبّت و دوستی صاحب این قبر یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

---

۱ ـ دارالسلام حاجی نوری(ره)، ج ۲، ص ۴۶.

«مَحْبُوبَةً فی اَرْضِكَ وَ سَمٰائِكَ»

و در اینجا دو مطلب است:

۱ ـ اگر کسی بگوید: محبوبیّت در پیشگاه خدا یکی از نعمتهای بزرگ الهی و آرزوی هر بندهٔ صالح و با ایمانی است، آیا محبوبیّت در پیش بندگان خدا نیز اینگونه است؟

در پاسخ می‌گوئیم: آری محبوبیت در نزد مردمان نیز از نعمتهای بزرگ و آرزوی افراد با ایمان است.

مگر امام سجاد در مسجد شام در آن خطبهٔ کوبنده و معروفی که ایراد کرد نفرمود:

«اَیُّها النّاسُ اُعْطِینَا سِتّاً وَ فُضِّلْنا بَسَبْعٍ، اُعْطِینَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّماحَةَ، وَ الْفَصٰاحَةَ وَ الشّجاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِی قُلُوبِ الْمؤمنینَ، وَ فُضِّلْنا بِأَنَّ مِنّا النَّبیُّ الْمُخْتارُ مُحَمّدٌ، وَ مِنّاَ الصِدّیقُ، وَ مِنّاَ الطَیّارُ، وَ مِنّا اَسَدُاللهِ وَ اَسَدُ رَسوُلِهِ، وَ مِنّا سِبْطٰا هٰذِهِ الاُمّةِ...».[1]

ـ ای مردم خدا به ما شش چیز عطا فرمود و به هفت چیز فضیلت بخشید، به ما علم، حلم، سخاوت، فصاحت، شجاعت، محبت در دلهای مؤمنان را عطا فرمود، و ما را فضیلت داد که پیامبر برگزیده محمد صلی الله علیه و آله از ما است، و صدّیق از ما خاندان است، طیّار از ما است،

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

شیر خدا و شیر رسول خدا(حمزهٔ سیدالشهداء) از ما است، دو سبط این امّت (حسن و حسین علیهما السلام) از ما است.

و اساساً خدای تعالی یکی از پاداشهای رسالت رسول خود را دوستی و محبّت ذی‌القربی قرار داده و به آن حضرت دستور داده به مردم بگوید:

«قُلْ لاٰ اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْراً اِلاّٰ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىٰ».[1]

ـ بگو از شما پاداشی نخواهم جز دوستی نزدیکان.

و مهمتر آنکه پاداش بندگان با ایمان و صالح را نیز مودّت و دوستی مردم قرار داده و فرموده است:

«اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً».[2]

ـ براستی که آنها که ایمان آورده و کار شایسته کنند خدای رحمان پاداش ایشان را محبّت (در دل مردمان) قرار دهد.

و خلیل او حضرت ابراهیم علیه السلام نیز آنگاه که همسرش هاجر و فرزند دلبندش اسماعیل را در بیابان سوزان و بی‌آب و علفِ مکه می‌گذارد، و به دستور خدای تعالی آهنگ بازگشت می‌کند با دلی سوخته و آهی سوزان به درگاه خلیل خود عرض می‌کند:

«رَبِّ اِنّي اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِيَّتي بِوٰادٍ غَيْرِ ذي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنٰا لِيُقيمُوا الصَّلاةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النّاسِ تَهْوي اِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمراتِ...».[3]

ـ پروردگارا من دودمان خود را در این وادی غیر قابل کشت در کنار خانهٔ محترم تو سکونت دادم، پروردگارا تا نماز را برپا دارند پس چنان کن که دلهای مردمان به ایشان متوجه گردد و از میوه‌ها روزیشان گردان.

که برخی ازمفسّران گفته‌اند: منظور از «ثمرات» نیز میوهٔ دلها ـ یعنی همان محبّت ـ است نه میوهٔ معمولی درخت.

---

۱ ـ سورهٔ شوری، آیه ۲۳.

۲ ـ سورهٔ مریم، آیه ۹۶.

۳ ـ سورهٔ ابراهیم، آیه ۳۷.

اکنون با توجه بدانچه گفته شد، رمز این که امام سجاد؈ در این زیارتنامه از خدا می‌خواهد که او را در زمین و آسمان محبوب گرداند بخوبی روشن می‌شود.

مطلب دوم ـ چگونه می‌توان محبوب خلق خدا شد؟

در قرآن کریم و در آیه‌ای که در صفحهٔ پیشین ذکر شد خدای تعالی راه محبوب شدن در نزد مردم روی زمین را ایمان و عمل صالح دانسته و فرموده: «اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً».

و در روایتی که مرحوم مجلسی در کتاب شریف بحارالانوار نقل کرده و ما در کتاب چهل حدیث به تفصیل روی آن بحث کرده‌ایم آمده است که:

«جآءَ رجلٌ اِلَی النّبیِ ﷺ فقالَ: عَلِّمْنی عَمَلاً یُحِبُّنِی اللهُ عَلَیْهِ، وَ یُحِبُّنی الْمَخلوقونَ، و یُثْرِی اللهُ مالِی، وَ یُصِّحُ بَدَنِی، وَ یُطیلُ عُمْرِی، وَ یَحْشُرُنِی مَعَكَ!

قالَ: هذِهِ سِتُّ خِصالٍ تَحْتاجُ اِلَی سِتِّ خِصالٍ:

اِذا اَرَدْتَ اَنْ یُحِبَّكَ اللهُ فَخَفْهُ وَ اتَّقِهِ.

وَ اِذا اَرَدْتَ أَنْ یُحِبَّكَ الْمَخْلُوقونَ فَأَحْسِنْ اِلَیْهِمْ وَ أرفَضْ ما فی اَیْدیهِمْ.

وَ اِذا اَرَدْتَ اَنْ یُثْرِیَ اللهُ مالَكَ فَزَكِّهِ.

وَ اِذا اَرَدْتَ أَنْ یُصِّحَ اللهُ بَدَنَكَ فَاَكْثِرْ مِنَ الصَّدَقَةِ.

وَ اِذا اَرَدْتَ اَنْ یُطیلَ اللهُ عُمْرَكَ فَصِلْ ذَوِی اَرْحامِكَ.

وَ اِذا اَرَدْتَ اَنْ یَحْشُرَكَ اللهُ مَعِی فَأَطِلِ السّجوُدَ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ الْواحِدِ القَهّارِ».[۱]

ترجمه: مردی نزد رسول خدا ﷺ آمده عرض کرد: کاری را به من یاد ده که خدا مرا دوست بدارد، و خلق خدا نیز مرا دوست بدارند، و مال و ثروتم را خداوند زیاد کند، و بدنم را سالم گرداند، و عمرم را طولانی سازد، و مرا (در قیامت) با شما محشور نماید!

رسول خدا ﷺ بدو فرمود:

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۱۶۴.

اینکه گفتی، شش چیز است که نیاز به شش چیز دارد:

۱ ـ اگر خواستی خدا تو را دوست بدارد از او بترس و تقوای الهی پیشه کن.

۲ ـ و اگر خواستی مردمان تو را دوست بدارند به آنها نیکی و احسان کن و آنچه را در دست آنهاست رها کن.

۳ ـ و اگر خواستی خداوند مال تو را زیاد کند زکات آنرا بده.

۴ ـ و اگر خواستی بدنت را سالم گرداند صدقه زیاد بده.

۵ ـ و اگر خواستی عمرت را طولانی کند صلهٔ رحم کن.

۶ ـ و اگر خواستی خداوند تو را با من محشور سازد سجده در پیشگاه خدای یکتای قهار را طولانی کن.

و در حدیث دیگری که از امیر مؤمنان علیه‌السلام روایت شده فرمود:

«ثَلاثٌ یُوجِبْنَ المَحَبَّة: حُسْنُ الخُلْقِ، وَ حُسْنُ الرِّفقِ وَالتَّواضُع».[1]

ـ سه چیز است که محبّت آورد: خوش خُلقی، خوش برخوردی و تواضع.

و از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«حُسْنُ الخُلْقِ مُجْلِبَةٌ لِلْمَوَدَّة».[2]

ـ حسن خلق محبّت آورد.

و دربارهٔ احسان به خلق خدا در سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کتاب غرر و درر آمدی بطور پراکنده آمده که ما یکجا برای شما نقل می‌کنیم که فرمود:

«اَلْاِحسانُ مَحَبَّةٌ، اَلاِنْسانُ عَبْدُ الْاِحْسانِ، اَلاحْسانُ یَسْتَعْبِدُ الْاِنْسانَ، اَلْاِحْسانُ یَسْتَرِقُّ الانسانَ، اَحْسِنْ تَسْتَرِقَّ، اَحْسِنْ اِلی مَنْ شِئْتَ وَ کُنْ اَمیرَهُ، اَحْسِنْ اِلَی الْمُسیءِ تَمْلِکْهُ، بِالْاَحْسانِ تُمْلَکُ الْقلوبُ، بِالْاِحسانِ تُسْتَرَقُّ الرِّقابُ، کَمْ مِنْ اِنسانٍ اِسْتَعْبَدَهُ اِحسانٌ، مَنْ کَثُرَ اِحْسانُهُ کَثُرَ خَدَمُهُ وَ اَعْوانُهُ، مَنْ اَحْسَنَ اِلی

---

۱ ـ غررالحکم، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۹.

النّاسِ استدام مِنهُمُ المحبّةَ، مَا اسْتُرِقَّتِ الأَعْنٰاقَ بِمِثْلِ الاِحْسانِ».[۱]

ـ که ترجمهٔ آنها به ترتیب اینگونه است:

احسان (کانون) محبّت است.

انسان بندهٔ احسان است.

احسان انسانها را به بندگی می‌کشاند.

احسان کن و مردمان را دربند بندگی در آر.

احسان کن به هر که خواهی و بر او امارت و فرمانروائی کن.

احسان کن به شخص بدکار و او را تحت فرمان خویش در آر.

بوسیلهٔ احسان دلها را مالک شوی.

به احسان گردنها را به بندگی خواهی کشید.

چه بسیار انسانهائی که احسان آنها را دربند بندگی درآورده.

هر کس احسانش بیشتر خدمتکار و یاران و کمک کارانش زیادتر.

هرکس به مردم احسان کرد محبت آنها را برای خویش مستدام داشت.

گردنهای مردمان در برابر چیزی همانند احسان خم نشد.

و از این نمونه سخنان ارزشمند در کلمات امیرالمؤمنین در این کتاب و کتابهای دیگر فراوان است که ما به همین مقدار اکتفا کردیم.

و اساساً اثر روانی و فطری احسان محبت است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلىٰ حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَيْها وَ بُغْضِ مَنْ اَسٰاءَ اِلَيْها».[۲]

ـ برای دلها فطری شده دوستی کسی که به آنها نیکی کند و تنفر و خشم کسی که به آنها بدی کند.

---

۱ ـ غرر و درر آمدی ج ۱، ص ۳۸ و ۶۸ و ۱۹۹ و ۲۶۱ و ج ۲، ص ۱۶۹ و ۱۷۶ و ج ۳، ص ۲۲۸ و ۲۳۹، ج ۴، ص ۵۴۷ و ج ۵ ص ۳۳۲ و ۳۵۴ و ج ۶ ص ۵۹.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۰.

در حدیث است که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده عرض کرد: حاجتی دارم، علی علیه‌السلام فرمود:

«اُكْتُبْها فِي الأَرْضِ فَإِنّي أَرَى الضُّرَّ فيكَ بَيِّناً».

ـ حاجتت را روی زمین بنویس[۱] که من گرفتاری را در تو آشکارا مشاهده می‌کنم، آن مرد روی زمین نوشت:

«أنَا فقيرٌ محتاجٌ».

من فقیری نیازمندم.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قنبر فرمود: دو جامهٔ ارزشمند به وی بپوشان.

مرد مزبور بدنبال آن، این ابیات را سرود:

كَسَوْتَني حُلَّةً تُبْلىٰ مَحاسِنُها فَسَوْفَ أَكْسُوكَ مِنْ حُسْنِ الثَّناَ حُلَلاً

إنْ نِلْتَ حُسْنَ ثَنائي نِلْتُ مَكْرَمَةً وَلَسْتَ تَبْغي بِمٰا قَدْ نِلْتَهُ بَدَلاً

إنَّ الثَّنٰاءَ لَيُحْيِي ذِكْرَ صٰاحِبِهِ كَالْغَيْثِ يُحْيِي نَدٰاهُ السَّهْلَ وَالْجَبَلاً

لا تَزْهَدِ الدَّهْرَ في عُرْفٍ بَدَأْتَ بِهِ فَكُلُّ عَبْدٍ سَيُجْزىٰ بِالَّذي فَعَلاً

حضرت فرمود: صد دینار به او بدهید، مردم گفتند: یا امیرالمؤمنین او را ثروتمند کردی؟!

علی علیه‌السلام فرمود:

«إنّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقولُ: أَنْزِلِ الناسَ مَنازِلَهُمْ، ثُمَّ قالَ عليٌّ علیه‌السلام: إنّي لأَعْجَبُ مِنْ أَقْوامٍ يَشْتَرُونَ الْمَماليكَ بِأَمْوالِهِمْ وَلا يَشْتَرُونَ الأَحْرارَ بِمَعْرُوفِهِمْ».[۲]

ـ من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: مردم را در جایگاه خود فرود آرید، سپس فرمود: من براستی تعجب می‌کنم از مردمی که برده‌ها را با مالهای خود می‌خرند، ولی مردمان

---

۱ ـ نمونه این کار در روایات دیگر از ائمه علیهم‌السلام نقل شده که بخاطر آنکه سائل در اظهار حاجت خود، دچار شرمساری نشود به آنها دستور می‌دادند حاجت خود را بنویسند.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۷.

آزاده را با کارهای نیک خود نمی‌خرند.

و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَالدّينِ التَوَدُّدُ اِلَى النٰاسِ وَ اصْطِناعُ الْخَيْرِ اِلىٰ كُلِّ اَحَدٍ بِرٍّ وَ فٰاجِرٍ».[۱]

(اساس و) سَرِ عقل پس از دین اسلام، دوستی کردن با مردم و انجام کارهای خیر است نسبت به هر کس: نیکوکار و بدکار.

شیخ صدوق(ره) در کتاب خصال به سند خود روایت کرده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

«يٰا رَسوُلَ اللهِ عَلِّمْني شَيْئاً اِذٰا أَنَا فَعَلْتُهُ اَحَبَّنِي اللهُ مِنَ السَّمآءِ وَ اَحَبَّنِي الناسُ مِنَ الأَرْضِ؟ فقالَ لَهُ: اِرْغَبْ فيمٰا عِنْدَاللهِ عَزّوجَلّ يُحِبَّكَ اللهُ، وَازْهَدْ فيما عِنْدَالنَاسِ يُحِبَّكَ الناسُ».[۲]

ـ ای رسول خدا چیزی یاد من بده که چون آنرا انجام دادم خدا از طرف آسمان، و مردم از زمین مرا دوست بدارند!

حضرت فرمود:

بدانچه در نزد خدا است رغبت و توجه کن خدایت دوست دارد، و بدانچه در پیش مردم است بی‌رغبت و بی‌اعتنا باش تا مردم تو را دوست بدارند.

---

۱ ـ عیون اخبارالرضا ـ ط قم ـ ج ۲، ص ۳۵.

۲ ـ خصال، ج ۱، ص ۶۱

«صٰابِرَةً عَلیٰ نُزُولِ بَلاٰئِكَ، شٰاكِرَةً لِفَوٰاضِلِ نَعْمٰائِكَ»

صبر به معنای بردباری و نگهداری نفس از بی‌تابی کردن در مقابل ناملایمات...

نزول ـ در مقابل صعود ـ فرود آمدن چیزی از بالا به پایین.

بلاء ـ به معنای آزمایش، و به معنای گرفتاری و مشغله نیز آمده، ولی در قرآن و حدیث معمولاً به همان معنای آزمایش و امتحان آمده است.

فواضل ـ جمع فاضل به معنای زیادی.

و برای فهم بهتر این فراز، ذکر چند مطلب لازم است.

مطلب اول ـ سازندگی بلاء

«بلاء» و ابتلاء برای بندگان با ایمان، و مقرّبان درگاه الهی، یکی از تحفه‌ها و هدایا و کرامتهایی است که خدای تعالی برای آنها می‌فرستد تا بدینوسیله آنها را تربیت کرده و تکامل پیدا کنند، و به این مضمون آیات و روایات بسیار است که از آن جمله این آیهٔ شریفه است:

«اَلَم اَحَسِبَ النّٰاسُ اَنْ یُتْرَكُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لاٰیُفْتَنُونَ...»[1]

ـ آیا مردم پنداشته‌اند که رها شوند به همین مقدار که گویند ایمان آوردیم و آزمایش

---

۱ ـ سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۲.

نشوند...

و آیهٔ دیگر که فرموده:

«ما كانَ اللّٰهُ لِيَذَرَ المُؤْمِنينَ عَلىٰ ما اَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتّىٰ يَميزَ الخَبيثَ مِنَ الطَّيِّبِ».[۱]

ـ و شیوهٔ خداوند چنان نیست که مؤمنان را به حالی که هستند واگذارد تا آنکه ناپاک را از پاک جدا کند.

و در جای دیگر فرموده:

«... الَّذي خَلَقَ المَوْتَ وَالحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً».[۲]

ـ آن خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا بیازماید شما را که کدامین شما از نظر عمل بهتر است.

که از این آیهٔ اخیر مطلب مهمتر دیگری هم استفاده می‌شود و آن اینکه: هدف خلقت ابتلاء و آزمایش بوده است، و به این مضمون آیات دیگری نیز در قرآن هست که فعلاً جای ذکر و بحث آنها نیست.

و اما در روایات

در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود:

«اِنَّما يُبْتَلى المُؤْمِنُ فِي الدُّنيا عَلىٰ قَدْرِ دينِهِ».[۳]

ـ براستی که مؤمن در دنیا به اندازه دین و آئینش مورد آزمایش قرار گیرد.

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اِنَّمَا المُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الميزانِ كُلَّما زيدَ في ايمانِهِ زيدَ في بَلائِه».[۴]

ـ براستی که مؤمن همانند کفهٔ ترازو است که هر چه در ایمان او افزوده شود در بلای او

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۹.

۲ ـ سورهٔ ملک، آیهٔ ۲.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۰.

۴ ـ همان مدرک.

افزوده گردد.

و در جای دیگر فرمود:

«اِنَّ اللّٰه لَیَتَعٰاهَدُ عَبْدَهُ بِاَنْواعِ الْبَلاٰءِ کَمٰا یَتَعٰاهَدُ الرَّجُلُ اَهْلَهُ بِالْهَدِیَّةِ مِنَ الْغَیْبَةِ وَ یُحمیهِ الدُّنْیا کَمٰا یُحْمِی الطَّبیبُ الْمَریضَ».[1]

ـ براستی که خداوند یاد می‌کند بندهٔ مؤمن خود را به انواع بلاء همانگونه که یاد می‌کند مرد، خاندانش را به هدیه از راه دور، و پرهیز دهد خداوند او را از دنیا چنانچه طبیب بیمار را پرهیز دهد.

تــــذکـــــر

در این حدیث شریف دو نکتهٔ جالب وجود دارد یکی تشبیه بلاء به «هدیّه» که امام علیه‌السلام با این تشبیه، بلاء را نوعی هدیهٔ الهی دانسته که برای بندهٔ مؤمن خود بعنوان کادو و هدیه می‌فرستد.

و نکته دوم اینکه مؤمن را همانند بیمار دانسته و دنیا و سرگرمیهای دنیایی را غذاهای زیانبار که خدا با بیم دادن از دنیا او را پرهیز می‌دهد همانند اینکه طبیب شخص بیمار را از غذاهای زیانبار پرهیز دهد تا سلامتی خود را بازیابد.

و بهر صورت به این مضمون هم روایات بسیاری است که ما در کتاب چهل حدیث به مناسبتهایی آنها را با تفصیل بیشتری ذکر کرده‌ایم.

نکته:

نکتهٔ جالبی که در این فراز از زیارتنامه به چشم می‌خورد تعبیر به «نزول» بلاء است.

زیرا نزول ـ و مشتقّات آن ـ در قرآن و حدیث، معمولاً به فرود آمدن نعمتهای نازله

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۰.

از طرف خدای تعالی استعمال می‌شود و در مورد برکات آسمانی و الطاف الهی به کار می‌رود، و به ندرت دیده شده که در مورد عذاب به کار رود که آن هم استعمال مجازی است. و بدین ترتیب امام علیه السلام بلاء الهی را نوعی رحمت و نعمت دانسته و صبر در برابر آن را از خدای تعالی درخواست کرده و می‌فرماید: «صٰابِرَةً عَلیٰ نُزُولِ بَلائِكَ».

در روایات نیز از بلاء تعبیر به نعمت شده چنانچه در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود:

«لَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ حَتّىٰ تَعُدُّوا البَلاٰءَ نِعْمَةً والرَّخٰاءَ مُصيبَةً وَ ذٰلِكَ اَنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ البَلاٰءَ اعْظَمُ مِنَ الغَفْلَةِ عِنْدَ الرَّخٰاءِ».[۱]

ـ هرگز مؤمن نخواهید بود تا آنگاه که بلاء را نعمت بشمارید، و فراخی و خوشی را مصیبت به حساب آرید، و این بدان جهت است که صبر در بلاء بزرگتر از غفلت و بی‌خبری در هنگام فراخی است.

و از امام عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود:

«مٰا مِنْ بَلِيَّةٍ اِلاّٰ وَ لِلّٰهِ فيهٰا نِعْمَةٌ تُحيطُ بِهٰا».[۲]

ـ هیچ بلایی نیست جز آنکه خدای را در آن بلا، نعمتی است که بر آن بلاء احاطه دارد.

مطلب دوم ـ صبر در بلاء شیوهٔ مردان الهی است

در قرآن کریم در یک جا خدای تعالی صبر در سختی‌ها و دشواریها را نشانه «ابرار» و نیکان، و مردمان راستگو و با تقوا دانسته و در معرفی ابرار و صفات آنها یکی هم این صفت را ذکر فرموده: «وَالصّٰابِرينَ فِی البَأْسٰاءِ وَالضَّرّٰاء...» و بدنبال آن فرموده:

«اولٰئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ اُولٰئِكَ هُمُ المُتَّقُونَ».[۳]

ـ آنهایند کسانی که راست گویند و اینهایند همان پرهیزکاران.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۳۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴.

۳ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۷.

و در جای دیگر به آنها مژده داده و درودها و رحمتهای الهی را بر صابران در مقابل بلاها نثار فرموده و آنها را هدایت شدگان دانسته و فرموده:

«وَ لَنَبْلُوَنَّكم بِشَیْءٍ مِنَ الخَوْفِ وَالجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الاَمْوالِ وَالاَنْفُسِ وَالثَّمراتِ وَ بَشِّرِالصّابِرینَ، الَّذینَ اِذا اَصابَتْهُمْ مُصیبَةٌ قالُوا اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، اُولئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ اُولئِكَ هُمُ المُهْتَدُونَ».[1]

ـ و حتماً شما را می‌آزمائیم به چیزی از ترس و گرسنگی و کمی در مالها و جانها و میوه‌ها، و مژده ده صابران را آنها که چون مصیبتی به ایشان رسد گویند: ما از آن خدائیم و ما بسوی او بازگردیم، آنهایند که درودهایی از پروردگارشان بهرهٔ آنها است و رحمتی و آنهایند راه یافتگان.

و در روایات نیز صبر در برابر بلاها و مصیبتها و پیش‌آمدهای ناگوار را نشانه‌ای از همه کمالات انسانی دانسته و فرموده‌اند:

«اَلکَمالُ کُلُّ الکَمالِ: التَفَقُّهُ فِی الدّینِ، وَالصَبْرُ عَلَی النّائِبَة وَ تَقْدیر المَعیشَة».[2]

ـ کمال همهٔ کمال: فهم کردن دین، و صبر در برابر ناگواری، و اندازه‌گیری زندگی است.

و در جای دیگر آن را سنّت و روشی از سنّتهای اولیاء الهی دانسته و فرموده‌اند:

«لایَکُونُ المُؤْمِنُ مُؤْمِناً حَتّیٰ یَکُونَ فیهِ ثَلاثُ خِصالٍ: سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ، وَ سُنَّةٌ مِنْ نبیِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّه، فَاَمَّا السُنَّةُ مِنْ رَبِّه فَکِتْمانُ السِرِّ، وَ اَمّا السُنَّةُ مِنْ نَبیِّهِ فَمُداراةُ النّاسِ، وَ اَمّا السُنَّةُ مِنْ وَلِیِّهِ فَالصَّبْرُ فِی البَأْساءِ وَالضَرّاءِ».[3]

ـ مؤمن، مؤمن نیست تا اینکه سه خصلت در او باشد: سنّتی از پروردگارش، و سنّتی از پیامبرش، و سنّتی از ولیّ خدا، اما سنّتی که از پروردگار است کتمان سرّ و راز داری است، و اما سنّتی که از پیامبر او است مدارا کردن با مردم است و اما سنّتی که از ولیّ خدا است

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۵۵ ـ ۱۵۷.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲.
۳ ـ تحف‌العقول، ص ۴۴۲.

صبر در سختیها و دشواریها است.

و روایات بسیار دیگری که اکنون جای ذکر همهٔ آنها نیست و به همین مقدار اکتفا می‌شود.

مطلب سوم ـ بلا در خیر و شرّ

«بلاء» به همان معنای آزمایش و امتحان الهی، گاهی بصورت شرّ و گرفتاری و مصیبت و پیش‌آمدهای ناگوار است، وگاهی هم بصورت فراخی و نعمت و خوشی و ثروت و سلطنت... و البته در مورد دوم به «بلاء حسن» تعبیر شده چنانچه در سورهٔ انفال (آیهٔ ۱۷) آمده، و آزمایش الهی نیز در اینگونه موارد بمنظور اظهار شکر و سپاسگزاری بندگان است که آیا شکر نعمت او را بجای می‌آورند یا نه؟

و بهر صورت هر دوی اینها جنبهٔ آزمایشی و امتحان دارد که خدای تعالی برای آزمایش و امتحان مردمان با ایمان نازل فرماید تا بندگان خود را بوسیلهٔ آنها بیازماید، که آزمایش در سختیها به صبر و بردباری است و در نعمتها و فراخیهای زندگی به شکـر و سپاسگزاری، واین حقیقت نیز در آیات و روایات زیادی ذکر شده مانند این آیات کریمهٔ قرآنی:

«وَ نَبْلُوكُمْ بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ فِتْنَةً».[۱]

ـ ما شما را برای آزمایش به خوب و بد می‌آزمائیم.

و در داستان حضرت سلیمان علیه السلام نیز آمده که چون تخت بلقیس را نزد او حاضر کردند، فرمود:

«... قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّي لِيَبْلُوَني ءَاَشْكُرُ أم اَكْفُرُ...».[۲]

ـ این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاسگزاری کنم یا کفران نعمت.

و در سورهٔ فجر نیز آمده:

---

۱ ـ سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۳۶.

۲ ـ سورهٔ نمل، آیهٔ ۴۱.

«فَاَمَّا الْاِنْسانُ اِذا ما ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَاَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَکْرَمَنِ، وَ اَمّا اِذا مَاابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبّی اَهانَنِ...».[۱]

ـ و اما انسان چون پروردگارش او را بیازماید و اکرامش کرده و نعمتش دهد پس گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته و اما آنگاه که او را بیازماید و روزیش را بر او تنگ گیرد، پس گوید: پروردگارم مرا خوار و پست گردانیده...

و در روایات نیز در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف اصول کافی به سندش از امام باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده آمده است که فرمود:

«قالَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ: إنَّ مِنْ عِبادِيَ الْمُؤْمِنِینَ عِباداً لایَصْلَحُ لَهُمْ أَمْرُ دِینِهِمْ إلاّ بِالْغِنیٰ وَالسَّعَةِ وَالصِّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنیٰ وَالسَّعَةِ وَ صِحَّةِ الْبَدَنِ فَیَصْلُحَ عَلَیْهِمْ أَمْرُ دِینِهِمْ، وَ إنَّ مِنْ عِبادِي الْمُؤْمِنِینَ لَعِباداً لایَصْلَحُ لَهُمْ أَمْرُ دِینِهِمْ إلاّ بِالْفاقَةِ وَالْمَسْکَنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَبْدانِهِمْ فَأَبْلُوهُمْ بِالْفاقَةِ وَالْمَسْکَنَةِ وَالسُّقْمِ، فَیَصْلُحَ عَلَیْهِمْ أَمْرُ دِینِهِمْ، وَ أَنا أَعْلَمُ بِما یَصْلَحُ عَلَیْهِ أَمْرُ دِینُ عِبادِي الْمُؤْمِنِینَ».[۲]

ـ خدای عزوجل فرماید: به راستی برخی از بنده‌های مؤمنم بنده‌هایی باشند که درست نشود برایشان امر دینشان جز با توانگری و وسعت در زندگی و تندرستی، من آنها را بیازمایم به توانگری و وسعت در زندگی و صحت بدن و امر دینشان درست شود و برخی از بنده‌های مؤمنم بنده‌هایی باشند که درست نشود امر دینشان جز با نداری و مستمندی و بیماری در تنشان، من آنها را بیازمایم و گرفتار کنم به نداری و مستمندی و بیماری و امر دینشان درست شود، و من داناترم بدانچه امر دین بنده‌های مؤمنم با آن درست می‌شود.

و در روایت دیگری که در باب طینت و تکلیف از آن حضرت روایت کرده آمده است که خدای تعالی در ضمن حدیثی به حضرت آدم علیه‌السلام فرمود:

«... فَلِذٰلِکَ خَلَقْتُهُمْ لأَبْلُوهُمْ فِي السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ وَ فِیما أُعافِیهِمْ وَ فِیما أَبْتَلِیهِمْ وَ

---

۱ ـ سورهٔ فجر، آیه ۱۷.

۲ ـ اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر باب الرضا بالقضاء، ح ۴.

فِيما أُعْطِيهِمْ وَ فِيما أَمْنَعُهُمْ...».[۱]

ـ... پس برای همین آنها را آفریدم که آنها را بیازمایم در خوشی و ناخوشی، و آنچه آنان را عافیت دهم و هم در آنچه گرفتارشان کنم، و در آنچه به آنها عطا کردم و در آنچه از آنها دریغ دارم...

مطلب چهارم ـ صبر و شکر در کنار یکدیگر

همانگونه که در این جا شکر در ردیف صبر آمده و این دو در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز معمولاً صبر و شکر در کنار یکدیگر و با هم ذکر شده و حتّی در برخی از روایات تمامی ایمان را در وجود این دو صفت دانسته‌اند مانند این دو روایت که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده:

«اَلایمٰانُ شَطْرٰانِ: شَطْرٌ صَبْرٌ، وَ شَطْرٌ شُكْرٌ».[۲]

ـ ایمان دو قسمت است، یک قسمت صبر، و قسمت دیگر شکر است.

و در حدیث دیگر که از تحف‌العقول نقل شده اینگونه است که فرمود:

«اَلایمٰانُ نِصْفٰانِ، نِصْفٌ فِی الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِی الشُّكْرِ».[۳]

ـ ایمان دو نیمه است، نیمی از آن در صبر و بردباری است، و نیم دیگر در شکر و سپاسگزاری.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

«الایمانُ صَبْرٌ فِی البَلاٰءِ وَ شُكْرٌ فِی الرَّخٰاءِ».[۴]

ـ ایمان صبر در بلاء و شکر در فراخی است.

---

۱ ـ اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب طینة المؤمن «باب آخر منه» ح ۲.

۲ ـ عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۶۶

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۱.

۴ ـ غررالحکم، ج ۱، ص ۳۴۵۶ و ج ۲، ص ۳۷ و ۴۴.

و در حدیث دیگری فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ شاكِرٌ فِی السَّراءِ، صابِرٌ فِی البَلاءِ، خائِفٌ فِی الرَّخاءِ».[۱]

ـ مؤمن در آسایش شاکر و در بلاء صابر و در فراخی زندگی بیمناک است.

و در روایات دیگر نیز معمولاً شکر و صبر ردیف یکدیگر قرار گرفته‌اند، چنانچه گویا این دو از هم جدا نیستند، مانند این روایات:

مجلسی(ره) در کتاب تمحیص روایت کرده که از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«مَنْ اَکْرَمُ الخَلْقِ عَلَی اللّهِ؟ قالَ: مَنْ اِذا اُعطِیَ شَکَرَوا اِذا ابْتُلِیَ صَبَرَ».[۲]

ـ کریمترین خلق در پیشگاه خدا کیست؟ فرمود: کسی که چون چیزی به او عطا شد شاکر باشد و چون به بلایی گرفتار شد صبر کند.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمود:

«خَیْرُ النّاسِ مَنْ اِذا اُعطیٰ شَکَرَوا اِذا ابْتُلِیَ صَبَرَ، وَ اِذا ظُلِمَ غَفَرَ».[۳]

ـ بهترین مردم کسی است که چون چیزی به او داده شد شکر کند و چون گرفتار شد صبر کند و چون ظلمی به او شد بیامرزد.

و مسلّماً اگر کسی فرصت تتبّع و تفحّص بیشتری داشته باشد ـ چه در روایات و چه در دعاها و زیارتنامه‌ها ـ به موارد زیاد دیگری نیز برخورد خواهد کرد که صبر و شکر در کنار هم آمده‌اند، و چنین بنظر می‌رسد که تقارن این دو در روایات و دعاها تصادفی نیست، بلکه میان این دو ارتباطی وجود دارد، و بخصوص آن روایاتی که نصف ایمان را صبر و نصف دیگر را شکر ذکر کرده‌اند.

در اینجا شاید بتوانیم از آیات کریمهٔ قرآنی در جاهایی که صبر و شکر در کنار هم قرار گرفته‌اند استمداد کرده و این ارتباط را پیدا کنیم.

در قرآن کریم در چند جا پس از ذکر داستانهایی که از گذشتگان و اقوام و ملتهای

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۳.

۳ ـ غررالحکم، ج ۳، ص ۴۳۳.

گذشته نقل شده بدنبال آنها می‌فرماید:

«... اِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ».[۱]

ـ براستی که در این ماجراها نشانه‌هایی است برای هرکس که پُر صبر و پُرشکر است.

و این داستانها معمولاً مربوط به عذاب اقوام گذشته و یا نعمتهایی است که خدای تعالی بر آنان نازل فرموده...

و از آنها شاید بتوان استنباط کرد که خدای تعالی در این آیهٔ شریفه این مطلب را می‌خواهد گوشزد فرماید که مردمان با ایمان اینگونه هستند که در زندگی دنیا پیوسته یا در معرض نزول بلا هستند یا مشمول الطاف و نعمتهای الهی و در معرض نزول نعمت و لطف او قرار می‌گیرند.

و در هر دو حال باید آرامش روحی خود را حفظ کرده و ارتباط خود را با خدای متعال قطع نکنند و دستخوش تأثیرات و تسویلات نفسانی و وساوس شیطانی قرار نگیرند، آنجا که به بلاء مبتلا می‌شوند صبر و بردباری کرده و آن را از جانب خدا بدانند، و آن را به حساب آزمایش الهی بگذارند، و آنجا که نعمت و آسایش و فراخی زندگی به آنها رسید باز هم به حساب خدا گذارده و ولی نعمت خود را فراموش نکرده و سپاس و شکر حق تعالی را بجای آرند.

و به بیان دیگر همانگونه که در مطلب سوم اشاره کردیم می توان گفت:

صبر و شکر هر دو روی یک سکّه هستند، یعنی بلاهای الهی گاهی بصورت مصیبت و رنج وگرفتاری نازل می‌شود که در اینجا شخص با ایمان باید در برابر آنها صبر کند، و با صبر و بردباری از بوتهٔ آزمایش الهی سربلند بیرون آید، وگاهی بصورت نعمت و ثروت و خوشی و فراخی که در این صورت نیز باید با شکرانه و سپاسگزاری به معنای صحیح آن، آزمایش الهی را به انجام رساند، و بهر صورت هر دوی آنها برای امتحان بندگان است و جنبهٔ آزمایشی دارد.

---

۱ ـ سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۵ و لقمان، آیهٔ ۳۱ و سبأ آیهٔ ۱۹ و شوری آیهٔ ۳۳.

مطلب پنجم

تذکر دیگری که در اینجا لازم است اینکه «شکر در رخاء و فراخی زندگی» تنها به این نیست که با زبان تسبیح و حمد گوید و شکر و سپاسگزاری کند، بلکه شکر هر نعمتی در به کار گرفتن آن نعمت است در آن مسیری که خدای تعالی برای آن مقرّر فرموده و انجام آن را دستور داده، و به گفتهٔ آن شاعر:

شکـرانـهٔ بـازوی تـوانـا بگرفتن دست ناتوان است

در نهج‌البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«اِنَّ لِلّٰهِ فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حقّاً فَمَنْ أدّاهُ زاده مِنها وَ مَنْ قَصَّرَ عَنْهُ خاطَرَ بِزَوالِ نِعْمَتِهِ».[۱]

ـ براستی که برای خدا در هر نعمتی حقّی است که هرکس آن حقّ را ادا کرد خدا بر آن بیفزاید، و هرکس کوتاهی کرد خود را در معرض زوال نعمت قرار داده است.

و در جای دیگر فرموده:

«شُكْرُ العٰالمِ عَلىٰ عِلْمِهِ، عَمَلُهُ بِهِ وَ بَذْلُهُ لِمُسْتَحِقِّهِ».[۲]

ـ شکر عالم برای علم، عمل کردن بدان و بازدهی آن به مستحق علم است.

که این حدیث آیات و روایات دیگری را نیز که می‌گویند: شکر موجب ازدیاد نعمت، و کفران موجب از دست دادن نعمت می‌شود تفسیر می‌کند.

و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرماید:

«اَحْسِنوا جِوٰارَ النِّعَمِ، قيلَ: وَ مٰا جِوارُ النِعمِ؟ قالَ: اَلشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهٰا وَ اَدٰاءُ حُقوقِها».[۳]

ـ مجاورت نعمت‌ها را نیکو کنید! عرض کردند: مجاورت نعمتها به چیست؟ فرمود: سپاسگزاری کسی که نعمت را داده و پرداخت حقوق آن.

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۲۴۴.

۲ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۴۰۷.

۳ ـ مشکاةالانوار، ص ۳۲. و نظیر حدیث دوم در خصال صدوق(ره) نیز (ج ۱، ص ۹) از آن حضرت روایت شده.

و در جای دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«شُكْرُ كُلِّ نِعمةٍ اَلْوَرَعُ عَنْ مَحارِمِ اللّٰهِ».[۱]

ـ سپاس هر نعمت پارسایی از محرّمات الهی است.

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«أَحْسَنُ شُكْرِ النِعَمِ اَلْاِنْعامُ بِها».[۲]

ـ بهترین سپاس نعمت بخشش آن است.

و یا آنکه فرموده:

«مَنْ مَنَعَ بِرّاً مَنَعَ شُكْراً».[۳]

ـ کسی که از کار نیکی جلوگیری کرد شکری را مانع شده.

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ غررالحکم، ج ۲، ص ۴۰۷.

۳ ـ غررالحکم، ج ۵، ص ۲۲۸.

«مُشْتاقَةً اِلىٰ فَرْحَةِ لِقائِك»

مسئله درخواست لقاء پروردگار و اشتیاق به آن در نزد اولیاء الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام، درروایات دیگر و دعاهای زیادی آمده که از آنها استفاده می‌شود آرامش روحی و لذت واقعی اولیاء الهی در «لقاءالله» است. مانند روایتی که در کتاب مصباح الشریعة از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«لا راحَةَ لِمُؤْمِنٍ عَلَى الحَقيقَةِ اِلاّ عِنْدَ لِقاءِاللّٰه، وَ ما سِوىٰ ذٰلِكَ فَفي اَرْبَعَةِ اَشْياءٍ صُمْتٌ تَعْرِفُ بِهِ حالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فيما يَكُونُ بَيْنَك وَ بَيْنَ بارِيك، وَ خَلْوَةٌ تَنْجُوبِها مِنْ آفاتِ الزَّمانِ ظاهِراً وَ باطِناً، وَ جُوعٌ تُميتُ بِهِ الشَّهَواتِ وَالوَساوِسَ، وَسَهْرٌ تُنَوِّرُ بِهِ قَلْبَكَ وَ تَصْفِي بِهِ طَبْعَك وَ تُزَكّي بَها رُوحَكَ».[۱]

ـ مؤمن را در حقیقت راحتی جز هنگام دیدار خدا نیست، و جز این راحتی مؤمن در چهار چیز است:

۱ ـ خموشی که در آن، حال دل و جان خود را در آنچه میانهٔ تو و پروردگار خود می‌گذرد بشناسی.

۲ ـ خلوتی که بوسیلهٔ آن از آفات ظاهری و باطنی زمان، خود را برهانی.

۳ ـ گرسنگی که بدان شهوتها و وسوسه‌ها را بمیرانی.

---

۱ ـ مصباح الشریعه، ص ۲۱.

۴ ـ شب بیداری که بدان، دل خود را روشنی دهی و خوی خود را مصفّی کنی و روح خود را پاک نمایی.

و در مناجات همین امام سجاد علیه السلام آمده که به خدای تعالی عرض می‌کند:

«اِلٰهي ـ لَوعَتي لايُطْفِئُها اِلاّ لِقاؤُكَ، وَ شَوْقي لايَبُلُّه اِلاَّ النَظَرِ اِلیٰ وَجْهِك...».[۱]

ـ معبودا آتش درونم را جز دیدارت خاموش نکند و شوقم را جز نظر به رویت شاداب نکند.

و در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه نیز آمده:

«... وَ اِنّي اِلَی اللّٰه لَمُشْتاقٌ وَ حُسْنِ ثَوابِهِ لَمُنْتَظِرٌ راجٍ...».[۲]

ـ و براستی که من به دیدار خدا مشتاقم و به پاداش نیکویش چشم به راه و امیدوار...

و از اینجا معنای سخنان آن بزرگوار در دعای کمیل نیز بخوبی روشن می‌شود که به درگاه معشوق خود رو کرده عرضه می‌دارد:

«فَلَئِن صَيَّرتنی لِلْعُقوباتِ مَعَ اَعْدائِكَ وَ جَمَعَتَ بَيْنی وَ بَيْنَ اَهْلِ بَلائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْني وَ بَيْنَ اَحِبّائِكَ وَ اَوْلِيائِكَ فَهَبْني يا اِلٰهي وَ سَيِّدی وَ مَوْلایَ وَ رَبِّی صَبَرْتُ عَلیٰ عَذابِكَ فَكَيْفَ اَصْبِرُ عَلیٰ فِراقِكَ...».

حال سه تن از پیمبران الهی در این باره:

۱ ـ در کتاب علل الشرایع و امالی صدوق(ره) بسندش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

ـ هنگامی که خداوند اراده فرمود تا ابراهیم را قبض روح کند، ملک‌الموت را نزد وی فرستاد و چون بر آن حضرت فرود آمد بر وی سلام کرد و جواب شنید. سپس ابراهیم به وی گفت: «ای ملک الموت برای دعوتم آمده‌ای یا برای مصیبت؟» گفت: «برای دعوتت آمده‌ام دعوت حق را لبیک گوی و اجابت کن!»

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۵۰.

۲ ـ نهج‌البلاغه، نامهٔ ۶۲

ابراهیم فرمود:

«فَهَلْ رَأَیْتُ خَلیلاً یُمیتُ خَلیلَهُ»؟

ـ هیچ دیده‌ای که خلیلی، خلیل خود را قبض روح کند و بمیراند؟

ملک الموت این سخن راشنیده برای کسب تکلیف نزد خدای تعالی بازگشت و گفت: «خدایا سخن خلیل خود ابراهیم را شنیدی!» خدای تعالی فرمود که ای ملک الموت نزد وی بازگرد و بگو:

«هَلْ رَأیتَ حَبیباً یَکْرَهُ لِقاءَ حَبیبه؟ انَّ الحَبیبَ یُحِبُّ لِقاءَ حَبیبَهُ».[۱]

ـ هیچ دیده‌ای دوستی دیدار دوستش را خوش نداشته باشد! هر دوستی دیدار دوست خود را دوست دارد.

۲ ـ و در ارشاد القلوب دیلمی آمده که هنگامی حضرت داودعليه‌السلام تنها به صحرا و بیابان رفت، در این هنگام بدو وحی شد: چه شده که تو را تنها می‌بینم؟ عرض کرد:

«اِلهی اِشْتَدَّ الشَّوْقُ مِنّی اِلیٰ لِقائِكَ وَحالَ بَیْنی وَ بَیْنَ خَلْقِكَ؟ فَاَوْحیَ اللّٰهُ اِلَیْهِ، اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَاِنَّكَ اِنْ تَأْتِنی بِعَبْدٍ آبِقٍ اُثْبِتُكَ فِی اللَّوْحِ حَمیداً».[۲]

ـ معبودا شوق من به دیدارت سخت شده و همین اشتیاق میان من و خلق تو حائل گشته؟ خدا به او وحی فرمود: به نزد خلق من بازگرد که براستی اگر تو بنده گریخته‌ای را (که از درگاه من گریخته) به نزد من آری نام تو را در لوح محفوظ حمید و ستوده ثبت کنم.

۳ ـ و در داستان وفات سلیمان در کتاب علل‌الشرایع و عیون الاخبار از امام هشتم از پدرش از حضرت صادقعليه‌السلام روایت کرده است که روزی سلیمان بن داود به اصحاب خود فرمود: «خدای تعالی چنین سلطنتی که شایستهٔ دیگری نبود به من عنایت کرده، باد و انس و جنّ و پرندگان و وحوش را مسخّر من ساخته، و منطق طیر را به من آموخته، و از همه چیز به من داده و با همهٔ این احوال خوشی یک روز تا شب برای من کامل نشده و من میل دارم فردا به قصر خود درآیم و به بالای آن بروم و بر آنچه تحت فرمانروایی من

---

۱ ـ علل الشرایع، ص ۲۴، امالی صدوق، ص ۱۱۸.

۲ ـ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۸.

است بنگرم، کسی را اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را به آسایش بگذرانم».

اصحاب پذیرفتند و فردای آن روز سلیمان عصای خود را به دست گرفت و وارد قصر شده به بلندترین نقطهٔ قصر رفت و هم‌چنان تکیه بر عصا زده و با خوشحالی به اطراف قصر می‌نگریست و از آنچه خدا بدو عطا کرده بود مسرور بود که ناگاه جوانی زیبا صورت و خوش لباس را دید که از گوشهٔ قصر پدیدار شد.

سلیمان که او را دید متوجه وی شد و گفت: «چه کسی تو را وارد این قصر کرده است، و به اجازه چه کسی داخل شدی؟»

جوان پاسخ داد: «پروردگار قصر مرا داخل آن کرده و به اجازهٔ او وارد شدم!»

سلیمان گفت: «البته پروردگار آن سزاوارتر از من بوده، اکنون بگو که کیستی؟»

جوان گفت: «من فرشتهٔ مرگ (و ملک الموت) هستم.»

سلیمان پرسید: «برای چه آمده‌ای؟»

جوان گفت: «آمده‌ام تا جانت را بگیرم، و قبض روحت کنم».

سلیمان گفت:

«اِمْضِ لِما اُمِرْتَ بِهِ فَهٰذا يَوْمُ سُرورُي، أَبَى اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَنْ يَكُونَ لي سُرُورٌ دُونَ لِقائِهِ».[1]

ـ مأموریت خود را انجام ده که این روز خوشی و سرور من بود، و خدا نخواست که من جز به وسیلهٔ دیدار و لقاء او خوشی و سروری داشته باشم.

و این هم علّت اشتیاق به لقاء خدا

شیخ صدوق(ره) در کتاب خصال و توحید به سندش از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند:

«بِماذا اَحْبَبْتَ لِقاءَاللّٰهِ؟ قالَ: لَمّا رَأَيْتُهُ قَد اِخْتارَ لي دينَ مَلائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ

---

۱ ـ علل الشرایع، ص ۳۶؛ بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۷۹.

اَنْبِیائِهِ عَلِمْتُ اَنَّ الَّذی اَکْرَمَنی بِهذا لَیْسَ یَنْساني فَاَحْبَبْتُ لِقائَهُ».[۱]

ـ به چه خاطر دیدار خدا را محبوب داری؟ فرمود: هنگامی که او را دیدم برای من آئین فرشتگان و رسولان و پیمبران خود را انتخاب کرده دانستم که چنین خدایی که چنین کرامتی به من عنایت فرموده چنان نیست که مرا از یاد ببرد پس لقایش را محبوب دارم.

و این هم حال شیعیان و پیروان راستین آن حضرت

در روایت همّام بن عبادة ـ که در نهج‌البلاغة و کتابهای دیگر با مختصر اختلافی نقل شده ـ در یکی از نقلهای آن آمده که امیرالمؤمنین در اوصاف شیعیانشان فرموده:

«فَلَولاٰ الآجالُ الَّتي کَتَبَ اللّٰه لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ اَرْواحُهُم في اَجْسادِهِم طَرْفَةَ عَیْنٍ شَوْقاً اِلیٰ لِقاءِاللّٰهِ وَالثَّوابِ، وَ خَوْفاً مِنَ العِقابِ، عَظُمَ الخالِقُ في اَنْفُسِهِمْ وَ صَغُرَ مادُونَهُ في اَعْیُنِهِمْ...».[۲]

ـ ... و اگر نبود اجلهایی که خدا برای آنان معیّن فرموده و ثبت کرده است چشم بر هم زدنی روحهای آنان در بدنهاشان قرار نمی‌گرفت بخاطر شوقی که به دیدار خدا و پاداش او دارند، و ترسی که از کیفر دارند، آفریدگار نزد آنها عظیم است و آنچه جز او است در دیده‌شان کوچک است...

و در دعاهای دیگر

و در دعاهای دیگری نیز که آن بزرگواران به ما یاد داده و تعلیم فرموده‌اند از این نمونه دعاها بسیار است مانند دعای عظیم‌القدری که مشتمل بر اسماء حسنای الهی است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده، که در آن دعا آمده است:

«... وَ أَسألُكَ بِاسِمِكَ الَّذي کَتَبْتَهُ عَلیٰ قَلْبِ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَعَرفَ ما أَوْجَبْتَه إِلَیْهِ مِنْ وَحْیِكَ فَبِحَقِّ مُحمَّدٍ وَ آلِ مُحمَّد وَ بِحَقِّ حَقِّكَ عَلیٰ محمّدٍ وَ آلِ مُحمَّدٍ وَ بِحَقِّهِم

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۲۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۹۳.

عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصلّيَ عَلَيْهم أَجْمعين كَما صَلَّيْتَ وَ بارَكْتَ وَ رَحِمْتَ عَلىٰ إبْراهِيمَ وَ آلِ إبراهِيمَ إنَّكَ حَميدٌ مَجيد، وأَعْطِني سُؤْلي فِي الدُّنيا وَالآخِرَة فَإنَّكَ تَعْلَمُ سُؤْلي وَ مُناي وَ أَنْ تَجْعَلَ نَفسي مُطْمَئِنَّةً بِلِقائِكَ صابِرَةً عَلىٰ بَلائِكَ راضِيَةً بِقَضائِكَ مُشْتاقَةً إلى لِقائِك...».[1]

ـ... و تو را می‌خوانم به آن نامت که بر قلب محمدﷺ نوشته‌ای و (سبب شد که) شناخت آنچه را از وحی خود بدو وحی کرده‌ای پس بحق محمد و آل محمد و به حقّ همان حقی که بر محمد و آل محمد داری و به حقّی که آنها بر تو دارند از تو می‌خواهم که درود فرستی بر آنها همگی، همانگونه که درود و برکت و رحمت فرستادی بر ابراهیم و آل ابراهیم که براستی تو ستوده و مجید هستی، و خواسته‌ام را در دنیا و آخرت به من عطا فرمایی که براستی تو خواسته و دلخواهم را می‌دانی، و دیگر آنکه جانم را به دیدارت آرامش ده و بر بلایت بردبار و شکیبا کن و به قضای خود راضی گردان و به دیدارت مشتاق گردان.

و در مناجات محبّان ـ مناجات نهم روز شنبه ـ آمده:

««اِلٰهی فَاجْعَلْنا مِمَّنْ اِصْطَفَيْتَهُ لِقُربِكَ وَ وِلايَتِكَ، وَاَخْلَصْتَهُ لِوُدِّكَ وَ مَحبَّتِكَ وَ شَوَّقْتَهُ اِلىٰ لِقائِكَ، وَ رَضَّيْتَهُ بِقَضاءِكَ وَ مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ اِلىٰ وَجْهِكَ...».[2]

ـ معبودا ما را از کسانی قرار ده که به مقام قرب ولایت خود برگزیده‌ای و به دوستی و محبت خود خالص گرداندی، و به دیدار خود شائق کرده‌ای، و به قضای خود راضی ساخته‌ای و با نظر به روی خود مفتخر نموده‌ای...

و در دعای حضرت صدیقه طاهره...

و در دعای منقول از حضرت فاطمه سلام‌الله علیها نیز که پیش از این در فرازهای قبلی نیز قسمتهایی از آن را نقل کردیم آمده بود:

«... وَأَسْئَلُكَ الرِّضا بِالقَضاءِ، وَأَسْئَلُكَ بَرْدَ العَيْشِ بَعْدَالمَوْتِ، وَأَسْئَلُكَ النَّظَرَ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۶۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۸.

إلىٰ وَجْهِك، وَالشَّوْقَ إلىٰ لِقائِك...».

ـ و از تو خواهم رضا به قضایت را، و از تو خواهم خنکی زندگی پس از مرگ را، و از تو خواهم نظر به رویت و شوق به دیدارت را.

و در دعای عید اضحی آمده:

«... اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ الاَشْياءِ اِلَيَّ، وَاجْعَلْ اَخْوَفَ الاَشْياءِ عِنْدي خَوْفَكَ، وَارْزُقْنِي الشَّوْقَ اِلىٰ لِقائِكَ، وَاقْرُرْ عَيْني بِعِبادَتِكَ...».[1]

ـ معبودا محبّت خودت را محبوبترین چیزها نزد من قرار ده، و ترسناکترین چیزها را نزد من ترس خودت قرار ده، و روزیم گردان شوق دیدارت را، و روشن گردان دیده‌ام را به عبادت خود...

و بالاخره در دعای شب پنجشنبه که دستور داده‌اند برای خود و پدر و مادر دعا کنید آمده است:

«... اَسْئَلُكَ وَ لَهُما الاَجْرَ يَوْمَ القِيامَةِ وَالعَفْوَ يَوْمَ القَضاءِ وَ بَرْدَ العَيْشِ عِنْدَالمَوْتِ، وَ قُرَّةَ عَيْنٍ لاتَنْقَطِع، وَ لَذَّةِ النَّظَرِ اِلىٰ وَجْهِكَ، وَ شَوْقاً اِلىٰ لِقائِكَ».[2]

ـ از تو خواهم برای خود و برای آن دو پاداش روز قیامت و عفو روز قضاوت، و خنکی زندگی پس از مرگ و روشنی دیده‌ای که قطع نشود، و لذّت نظر به رویت، و شوق به دیدارت را...

و این هم پاداش مؤمن روزه‌دار

شیخ صدوق(ره) در کتاب خصال خود به سندش از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«لِلصّائِمِ فَرْحَتانِ، فَرْحَةٌ عِنْدَالاِفْطارِ، وَ فَرْحَةٌ عِنْدِ لِقاءِاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ».[3]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۷۰.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۲۰۵ ـ ۲۰۶.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۴۸.

ـ روزه‌دار را دو خوشحالی است، یکی خوشحالی در وقت افطار، و دیگر خـوشحالی در هنگام دیدار خدای عزّوجلّ.

که این پاداش بزرگ به شخص روزه‌دار عنایت شود که به «لقاءالله» نائل شود.

«مُتَزَوِّدَةً التَّقْویٰ لِیَوْمِ جَزٰائِكَ»

ـ خدایا چنانم کن که توشه‌بردار تقوی برای روز پاداش تو (روز قیامت) باشم.

در اینجا در دو بخش باید بحث کرد:

بخش اول ـ دستور به تهیهٔ زاد و توشه برای روز جزاء

دستور به تهیّهٔ توشه در آیات کریمهٔ قرآنی و روایات اهل بیت عصمت صلوات‌الله علیهم اجمعین با مضامین و تعبیرات جالب و مؤکّدی آمده است، چنانچه در قرآن کریم خدای تعالی با این بیان فرموده:

«وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ وَ تَزَوَّدُوا...».[1]

ـ و هر آنچه از کار خیر انجام دهید خداوند می‌داند و توشه برگیرید...

و در روایات هم نظیر این دستور بطور فراوان ذکر شده مانند این که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با تعبیری جالب نقل شده که در حدیثی فرمود:

«... أَلاٰ وَ إِنَّ اَفْضَلَ النّٰاسِ عَبْدٌ أَخَذَ فِی الدُّنْیٰا الکَفٰافَ، وَ صٰاحَبَ فِیهٰا العَفٰافَ، وَ تَزَوَّدَ لِلرَّحِیلِ، وَ تَأَهَّبَ لِلْمَسیرِ، اَلاٰ وَ اِنَّ اَعْقَلَ النّٰاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطٰاعَهُ وَ عَرَفَ عَدوَّهُ فَعَصٰاهُ، وَ عَرَفَ دٰارَ اِقٰامَتِهِ فَـاَصْلَحَهٰا، وَ عَـرَفَ سُـرْعَةَ رَحـیلِهِ

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیه ۱۹۷.

فَتَزَوَّدَلَها...».[۱]

ـ آگاه باشید که برترین مردم آن بنده‌ای است که در دنیا به اندازه کفاف برگیرد، و با عفاف همراه باشد، و برای کوچ کردن توشه برگیرد، و برای مسیری که در پیش دارد مهیّا گردد، هان که عاقل‌ترین مردم آن بنده‌ای است که پروردگار خود را شناخته اطاعتش کند، و دشمن خود را شناخته نافرمانیش کند و خانهٔ ماندگار خود را شناخته روبراهش کند، و سرعت کوچ کردن خود را (از این دنیا) شناخته و برای آن توشه برگیرد.

و در وصیّتی که به ابوذر غفاری(ره) فرموده این جمله آمده است:

«... وَ عَلَی العاقِلِ اَنْ یَکُونَ طالِباً لِثَلاثٍ: مَرَمَّةً لِمَعاشٍ، اَوْ تَزَوُّدٍ لِمَعادٍ، أَوْ تَلَذُّذٍ فی غَیْرِ مُحَرَّمٍ».[۲]

ـ ... بر شخص عاقل است که خواهان سه چیز باشد، روبراه کردن وضع زندگی، یا توشه‌گیری برای معاد، و یا لذّت بردن در آنچه حرام نباشد.

و در حدیث دیگری که انس بن مالک از آن حضرت روایت کرده اینگونه است که گوید: شنیدم از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرمود:

«یا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ شَمِّرُوا فَاِنَّ الاَمْرَ جِدٌّ، وَ تَأَهَّبُوا فَاِنَّ الرَّحِیلَ قَرِیبٌ، وَ تَزَوَّدُوا فَاِنَّ السَّفَرَ بَعِیدٌ، وَ خَفِّفُوا اَثْقالَکُمْ فَاِنَّ وَراءَکُمْ عَقَبَةً کَئُوداً وَلایَقْطَعُها اِلاَّ الْمُخَفَّفُونَ...».[۳]

ـ ای مسلمانان کمر همّت ببندید که کار جدّی است، و مهیّا شوید که کوچ نزدیک است، و توشه برگیرید که سفر دور است، و بارها را سبک کنید که پشت سرتان گردنه‌ای سخت است و از آن نگذرند جز سبکباران...

و در نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین و کتابهای دیگر روایت شده که آن حضرتعلیه‌السلام در پاسخ کسی که از دنیا نکوهش و مذمّت می‌کرد سخنانی فرمود که از آن جمله است:

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۱.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۷۲.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۸.

«... اِنَّ الدُّنْیا دٰارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَّقَها، وَ دٰارُ عٰافِیَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها، وَ دٰارُ غِنیً لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها، وَ دٰارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اِتَّعَظَ بِها...».[۱]

ـ ... براستی که این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانهٔ تندرستی است برای کسی که چیزی از آن بفهمد، و سرای بی‌نیازی است برای کسی که از آن توشه برگیرد، و جایگاه اندرز است برای کسی که از آن اندرز گیرد...

علی‌ؑ در شبهای تار برای کمی توشه می‌گریست؟

ضرار بن ضمرة نهشلی یکی از یاران و اصحاب امیرالمؤمنینؑ است که هنگامی نزد معاویه رفت و معاویه از او خواست تا علیؑ را برای او توصیف کند و او به معاویه گفت: این کار را از من مخواه و مرا معاف بدار، ولی معاویه اصرار کرد و بالاخره ضرار را به سخن واداشت و او در وصف علیؑ چنین گفت:

«رَحَمَ‌اللّٰه عَلیّاً کانَ وَاللّٰهِ فینا کَأَحَدنا، یُدنینا اذا أتیناه، وَ یُقَرِّبُنا اذا زُرْناه لایُغلق لَه دوننا باب، ولایَحجُبُنا عنه حاجب، و نَحْن واللّٰه مَع تَقریبه لنا و قُربه منّا لانُکلّمه لِهَیبته، وَلانبتَدیه لِعَظَمته، فاذا تَبَسّم فَمِن مِثْل اللّؤلُؤ المَنظُوم، فقال معاویة: زدنی فی صفته، فقال ضرار: رَحِمَ اللّٰه عَلیّاً کانَ واللّٰهِ طَویلَ السَّهاد قَلیل الرّقاد، یَتلو کتابَ‌اللّٰه آناء اللّیل و أطراف النَّهار، و یَجُود لِلّٰه بِمَهجَته، وَ یَبوء الیه بِعَبرتِه، لاتُغلق له السُّتور، ولایَدّخِرُ عَنّا البُدور، وَلایَستَلین الاتّکاء وَلایَستَخشِن الجفاء وَ لَو رأیتَه اذْ مِثّل فی محرابه و قد أرخَی اللّیلُ سُدولَه و غارت نُجُومَه و هو قابِض عَلی لِحیتَه یَتَمَلْمُل تَمَلْمَلُ السَّلیم وَ یَبکی بُکاء الحَزین وَ هُو یَقول: یا دُنیا أبی تَعَرَّضْت أَم الیَّ تَشَوَّقت هَیهات هَیهات لاحاجَة لی فیك أَبَنْتُكَ ثَلاثاً لارَجْعة لی عَلَیك، ثمّ یقول: واه واه لِبُعد السَّفرِ وَ قِلَّة الزّاد وَ خُشُونة الطَرَیق، قال: فبکی معاویة و قال: حَسْبك یا ضرار، کذلك واللّٰه کان

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، قصارالحکم، شمارهٔ ۱۳۱.

علّی، رحِم اللّه أبا الحسن».[۱]

ـ خدا رحمت کند علی را که به خدا سوگند در میان ما همچون یکی از ما بود (و برای خود حریمی نداشت) هرگاه نزدش می‌رفتیم ما را می‌پذیرفت، و هر چه از او مـی‌خواسـتیم اجابت می‌کرد، و هرگاه به دیدارش می‌رفتیم ما را نزدیک خود می‌نشاند، در را به روی کسی از ما نمی‌بست، و حاجبی و دربانی نداشت، ولی با همهٔ این نزدیکی که ما با او و او با ما داشت بخاطر هیبتی که داشت ما با وی سخن نمی‌گفتیم و بواسطهٔ عظمتش با وی آغاز سخن نمی‌کردیم. هنگامی که تبسم می‌کرد چنان بود که از روی صدفهای بـهم پیوسته پرده برمی‌دارد...

معاویه گفت: باز هم بیفزا!

ضرار گفت: خداوند علی را رحمت کند که به خدا سوگند بیداریش طولانی و خوابش اندک بود، و قرآن را در ساعتهای مختلف شب و روز تلاوت می‌کرد، جان خود را سخاوتمندانه در راه خدا می‌داد و اشک چشم به آستان او می‌ریخت، و پرده‌ها چـهره و مـحضر او را نمی‌بست، و کیسه‌های زر را از ما ذخیره نمی‌کرد، بر وابستگان خود نرم‌خو و بر جفاکاران بدخو نبود، ای کاش او را می‌دیدی که در محراب عبادت ایستاده در آن هنگام که شب پردهٔ تاریکی افکنده و ستارگانش را سرازیر افق کرده و علی در آن وقت دست به ریش خود گرفته و چون مار گزیده به خود می‌پیچید، و چون غمنده و محزون مـی‌گریست و چنین می‌گفت:

ای دنیا آیا به سراغ من می‌آیی و می‌خواهی مرا مشتاق خود سازی؟ هیهات هیهات (چه دور است...) که من نیازی به تو ندارم و سه طلاقه‌ات کرده‌ام که رجوعی در آن نیست.

آنگاه فرمود:

آه آه از دوری سفر و کمی توشه و سختی راه... در اینجا معاویه گریست و گفت: ای ضرار! بس است، به خدا سوگند علی چنین بود ـ خدا ابوالحسن را رحمت کند ـ.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۴؛ ملحقات احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۹۸.

داستان دیگری از گریهٔ آن حضرت

شیخ مفید(ره) در کتاب مجالس خود به سندش از حسن بصری داستان مشروحی از ورود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شهر بصره روایت کرده و در پایان آن نقل می‌کند که آن بزرگوار به راه افتاد تا داخل بازار بصره شد و مردم را دید که داد و ستد می‌کنند... و دنبالهٔ حدیث اینگونه است:

«... فَبَكىٰ بُكٰاءً شَديداً ثُمَّ قٰالَ: يٰا عَبيدَ الدُّنْيٰا وَ عُمّٰالِ اَهْلِهٰا اِذٰا كُنْتُم بِالنَّهٰارِ تَحْلِفُون وَ بِاللَّيْلِ في فِرٰاشِكُمْ تَنٰامُونَ، وَ في خَلاٰلِ ذٰلِكَ عَنِ الآخِرَةِ تَغْفَلُونَ فَمَتىٰ تَجْهَزُونَ الزّٰادَ، وَ تُفَكِّرُونَ فِي المَعٰادِ...؟».

ـ پس به سختی گریست سپس فرمود: ای بردگان دنیا و کارگران دنیاداران، هنگامی که شما در روز سوگند یاد می‌کنید، و شب هنگام نیز در بستر می‌خوابید، و در خلال آنها نیز از آخرت غافل وبی‌خبرید، پس چه وقت توشه فراهم می‌کنید و دربارهٔ معاد می‌اندیشید؟

و این هم وصیت امام مجتبی به جناده در آخرین ساعات زندگی

جُنادة بن ابی امیه گوید: در آن بیماری که امام حسن علیه‌السلام به دنبال آن از دنیا رحلت فرمود، به دیدار آن حضرت رفتم و در پیش روی آن حضرت طشتی بود پر از خون که در اثر زهر معاویه لعنه‌الله آن خونها در طشت ریخته بود. من که آن حضرت را به آن حال مشاهده کردم عرض کردم: ای مولای من چرا معالجه نمی‌کنید؟

در پاسخ فرمود:

«يٰا عَبْدَاللّٰهِ بِمٰاذٰا اُعٰالِجُ المَوْتَ»؟

ـ ای بندهٔ خدا مرگ را به چه چیز درمان کنم؟

من که این سخن را شنیدم گفتم:

«اِنّٰا لِلّٰه و اِنّٰا اِلَيْهِ رٰاجِعُونَ».

در این وقت آن بزرگوار به من رو کرده، فرمود:

«وَاللّٰهِ لَقَدْ عَهِدَ اِلَيْنٰا رَسُولُاللّٰهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اَنَّ هٰذا الاَمْر يَمْلِكُهُ اِثْنٰاعَشَرَ اِمٰاماً مِنْ وُلْدِ

عَلىٍّ وَ فٰاطِمَة، مٰا مِنّا اِلاّ مَسْمُومٌ اَوْ مَقْتُولٌ، ثُمَّ رُفِعَتِ الطَّسْتُ وَ بَكىٰ صَلَوٰاتُ اللّٰه عَليهِ وآلِهِ».

ـ به خدا سوگند رسول خدا ﷺ به ما سفارش فرموده که این امر خلافت را دوازده نفر امام از فرزندان علی و فاطمه مالک گردند، و هیچ یک از ما نیست جزآنکه یا مسموم گردد و یا کشته شود، آنگاه طشت را برداشتند و آن حضرت گریست.

جُناده گوید: من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا مرا موعظه کن!

فرمود: آری.

«اِستعدَّ لِسَفَرِك، وَ حَصِّل زادَكَ قَبْلَ حُلولِ أجَلِك، وَاعْلَمْ أَنَّك تَطْلُبُ الدُّنيا وَالمَوْتُ يَطْلُبُكَ، وَلاٰتَحْمِل هَمَّ يَوْمِكَ الّذي لَمْ يأتِ عَلىٰ يَوْمِكَ الّذي أنتَ فيهِ، وَاعْلَم أَنَّكَ لاٰتَكْسِب مِنَ المٰالِ شَيْئاً فَوْقَ قُوتِكَ إلاّ كُنْتَ فيهِ خٰازِناً لِغَيْرِك.

وَاعْلَمْ أنَّ في حَلاٰلِها حِسٰابٌ، وَ في حَرٰامِهٰا عِقٰابٌ، وَ في الشُّبَهاتِ عتٰاب، فَأَنْزِلِ الدُّنْيا بِمَنْزِلَة المَيْتَة، خُذْ مِنها مٰا يَكْفيكَ فَإن كان ذلكَ حلالاً كُنْتَ قد زَهَدْتَ فيها، و إنْ كٰانَ حَراماً لَمْ يَكُنْ فيهِ وِزْرٌ، فَأَخَذْتَ كَمٰا أَخَذْتَ مِنَ المَيْتَة، وَ إنْ كٰانَ العِتٰابُ فَإنَّ العِتٰابَ يَسير.

وَاعْمَل لِدُنْياك كَأَنَّكَ تَعيشُ أَبداً، واَعْمَل لِآخِرَتِك كَأَنَّكَ تَمُوتُ غداً، وَ إذا أَرَدْتَ عِزّاً بِلاٰ عَشيرة، وَ هَيْبَةً بِلا سُلْطٰان، فَاخْرُج مِنْ ذُلِّ مَعْصِية اللّٰهِ إلىٰ عِزِّ طٰاعَةِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ...».[۱]

ـ خود را برای سفری که در پیش داری آماده کن و توشهٔ خود را تهیّه کن پیش از آنکه اجل تو فرا رسد، و بدانکه تو دنیا را می‌طلبی و مرگ نیز تو را طلب می‌کند، و اندوه آن روزت راکه نرسیده بر آن روزی که در آن هستی بار مکن، و بدان که تو چیزی از مال راکه بیش از روزی توست به دست نمی‌آوری جز آنکه نسبت به آن خزینه‌دار دیگری هستی.

و بدانکه در حلال مال دنیا حساب است و در حرام آن کیفر و عقاب، و در شبهه‌ناکهای آن

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸؛ الانصاف بحرانی، ص ۱۲۱.

نیز عتاب و سرزنش، پس دنیا را به منزلهٔ گوشت مُرداری قرار ده (که فقط در مورد اضطرار و ناچاری از آن برگیری) و از آن به مقداری که تو را کفایت کند برگیر، پس اگر آن مقدار حلال بود که تو در آن زُهد ورزیده‌ای، و اگر حرام بود که وزر و گناهی در آن مقدار بر تو نیست، چون همانند آن است (که در وقت اضطرار) از مردار گرفته‌ای، و اگر عتابی هم باشد اندک است.

و برای دنیای خود به گونه‌ای کار کن که گویا همیشه زندگی می‌کنی، و برای آخرتت به گونه‌ای کار کن که گویا فردا خواهی مُرد، و اگرعزّتی خواهی بدون وسیلهٔ فامیل، و بزرگی و هیبتی خواهی بی‌آنکه از طریق سلطنت باشد، پس خود را از خواری و ذلّت نافرمانی و معصیت خداوند به عزّت و بزرگی اطاعت پروردگار عزوجلّ درآور...

بخش دوم ـ بهترین توشه‌ها تقوی است

در این باره نیز قرآن کریم بدنبال همان آیهٔ قبلی می‌فرماید:

«... فَإِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوىٰ».

ـ براستی که بهترین توشه تقوی است.

و در روایات نیز در حدیثی که قسمتی از آن را در صفحات قبل نقل کردیم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده:

«... أَلاٰ وَ إِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ مٰا صَحِبَهُ التَّقْوىٰ، وَ خَيْرَ الْعَمَلِ مٰا تَقَدَّمَتْهُ النِّيَّةُ، وَ أَعْلَى النّٰاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَاللّٰهِ أَخْوَفُهُمْ مِنْهُ».[1]

ـ آگاه باشید که بهترین توشه آن توشه است که تقوا همراه او باشد، و بهترین عمل آن عملی است که نیّت سرآغاز آن باشد، و والاترین مردم از نظر جایگاه آن کسی است که ترس او از خدای تعالی بیشتر باشد.

و در مواعظ و اندرزهای همین امام سجاد علیه السلام در تحف‌العقول و امالی صدوق آمده

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

است که در ضمن حدیثی طولانی می‌فرمود:

«وَلا تَرْكَنُوا إِلىٰ زَهْرَةِ الحَياةِ الدُّنْيا وَ ما فِيها رُكُونَ مَن اتَّخَذَها دارَ قَرارٍ وَ مَنْزِلَ استيطانٍ، فَإِنَّها دارُ قُلْعَةٍ وَ بُلْغَةٍ، وَدارُ عَمَلٍ، فَتَزَوَّدُوا الأَعْمالَ الصّالِحَةَ مِنْها قَبْلَ أَنْ تَخْرُجُوا مِنْها، وَ قَبْلَ الإِذْنِ مِنَ اللّٰهِ في خَرابِها، فَكَأَنْ قَدْ أَخْرَبَها الَّذي عَمَّرَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَابْتَدَأَها وَ هُوَ وَلِيُّ ميراثِها.

وَ أَسأَلُ اللّٰهَ لَنا وَلَكُم العَوْنَ عَلىٰ تَزَوُّدِ التَّقْوىٰ، وَالزُّهْدِ فيها، جَعَلَنا اللّٰهَ وَ إِيّاكُم مِنَ الزّاهِدينَ في عاجِلِ زَهْرَةِ الحَياةِ الدُّنيا، وَالرّاغِبينَ العامِلينَ لِأَجْلِ ثَوابِ الآخِرَةِ فَإِنَّما نَحْنُ بِهِ وَلَهُ».

ـ تکیه نکنید به زیبائیهای دنیا و آنچه در آن است همانند تکیه کردن آن کس که آن را خانهٔ ماندن و جایگاه وطن خود گرفته، زیرا دنیا خانه‌ای است که هر لحظه باید آمادهٔ کوچ از آن بوده و تنها وسیله‌ای است برای رساندن انسان به آخرت و خانهٔ عمل، پس توشه گیرید از آن، اعمال صالحه را پیش از آنکه از دنیا بروید، و پیش از آنکه اجازه خدا در ویرانی آن صادر شود، که گویا همان خدایی که در آغاز آبادش کرده آن را ویران کرده و او است سرپرست میراث زمین.

و از خدا درخواست دارم برای خود و شما کمک بر توشه گیری تقوا و زهد در دنیا را ـ خداوند ما و شما را از زاهدان و بی‌اعتنایان به زیورهای زودگذر دنیا قرار دهد، و از آنها که راغب و عامل برای پاداش آخرت هستند که براستی ما برای آخرت آفریده شده‌ایم.

و در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در یکجا آمده:

«إِنَّ تَقْوَى اللّٰهِ فِي اليَوْمِ الْحِرزَ وَالجُنَّةَ، وَ في غَدٍ الطَّرِيقُ إِلَى الجَنَّةِ».[۱]

ـ براستی که تقوای الهی، امروزهٔ دنیا نگهبان و سپر است، و در فردای قیامت راه بسوی بهشت است.

«لا زادَ كَالتَّقْوىٰ».[۲]

۱ ـ غررالحکم، ج ۲، ص ۵۹۵.

۲ ـ غررالحکم، ج ۶، ص ۳۵۴ و ج ۵، ص ۳۹۴.

ـ توشه‌ای همانند تقوی نیست.

«مَنْ اَحَبَّ فَوزَ الآخِرَةِ فَعَلَيْه بِالتَّقْوىٰ».[1]

ـ کسی که رستگاری آخرت را خواهد بدنبال تقوی رود.

و در مذمّت دنیا در خطبه‌ای که آغاز آن اینگونه است:

«اَمّا بَعْدُ فَاِنّي اُحَذِّرُكُم الدُّنْيا فَاِنَّها حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ حُفَّتْ بِالشَّهوٰاتِ...».

در همان خطبه فرموده:

«... لاٰخَيْرَ في شَيْءٍ مِنْ اَزْوٰادِهٰا اِلاّ التَقْوىٰ».[2]

ـ خیری در توشه‌های آن نیست جز تقوی.

داستانی جالب از امیرالمؤمنین علیه‌السلام

از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قبرستانی گذر کرد و بدانها فرمود:

«اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكُمْ يٰا اَهْلَ المَقْبَرَةِ وَالتُّربَة، اِعْلَمُوا اَنَّ المَنٰازِلَ بَعْدَكُم قَدْ سُكِنَتْ، وَ اَنَّ الاَمْوٰالَ بَعْدَكُم قَدْ قُسِّمَت، وَ اَنَّ الاَزْوٰاجَ بَعدَكُمْ قَد نُكِحَتْ، فَهٰذا خَبَرُمٰا عِنْدَنٰا فَمٰا خَبَرُ مٰا عِنْدَكُمْ؟ فَاَجٰابَهُ هٰاتِفٌ مِنَ المَقٰابِرِ نَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلاٰنَرىٰ شَخْصَهُ: عَلَيْكَ السَّلاٰمُ يٰا اَميرَالمُؤْمِنينَ وَ رَحْمَةُاللّٰهِ وَ بَرَكٰاتُهُ، اَمّٰا خَبَرُ مٰا عِنْدَنٰا فَقَدْ وَجَدْنٰا مٰا وُعِدْنٰاهُ، وَ رَبِحْنٰا مٰا قَدَّمْنٰاهُ، وَ خَسِرْنٰا مٰا خَلَّفْنٰاهُ».

ـ درود بر شما ای اهل گور و خاک، بدانید که خانه‌ها را پس از رفتن شما ساکن شدند، و مالها پس از شما تقسیم شد، و همسرانتان پس از شما ازدواج کردند، این بود خبری که نزد ما است، امّا خبر نزد شما چیست؟ (اصحاب گفتند:) در این وقت هاتفی پاسخ آن حضرت را داد که ما تنها صدای او را می‌شنیدیم ولی شخص گوینده را نمی‌دیدیم، و اینگونه گفت:

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۱۱.

ـ بر تو باد درود ای امیرمؤمنان و رحمت خدا و برکات او، اما خبری که نزد ما است اینکه آنچه به ما وعده داده بودند آن را یافتیم، و آنچه را از پیش فرستاده بودیم سودش را بردیم، و آنچه را بجای گذاردیم زیان کردیم.

در این وقت امیرالمؤمنین علیه السلام رو به اصحاب کرده فرمود: آیا شنیدید؟ عرض کردند: آری ای امیر مؤمنان، فرمود:

«فَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزّٰادِ التَّقْوىٰ».[۱]

ـ پس توشه گیرید که براستی بهترین توشه‌ها تقوی است.

تقوی: نجات دهندهٔ انسانهای با ایمان از دوزخ

در سورهٔ مبارکهٔ مریم آیه‌ای است که مفسّران در معنای آن بحثهای زیادی کرده و ظاهر آن دهشت‌زا است و انسان را سخت به دلهره و وحشت روز قیامت می‌اندازد، و آن آیه اینگونه است که دربارهٔ وضع دوزخ می‌فرماید:

«وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظّٰالِمِينَ فِيهٰا جِثِيّاً».[۲]

ـ کسی از شما نیست جز آنکه وارد دوزخ شود و این چیزی است که بر پروردگار تو حتمی و گذشته است، سپس نجات دهیم آنها را که تقوا داشته‌اند و ستمکاران را به زانو درآمده در آن واگذاریم.

سخنی از یکی بزرگان اسلام

و توضیح بیشتر را خوب است در ضمن گفتار یکی از فرماندهان لشکر اسلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که در جنگ موته مفتخر به شهادت شد ـ یعنی عبدالله بن رواحه رضوان‌الله تعالی علیه ـ بشنوید:

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۸۵.

۲ ـ سورهٔ مریم، آیه ۷۰ ـ ۷۱.

وی یکی از سه فرماندهی بود که رسول خداﷺ برای لشکر اسلام تعیین کرده بود و از بزرگان انصار مدینه بود.

در حدیث است هنگامی که لشکر از مدینه حرکت می‌کرد و مردم برای خداحافظی آمده بودند عبداللّه بن رواحة را دیدند که گریه می‌کند و چون سبب گریه‌اش را پرسیدند گفت: به خدا سوگند من علاقه‌ای به دنیا ندارم و گریهٔ من برای آن است که از رسول خدا شنیـــدم این آیه را درباره دوزخ می‌خواند که خدای تعالی فرموده:

«وَ اِنْ مِنْكُم اِلاّٰ وٰارِدُهٰا كٰانَ عَلىٰ رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً».

ـ و با این ترتیب ورود من به جهنّم حتمی است، امّا نمی‌دانم چگـونه از دوزخ بـیرون خواهم آمد.

«مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ اَوْلِيٰائِكَ مُفٰارِقَةً لِاَخْلاٰقِ اَعْدٰائِك»

«سنّت» در لغت به معنای راه و روش ـ طریقه و سیره ـ است و گاه نیز سنّت در مقابل فرض و واجب گفته می‌شود و در اینجا ظاهراً همان معنای اول منظوراست.دراین فراز امام سجاد﷣ از خدا می‌خواهد که در زندگی خود راه و روش دوستان و اولیاء خدا را پیروی کند، و راه و روش خود قرار دهد، و از خُلق و خوی دشمنان خدا دوری کرده و فاصله گیرد.

و در دعای روزهای ماه مبارک رمضان نیز می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْني مُحِبّاً لِاَوْلِيٰائِكَ، وَ مُعٰادِياً لِاَعْدٰائِكَ، مُسْتَنّاً بِسُنَّة خٰاتَمِ اَنْبِيٰائِك، يٰا عٰاصِمَ قُلُوبِ النَبِيّينَ».[1]

ـ خدایا مرا دوستدار دوستانت و دشمن دارنده دشمنانت قرارم ده، و چنان کن که سنّت خاتم پیمبرانت را شیوهٔ خود قرار دهم ای نگهدارندهٔ دلهای پیامبران.

و در نهج‌البلاغه است که امیرالمؤمنین﷣ می‌فرمود:

«اِقْتَدُوا بِهُدىٰ نَبِيّكم فَاِنَّهُ اَفْضَلُ الهُدىٰ وَاسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ فَاِنَّهُ اَهْدَى السُّنَنَ».[2]

ـ اقتداء کنید به راهنمایی پیامبرتان که برترین هدایت‌ها است، و سنّت او را راه و روش خود قرار دهید که راهبرترین سنتها است.

---

۱ ـ مفاتیح‌الجنان دعای روز ۲۵ ماه رمضان.

۲ ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۱۰.

و در دعاهای دیگر نیز شبیه به این درخواست را از خدای تعالی به ما دستور داده‌اند مانند دعایی که در تعقیب نمازها از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده و در آن آمده است:

«... اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحمّد وَ آلِ مُحمّد، وَلاٰتَصْرِفْ عَنّي وَجْهَك، وَلاٰتَمْنَعْني فَضْلَكَ، وَلاٰتَحْرِمني عَفْوَكَ، وَاجْعَلْني اُوٰالي اَوْلِيائَكَ، وَ اُعٰادِي اَعْدٰائَكَ، وَارْزُقْني الرَّهْبَةَ مِنْكَ، وَالرَّغْبَةَ اِلَيْكَ، وَالخُشُوعَ وَالوِقٰارَ، وَالتَّصديقَ لِأَمْرِكَ، وَالتَّصديقَ بِكِتٰابِكَ، وَاِتّبٰاعَ سُنَّةَ نَبِيّك...».[۱]

ـ معبودا درود فرست بر محمد و آل محمد و رویت را از من بازمگردان، و فضل خود را از من دریغ مدار، و از عفو خود مرا محروم مکن، و چنان کن که اولیاء تو را دوست بدارم و دشمنانت را دشمن دارم و روزیم کن بیم از خودت را و رغبت بسویت و خشوع و افتادگی، و تصدیق امرت و تصدیق به کتابت و پیروی سنت پیامبرت را...

و در دعای سعی صفا و مروه آمده:

«اَللّٰهُمَّ اسْتَعْمِلْنٰا بِطٰاعَتِكَ وَاَحْيِنٰا عَلىٰ سُنَّةِ نَبِيِّكَ، وَ تَوَفَّنٰا عَلىٰ مِلَّةِ رَسُولِكَ، وَ اَعِذْنٰا مِنْ مُضِلاّٰتِ الفِتَنِ».[۲]

ـ خدایا ما را به طاعت خود وادار، و بر سنّت پیامبرت زنده بدار، و بر ملّت و آئین پیامبرت بمیران و پناهمان ده از فتنه‌های گمراه کننده.

و در دعای عرفه آمده است:

«... فَلاٰ تَصْرِف اللّٰهُمَّ عَنّي وَجْهَكَ، وَلاٰتَمْنَعْني فَضْلَكَ، وَلاٰتَحْرِمْني طَوْلَكَ وَ عَفْوَكَ، وَاجْعَلْني اُوٰالي اَوْلِيٰائَكَ وَ اُعٰادي اَعْدٰائَك، وَارْزُقْنِي الرَّهْبَةَ وَالرَّغْبَةَ وَالخُشُوعَ وَالوَفٰاءَ وَالتَّسليمَ وَالتَّصديقَ بِكِتٰابِكَ وَ اِتّبٰاعِ سُنَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمّد صلّی‌الله‌علیه‌وآله».[۳]

ـ ... پس ای خدا از من روی مگردان و از فضل خود دریغم مدار، و از رحمت و عفو خود

۱ ـ مصباح شیخ ص ۷۳، مصباح کفعمی ص ۴۱.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۳۴۵.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۶۰.

محرومم مکن، و چنانم کن که دوستانت را دوست بدارم و دشمنانت را دشمن، و ترس از خود و رغبت و خشوع و وفاء و تسلیم و تصدیق به کتاب خود و پیروی سنت پیامبرت محمدﷺ را روزی من گردان.

و یکی از فقرات همین زیارتنامه هم این بود که:

«وَاتَّبَعْتَ سُنَنَ نَبِیِّهِ».

سنّت اولیاء الهی چیست؟

و بهرصورت در اینکه پیروی کردن راه و روش رسول خدا و اولیاء الهی یکی از فضائل و یکی از دستورات بزرگان دین است که بدان امر فرموده‌اند جای بحث و تردید نیست، اما آنچه مهم است شناخت این راه و روش و سنّتها است که ممکن است انسان در شناخت آنها دچار اشتباه شود، و بجای آنکه سنّتی بجای آورد خلاف سنّت انجام دهد، و برای روشن شدن مطلب به این حدیث که در ضمن داستانی جالب روایت‌شده توجه کنید:

شیخ کلینی(ره) در کتاب شریف کافی به سندش از امام صادقؑ روایت کرده که فرمود:

همسر عثمان بن مظعون[1] نزد رسول خداﷺ آمده و شکایت شوهرش را به آن حضرت نموده عرض کرد: کار عثمان این شده که روزها را روزه بدارد و شبها را تا به صبح به عبادت و نماز بگذراند، پس رسول خدا خشمناک آمد در حالی که کفش خود را برداشته بود و هم چنان نزد عثمان آمده او را دید که نماز می‌خواند، در این وقت نماز عثمان تمام شده متوجه رسول خداﷺ شد، حضرت بدو فرمود:

«یا عُثْمان لَمْ یُرْسِلِنی اللّٰهُ بِالرُّهْبانیَّةِ وَلٰکِن بَعَثَنی بِالحَنیفیَّةِ السَّهْلَةِ السَمْحَة،

---

۱ ـ عثمان بن مظعون از مسلمانان صدر اسلام است و گویند چهاردهمین نفری بود که در آغاز اسلام ایمان آورد، و دوبار به حبشه هجرت کرد، و نخستین مسلمانی است که به مدینه هجرت کرد چنانچه نخستین کسی است، که از مهاجرین در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع دفن شد، و از کسانی است که در عبادت سخت کوشا بود، و رسول خدا(ص) نیز به او عنایت خاصی داشت و برای اطلاع بیشتر به قاموس الرجال ج ۶ ص ۲۶۸ و سایر کتابهای تراجم مراجعه شود.

أُصُومُ وَأُصَلِّي وَ أَلْمِسُ أَهْلِي، فَمَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتِي وَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي النِّكَاحَ».[۱]

ـ ای عثمان خداوند مرا به دیرنشینی و ترک دنیا نفرستاده، بلکه مرا به آیین راست و آسانی که تکلّفی در آن نیست فرستاده، نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم، و با همسرم تماس گرفته و نزدیک می‌شوم، و هرکس که فطرت و آئین مرا دوست می‌دارد باید سُنّت راه و روش مرا در پیش گیرد، و از سُنّت من یکی هم ازدواج است.

داستان دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام

و نظیر این حدیث داستان دیگری در نهج‌البلاغه آمده که در زمان توقف امیرالمؤمنین در بصره اتفاق افتاده و سید رضی(ره) در خطبهٔ ۲۰۹ داستان را اینگونه روایت کرده:

هنگامی که آن حضرت در بصره بود به عیادت علاء بن زیاد حارثی که از اصحاب آن حضرت بود رفت و او را در خانه‌ای وسیع و فراخ دید و بدو فرمود:

«مٰا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَةِ هٰذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيا، وَ أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجَ؟ وَ بَلىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ، وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ.

فقال له العَلاء، يا اميرالمؤمنين، اشكو اليك اخى عاصم بن زياد. قال: و ماله؟

قال: لبس العباءة و تخلّى عن الدنيا، قال: عليَّ به. فلما جاء قال:

يٰا عُدَيَّ نَفْسِهِ! لَقَد اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ! أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ! أَتَرىٰ اللّٰهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ، وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا! أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ!

قال: يا اميرالمؤمنين، هذا أنت فى خشونة ملبسك و جُشوبة مأكلك!

قالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللّٰهَ تَعالىٰ فَرَضَ عَلىٰ أَئِمَّةِ الْعَدْلِ أَن يُقَدِّرُوا

---

۱ ـ فروع کافی، ج ۲، ص ۵۶.

أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النّاسِ، كَيْلاَ يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ!

ـ این خانهٔ با این وسعت را در این دنیا برای چه می‌خواهی؟ با اینکه درآخرت به آن نیازمندتری! آری مگر اینکه بخواهی به این وسیله به آخرت برسی یعنی مهمانی کنی (و مهمانان در آن راگرامی داری)، صله رحم نمایی و بدین وسیله حقوق (لازم خود را) اظهار کرده به مورد خود قرار دهی! که در این صورت با این خانه به آخرت نائل شده‌ای!

علاء گفت: ای امیرمؤمنان از برادرم «عاصم بن زیاد» پیش تو شکایت می‌آورم.

فرمود: مگر چه کرده؟

علاء پاسخ داد: عبایی پوشیده و از دنیا کناره گرفته است. امام علیه السلام فرمود: حاضرش کنید. هنگامی که آمد به او فرمود:

ای دشمنک جان خود! شیطان در تو راه یافته و هدف تیر او قرار گرفته‌ای! آیا به خانواده و فرزندانت رحم نمی‌کنی؟

تو خیال می‌کنی خداوند طیبات و چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که از آنها استفاده کنی؟! تو در پیشگاه خداوند بی‌ارزشتر از آنی که بدینگونه با تو رفتار کند!

«عاصم» گفت: ای امیرمؤمنان! امّا تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سرمی‌بری در حالی که پیشوا و امام ما هستی؟ و بر ما لازم است به تو اقتدا کنیم.

فرمود: وای بر تو! من مثل تو نیستم (و وظیفهٔ من غیر از شما است) خداوند بر پیشوایان حقّ واجب شمرده که بر خود سخت گیرند و همچون طبقهٔ ضعیف مردم باشد، تا نداری فقیر او را به هیجان نیاورد که سر از فرمان خداوند برتابد.

توجّه و دقّت در این دو حدیث شریف، راه روشنی را پیش روی ما باز می‌کند، و این حقیقت را گوشزد می‌کند که انسان برای رسیدن به سعادت و کمال باید از طریقهٔ پیامبر و رهبران الهی پیروی کند و سنّت و راه‌وروش‌آنها را دنبال کند، نه آنکه از پیش خود طریقه‌ای انتخاب کند، که چه بسا در اینگونه موارد انسان به خیال خود راه بهشت را می‌پیماید، در صورتی‌که در حقیقت راه دوزخ را طی می‌کند، و بجای ثواب، عقاب برای خود ذخیره می‌سازد...

و ما در طول تاریخ از این نمونه انسانها فراوان داشته‌ایم که بخاطر همین بی توجّهی خود را گمراه کرده و دیگران را نیز به گمراهی کشانده‌اند، که بهترین نمونهٔ آنها خوارج نهروان و پیروان آنها در قرون و اعصار پس از آنها بوده‌اند.

و هم چنین بدعت گزاران و گروههای دیگری امثال برخی از متصوفه و صوفی مسلکانی که برای رسیدن به سعادت شیوه‌های خود ساخته‌ای را در پیش گرفته و به دروغ خود را اهل طریقت هم می‌دانند...

* * *

و البته آنچه در اینجا مهمّ و دشوار است راه شناخت این سنّتها است، چون در شناخت و بدست آوردن سنتها نیز ممکن است انسان دچار اشتباه و انحراف شود، و بجای راه به بیراهه رود، و بجای آنکه به کعبه واصل گردد سر از ترکستان درآورد، چون دامهایی را که شیطان سر راه سعادت انسان نهاده همگی آشکار و پیدا نیست، بلکه بسیاری از این دامها پنهان و مخفی است و شیاطین جنّی و انسی در سر راه فرزندان آدم با چهره‌های گوناگون خودنمایی می‌کنند...

و راه شناخت سنّتهای رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله و اولیاء الهی را با همان روایات و کتابهای معتبری که در این باره رسیده و نوشته شده به ما نشان داده‌اند که با مراجعه می‌توان آنها را از روی آن روایات و کتابها بدست آورد.[۱]

شمّه‌ای از سنّتهای و سیره‌های عملی رسول خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله

و ما در اینجا برای تیمّن و تبرک به چند حدیث[۲] که از روی کتابها و روایات معتبر، برای شما انتخاب کرده‌ایم اکتفا کرده و به سراغ فرازهای بعدی می‌رویم ضمن اینکه این سنّتها درسهای اخلاقی و آموزندهٔ خوبی نیز برای سازندگی ما خواهد بود ـ انشاءالله

---

۱ ـ از جمله کتابهای جالب و جامعی که اخیراً در این باره نوشته شده کتاب «سنن النبی» تألیف مرحوم علامه طباطبایی است که به فارسی نیز ترجمه شده.

۲ ـ روایات زیر را در سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۱۳ ـ ۴۱۸ بخوانید.

تعالی ـ:

انس بن مالک گوید: «نُه سال تمام خدمتکاری رسول خدا ﷺ را کردم و در این مدت هرگز به من نگفت: چرا این کار را کردی، و هیچگاه در کاری از من عیب نگرفت...»

در حدیث دیگری گوید:

«ده سال خدمتکاری رسول خدا ﷺ را کردم، هرگز به من «اُفّ» نگفت...» تا آنکه گوید: «غذای افطار و سحر آن حضرت شربتی بود که گاهی شیر بود و گاهی هم نان ترید می‌کرد و به صورت مایعی درآورده و می‌خورد... و شبی اتفاق افتاد که من غذای مزبور را برای او تهیه کردم ولی غیبت آن حضرت به طول انجامید و من که فکر کردم بعضی از اصحاب، آن حضرت را برای افطار دعوت کرده‌اند. غذا را خوردم و چون ساعتی از شب گذشت رسول خدا ﷺ بیامد و از یکی از همراهان آن حضرت پرسیدم: «آیا رسول خدا ﷺ افطار کرده و کسی او را دعوت کرده بود؟» گفت: «نه». من آن شب را با چنان اندوهی سپری کردم که جز خدای تعالی کسی نمی‌داند و همهٔ اندوهم برای آن بود که می‌ترسیدم رسول خدا ﷺ به دنبال غذای خود برود و آن را نیابد و من نتوانم جواب گویم. ولی آن شب گذشت و رسول خدا ﷺ روزه گرفت و تاکنون هم از من دربارهٔ آن شب و غذای خود چیزی نپرسیده است».

در حدیث آمده که آن حضرت در یکی از سفرها دستور داد گوسفندی را ذبح کنند. مردی گفت: «ذبح گوسفند با من»، دیگری گفت: «کندن پوست آن هم به عهدهٔ من»، سومی گفت: «طبخ آن هم با من»، رسول خدا ﷺ فرمود:

«وَ عَلَيَّ جَمْعُ الحَطَب».

ـ جمع کردن هیزم هم با من.

اصحاب عرض کردند: «ما کار شما را انجام می‌دهیم.» فرمود: «می‌دانم ولی خوش ندارم بر شما امتیازی داشته باشم، زیرا خداوند خوش ندارد بندهٔ خود را ممتاز از دیگران ببیند.» سپس برخاست و به جمع آوری هیزم مشغول شد.

هنگامی که یکی از اصحاب و یارانش با او دیدار می‌کرد از او جدا نمی‌شد تا آن شخص جدا شده و خداحافظی کند، و اگر به کسی دست می‌داد دستش را رها نمی‌کرد تا آن شخص رها کند، و چون کسی در محضر او می‌نشست برنمی‌خاست تا او برخیزد.

مریضان را عیادت می‌کرد، به تشییع جنازه می‌رفت، بر الاغ سوار می‌شد، و در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی النضیر بر الاغی سوار بود که دهانه‌اش ریسمانی از لیف خرما بود و پالانش تکه‌ای از لیف خرما بود.

ابوذر گوید: «رسول خدا ﷺ در میان اصحاب خود می‌نشست به گونه‌ای که وقتی ناشناسی وارد می‌شد (و رسول خدا ﷺ را نمی‌شناخت) نمی‌دانست کدام یک رسول خداست تا اینکه می‌پرسید «کدامیک از شما رسول خداست؟» در روایت انس بن مالک آمده که مجلس رسول خدا ﷺ حلقه‌وار بود و بالا و پایین نداشت.

جابر گوید: «هیچگاه از رسول خدا چیزی نخواستند که در پاسخ «نه» بگوید.»

از عایشه پرسیدند که رسول خدا وقتی در خانه تنها می‌شد چه می‌کرد؟ گفت: «جامه‌اش را می‌دوخت و نعلین خود را وصله می‌زد.»

انس گوید: هر گاه رسول خدا مردی از برادرانش را سه روز دیدار نمی‌کرد سراغ او را می‌گرفت، و احوالش را می‌پرسید، اگر به سفر رفته و غایب بود برای او دعا می‌کرد، و اگر در محل حضور داشت به دیدارش می‌رفت و اگر بیمار بود عیادتش می‌کرد.

* * *

از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

«خَمْسٌ لا اَدَعَهنَّ حتّی المَمات، الاکْلَ عَلی الحَضیضِ مَعَ العَبیدِ، وَ رُکُوبي الحِمار مُؤْکَفاً، و حَلْبِی العَنْزَ بِیَدي، وَلَبْسِ الصُّوفِ، وَالتَّسلیمَ عَلَی الصِّبْیان لِتَکُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدي».

ـ پنج چیز است که تا هنگام مرگ از آنها دست برندارم: غذا خوردن روی زمین با بردگان، و سوار شدن بر الاغی که تنها پلاسی دارد، و دوشیدن بُز به دست خودم، و پوشیدن جامهٔ پشمین، و سلام بر کودکان تا سنّتی باشد پس از من.

ازامام باقرعليه السلام روایت شده که روزی رسول خداصلى الله عليه وآله براى کاری از خانه بیرون رفت و فضل بن عباس را دید و فرمود: «این پسرک را پشت سر من سوار کنید.» و چون او را سوار کردند رسول خداصلى الله عليه وآله با دست خود از عقب او را نگهداشت تا او را به مقصد رسانید.

در حجةالوداع اسامة بن زید را در بازگشت از موقف پشت سر خود سوار کرد، و هم‌چنین عبدالله بن مسعود و دیگران و فضل بن منده روایت کرده و گفته است: کسانی که رسول خدا ردیف خود بر مرکب سوار کرده (در تاریخ) سی و سه نفر بوده‌اند.

بالاخره سیره‌نویسان در یک جمله گفته‌اند:

«كانَ ـ صَلَّى الله عَليه وَ آله ـ في مِهْنَةِ اَهلِه، يَقْطَعُ اللَّحْمَ وَ يَجْلِسُ عَلَى الطَّعامِ مُحَقَّراً... وَ يُرَقِّعُ ثَوْبَه، وَ يَخْصِفُ نَعْلَه وَ يَخْدِمُ نَفْسَه، وَ يَقُمُّ البَيْتَ، وَ يَعْقِلُ البَعيرَ، وَ يَعْلِفُ ناضِحَهُ، وَ يَطْحَنُ مَعَ الخادِمِ وَ يَعْجِنُ مَعَها، وَ يَحْمِلُ بِضاعَتَهُ مِنَ السُّوقِ، وَ يَضَعُ طَهُورَهُ بِاللَّيلِ بِيَدِهِ، وَ يُجالِسُ الفُقَراءَ، وَ يُواكِلُ المَساكينَ وَ يُناوِلُهُم بِيَدِهِ، وَ يَاكُلُ الشاةَ مِنَ النَّوىٰ في كَفِّهِ، وَ يَشْرِبُ الماءَ بَعْد اَنْ سَقِيَ اَصْحابَه وَ قالَ: ساقِي القَوْمِ آخِرُ هُمْ شُرباً...»

ـ رسول خدا در خانه در خدمت اهل خانه بود، گوشت خُرد می‌کرد، و خیلی افتاده و محقَّرانه بر سر سفرهٔ غذا می‌نشست، جامه‌اش را وصله می‌زد، نعلین خود را می‌دوختی، خادم خود بود، خانه را جارو می‌کرد، شتر را زانوبند می‌بست، به کمکِ خدمتکارش آرد و خمیر می‌کرد، آنچه از بازار می‌خرید خود به خانه می‌برد. و آب وضوی خود را به دست خود می‌نهاد، با فقیران مجالست داشت و با مسکینان غذا می‌خورد و به آنها دست می‌داد، گوسفند، هسته را از میان دست او می‌خورد، و آب را وقتی می‌نوشید که اصحاب و یاران خود را آب داده باشد و می‌فرمود: «ساقی باید آخر بنوشد.»

بردباری و عفو آن حضرت

انس بن مالک گوید: نزد رسول خداصلى الله عليه وآله بودم و آن حضرت بُردی بر دوش داشت که کناره‌اش زِبْر و خشن بود، در این وقت عربی آمد و آن بُرد را به سختی کشید چنانکه کنارهٔ بُرد در پوست گردن آن حضرت خراشی ایجاد کرد آنگاه گفت:

«يا مُحَمّد اِحمَل لى عَلىٰ بَعيرىَّ هذَين مِن مالِ اللهِ الَّذى عِندك فَاِنّك لا تَحمِل

لي مِن مالِكَ وَ لا مالِ أَبيكَ».

ـ ای محمد بر این دو شتر من از مال خدا که نزد توست بار کن که نه از مال توست و نه از مال پدرت...!

رسول خداﷺ سکوت کرد و سپس فرمود:

«اَلمالُ مالُ اللهُ وَ أَنا عَبْدُهُ».

ـ همه مال خداست و من هم بنده او هستم.

آنگاه فرمود: «ای مرد عرب آیا حاضر به تلافی آنچه با من انجام دادی هستی؟»

گفت «نه!» فرمود: «چرا!» گفت:

«لِأَنَّكَ لاتُكافِيُ السَيِّئَةَ بِالسَّيِئَةَ».

ـ زیرا تو کسی نیستی که بدی را به بدی تلافی کنی!

رسول خداﷺ خندید و دستور داد شترانش را یکی جو و دیگری خرما بار کردند و او را روانه کرد.

* * *

در فتح مکّه

نمونهٔ بارز این گذشت و بزرگواری و بردباری را به طور جامع و کامل می‌توان در داستان فتح مکه مشاهده کرد که رسول خداﷺ پس از گذشت بیش از بیست سال از آغاز بعثت، و تحمل آن همه آزار و شکنجه و مصیبت از مشرکین قریش در جنگهای اُحد وپیش و بعد از آن و قتل عزیزانش همچون حمزه و حارث بن عبدالمطلب و دیگران هنگامی که مکّه را فتح کرد، و با لشکر مُجهّز ده هزار نفری وارد مکه و مسجدالحرام شد. مشرکان مکّه و سرکردگان و سخنوران آنها مانند ابوسفیان و سُهَیْل بن عمرو و دیگران در کنار مسجدالحرام صف کشیده بودند و با خود فکر می‌کردندآیا اکنون که پیغمبر اسلام مکه را فتح کرده پاسخ آن همه شکنجه‌ها و تهمت و افتراها و تمسخر و تکذیبها و بالاخره آن همه لشکرکشی‌ها و توطئه‌هایی را که در طولِ بیست سال تمام بر ضدّ او

کردند تا جایی که برای قتل او همدست شدند و او را ناچار کردند شبانه شهر و دیار و کعبهٔ آمال خود را رها کند، چه خواهد داد و چه تصمیمی دربارهٔ آنها خواهد گرفت. از سوی دیگر ده هزار سپاهی اسلام که از طواف فراغت حاصل کرده فضای مسجد را پر نموده و جای ایستادن را بر مردم تنگ ساخته بودند و همه منتظر بودند تا سرانجام کار را ببینند. ناگهان دیدند چهرهٔ زیبا و درخشانِ محمدﷺ از میان درهای کعبه نمودار شد و دو دست خود را به دو طرف در گرفت و نگاهی به چهره‌های رنگ پریده و اجسادِ لرزان مکّیان کرد و با یک نگاه ممتدّ همه را از نظر گذرانید.

مردم خواستند بدانند آیا این رادمرد الهی و قهرمان مبارزه با شرک و بت پرستی چه خواهد گفت و با دشمنان خود چه رفتاری انجام خواهد داد.

چشمها به لبِ پیغمبر دوخته شد و سکوت مبهمی سراسر مسجد را فرا گرفت. در یک قسمت مسجـد مشرکین صف کشیده بودند، و دلهاشان از تـرس مـی‌تپید، و در قسمتِ دیگر، قلبهای لشکریان پیروز اسلام لبریز از شوق و پیروزی بود. قریشیان مرگ و حیات خود را در میان لبان پیغمبر می‌دیدند و خشم و رحمت را در چشمان رسول خداﷺ و نگاههایش می‌خواندند.

اکثریت آنان که هنوز محمدﷺ را به نبوت نشناخته بودند و او را پـیامبر الهـی نمی‌دانستند، حق داشتند وحشت و اضطراب داشته باشند، زیرا اگر آن روز پیغمبر بزرگوار اسلام مانند سرداران فاتح دیگری که آنها سـابقه‌شان را داشـتند بـا گـفتن یک جـمله «اَلْقَتْل» ویا«النَّهْب» و یا «اَلأَسْر» فرمان قتل و یا غارت و اسارت آنها را صادر مـی‌کرد، مردی از قریش زنده نمی‌ماند و خانه‌ای به جای نبود. اما نمی‌دانستند که او پیامبر الهی و به تعبیرِ قرآن کریم «رَحْمَةٌ لِلْعالَمین» است، و در هنگام اقتدار و پیروزی مغرور نشده و تحت تأثیر هوی و هوسهای شخصی و نفسانی قرار نخواهد گرفت.

باری لحظه‌های پراضطراب و تاریخی آن روز برای آنان به کُندی گذشت و انتظار به پایان رسید و صدای روح افزای فاتح مکه در فضا طنین انداز شد و با همان جمله‌ای که بیست سال پیش دعوت آسمانی خود را با آن آغاز کرده بود سخن را آغاز کرد و گفت:

«لا اِله اِلاّ اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریكَ لَه، صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الاَحْزابَ وَحْدَهُ».

ـ معبودی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد، وعده‌اش راست درآمد و بنده‌اش را نصرت و یاری داد و احزاب را به تنهایی منهزم ساخت.

آنگاه برای آنکه خیال قریشیان را از هرگونه انتقامی که فکر می‌کردند پیغمبر از آنها بگیرد، راحت کند و دلشان را آرام نماید، آنها را مخاطب ساخته فرمود:

«ماذا تَقُولُونَ وَ ماذا تَظُنُّونَ؟»

ـ آیا در (بارهٔ من) چه می‌گویید و چه فکر می‌کنید؟

با این دو جملهٔ کوتاه می‌خواست نظریهٔ آنها را نسبت به خود و رفتارش با آنها را بفهمد؟

قُریشیان که سخت تحتِ تأثیر قدرت و شوکتِ پیامبر اسلام قرار گرفته بودند با زبانی تضرّع آمیز و پوزش طلبانه گفتند:

«نَقُولُ خَیراً وَ نَظُنُّ خَیْراً، اَخٌ کَریم و ابْنُ أخٍ کَریمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ!»

ـ ما جز خیر و خوبی دربارهٔ تو چیزی نمی‌گوییم و جز نیکی گمانی به تو نمی‌بریم تو برادری مهربان و کریم هستی و برادرزاده (وفامیل) بزرگوار مایی که اکنون همه گونه قدرتی هم داری.

دقّت در همین چند جملهٔ کوتاه، کمالِ اضطراب و نگرانی آنها را به خوبی روشن می‌سازد، و ضمناً با تعبیر بسیار کوتاه و جالبی با تصریح به پذیرفتن حاکمیّت آن بزرگوار، از رفتار گذشتهٔ خود عذرخواهی کرده و از آن حضرت درخواست گذشت و عفو نمودند.

رسول خدا ﷺ نیز با ذکر چند جمله نگرانیشان را برطرف کرد و فرمان عفو عمومی آنها را صادر فرمود، و بدانها گفت:

«فَإنّی اَقُولُ لَکُمْ ما قالَ اَخی یُوسُف: لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللهُ لَکُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ».

ـ من همانی را به شما می‌گویم که برادرم یوسف (هنگامی که برادران او را شناختند)

گفت: امروز ملامتی بر شمانیست خدایتان بیامرزد که او مهربانترین مهربانان است.

سپس افزود:

«به راستی شما بد مردمانی بودید که پیغمبر خود را تکذیب کردید و او را از شهر و دیار خود آواره ساختید وبه این راضی نشدید تا آنجا که در بلادِ دیگر هم به جنگ من آمدید.»

این سخنان شاید دوباره برخی دلها را مضطرب ساخت که نباشد پیغمبر اسلام دوباره به یاد آن همه آزارها و شکنجه‌ها افتاده و بخواهد تلافی کند، اما رسول خدا ﷺ برای رفع این نگرانی هم بی‌درنگ به دنبال سخنان قبلی فرمود:

«فَاذْهَبُوا فأَنْتُم الطُلَقاء!»

ـ بروید که همه‌تان آزادید!

در تاریخ و روایات است که مردم پس از شنیدن این سخنان، همانند مردگانی که از گورها سر بیرون آورده و آزاد شده‌اند از مسجدالحرام بیرون دویدند و همین بزرگواری و گذشتِ شگفت‌انگیز پیامبر اسلام سبب شد تا بیشتر آنان به دین اسلام درآیند و این آیین مقدس را بپذیرند.



شیخ صدوق در کتاب امالی از امام هفتم به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که شخصی یهودی چند اشرفی از رسول خدا ﷺ طلبکار بود و از آن حضرت مطالبه می‌کرد، و رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «چیزی ندارم که به تو بدهم.» و یهودی هم می‌گفت: «من هم دست از تو برنمی‌دارم تا طلبم را بپردازی.» آن حضرت نیز فرمود: «دراین صورت من هم پیش تو می‌نشینم.» و بدین ترتیب پیش آن مرد یهودی نشست تا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را نزد آن یهودی خواند. اصحاب رسول خدا ﷺ نیز که متوجه داستان شده بودند به نزد آن یهودی آمده و او را تهدید کرده و نهیب می‌زدند. رسول خدا ﷺ به اصحاب فرمود: «با او چکار دارید؟» گفتند: «ای رسول خدا ﷺ این یهودی تو را بازداشت کرده است؟» فرمود:

«لَمْ يَبْعَثني رَبّي بِأَنْ أَظْلِمَ مُعاهِداً وَ لاغَيْرَه.»

ـ پروردگارم مرا برنیانگیخته تا به کافر هم پیمان یا دیگری ستم کنم.

روز دیگر مرد یهودی مسلمان شد و شهادتین را بر زبان جاری کرد و گفت: «نیمی از مال خود را نیز در راه خدا دادم.» و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: « به خدا سوگند من این کار را نکردم جز برای آنکه وصف تو را در تورات بنگرم، زیرا من در تورات وصف تو را اینگونه دیده‌ام که:

«مُحمد بن عَبْدالله مَولِدُه بِمَكّة وَ مُهاجَرُه بِطيبَة، وَ لَيسَ بِفَظٍّ وَ لا غَليظٍ وَلابِسَخّاب و لامُتَزيِّنٌ بِالفُحْشِ وَلاقَولُ الخَناء، وَ اَنَا اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰه وَ اَنَّكَ رَسُولُ اللّٰه وَ هٰذا مالي فَاحْكُم فيهِ بِما اَنْزَلَ اللّٰه...»

ـ محمد بن عبدالله(پیامبری که) زادگاهش مکه و هجرتگاهش طیبه(یثرب) است، تندخو وسخت دل نیست، بر کسی فریاد نمی‌زند، به فحاشی و بدزبانی خود را نمی‌آلاید، و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدایی، و این مال من است که در اختیار توست تا بدانچه خدا نازل فرموده در آن حکم فرمایی...»

ایثار و انفاق و کمک به مسکینان

۱ ـ شیخ صدوق در کتاب امالی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و مشاهده کرد جامهٔ رسول خدا کهنه است. پس دوازده درهم به آن حضرت داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام داد و فرمود: «این درهم‌ها را بگیر و برای من جامه‌ای خریداری کن تا بپوشم». علی علیه السلام گوید: «به بازار رفتم پیراهنی به دوازده درهم خریدم و نزد رسول خدا بردم». چون بدان نگریست فرمود: «یا علی، پیراهنِ دیگری پیش من محبوبتر از این است، ببین صاحبش آن را پس می‌گیرد؟» گفتم: «نمی‌دانم.» فرمود: «بنگر.» من نزد صاحب پیراهن رفتم و گفتم: «رسول خدا این پیراهن را خوش ندارد و جامهٔ دیگری می‌خواهد، آن را پس بگیر.»

آن مرد پیراهن را برداشت و دوازده درهم به من داد و من آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

بردم و آن حضرت به همراه من برخاست و به طرف بازار حرکت کردیم تا پیراهنی بخریم. در راه کنیزکی را دید که نشسته و گریه می‌کند. رسول خدا ﷺ علت ناراحتی او را جویا شد. گفت: «ای رسول خدا، خاندان من چهار درهم به من داده بودند تا برای ایشان چیزی بخرم و پول گُم شده و من جرأت ندارم دست خالی به خانه بازگردم.» رسول خدا ﷺ چهار درهم از آن پول را به کنیزک داد و فرمود: «به سوی کسانت بازگرد.» سپس به راه افتاد و به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم خریده آن را پوشید و حمدِ خدای را به جای آورد و از بازار خارج شد. در این وقت مرد برهنه‌ای را دید که می‌گوید:

«مَن كَسانی كَساهُاللهُ مِن ثیاب الجنّة.»

ـ هر کس مرا بپوشاند خداوند او را از جامه‌های بهشت بپوشاند.

رسول خدا ﷺ پیراهن را از تن خود بیرون آورد و به آن مرد پوشانید و دوباره به بازار برگشت و با چهار درهم باقیمانده پیراهنی خرید و آنرا پوشیده و حمد خدای را به‌جای آورد و به سوی خانه بازگشت. در راه که می‌آمد، همان کنیزک را دید که سرِ راه نشسته، رسول خدا ﷺ بدو فرمود: «چرا نزد کسان خود نرفتی؟» عرض کرد: «ای رسول خدا، توقف من در خارجِ خانه طولانی شده و می‌ترسم مرا کتک بزنند.» حضرت فرمود: «برخیز و پیشاپیش من راه بیفت و مرا به خانهٔ کسان خود راهنمایی کن.»

رسول خدا ﷺ همچنان آمدتا به در خانهٔ آنها رسید و گفت:

«اَلسَّلامُ عَلیکم یا اَهْل الدّار».

کسی پاسخ آن حضرت را نداد، برای بار دوم سلام کرد کسی جواب نداد، و برای بار سوم گفتند:

«عَلَیكَ السَّلام یا رَسُول اللّٰه و رَحمةُ اللّٰه و بَرَکاتُه.»

رسول خدا ﷺ فرمود: «چرا بار اول و دوم پاسخم را ندادید؟» گفتند: «سلام شما را هر دوبار شنیدیم ولی دوست داشتیم صدای شما را بیشتر بشنویم.» رسول خدا ﷺ فرمود: «این کنیزک دیر آمده، او را مؤاخذه نکنید.»

آنها گفتند:

«یٰا رَسُول اللّٰهِ هِی حُرَّة لِمَمْشٰاك»

ـ ای رسول خدا، این کنیزک به برکت مقدم شما آزاد است.

حضرت فرمود: «الحمد للّٰه. هیچ دوازده درهمی پر برکت‌تر از این ندیدم که دو برهنه را پوشانید و برده‌ای را نیز آزاد کرد.»

* * *

۲ ـ حِمیَری در کتاب قرب الاسناد ازامام باقرعليه‌السلام روایت کرده که سائلی نزد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و چیزی از او خواست، حضرت فرمود: «آیانزد کسی چیزی نسیه هست که به ما بدهد؟» مردی از قبیلهٔ بنی الحبلی از انصار برخاست و عرض کرد: «ای رسول خدا، نزد من هست.»

فرمود: «به این مرد چهار وسق خرما بده.»

آن مرد چهار وسق خرما به سائل داد و پس از آن نزد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله آمده مطالبه کرد. حضرت فرمود: «انشاء اللّٰه انجام خواهد شد...» و همچنان دوباره و سه باره آمد و مطالبه کرد و همان پاسخ را شنید تا اینکه برای بار چهارم نزد آن حضرت آمد و عرض کرد:

«قَدْ أکثَرْتَ یٰا رَسُولَ اللّٰه مِنْ قَولِ: یکُون اِنشاء اللّٰه...»

ـ ای رسول خدا، تا به کِی می‌گویید: انشاء اللّٰه انجام خواهد شد؟

حضرت خندید و فرمود: «کسی هست که مال نسیه نزدش باشد؟» مردی برخاست و گفت: «پیش من هست» فرمود: «چقدر مال پیش توست؟» عرض کرد: «هر چه بخواهی.» فرمود: «به این مرد هشت وسق خرما بده.»

مرد انصاری گفت: «طلب من چهار وسق بود.» رسول خدا فرمود: «و چهار وسق دیگر نیز.»

صاحب کتاب مزبور به دنبال این روایت، حدیث دیگری نیز از آن حضرت نقل کرده که فرمود:

«اِنَّ رَسُولَ اللّٰهَ لَمْ یُوَرِّثْ دینٰاراً وَلٰادِرْهَماً وَلٰاعَبْداً وَلٰاوَلیدَةً وَلٰاشٰاةً وَلٰابَعیراً،

وَلَقَدَ قُبِضَ صلی الله علیه و آله وَ اِنَّ دِرْعَهُ مَرْهُونَةٌ عِنْدَ یَهُودِیٍّ مِنْ یَهُودِ الْمَدینَةِ بِعِشْرِینَ مِنْ شَعیرٍ اِسْتَلَفَهَا نَفَقَةً لِاَهْلِه».

ـ به راستی که رسول خدا درهم و دینار و بنده و کنیز و گوسفند و شتری به جای نگذارد و روزی که از دنیا رفت زرهِ او نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع جو که برای خرجی خانواده‌اش قرض گرفته بود، در گِرو بود.

* * *

۳ ـ در جریان جنگ خندق و جنگهای دیگر داستانهایی از ایثار و فداکاری آن حضرت نقل شده که جنبهٔ اعجاز نیز دارد و از آن جمله داستان دختر بشیر بن سعد است. بشیر بن سعد از کسانی بود که حفر خندق می‌کرد و شوهر خواهر عبدالله بن رواحة بود که اشعاری نیز از او ذکر شده است.

دختر بشیر گوید: روزی مادرم مقداری خرما در دامان من ریخت و گفت: «اینها را برای پدرت بشیر و دایی‌ات عبدالله ببر». به گفته مادرم خرماها را به کنار خندق آورده و برای اینکه پدر و دایی‌ام را پیدا کنم، به این طرف و آن طرف می‌رفتم. در این میان رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا دید و به من فرمود: «دختر، نزدیک بیا ببینم چه در دامن داری؟» گفتم: ای رسول خدا، مقداری خرماست که مادرم داده تا برای چاشت پدرم بشیر و دایی‌ام عبدالله بن رواحه ببرم. فرمود: «آنرا پیش بیاور».

من نزدیک رفتم و خرماها را در دستان پیغمبر ریختم و چندان نبود که دستان آن حضرت را پر کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد پارچهٔ بزرگی آوردند و آن را پهن کرد. خرماها را روی آن ریخت. آنگاه به مردی فرمود: «اهل خندق را خبر کن تا همگی برای غذای چاشت بیایند». آن مرد فریادی زد و مردم را به خوردن چاشت دعوت کرد. ناگاه تمام کسانی که مشغول حفر خندق بودند، دست کشیدند و اطراف چادری که پهن شده بود نشستند و شروع به خوردن کردند.

دختر بشیر گوید: «من ایستاده بودم و با کمال تعجب دیدم که همگی از آن خرما خوردند و رفتند و باز هم در آن چادر خرما بود».



۴ـ داستان دیگر داستان جابر است که محدثین شیعه و سنی و اهل تاریخ آن را به طور مختلف نقل کرده‌اند و اجمال داستان که در مجمع‌البیان طبرسی و صحیح بخاری و کتابهای دیگر آمده، این است که جابر گوید: روزی از آن روزها که مسلمانان به کار حفر خندق مشغول بودند، به سراغ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و آن حضرت را در مسجدی در نزدیکی آنجا مشاهده کردم که رِدای خود را زیر سرگذارده و به پشت خوابیده و برای آنکه گرسنگی در او اثر نکند و خالی بودن شکم او مانع از کار حفر خندق نشود سنگی به شکم خود بسته است».[1]

جابر گوید: «آن وضع را که دیدم به فکر افتادم غذایی تهیه کرده و آن حضرت را به خانه ببرم. از این رو به خانه رفتم و بزغاله‌ای را که در منزل داشتم و از نظر اندام متوسط بود ـ نه چاق و نه لاغر ـ ذبح کردم و از زنم پرسیدم: «چه در خانه داری؟» گفت: «یک صاع جو» بدو گفتم: «این بزغاله را بپز و جو را نیز آرد کن و نانی بپز تا من امشب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به خانه بیاورم». زن قبول کرد و من به کنار خندق آمدم و دوباره پس از ساعتی از آن حضرت اجازه گرفته بازگشتم و دیدم بزغاله پخته شده و چند قرص نان نیز پخته است. به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و چون شام شد و مردم دست از کار کشیدند و خواستند به خانه‌های خود بروند، از آن حضرت دعوت کردم تا شام را در خانهٔ ما صرف کند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: «چه در خانه داری؟» جریان بزغاله و یک صاع جو را عرض کردم.

آنگاه حضرت دستور داد جار بزنند تا همهٔ افرادی که در حفر خندق شرکت داشتند، شام را در خانهٔ جابر صرف کنند.

۱ـ از روایات چنین معلوم می‌شود که در داستان حفر خندق بخاطر نبودن آذوقهٔ کافی رسول خدا(ص) و مسلمانان گاهی چند روزی در گرسنگی بسر می‌بردند. از آن جمله شیخ صدوق در عیون‌الاخبار به سند خود از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: ما با پیغمبر(ص) به حفر خندق مشغول بودیم که فاطمه نزد آن حضرت آمد و تکه نانی با خود آورد و به پیغمبر داد. رسول خدا از فاطمه پرسید: «این تکه نان از کجاست؟» عرض کرد: «قرص نانی برای حسن و حسین پختم و این تکه را برای شما آوردم». پیغمبر فرمود: «این نخستین غذایی است که پس از سه روز داخل دهان پدرت می‌شود»!

در نقل دیگری آمده است که خود آن حضرت فریاد برداشت:

«يا اَهل الخَنْدَق اِنّ جابِراً صَنَع لَكُم شُوربا فَحَيّ هَلاكم».

ـ ای اهل خندق، جابر برای شما شوربایی آماده کرده همگی بیایید!

جابر گوید: «خدا می‌داند در آن وقت چه بر من گذشت و با خود گفتم: «اِنّا لِلّه وَ اِنّا اِلَيه راجِعُون»، زیرا می‌دیدم آن گروه بسیار (که بنابر قول مشهور بیش از هفتصد نفر بودند) همگی به راه افتادند و چگونه از آن اندک غذا می‌خواهند بخورند و سیر شوند، از این رو به سرعت خود را به خانه رسانده به همسرم گفتم: «ای زن! رسوا شدم، رسول خدا با همهٔ مردم به خانهٔ ما می‌آیند».

زن گفت: «آیا پیغمبر از تو پرسید چه در خانه داری؟»

گفتم: «آری».

همسرم گفت: «پس ناراحت نباش. خدا و رسول او به جریان داناتر هستند». و به راستی آن زن با همین جمله، اندوه بزرگی را از دل من دور کرد، و به خوبی مرا دلداری داد. در این وقت پیغمبر وارد شد و یکسره به سوی مطبخ آمد و سر دیگ غذا و تنور رفت و دستور داد پارچه‌ای روی دیگ و پارچه‌ای روی تنور نان انداختند و خود ایستاد و فرمان داد مسلمانان ده نفر ده نفر بیایند و برای هر دسته مقداری نان از زیر پارچه از تنور بیرون می‌آورد و با دست خود در کاسه‌های بزرگی که تهیه شده بود ترید می‌کرد. سپس خود، ملاقه را می‌گرفت و سردیگ می‌آمد و آبگوشت روی نانها می‌ریخت و قدری گوشت هم روی آن می‌گذارد و به آنها می‌داد، و در هر بار پارچه‌ای را که روی دیگ و تنور بود دوباره روی آن می‌انداخت. بدین ترتیب همهٔ آن جمعیت بسیار را سیر کرد و پس از همه، ما نیز با خود او غذا خوردیم و به همسایه‌ها نیز دادیم».

تواضع و فروتنی

از این نظر نیز نمونه‌هایی در صفحات قبل گذشت که آن حضرت بر همگان سلام و آغاز به سلام می‌کرد، و با مسکینان خوشرویی و مجالست داشت و با آنان غذا می‌خورد و

در منزل کارهای خانه را می‌کرد و به خانوادهٔ خود در کارها کمک می‌نمود.

۱ ـ از جمله داستانهایی که در این باره نقل شده، داستان عدیّ بن حاتم طایی است که وقتی سبب اسلام آوردن خود را نقل می‌کند گفته است: «پس از آنکه خواهرم سفانه به اسارت مسلمانان درآمد و با راهنمایی علی‌ؑ در مدینه آزاد شد و رسول خداﷺ با کمال بزرگواری او را به نزد من ـ که به شام گریخته بودم ـ روانه کرد، روزی با او دربارهٔ رسول خداﷺ مشورت کرده گفتم: «راستی بگو نظرت دربارهٔ این مرد (پیغمبر اسلام) چیست؟» او ضمن تمجید و بیانِ صفات نیک آن حضرت گفت: «من صلاح تو را در آن می‌بینم که هر چه زودتر خود را به او برسانی و با او پیمان بسته و بیعت کنی، زیرا اگر او به راستی پیغمبر باشد که تو در ایمان به وی سبقت جسته‌ای و اگر داعیهٔ سلطنت و پادشاهی هم داشته باشد که پیمان بستن با او از شخصیّت تو چیزی نخواهد کاست، و از سایهٔ قدرتش بهره‌مند خواهی شد. من رأی او را پسندیدم و به مدینه آمدم و پیش آن حضرت رفته سلام کردم، فرمود: «کیستی؟» گفتم: عدی بن حاتم هستم.

وقتی پیغمبر مرا شناخت برخاست و مرا به سوی خانه برد، در راه که می‌رفتیم پیرزنی سر راه او آمد و دربارهٔ کاری که داشت با آن حضرت سخن گفت، من دیدم پیغمبر اسلام زمانی دراز در کنارِ آن پیرزن ایستاد و با کمال ملاطفت با او سخن گفت.

پیش خود گفتم: به خدا سوگند، چنین مردی داعیهٔ سلطنت و پادشاهی در سر ندارد، و چون وارد خانهٔ آن حضرت شدم دیدم تُشک چرمی خود را که لیف خرما در آن بود برداشت و برای نشستن من پهن کرد و به من گفت: «روی آن بنشین». من خودداری کردم ولی حضرت اصرار کرد و من نشستم و پیش خود گفتم: به خدا این رفتار سلاطین نیست. سپس به من گفت: «ای عدیّ بن حاتم مگر تو به آیین «رَکُوسیّه»[1] نبودی؟» گفتم: «چرا» فرمود: «پس چرا از قوم خود یک چهارم درآمدشان را می‌گرفتی؟ در صورتی که این کار در آیین تو جایز نبود».

---

۱ ـ رکوسیه آیینی است مابین مسیحیت و صائبی.

همچنین یکی دو خبرِ غیبی دیگر به من داد که دانستم پیغمبر خداست و بدو ایمان آورده و مسلمان شدم.



۲ ـ نمونهٔ دیگر که در همان سال هشتم اتفاق افتاد، داستان شیماء خواهر رضاعی آن حضرت است.

مورخین نوشته‌اند در میان اسیران هوازن که در معرکهٔ حنین یا ایام محاصرهٔ طائف به اسارتِ مسلمانان درآمده بودند، یکی هم «شَیْماء» خواهر رضاعی آن حضرت بود که چون به اسارت درآمد به سربازانی که مستحفظ او بودند گفت: «من خواهرِ رضاعی فرمانروا و پیغمبر شما هستم». و چون او را نزد پیغمبر آوردند و سخنش را به آن حضرت گفتند، حضرت از او نشانه‌ای خواست و چون نشانی داد پیغمبر اسلام سخن او را تصدیق کرده و سپس برخاست و ردای خود را برای نشستن او پهن کرد و او را روی رداء نشانید و اشک در دیدگان آن حضرت حلقه زد. آنگاه بدو فرمود: «اکنون اگر می‌خواهی نزد ما بمان و اگر هم می‌خواهی تو را به نزد قبیله‌ات بازگردانم». او بازگشت به میان قبیله را انتخاب کرد و مسلمان شد و رسول خدا ﷺ نیز چند گوسفند و شتر و غلام و کنیزی بدو داد و یکی دو نفر را برای حفاظت وی مأمور کرد و او را به سوی قبیلهٔ بنی سعد فرستاد.



۳ ـ در کتاب مکارم‌الاخلاق به سند خود از محمد بن ابراهیم طالقانی روایت کرده که زمانی رسول خدا ﷺ از همسران خود کناره گرفت و در غرفه‌ای سکونت کرد، عمر بدانجا آمد و مشاهده کرد که در آنجا پوستی بدبو و دباغی نشده افتاده و مقداری برگ درخت سَلم برای دبّاغی پوست نیز ریخته است، و رسول خدا ﷺ روی حصیری خوابیده و حصیر بر پهلوی آن حضرت تأثیر کرده، و جا گذارده بود.

عمر بوی آن پوست را استشمام کرده گفت: «این بوی چیست؟» رسول خدا ﷺ فرمود: «بوی زنده است». سپس عمر گفت: ای رسول خدا، به راستی که شما از قیصر و کسری در پیشگاه خدا عزیزتر هستی. آنها زندگیهای آنچنانی دارند و شما روی حصیر

خوابیده‌اید و آن حصیر در پهلوی شما اثر گذارده است؟ رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«أما تَرضى أن يَكون لَهُم الدّنيا و لَنَا الآخرة».

ـ آیا خشنود نیستی که آنها دنیا را داشته باشند و ما را آخرت باشد!

این بود نمونه‌هایی از مکارم اخلاق و سیرهٔ عملی رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله که برای زینت کتاب ذکر شد.

در زندگانی امیر مؤمنان علیه‌السلام

و در زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز سیره‌های عملی و راه و روش زندگانی آن حضرت بهترین سنّت و الگو برای پیروان آن حضرت است که برای نمونه به روایات زیر توجه کنید:

ابن شهرآشوب روایت کرده که امیرالمؤمنین چند بار غلام خود را صدا زد و او پاسخ نداد، حضرت از اطاق بیرون آمد و او را بر در اطاق دید و پرسید: چرا جواب مرا نمی‌دهی؟

گفت: حال پاسخ دادن نداشتم و از عقوبت و کیفر تو نیز خود را در امان می‌دیدم!

امام علیه‌السلام فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّهِ الَّذی جَعَلنی مِمَّن تَأْمَنهُ خَلْقُه».

ـ ستایش خدایی را که مرا چنان کرده که خلق او خویش را از من در امان می‌دانند!

و سپس به او فرمود: برو که در راه خدا آزادی (و او را آزاد کرد).



و هم او می‌نویسد: امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنید که کسی از وی مذمّت کرده و سخنان ناروایی دربارهٔ او گفته، کسی را فرستاد تا او را آوردند، و چون آن حضرت خواست او را تنبیه کند گفت:

«نَعَمْ واللّه اِنّ المَقام مَعكَ لَذُلّ، وَ اِنّ فِراقَكَ لَكُفر».

ـ آری به خدا سوگند بودن در کنار تو خواری است و جدا شدن از تو کفر است.

امام علیه‌السلام فرمود: ما هم تو را عفو کرده و از عقوبت تو درگذشتیم زیراخدای عزوجل فرماید:

«اِدْفع بالّتی هِیَ اَحْسَنُ السَیِّئة».

ـ بدی را با آنچه بهتر است بازگردان (و پاسخ بدی را به نیکی بـــده)

پس اینکه گفتی: بودن در کنار تو خواری است سخن بدی بود، و اما اینکه گفتی جدا شدن از تو کفر است حسنه‌ای بود که بدست آوردی، و ما آن را در برابر این قرار دهیم.

* * *

و در جنگ جمل پس از آنکه عایشه آن همه تحریکات و آشوبها را رهبری کرد و جنگ جمل را برپا کرد و سبب آن همه ضایعات و مشکلات شد هنگامی کـه شکست خورد و هوادارنش پراکنده شدند و او را نزد امیرالمؤمنین آوردند حضرت بدو فرمود:

«کَیْفَ رَأَیْتَ صُنْعَ اللّٰهِ بِكَ یا حُمَیراء».

ـ ای عایشه رفتار خدا را با خود چگونه دیدی؟

او در پاسخ گفت: «مَلَکْتَ فَاَسجِح» پیروز شدی پس درگذر.

و امیرالمؤمنین با بهترین تجهیزات به همراه نود زن او را به مدینه بازگرداند.

* * *

و در جنگ خندق داستان آن حضرت با عمرو بن عبدود مشهور است که وقتی او را بر زمین افکند و خواست سرش را جدا کند وی آن حضرت را دشنام داده و آب دهان به صورتش انداخت و امامعليه‌السلام برخاسته صبر کرد تا خشمش فـرو نشست آنگـاه سـرش را برید،[۱] و زره بی‌نظیر عمرو را نیز از تنش بیرون نیاورد و فرمود: شرم کردم که آن را از بدنش درآورده و او را برهنه سازم.

* * *

و این داستان را نیز ابن شهرآشوب روایت کرده که:

روزی علیعليه‌السلام زنی را دید که مشک آبی بر دوش گرفته و می‌برد، امیرالمؤمنین آن مشک را از آن زن گرفت و به همراه آن زن به راه افتاد تا جایی که می‌خواست ببرد، و در

---

۱ ـ و این همان داستانی است که ملای رومی آن را به نظم آورده و ما در شرح جملهٔ «جاهدت فی الله حقّ جهاده» آن اشعار را نقل کردیم.

راه که می‌رفتند از حال او پرسید و آن زن ـ که آن حضرت را نمی‌شناخت ـ گفت: علی‌بن ابیطالب شوهر مرا به یکی از سرحدات فرستاد و او در آنجا کشته شد، و چند کودک یتیم برای من بجای گذارده و من هم چیزی در خانه ندارم و ناچار شده‌ام برای امرار معاش و خرجی یتیمانم خدمتکاری مردم را بکنم.

علی علیه‌السلام به خانه برگشت ولی آن شب را در اضطراب و ناراحتی بسر برد و چون صبح شد زنبیلی از طعام برداشته و بسوی خانهٔ آن زن حرکت کرد، برخی از نزدیکان آن حضرت پیش آمده گفتند: زنبیل‌رابدهیدتامن‌بیاورم، علی علیه‌السلام قبول نکرده فرمود:

«مَنْ یَحْمِلُ وِزری عَنّي یَوْمَ القِیامَة».

ـ کیست که در روز قیامت بار گناه مرا از طرف من بدوش کشد؟

و بدین ترتیب آمد و در خانهٔ آن زن را کوبید، زن پشت در آمده گفت: کیستی؟ فرمود: بنده‌ای هستم که دیروز مشک آب را کمک کرده و برایت آوردم، در را باز کن که چیزی برای کودکانت آورده‌ام! زن گفت: خدا از تو خشنود باشد و میان من و علی‌بن ابیطالب حکم کند.

زن در را باز کرد و علی علیه‌السلام وارد شد و به آن زن فرمود:

من می‌خواهم ثوابی کسب کنم اکنون تو قسمتی از کارها را انتخاب کن و من هم قسمت دیگری را، یا تو کار خمیر کردن و نان پختن را بعهده گیر، و یا بچه‌ها را سرگرم کن تا من نانها را بپزم؟

زن گفت: من به کار نان پختن آشناتر هستم، تو ای مرد بچه‌ها را سرگرم کن تا من آرد را خمیر کنم. زن مشغول خمیر کردن آرد شد و علی علیه‌السلام به سراغ پختن گوشت رفت و قدری گوشت را پخت و با خرما در دهان بچه‌ها می‌گذارد و به آنها می‌گفت:

«یا بُنَيّ اِجْعَل عَلِيّ بن اَبیطالِبِ في حِلٍّ مِمّا مَرّ فِي اَمْرِكَ».

ـ پسرم علی بن ابیطالب را نسبت به گذشته حلال کن!

و همین که خمیر برای پختن آماده شد آن زن نزد علی علیه‌السلام آمده گفت:

ای مرد تنور را روشن کن!

علی علیه السلام برخاسته تنور را روشن کرد و چون شعلهٔ آتش بلند شد و بصورت علی علیه السلام خورد با خود می‌گفت:

«ذُقْ يا عَلِيّ، هٰذا جَزاءُ مَنْ ضَيَّعَ الاَرامِلَ وَاليَتامىٰ».

ـ ای علی بچش که این است سزای کسی که زنان بیوه و یتیمان را فراموش کرده و به حال خود رها کند!

در این وقت زن دیگری بیامد و آن حضرت را دیده و شناخت، پس به آن زن گفت:

«وَيْحك هٰذا اَميرُ المُؤْمِنين»!

وای بر تو این امیرالمؤمنین است؟

زن که این سخن را بشنید با شتاب نزد آن حضرت آمده گفت:

«و احياىَ مِنْكَ يا أميرالمؤمنين».

ـ وای بحالم با این شرمندگی از روی شما ای امیر مؤمنان!

علی علیه السلام فرمود:

«بَلْ وٰاحَيٰاى مِنْكَ يٰا اَمَةَ الله فيمٰا قَصَّرْتُ في اَمْرِكَ».

ـ بلکه وای به حال من از شرمندگی از تو ای زن که در کار تو کوتاهی کردم!

و این هم الگوهایی از بانوی زنان جهانیان برای دیگر زنان جهان

در زندگی بانوی زنان جهانیان حضرت فاطمه علیها السلام نیز نمونه‌هایی برای زنان جهان وجود دارد که می‌تواند الگوهای خوبی برای همگان باشد و در زیر می‌خوانید:

از آن جمله اهل تاریخ نوشته‌اند که آن بانوی بزرگوار همیشه کارِ خانه را بر کارِ خارج مقدم می‌داشت و تا می‌توانست از خانه بیرون نمی‌رفت، و بلکه خورسند بود و دوست می‌داشت حتی‌المقدور محیط بیرون را نبیند و با مردان تماس نداشته باشد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: میان علی علیه السلام و فاطمه دربارهٔ تقسیم کارها بحث شد و برای حلّ این مشکل به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله اینگونه تقسیم کرد که هرکاری مربوط به داخل خانه است بعهدهٔ فاطمه علیها السلام و کارهای

خارج از خانه بعهدهٔ علی‌علیه‌السلام باشد، فاطمه علیهاالسلام به قدری از این تقسیم خوشحال شد که گفت: جز خدا کسی نمی‌داند تا چه اندازه من از این تقسیم خوشحال شدم که رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله کار مردان (یا کاری را که موجب تماس با مردان است) از عهدهٔ من برداشت.[۱]



و در حدیث دیگری از علی‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود: روزی نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودم و آن حضرت از ما پرسید:

«اَیُّ شَیءٍ خَیرٌ لِلْمَرأة»؟

ـ چه چیز است که برای زن بهتر از هرچیز است؟

ما نتوانستیم جواب آنرا بگوییم تا اینکه از نزد آن حضرت پراکنده شدیم و من به خانه و به نزد فاطمه آمدم و سؤالی را که پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از ما کرده بود بدو گفتم، و اظهار داشتم که ما جوابی نداشتیم که بگوییم؟

فاطمه گفت: ولی من جواب آنرا می‌دانم، آنگاه گفت:

«خَیر لِلنِّساء أنْ لایَرینَ الرِّجالَ وَلایَراهُنَّ الرِجال».

بهترین چیز برای زنان آنست که مردان بیگانه‌رانبینند، و مردان بیگانه آنها را نبینند.

علی‌علیه‌السلام گوید: من به نزد رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشتم و بدو گفتم: شما چنین سؤالی از ما کردی و پاسخش این است!

پیغمبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: تو که پیش من بودی و پاسخ این سؤال را نمی‌دانستی چه کسی آنرا به تو یاد داد؟

گفتم: فاطمه.

رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله از این پاسخ به وجد آمده و گفت:

«اِنَّ فاطِمَة بَضْعَة مِنّی»!

ـ براستی که فاطمه پارهٔ تن من است.[۲]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸۱.

۲ ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۲ و در کتب عامه و اهل سنت نیز مانند حلیة الاولیاء (ج ۲، ص ۴۰ و ۱۷۴) و کنزالعمال (ج

←



و در روایت دیگری اینگونه است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حال زن را از اصحاب و یارانش پرسید و آنها در پاسخ گفتند: زن عورت است؟ حضرت پرسید: در چه وقت است که زن می‌تواند از هر وقت دیگری به خدا نزدیکتر باشد؟ اصحاب نتوانستند پاسخ سؤال را بدهند، تا اینکه مطلب به گوش فاطمه علیهاالسلام رسید و او در جواب گفت:

«أَدنی ما تَكُونُ مِن رَبِّها اَنْ تَلزَمَ قَعْرَ بَيْتِها».

ـ آن وقتی که ملازم قعر خانهٔ خود باشد از هر زمان به خدا نزدیکتر است.

در اینجا بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

«انّ فاطِمَة بَضعَة مِنّی»

ـ براستی که فاطمه پارهٔ تن من است.[۱]

و در امر خانه‌داری...

عیاشی در تفسیر خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: فاطمه علیهاالسلام کارِ خانه و خمیر کردن و نان پختن و نظافت را به عهده گرفت، و علی علیه‌السلام نیز در برابر، کارهای بیرون خانه مانند آوردن هیزم و خریدن غذا و امثال آن را متعهد شده بود...[۲]

برای توضیح این حدیث لازم است بدانیم که در قانون اسلام شوهر حق ندارد زن را در خانه مجبور به انجام کارهای خانه کند، و زن موظف نیست آنها را انجام دهد، مگر آنکه روی علاقهٔ به شوهر و صمیمت با او بخواهد به او کمک کند، فقط در دو چیز است که باید از شوهر خود تمکین و اطاعت کند یکی در مورد عمل جنسی و دیگر در مورد بیرون رفتن از خانه، و در مقابل مرد موظف است نفقه و لباس و مسکن زن و مخارج و کارهای

← ۸ ص ۳۸۵) حدیث فوق را با مختصر اختلافی از علی علیه السلام روایت کرده‌اند، و در مناقب ابن شهر آشوب است که این سؤال را از خود فاطمه کرد و چون پاسخ داد فاطمه علیهاالسلام را به سینه چسبانید و فرمود: «ذریة بعضها من بعض».

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

۲ ـ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۷۱.

مربوط به آن را پرداخته و انجام دهد که از آن جمله کارهای خانه است. و از اینرو در متن عربی این حدیث اینگونه است:

«انَّ فاطِمَة ضَمِنَت لِعَلیّ علیه السلام عَمَلَ البیتِ وَالعَجینِ والخُبزِ وَقَمّ البَیت...»

و این جمله گویای همین قانون است که فاطمه وظیفه‌ای در انجام کارها نداشت ولی روی علاقه و صمیمیت با علی علیه السلام این کارها را به عهده گرفت...

طرفداران حقوق زن دردنیا،خود در این حدیث دقت کنند و قوانین زندهٔ اسلام را در بالا بردن مقام زن ببینند.



از مرحوم راوندی در کتاب خرائج از سلمان فارسی روایت شده که گفت: فاطمه علیها السلام را دیدم که نشسته بود و پیش روی او آسیائی بود که جو را با آن دستاس می‌کرد، و بر دستهٔ دستاس خون تازه دیدم (که در اثر سائیده شدن و زخم دست فاطمه بود) و از آن سو فرزندش حسین علیه السلام را دیدم که در گوشهٔ خانه از گرسنگی گریه می‌کند.

دلم به حال زهرا سوخت و به او عرض کردم: ای دختر پیغمبر این «فضه» است چرا کار خانه را به او واگذار نمی‌کنی؟ در جواب من فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده که کارها را با او روی نوبت انجام دهیم و امروز نوبت من است و فردا نوبت او است.

سلمان گفت: من عرض کردم پس اجازه دهید من به شما کمک کنم یا جو را دستاس کنم و یا حسین را ساکت نمایم؟ زهرا علیها السلام فرمود: من بهتر می‌توانم حسین را آرام کنم پس تو جو را دستاس کن. من مشغول دستاس کردن جو شدم و در این حال صدای مؤذن برخاست و وقت نماز شد و من برخاستم و به نماز رفتم و چون نماز تمام شد ماجرا را به علی علیه السلام گفتم، علی گریان شده به خانه رفت و طولی نکشید که تبسم‌کنان بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله ماجرا را از او پرسید و علی علیه السلام گفت: به خانه رفتم و زهرا علیها السلام را دیدم به پشت خوابیده و حسین روی سینهٔ او بخواب رفته، و دستاس نیز خودبخود می‌چرخد! پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسم کرد و فرمود:

ای علی مگر نمی‌دانی که خدای تعالی فرشتگانی دارد و آنها در زمین گردش

می‌کنند تا خدمتگزاری محمد و آل محمد را بکنند.[۱]

و نسبت به شوهر

از علی علیه السلام روایت شده که دربارهٔ زهرا می‌فرمود: «وقتی به خانه می‌آمدم و به زهرا نگاه می‌کردم تمام غم و اندوهم برطرف می‌شد».[۲]

و در جای دیگری فرمود: «به خدا سوگند هرگز کاری نکردم که فاطمه علیها السلام از من خشمناک شود و فاطمه نیز هیچگاه مرا خشمناک ننمود».[۳]

و خود فاطمه علیها السلام در هنگام مرگ به علی می‌گفت:

«...یَابنَ عَمّ ما عَهَدتَنی کاذِبَةً وَلا خائِنَةً وَلا خالَفْتُك مُنذُ عاشَرْتَنی».

... ای عموزاده هیچگاه دروغ و خیانتی در زندگی از من ندیدی و از وقتی که با من معاشرت کردی هرگز مخالفت با دستورات تو نکردم...!

علی علیه السلام نیز در جواب او فرمود:

«مَعاذَالله أَنْتَ اَعلم بِالله وَاَبرُّوَاتقی وَاَکرمُ وَاَشدُّ خَوفاً مِنَ الله مِنْ أنْ اُوبِّخَكَ بِمُخالَفتی»!

پناه به خدا ای دختر پیغمبر که تو نسبت به خدا داناتر و نیکوکارتر و پرهیزکارتر و بزرگوارتر و ترسناکتر از آنی که من بخواهم در مورد مخالفت با خود تو را سرزنش و توبیخ کنم![۴]

و پیش از این در حدیث نزول مائدهٔ آسمانی خواندیم که زهرای اطهر دو روز بود که خود و بچه‌هایش گرسنه بودند و مختصر غذایی را که تهیه کرد برای شوهرش می‌برد و چنان رفتار کرده بود که علی علیه السلام در خلال آن دو روز متوجه ماجرا نشده بود تا روز سوم که

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸.

۲ ـ نقل از مناقب خوارزمی، ص ۲۵۶.

۳ ـ نقل از مناقب خوارزمی، ص ۲۵۶.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۹۱.

دیگر چیزی در خانه نبود و علی(ع) از ماجرا خبردار شد...

و از نظر محبت و علاقه به شوهر چنان بود که چون گردانندگان دستگاه خلافت، همچون مغیره و دیگران به خانهٔ زهرا سلام‌الله علیها یورش بردند و آن رفتار ننگین را انجام دادند تا علی(ع) را به مسجد یا سقیفه ببرند فاطمهٔ اطهر با آن صدماتی که دیده بود و با آن حال نقاهت و رنجور، خود را به آنان رسانید و گفت:

«خَلُّوا عَن ابنِ عَمّی فَوَ الَّذی بَعَثَ مُحَمّداً بِالحَقّ لَئنْ لَمْ تَخْلُوا عَنهُ لَاَنشرَنَّ شَعری وَلاَ ضَعَنَّ قَمیصَ رَسول الله(ص) عَلی رأسی وَلاَصْرُخَنَّ اِلَی الله، فَما ناقَةُ صالِح بِأَکْرَم عَلَی الله مِن وُلْدی».

از پسرعمویم دست بازدارید، سوگند بدان کس که محمد(ص) را به حق به نبوت برانگیخته اگر از او دست بازندارید مویم را پریشان می‌کنم و پیراهن رسول خدا(ص) را بر سر می‌نهم و فریاد شکوهٔ خود را به درگاه خدا می‌برم و بدانید که ناقهٔ صالح نزد خدا عزیزتر از فرزندان من نیستند...[۱]



و از نظر کمک به شوهر عزیز خود در زندگی چنان بود که طبق روایت معروفی که سنی و شیعه روایت کرده‌اند علی(ع) برای یکی از مردان بنی سعد بنام «ابن اعبد» تعریف کرد و فرمود:

می‌خواهی برای تو وضع زندگی خودم و فاطمه را تعریف کنم؟ آنگاه سخن خود را ادامه داد و فرمود: فاطمه در میان خاندان پیغمبر از همهٔ افراد نزد آن حضرت محبوبتر بود و هنگامی که در خانهٔ من بود آنقدر دستاس کرد که دستش تاول کرد، و آنقدر با مشک آب کشید که اثر بند مشک در گردنش مشاهده می‌شد، و آنقدر در نظافت و تمیز کردن خانه زحمت کشید که جامه‌اش گردآلود می‌شد، و آنقدر آتش برای پختن نان و غذا و غیره روشن کرد که رنگ لبهاسهایش تغییر کرد و از ناحیهٔ کار زیاد خانه به رنج و مشقت افتاد. و

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۴۷.

در همان روزها ما شنیدیم که بردگانی برای رسول خدا آورده‌اند، من به فاطمه گفتم: خوب است پیش پدر بروی و از او خادمی بخواهی تا در امر خانه‌داری به تو کمک دهد.

فاطمه برخاست و نزد رسول خداﷺ رفت ولی مشاهده کرد که جمعی نزد آن حضرت نشسته و گفتگو می‌کنند و از اینرو خجالت کشید حاجت خود را اظهار کند و به خانه بازگشت.

آن روز گذشت و صبح روز بعد هنگامی که ما در لحاف خفته بودیم رسول خداﷺ به اطاق ما آمد و همچنان بالای سر فاطمه نشست، دختر رسول خدا از شرم دیدار پدر، سر خود را به درون لحاف برد، و پیغمبر به او فرمود:

دیروز برای چه کاری به خانهٔ ما آمدی؟ فاطمه از خجالت پاسخی نداد، و رسول خداﷺ برای بار دوم سؤال خود را تکرار کرد و باز هم شرم فاطمه مانع شد تا سخنی بگوید و این بار من جواب داده عرض کردم ای رسول خدا، فاطمه آنقدر در خانهٔ من آسیا کرده که دستش تاول زده و آنقدر آب کشیده که اثر بند مشک در گردنش مشاهده می‌شود، آنقدر خانه را جارو کرده که جامه‌اش گردآلود شده، و آنقدر آتش روشن کرده که رنگ لباسهایش تغییر کرده و ما شنیدیم برای شما برده‌هایی آورده‌اند من بدو گفتم: خوب است نزد پدرت بروی و از او درخواست کنی تا خادمی برای کمک در امور خانه به تو بدهد؟ رسول خداﷺ که این سخن را شنید فرمود: می‌خواهید چیزی به شما یاد دهم که از خادم برای شما بهتر باشد، و آنگاه تسبیح معروف به «تسبیح حضرت زهرا» را به او تعلیم فرمود.[۱]

و از نظر عبادت

فاطمهٔ اطهر سلام‌اللّه علیها با تمام مشاغل و گرفتاریهایی که در داخل و خارج خانه داشت صرف نظر از فرائض، نوافل و مستحبات را نیز انجام می‌داد که گوشه‌هایی از

---

۱ ـ صحیح ابی داود، ج ۳۳ (باب التسبیح عندالنوم).

آن در تاریخ و روایات ثبت شده است:

شیخ صدوق(ره) در کتاب علل الشرائع از امام حسن علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«رأیتُ اُمّی فاطِمَة علیها السلام قامَت فی مِحْرابِها لَیْلَة جُمْعَتها فَلَم تَزَل راکِعَة ساجِدَة حَتّی اِتَّضَحَ عَمُود الصُبح وَ سَمِعْتُها تَدعُو لِلمُومِنین وَالمُؤْمِناتِ وَ تُسمّیهم و تَکثُرُ الدّعاء لَهُم وَلاتَدعُو لِنَفسِها بِشَیء فقلتُ لَها: یا اُمّاه لم لاتَدعینَ لِنَفْسِکَ کَما تَدعینَ لِغَیرِک؟ فَقالَت: یا بُنَیّ الجارَ ثُمَّ الدّار».[1]

ـ یعنی مادرم فاطمه را دیدم که در شب جمعه در محراب عبادت ایستاد و تا هنگامی که سپیده طالع شد پیوسته در حال رکوع و سجده بود و شنیدم پیوسته برای مردان و زنان با ایمان دعا می‌کرد و آنها را در دعا نام می‌برد و بسیار برای آنها دعا می‌کرد و برای خودش دعا نمی‌کرد، من گفتم: مادرجان چرا همانطوری که برای دیگران دعا می‌کنی برای خودت دعا نمی‌کنی؟ فرمود:

پسرم! اول همسایه، سپس خانه!

و در روایات اهل سنت است که حسن بصری ـ یکی از بزرگان ایشان دربارهٔ عبادت فاطمه ـ گوید:

«ما کانَ فی هذِهِ الاُمَّة اَعْبَد مِن فاطِمَة کانَت تَقُوم حَتّی تَوَرَّم قَدماها».[2]

ـ در میان این امت عبادت کسی از فاطمه بیشتر نبود زیرا آنقدر روی پاهای خود در مقام عبادت ایستاد که قدمهایش ورم کرد.

و همان حدیث معروفی که در شأن نزول آیات سورهٔ مبارکه (هل أتی) از طریق شیعه و سنی نقل شده ظاهراً ما را از نقل روایات دیگر در این باره بی‌نیاز می‌کند وما ذیلاً آن را از روی تفسیر کشاف زمخشری ـ یکی از بزرگترین اهل سنت و قدمای ایشان ـ برای شما نقل می‌کنیم:

---

۱ ـ کتاب علل الشرایع، ط قم، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲ ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۴۱.

وی در تفسیر آیات مزبوره در ذیل آیهٔ «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا...»[1] از ابن عباس چنین روایت کرده که گفت:

حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه جمعی از اصحاب به عیادت آن دو آمده و به علی علیه السلام گفتند: خوب است برای شفای فرزندان خود نذر کنی و علی علیه السلام و فاطمه و فضهٔ خادمه ـ کنیز ایشان ـ نذر کردند که اگر آن دو از آن بیماری شفا یافتند سه روز روزه بگیرند، و بدنبال آن حسن و حسین علیهما السلام شفا یافتند، ولی در خانهٔ ایشان چیزی یافت نمی‌شد.

علی علیه السلام از شمعون خیبری یهودی سه صاع[2] جو قرض کرد و فاطمه آن را دستاس نمود و از آن آرد پنج قرص نان برای خود و علی و بچه‌ها و فضه پخت و هنگام افطار آن را پیش روی خودگذاردند. تا افطار کنند، در این وقت سائلی بر در خانه آمد و گفت:

«اَلسّلام عَلَیکم اهلَ بیتِ مُحمَّد، مِسکینٌ مِن مَساکینِ المُسلِمین اَطعِمُونی اَطعمَکُم اللّهُ مِن مَوائِدِ الجَنّة».

ـ درود بر شما ای خاندان محمد من مسکینی از مسکینان مسلمین هستم غذایی به من بدهید خدای تعالی از غذاهای بهشتی به شما بخوراند.

آن پنج تن، شخص مسکین را بر خود مقدم داشته و نان خود را به او دادند و آن شب را با آب افطار کرده و روز بعد نیز روزه گرفتند، و چون هنگام افطار شد و مانند روز گذشته غذا حاضر کردند که افطار کنند یتیمی بر در خانه آمد و آنها آن یتیم را بر خود مقدم داشته و غذای خود را به او دادند، و همچنان در روز سوم اسیری آمد و آن پنج تن مانند دو روز قبل غذای خود را به اسیر دادند، و چون روز بعد شد علی علیه السلام دست حسن و حسین را گرفته به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد، همین که چشم رسول خدا به آن دو افتاد و مشاهده کرد که از شدت گرسنگی مانند جوجه‌ای می‌لرزند، فرمود:

چقدر این منظره و این حالتی را که در شما دیدم بر من ناگوار است! و برخاسته

---

۱ ـ سورهٔ انسان، آیهٔ ۱۲.

۲ ـ هر صاع سه کیلو است.

همراه ایشان به خانهٔ علی آمد و فاطمه علیها السلام را دید که در محراب عبادت ایستاده و از گرسنگی پوست شکمش به پشت او چسبیده و دیدگانش به کاسهٔ سر فرو رفته، مشاهدهٔ آن وضع پیغمبر را ناراحت کرد و در این وقت جبرئیل نازل شد و سورهٔ هل اتی را بر پیغمبر فرود آورد و بدو گفت:

«خُذها یا مُحَمّد هَنّاکَ اللّٰه فی اَهلِ بَیْتِك».

و بدینوسیله او را به داشتن چنین خاندان بزرگی تبریک گفت.[1]

* * *

و براستی چنین بانوی بزرگواری شایستگی آن را دارد که چون به عبادت حق می‌ایستد بخاطر دلدادگی و توجه کاملی که در عبادت دارد شعاع نور او فرشتگان آسمان را خیره کند و خدای تعالی خلوص او را در عبادت به رخ فرشتگان بکشد و از داشتن چنین بندهٔ فرمانبرداری بر خود ببالد و افتخار کند، چنانچه در حدیث نبوی آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارهٔ او فرمود:

«مَتی قامَت فی مِحْرابِها بَینَ یَدَیْ رَبّها جَلَّ جَلاله زَهَر نُورُها لِمَلائِکَةِ السَّماء کَما یَزْهَرُ نورُ الکَواکِبِ لِأَهْلِ الارض، وَیَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلائِکَتِهِ اُنظُرُوا اِلی اَمَتی فاطِمَةَ سیِّدَةِ اِمائِی قائِمَة بینَ یَدی، تَرتَعِدُ فَرائِصُها مِن خیفَتی، وَ قَد اَقْبَلَت بِقَلبِها عَلی عِبادَتی....»[2]

ـ هر گاه در محراب عبادت به پیشگاه پروردگار خود می‌ایستد نور او برای فرشتگان آسمان تابش می‌کند همانند ستارگان که برای اهل زمین می‌درخشند، و خدای عز و جل در آن وقت به فرشتگان خود می‌فرماید:

ـ کنیزکم فاطمه بانوی همهٔ زنان جهان را بنگرید چگونه در پیشگاه من به عبادت ایستاده و بند بند بدنش از خوف من می‌لرزد! و چگونه از دل و جان به عبادت و پرستش من رو آورده (و غرق در عبادت من گشته)...

---

۱ ـ تفسیر کشاف، ج ۳، ص ۲۹۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲.

و یا در آن حدیث دیگر رسول خداصلی الله علیه و آله به سلمان می‌فرماید:

«یا سَلمان انَّ ابنَتی فاطِمَة مَلاٴ اللّهُ قَلبَها وَ جَوارِحَها ایماناً اِلی مُشاشِها تَفرَّغت لِطاعَةِ اللّه...»[۱]

ـ ای سلمان خدای تعالی چنان دل و جان و تمام اعضاء و جوارح دخترم فاطمه را به ایمان پر کرده که یکسره برای عبادت و فرمانبرداری حق تعالی خود را از همه چیز فارغ ساخته...

و به هنگام عبادت چنان غرق در عظمت حق می‌گشت و از خود بیخود می‌شد که از فکر عزیزان و فرزندان خود نیز باکمال علاقه‌ای که به آنها داشت بیرون می‌رفت، و مطابق روایتی که پیش از این گذشت خدای تعالی فرشتگان را می‌فرستاد تا گهوارهٔ کودک او را حرکت دهند.

* * *

و از نظر ورع و پارسائی و اجتناب از محرمات الهی نیز بدان مرتبه می‌رسد که «سیدهٔ» زنان عالم می‌شود، و به اعتراف همگان هیچ زنی در این باره به پایه و مقام او نمی‌رسد، تا بدانجا که عایشه ـ با همهٔ خودداری کردنها و احترازی که به جهاتی از نقل فضائل زهرا داشت ـ درباره‌اش می‌گوید: او راست گوترین زنان بود و هیچگاه دروغی از او شنیده نشد.[۲]

و از نظر پارسایی و پاکی از گناه و آلودگی تا به سرحدّ عصمت پیش رفت و چنانچه عقیدهٔ ما است یکی از معصومین گردید.

و در اینجا با اشعار یکی از شعرای پارسی زبان که در مدح آن بانوی بزرگوار سروده است سخن را خاتمه می‌دهیم.[۳]

---

۱ ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۳۷.

۲ ـ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۰، حلیةالاولیاء، ج ۲، ص ۴۱.

۳ ـ ولی برای بانوان و دوشیزگان مسلمان و محترمی که در صدد پیروی از مکتب فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها هستند این حدیث جالب را ذیلاً نقل می‌کنیم تا بدانند که مسئلهٔ حجاب و عفت زن از تماس با مردان بیگانه تا چه اندازه

←

خدای را نتوان دید جز بچشم رسول | رسول را نبود نور چشم غیر بتول
اگر بتول بچشم رسول نور نبود | ندیده بود خدا را کسی بچشم رسول
ولی بدیده بود نور علت دیدن | محال باشد تفکیک علت از معلول
اگر شفیعهٔ محشر نباشد او بر خلق | شفاعت همگی را نمی‌کنند قبول
غرض وجود تو بوده است علت خلقت | وگر نه کِشتهٔ آدم نداشتی محصول
تو را گرفت و جهان را طلاق داد علی | از آن شده است جهان بر هلاکت تو عجول
در این دو روزهٔ عمر آنقدر کشیدی رنج | که بوده‌ای بجهان از حیات خویش ملول
عُصا ترا نه اگر عفو او بگیرد دست | بقید عصیان باشند تا ابد مغلول
وسیله‌ای که بدست است ذیل چادر اوست | زرشته‌اش شود حاصل نهایت مأمول
قیام او به قیامت قیامت دگر است | که نیست کس را بی اذن او خروج و دخول
تبارک الله ای فر خجسته مولودی | که هست گوهر پاکت به نُه صدف محمول
نبی ندانمت امّا برتبه همچه نبی | ذوات اشیاء بر طاعتت بود مجبول
به مرسلین اگر از حق وسیله شد ارسال | درود حق بتو اندر صحیفه شد مرسول

← مورد نظر فاطمهٔ اطهر بوده است.

در کتاب بحار الانوار(ج ۲۳، ص ۹۱) از کتاب نوادر راوندی به سند خود از علی علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: مرد نابینایی اجازه خواست تا به خانهٔ فاطمه علیهاالسلام در آید، فاطمه در حجاب رفت و مرد وارد شد، رسول خدا(ص) به فاطمه گفت: او که مرد نابینایی است و تو را نمی‌بیند چرا در حجاب رفتی؟ فاطمه عرض کرد: اگر او مرا نمی‌بیند من او را می‌بینم و او بوی مرا استشمام می‌کند! رسول خدا(ص) فرمود: «اشهدانك بضعة منی». گواهی می‌دهم که براستی تو پارهٔ تن من هستی!

«مَشْغُولَةً عَنِ الدُّنْيا بِحَمْدِكَ وَ ثَنائِكَ»

ـ خدایا چنانم کن که از دنیا به حمد و ثنای تو سرگرم باشم.

فهم بهتر این قسمت از دعای امام سجاد(ع) نیاز به توضیحی دارد و آن اینکه سرگرمیهای دنیا چندگونه است: سرگرمیهایی که مربوط به خود دنیا است ولی انسانی را از کارهای آخرت باز می‌دارد، که اینها مذموم و خطرناک است اگر چه ذاتاً مشروع باشد، مانند سرگرمی به لذتهای مادّی و شهوات مشروع، چنانچه خداوند دربارهٔ کسانی که در سفر حدیبیّه از رفتن با رسول خدا تخلّف کردند می‌گوید:

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الاَعْرابِ شَغَلَتْنا اَمْوالُنا وَ اَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا...»[1]

ـ عربهایی که از آمدن با تو تخلّف کردند بزودی به تو خواهند گفت: مالها و خانواده‌هامان ما را سرگرم کرد، پس برای ما آمرزش بخواه.

که اینان با اینکه در این ادّعا هم دروغ می‌گفتند چنانچه خدای تعالی بدنبال آن فرموده و این بهانه‌ای بیش نبود، ولی با اینحال خودشان نیز این سرگرمی را که موجب شده بود تا از رفتن با رسول خدا(ص) باز بمانند برای خود گناهی دانسته که از رسول خدا(ص) طلب استغفار به درگاه خدا داشتند.

و در فرازهای قبلی نیز در وصایای رسول خدا(ص) بود که فرمود:

۱ ـ سورهٔ فتح، آیهٔ ۱۱.

«اَیُّهَا النّاسُ لایَشْغَلَنَّکُم دُنْیاکُمْ عَنْ آخِرَتِکُم فَلا تُؤثِرُوا هَواکم عَلیٰ طاعَةِ رَبِّکُم».[۱]

ـ ای مردم مبادا دنیاتان شما را از آخرتتان سرگرم سازد، پس هوسهای خود را بر اطاعت پروردگارتان مقدم ندارید...

و اما سرگرمیهای دیگر، هر آنچه وجهه خدایی داشته باشد و به نحوی با خدای تعالی ارتباط پیدا کند ـ اگرچه مربوط به دنیا باشد ـ خوب است، مانند کسب روزی و لذتهای مشروع که وسیله‌ای باشد برای تقویت و تجدید قوا بمنظور عبادت و فرمانبرداری حق تعالی، و از اینرو است که در اندرزها و مواعظ امام هشتم حضرت رضا علیه السلام آمده که فرمود:

«اِجْتَهِدُوا في اَنْ یَکُونَ زَمانُکُم أَرْبَعَ ساعاتٍ: ساعَةٌ لِمُناجاةِ اللّٰهِ، وَ ساعَةٌ لِامرارِ المَعاشِ، وَ ساعَةٌ لِمُعاشِرَةِ الاِخْوانِ وَالثِّقاتِ الَّذینَ یُعَرِّفُونَکُم عُیُوبَکُم، و یُخْلِصُونَ لَکُم فِی الباطِنِ، وَ ساعَةٌ تَخْلُونَ فیها لِلَذّاتِکُم في غَیْرِ مُحَرَّمٍ، وَ بِهٰذِهِ السّاعَةِ تَقْدِرُونَ عَلَی الثَّلاثِ السّاعاتِ».[۲]

ـ تلاش کنید تا اینکه زمان زندگی شما در چهار بخش سپری شود: بخشی برای مناجات با خدا، و بخشی برای امرار معاش، و بخشی برای معاشرت و آمیزش برادران و دوستان مورد اعتماد که عیبهای شما را به شما بشناسانند، و در دل با شما صمیمی باشند، و بخش دیگر وقت خود را آزاد کنید برای لذتهای مشروع و غیرحرام خود، و بوسیلهٔ این بخش نیرو بگیرید برای بخشهای سه گانهٔ دیگر.

و در کتاب تنبیه الخواطر ـ معروف به مجموعهٔ ورام ـ آمده که در حکمت داود علیه السلام نوشته شده:

«حَقٌّ عَلَی العاقِلِ اَنْ لایَغْفَل عَنْ اَرْبَعَ ساعاتٍ فَساعَةٌ فیها یُناجي رَبَّهُ، وَ ساعَةٌ فیها یُحاسِبُ نَفْسَهُ، وَ ساعَةٌ یُفْضي اِلیٰ اِخْوانِهِ الَّذینَ یُصَدِّقُونَه عَلیٰ عُیُوبِ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۱.

۲ ـ تحف‌العقول، ص ۴۰۹.

نَفْسِهِ، وَ ساعَةٌ یُخَلّي بَیْنَ نَفْسِهِ وَ لَذَّتِها فیما یحِلُّ وَ یَجْمَل، فَإنَّ هٰذِهِ السّاعَةِ عَوْنٌ لِتِلْکَ السّاعاتِ».[۱]

ـ بر شخص عاقل حق است که از چهار ساعت غافل نباشد، ساعتی که در آن با پروردگار خود مناجات کند، و ساعتی که از نفس خود حسابرسی کند، و ساعتی که خود را به برادران خود برساند تا صادقانه او را بر عیبهایش واقف سازند، و ساعتی که خود را برای بهره‌گیری از لذتهای حلال و نیکو آزاد بگذارد، زیرا این ساعت کمکی است برای آن ساعتهای دیگر.

و از امام صادق علیه السلام دربارهٔ اشتغال به کسب و کار روایت شده که فرمود

«لاٰ تَدَعْ طَلَبَ الرِّزقِ مِنْ حَلِّهِ فَاِنَّهُ عَوْنٌ لَکَ عَلیٰ دینِکَ وَاعْقَلْ راحِلَتَکَ وَ تَوَکَّلْ».[۲]

ـ کسب روزی حلال را وامگذار، زیرا این کار کمکی است برای تو در دین و آئینت، و زانوی مرکب خود را به بند و توکّل کن.

و جملهٔ اخیر «وَاعْقَلْ راحِلَتَکَ وَ تَوَکَّلْ» اشاره است به حدیث معروفی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده و ملّای رومی آن را به نظم درآورده و گوید:

گفت پیغمبر بـه آواز بـلند   با توکل زانوی اشتر به بند

و تناسب آن با جملهٔ قبل از آن، ظاهراً به این است که امام علیه السلام می‌خواهد این تنبّه را به مخاطب خود بدهد، که دست از کسب و کار برمدار به امید آنکـه خـدا روزی تـو را می‌رساند، بلکه کسب و کارِ خود را انجام ده و در زندگی بر خدا هم توکّل کن، زیرا همان کسب و کار کمک تو است در زندگی دینی و انجام مراسم مذهبی.

و از این سه روایت این مطلب بخوبی استفاده می‌شود که سرگرمیها اگر مشروع باشد و هدف از آن تقویت جسم و جان برای انجام وظایف الهی و رسیدن به کمالات مطلوب انسانی باشد اگرچه کسب و کار روزانه و لذائذ جسمانی باشد ممدوح و پسندیده

---

۱ ـ تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۲۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۵.

است.

و حتی در حدیث دیگری که از همین امام سجاد علیه السلام روایت شده سرگرمیهای سودمند برای دنیا و آخرت را جزء «مُنجیات» مؤمن ـ و آنچه موجب نجات مردمان با ایمان می‌شود ـ دانسته و فرموده است:

«ثَلاثٌ مُنْجِیاتٌ لِلْمُؤمِنِ: کَفُّ لِسانِهِ عَنِ النّاسِ وَاغتِیابِهِمْ، وَ اِشْغالُهُ نَفْسَهُ بِما یَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَ دُنْیاهُ، وَ طُولُ الْبُکاءِ عَلیٰ خَطیئَتِه».[1]

ـ سه چیز است که موجب نجات مؤمن است: نگهداشتن زبان خود از آزار مردم و غیبت کردن آنان، و سرگرم ساختن خویش به آنچه برای آخرت و دنیایش سود دهد، و گریهٔ طولانی بر خطاها و گناهانش.

البته در میان این سرگرمیها هر آنچه بتواند بیشتر انسان را به خدا نزدیک کند، و انسان را به یاد خدا بیندازد بهتر و بیشتر مورد درخواست اولیاء الهی بوده، اگرچه در ضمن کسب و کار و اشتغال به امور دنیایی باشد مانند سرگرمی به ذکر خدا و اطاعت پروردگار، که با کسب و کار نیز می‌تواند و همراه باشد.

و از اینرو در دعاهای همین امام سجاد علیه السلام این دعا زیاد دیده می‌شود، یعنی درخواست اشتغال به ذکر خدا، چنانچه در دعای ابوحمزه ثمالی است:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد، وَاجْعَلْنا مِنَ الَّذینَ اشْتَغَلُوا بِالذِّکرِ عَنِ الشَّهَواتِ...»[2]

خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد و ما را از کسانی قرارمان ده که بوسیلهٔ ذکر تو از شهوات سرگرمند...

و در سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث اربعمأة آمده که می‌فرمود:

«اَکْثِرُوا ذِکْرَاللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ اِذا دَخَلْتُمُ الاَسْواقَ وَ عِنْدَ اِشْتِغالِ النّاسِ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۴۰.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۲۷.

بِالتِّجاراتِ...»[۱]

ـ هنگامی که به بازارها رفتید و هنگام سرگرمی مردم به تجارتها، بسیار یاد خدای عزوجل کنید و او را ذکر گویید...

و در همین حدیث آمده است:

«بِاللِّسانِ یُکَبُّ اَهْلُ النّارِ فِی النّارِ، وَ بِاللِّسانِ یُسْتَوْجَبُ اَهْلُ القُبورِ النُّورَ، فَاحْفَظُوا اَلْسِنَتَکُم وَاشْغَلُوها بِذِکرِاللّٰهِ».

ـ بوسیلهٔ زبان است که دوزخیان به رو در دوزخ افتند، و به زبان است که گورستانیان مستوجب نور گردند، پس زبانهای خود را نگهدارید و به ذکر خدا سرگرمشان سازید...

و در دعاهای بعد از نوافل نماز مغرب آمده است:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمّد و آلِ مُحَمّد وَاقْصُرْ أَمَلي عَنْ غایَةِ اَجَلي، وَاشْغَلْ قَلبي بِالآخِرَةِ عَنِ الدُّنیا...».[۲]

ـ خدایا درود فرست بر محمد و آل محمد و خواسته‌ام را از پایان عمرم کوتاه‌تر کن، و دلم را از دنیا به آخرت سرگرم و مشغول کن...

و در دعاهای بعد از نوافل روز جمعه آمده:

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمد وآلِه وَاسْتَعْمِلنی بِطاعَتِك، وَقَنِّعني بِما رَزَقْتَني» تا آنجا که گوید: «وَاَقْبِلْ بِقَلْبي اِلیٰ ما یُقَرِّبنی اِلَیْكَ، وَاشْغَلْني عَمّا یُباعِدُني عَنْكَ...».[۳]

ـ خدایا درود فرست بر محمد و خاندانش، و مرا به طاعت خود وادار، و بدانچه روزیم کرده‌ای قانع ساز ـ تا بدانجا که گوید ـ و دلم را بسوی آنچه مرا به تو نزدیک سازد متوجه کن، و از آنچه مرا از تو دور می‌کند سرگرمش کن...

و از این نمونه دعاها و درخواستها در ادعیه و روایات فراوان است، و در فرازهای پیشین همین زیارت امین‌الله نیز بود که امام علیه السلام از خدای تعالی وَلَع و حرص به ذکر و

---

۱ ـ تحف‌العقول، حدیث اربعمأة، ص ۱۰۴ و ۱۲۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۹۳.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۵.

دعاهای او را درخواست می‌کرد «مُولِعَة بِذِكْرِكَ وَ دُعائِك».

حدیثی جالب

اکنون که بحث به سرگرمیها و شغلها رسید به این حدیث جالب و سازنده که در نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام است توجه کنید که فرماید:

«يا اَيُّهَا النّاسُ طُوبىٰ لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُه عَنْ عُيُوبِ النّاسِ وَ طُوبىٰ لِمَنْ لَزَمَ بَيْتَهُ وَ اَكَلَ قُوْتَهُ وَاشْتَغَلَ بِطاعَةِ رَبِّهِ وَ بَكىٰ عَلىٰ خَطيئَتِهِ، فَكانَ مِنْ نَفْسِهِ في شُغُلٍ وَالنّاسُ مِنْهُ في رٰاحَةٍ».[1]

ـ ای مردم خوشا به حال کسی که اشتغال به عیب خود او را از توجه به عیوب دیگران بازدارد، و خوشا به حال کسی که ملازم خانهٔ خود باشد، توشهٔ خویش را بخورد و به اطاعت پروردگارش مشغول، و بر خطای خویش بگرید او به خویشتن مشغول و مردم هم از او در آسایش هستند.

و داستانی جالب

به این داستان جالب هم که از لقمان حکیم در این باره نقل شده توجه کنید:

علامهٔ مجلسی(ره) در کتاب شریف بحارالانوار از کتاب فتح از لقمان حکیم داستانی نقل می‌کنند که لقمان حکیم به پسرش گفت:

«لاتُعَلِّق قَلْبَكَ بِرِضَى النّاسِ وَ مَدْحِهِمْ وَ ذَمِّهِم فَإنَّ ذٰلِكَ لايَحْصُل وَلَوْ بالَغَ الاِنْسانَ في تَحْصيلِهِ بِغايَةِ قُدْرَتِهِ».

ـ دل به رضایت مردم و مدح و ذمّ آنها مبند که بدست نخواهد آمد اگرچه انسان حدّ اعلای تلاش خود را در این باره بنماید.

آنگاه برای اینکه به فرزندش این اندرز را بدهد که تو در زندگی همیشه باید سعی

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

کنی که خود را به جلب رضایت خدای تعالی سرگرم و مشغول‌سازی نه رضایت خلق خدا، او را به همراه خود برداشته و چهارپایی را برداشتند و به راه افتادند، نخست لقمان سوار شد و پسرش را پیاده بدنبال خود می‌برد.

عبورشان به گروهی افتاد و چون آن منظره را دیدند گفتند: عجب پیرمرد سخت‌دل و بی‌رحمی است خود که نیرومند است سوار مرکب شده و این پسرک را بدنبال خود پیاده می‌برد. به فرزندش گفت: سخنشان را شنیدی اکنون تو سوار شو تا من بدنبال تو پیاده بیایم؟

پسر سوار شد و لقمان پیاده به راه افتاد، عبورشان به گروه دیگری افتاد، گفتند: عجب پدر و پسر بد و بی‌ادبی، اما پدر فرزندش را ادب نکرده که او را سوار کرده و خود پیاده می‌رود، و اما پسر نیز حق پدر را مراعات نکرده که خود سوار شده و پدر را پیاده نموده؟ لقمان گفت: شنیدی، اکنون بیا تا هر دو سوار شویم.

به جماعت دیگری برخوردند و چون آن منظره را دیدند گفتند: رحم و انصاف در دل این دو نفر نیست، و از خدا بی‌خبرند! کمر این حیوان زبان بسته را شکستند و بیش از طاقتش بر آن بار کرده‌اند، خوب بود یکی سوار می‌شد و یکی پیاده؛ لقمان گفت: شنیدی؟ گفت: آری.

لقمان گفت: اکنون بیا تا هر دو پیاده برویم و مرکب را هم بگذاریم خالی برود؟ همین کار را کردند، و به گروهی برخوردند، و آنها گفتند: این دو نفر عجب آدمهایی هستند خودشان پیاده می‌روند و مرکبشان نیز خالی می‌رود و شروع به مذمت و سرزنش آنها کردند، در این وقت لقمان به پسرش گفت:

«تَرىٰ في تَحصيلِ رِضاهُمْ حيلَةً لِمُحْتالٍ؟ فَلاٰ تَلْتَفِتْ اِلَيْهِم وَاشْتَغِلْ بِرِضَااللّٰه جَلَّ جَلاٰلُه فَفيه شُغْلٌ شاغِلٌ وَ سَعادَةٌ وَ اِقبالٌ فِى الدُّنيا وَ يَومِ الحِسابِ وَالسُّؤالِ».[1]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۱.

ـ آیا برای تحصیل رضایت مردم هیچ چاره‌ای دیدی؟ (و متوجه شدی که به هیچ راهی نمی‌توانی رضایت مردم را جلب کنی) بنابراین توجهی بدانها نداشته باش و خود را با جلب رضایت خدای تعالی سرگرم و مشغول کن که در آن سرگرمی و اشتغال، مطلوب انسانها است و سعادت و اقبال در دنیا و روز جزا و سؤال...

فضیلت اشتغال به حمد و ثنای الهی

اکنون به دنبالهٔ بحث خود بازگشته و می‌گوییم: در میان سرگرمیها و مشاغل، اشتغال به حمد و ثنای الهی یکی از بهترین سرگرمیها است، زیرا اشتغال به حمد و ثنای الهی، اشتغال به یکی از بهترین اذکار الهی است و بدین ترتیب هم پاداش اشتغال به ذکر الهی را دارا است و هم پاداش اشتغال به حمد و ثنای حق تعالی را، و اهمیّت حمد و ثنای الهی در این حدّ است که هیچ نمازی بدون آن شروع نشود چنانچه بدون آن پذیرفته نیست، و سرآغاز هر خطبه و سخنرانی حمد الهی است، و از نظر فضیلت نیز در آن پایه است که بر طبق روایتی که از همین بزرگوار ـ یعنی از امام سجاد علیه السلام ـ نقل شده فرموده است:

«مَنْ قالَ اَلْحَمْدُلِلّٰه فَقَدْ اَدّیٰ شُكْرَ كُلِّ نِعْمَةٍ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ».[۱]

ـ کسی که بگوید «الحمدللّه» شکر هر نعمتی را که خدای عزوجل به او داده ادا کرده است.

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰه نِصْفُ المیزانِ، وَالحَمْدُلِلّٰهِ يَمْلأُهُ».[۲]

ـ کلمه «لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰه» نیمی از میزان (و ترازوی قیامت) است و «اَلْحَمْدُللّه» همهٔ آن را پُر کند.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۱۰.

۲ ـ همان مدرک.

حدیثی جالب

سنان بن طریف یکی از یاران امام صادقؑ است گوید: به امام صادقؑ عرض کردم: من ترس آن را دارم که گرفتار «استدراج»[۱] شده باشم؟ فرمود: برای چه؟ عرض کردم: بدان جهت که من از خدا خانه‌ای خواستم و خدا روزیم کرد، هزار درهم پول خواستم، خدا به من داد، خدمتکاری درخواست کردم و خدا به من عنایت فرمود.

امامؑ فرمود: در برابر آنچه خدا به تو داده چه می‌گویی؟ عرض کردم: می‌گویم: «اَلحَمْدُلِلّٰه» حضرت فرمود:

«فَمٰا اَعْطِیتَ اَفْضَل مِمّٰا اُعْطِیتَ».[۲]

ـ پس آنچه داده‌ای برتر است از آنچه به تو عطا شده.

و در حدیث دیگری از رسول خداﷺ روایت شده که فرمود:

«اَوَّلُ مَنْ یُدعیٰ اِلَی الجَنَّةِ الحَمّٰادُونَ الَّذینَ یَحْمَدُونَ اللّٰهَ فِی السَّرّٰاءِ وَالضَّرّٰاءِ».[۳]

ـ نخستین کسی که به بهشت خوانده می‌شود حمد کنندگان هستند یعنی کسانی که خدا را در فراخی و سختی حمد کنند.

حدیث جالب دیگر

در مکارم الاخلاق روایت شده که مردی به نزد امام صادقؑ آمده عرض کرد:

«جُعِلْتُ فِدٰاكَ اِنّي شَیْخٌ کَبیرٌ فَعَلِّمني دُعٰاءً جٰامِعاً؟ فَقٰالَ: اُحْمُدِاللّٰه فَاِنَّكَ اِذٰا حَمَدْتَ اللّٰهَ لَمْ یَبْقَ مُصَلٍّ اِلاّٰ دَعٰالَكَ یَعني قَوْلَهُ: ـ سَمِعَ اللّٰهِ لِمَنْ حَمِدَهُ ـ».[۴]

---

۱ ـ استدراج ـ که در قرآن و روایات بعنوان یکی‌ازکیفرهاودامهای الهی سر راه بی‌خبران و فریفتگان دنیا معرفی شده است به معنای گرفتن تدریجی خدای تعالی است که با نعمتهای پیاپی او را از یاد خود غافل کند تا یکسره غرق دنیا گشته و هلاک گردد...

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۱۳.

۳ ـ مکارم الاخلاق، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

۴ ـ همان مدرک.

ـ قربانت گردم من پیرمردی بزرگسال شده‌ام دعایی جامع و فراگیر به من تعلیم کن (که با توجه به سنّ و سال من بتوانم آن را انجام دهم)؟ فرمود: حمد خدا را بجای آور، زیرا تو وقتی خدای را حمد کردی هیچ نمازگزاری نیست جز آنکه تو را دعا کنند، یعنی هنگامی که می‌گویند:

«سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ».

ـ خداوند می‌شنود (و می‌پذیرد) از هرکس که او را حمد کند.

«اَللّٰهُمَّ اِنَّ قُلُوبَ المُخبِتِینَ اِلَیْكَ والِهَةٌ»

«اخبات» به معنای خشوع و فروتنی و آرامش خاطر آمده؛ راغب در مفردات گوید: «خبت» به زمین هموار گویند، سپس اخبات به معنای استعمال نرمی و تواضع به کار رفته است، و «واله» به معنای حیران، شیفته و سرگشته از خوشحالی یا اندوه «الیک» ممکن است متعلّق به «مُخْبِتین» باشد مانند آیهٔ شریفهٔ:

«اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَاَخْبَتُوا اِلىٰ رَبِّهِمْ اُولٰئِكَ اَصْحابُ الجَنَّةِ».[1]

ـ آنانکه ایمان آورده و کار شایسته انجام دهند و به سوی درگاه پروردگار خویش روی خشوع آورند اینانند اصحاب بهشت.

و محتمل است که به «والِهَة» متعلّق باشد و ظاهر احتمال اول است، و معنا اینگونه می‌شود:

معبودا براستی که دلهای خاشعان درگاهت، شیفته و حیران است، و روی احتمال دوم معنا اینگونه است که معبودا براستی که دلهای خاشعان، سرگردان و شیفته بسوی تو است. و برای شناخت بیشتر «مُخبِتان» و تفسیر «اخبات» بهتر است به قرآن کریم بازگردیم که در سورهٔ حج فرماید:

---

۱ ـ سورهٔ هود، آیهٔ ۲۳.

«فَاِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ فَلَهُ اَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتینَ، الَّذینَ اِذا ذُکِرَاللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم وَالصّابِرینَ عَلیٰ ما اَصابَهُمْ وَالمُقیمی الصَّلاٰةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ».[۱]

ـ معبود شما معبود یکتا است برای او تسلیم شوید و خاشعان را مژده ده آنان که چون نام خدا برده شود دلهاشان به‌طپد، و آنها که شکیبایند بر آنچه به ایشان می‌رسد، و آنانکه نماز اقامه کنند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم انفاق کنند.

و در روایات نیز در یک جا اخبات را تسلیم دانسته‌اند چنانچه زید شحام گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است به نام کلیب که هیچ دستوری از شما نرسد جز اینکه می‌گوید: «اَنا اُسَلِّم» یعنی من تسلیم (و پذیرا) هستم و ما نام او را کلیب تسلیم گذارده‌ایم؟ گوید: امام صادق برای او رحمت فرستاد سپس فرمود:

«... أَتَدْرُونَ مَا التَّسلیم؟ فَسَکَتْنا، فَقالَ: هُوَ وَاللّٰهِ الاِخْباتِ».[۲]

ـ یعنی هیچ می‌دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم! فرمود: تسلیم به خدا سوگند همان اخبات است.

سپس آیهٔ سورهٔ حج را قرائت فرمود.

و در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده که در فضیلت «صبر» و بردباری فرمود:

«... وَالصَّبْرُ یدَّعیهِ کُلُّ اَحَدٍ وَلاٰیَثْبُتُ عِنْدَهُ اِلاَّ الْمُخْبِتُونَ».[۳]

ـ صبر و بردباری را هر کسی ادّعا دارد ولی تنها اهل «اخبات» هستند که نزد آن ثابت قدم هستند.



و در حدیث دیگری از زبان اصحاب امام صادق علیه‌السلام «اخبات» را در کنار «ورع» و پارسایی ذکر کرده‌اند مانند داستان زیر:

در میان اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام دو برادر هستند به نام بسطام و

---

۱ ـ سورهٔ حج، آیهٔ ۳۵ ـ ۳۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۰۳؛ اصول کافی، کتاب الحجة باب التسلیم و فضل المسلمین.

۳ ـ مصباح الشریعه، ص ۶۲

زکریا، فرزندان سابور، که اهل تراجم و رجال آن دو را توثیق کرده و روایاتشان را پذیرفته‌اند، و دربارهٔ آن دو گفته‌اند: هر دوی آنها اهل فضل و ورع و اخبات بودند.[۱]

در کتاب کافی کلینی و همچنین رجال کشی به سندشان از سعید بن یسار روایت کرده‌اند که گوید یکی از این دو برادر ـ که ظاهراً زکریا بن سابور بوده ـ بیمار شد و من هنگام مرگش در کنار بستر او بودم که دیدم دستش را باز کرده گفت:

«اِبْیَضَّتْ یَدي یا عَلیّ».

ـ یا علی دستم سفید شد!

سعید بن یسار گوید: بدنبال این جریان من به نزد امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم محمد بن مسلم نزد آن حضرت است، چیزی نگفته و برخاستم و گمان کردم محمد بن مسلم ماجرای آن مرد را به امام علیه السلام گزارش کرده است، که دیدم فرستادهٔ امام علیه السلام بدنبال من آمد و من به نزد آن حضرت بازگشتم، حضرت فرمود:

گزارش آن مردی را که هنگام مرگش نزد او حضور داشتی برای من بازگوی که از وی چه شنیدی؟ عرض کردم: دستش را باز کرده گفت: یا علی دستم سفید شد!

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَاللّٰهِ رَآهُ وَاللّٰهِ رَآهُ، وَاللّٰهِ رَآهُ».

ـ سه بار فرمود: به خدا سوگند او را دید![۲]

* * *

و در جای دیگر در کنار ایمان و تقوا ذکر شده، چنانچه در زیارت وداع مشاهد ائمه علیهم السلام آمده که:

«... وَ رَزَقَنِي اللّٰه العَوْدَ ثُمَّ العَوْدَ اَبَداً ما اَبْقانی رَبّی بِنِیَّةٍ صادِقَةٍ وَ ایمانٍ وَ تَقْویٰ وَ اِخْباتٍ، وَ رِزْقٍ واسِعٍ حَلالٍ طَیِّب...».[۳]

---

۱ ـ عبارت حدیث اینگونه است «وکان لهما فضل و ورع و اخبات».

۲ ـ کافی کلینی ـ کتاب الجنائز ـ باب مایعاین المؤمن و الکافر، بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۹۲.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۳۴.

ـ ... و خدا روزیم کند بازگشت را و دوباره بازگشت را هم چنان همیشه تا هنگامی که پروردگارم مرا زنده دارد، با نیّتی صادق و ایمان و تقوی و اخبات و روزی فراخ و حلال و پاک...



اکنون با توجّه به موارد استعمال این کلمه در آیات و اخبار اهل بیت، می‌توان گفت: بهترین معنای اخبات همان تسلیم است که در همهٔ موارد معنا می‌دهد، زیرا صبر و تقوا و ورع و ایمان همگی از تسلیم سرچشمه می‌گیرد، و همان حالت نفسانی تسلیم است که منشأ همهٔ این فضائل و کمالات در انسان می‌شود. و اگر حالت تسلیم و پذیرش در کار نباشد، نفس انسانی دچار اضطراب و نگرانی، تردید و دو دلی و امثال آنها می‌شود، و تدریجاً از انکار و کفر و یا حدّاقل از شکّ و تردید سر درمی‌آورد، و از اینرو در روایات آمده که اسلام همان تسلیم است یعنی انقیاد در مقابل حق و پذیرش آن به معنای واقعی پذیرش، و این مطلب در چند حدیث به سندهای گوناگون و در کتابهای مختلف از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

«... اَلاِسْلامُ هُوَ التَّسلیم، وَالتَّسْلیمُ هُوَ الیَقین، وَالیَقینُ هُوَ التَّصدیقُ، وَالتَّصدیقُ هُوَ الاِقرارُ، وَالاِقْرارُ هُوَ الاَداءُ، وَ الاَداءُ هُوَ العَمَلُ».[۱]

ـ ... اسلام همان تسلیم است، و تسلیم همان یقین است، و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است، و اقرار همان اداء و احساس مسئولیّت است، و احساس مسئولیّت همان عمل است...

و شاید این معنا را از آیهٔ شریفهٔ سورهٔ حج که در آغاز بحث نقل کردیم نیز استفاده کرد که می‌فرماید: «فَلَهُ اَسلِمُوا وَ بَشِّر المُخْبِتین...» که بدنبال «اسلموا» ـ مژده به «مُخبتین» آمده است...

۱ ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۱۲۵؛ معانی الاخبار، ص ۱۸۵؛ محاسن برقی، ص ۲۲۲.

«وَ سُبُلُ الرّاغِبینَ اِلَیْكَ شارِعَةٌ وَاَعْلامَ القاصِدینَ اِلَیْكَ واضِحَةٌ»

«سُبُل» جمع سبیل به معنای راه و «راغبین» جمع راغب به معنای جویا، تلاشگر، آزمند، حریص و رغبت هرگاه با «اِلی» متعدّی شود به معنای علاقه‌مند و جویا و حریص آید و چون با «عَنْ» متّعدی شود به معنای مخالف آن آید یعنی بی‌علاقه‌گی و دوری کردن از چیزی.

«شارعة» مؤنث «شارع» راه باز و روشن.

«اَعْلام» جمع عَلَم به معنای نشانه.

و معنا چنین می‌شود: و راههای آزمندان و تلاشگران بسوی درگاه تو باز است و نشانه‌های قاصدان کویت روشن و آشکار.

و در خطبهٔ اشباح که به گفتهٔ سید رضی(ره) از خطبه‌های درخشان امیرالمؤمنین علیه السلام است، آمده که فرماید:

«... عِیالُهُ الخَلائِقُ، ضَمِنَ اَرْزاقَهُم، وَ قَدَّرَ اَقْواتَهُم، وَ نَهَج سَبیلَ الرّاغِبینَ اِلَیْهِ، وَالطّالِبینَ مالَدَیْهِ...».[۱]

ـ... خلایق همگی جیره‌خواران اویند، که روزیشان را ضمانت کرده، و قوت و خوراکشان را اندازه‌گیری کرده، و راه را برای علاقه‌مندان خود روشن و آشکار ساخته، و آنها که خواستار

---

۱ ـ خطبهٔ ۹۱ نهج‌البلاغه.

نعمتهای موجود در نزد او هستند...

و در دعاهای شب بیست و چهارم ماه مبارک رمضان دعای شریفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که در آن نظیر این جمله هست، و اصل دعا اینگونه است:

«اَللّٰهُمَّ أَنْتَ اَمَرْتَ بِالدُّعاءِ وَ ضَمِنْتَ الاِجابَةَ فَدَعَوْناكَ وَ نَحْنُ عِبادُكَ وَ بَنُو إمائِكَ، نَواصِينا بِيَدِكَ وَ أَنْتَ رَبُّنا وَ نَحْنُ عِبادُكَ، وَ لَمْ يَسْئَلِ العِبادَ مِثْلُك وَ نَرْغَبُ اِلَيْكَ وَ لَمْ يَرغَب الخَلائِقُ اِلىٰ مِثْلِكَ، يا مَوْضِعَ شَكْوَى السّائِلِينَ، وَ مُنْتَهى حاجَةِ الرّاغِبِينَ، وَ ياذَا الجَبَرُوتِ وَالمَلَكُوت وَ ياذَا السُّلطانِ وَالعِزِّ، يا حَيُّ يا قَيُّومُ، يا بارُّ يا رحيمُ، يا حَنّانُ يا مَنّانُ، يا بَديعُ السَّماواتِ وَالاَرْضِ، ياذَا الجَلالِ وَالاِكْرامِ، ياذَا النِّعَمِ الجِسامِ وَالطَّوْلِ الَّذي لايُرامُ، صَلِّ عَلىٰ مُحمَّد وَ آلِهِ، وَاغْفِر لي اِنَّكَ اَنْتَ الغَفُورِ الرَّحيم».[1]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۵۶ و ۸۰.

«وَ اَفْئِدَةَ العارِفینَ مِنکَ فازِعَةٌ»

«افئدة» جمع فؤاد به معنای قلب و دل، «فازعة» مؤنث فازع به معنای هراسان و دهشت‌زده. و البته این هراس و دهشت نه از روی ترس از خدا است بلکه بخاطر جلال عظمت حق تعالی است، چنانچه برخی از مفسّرین همین مطلب را در تفسیر این آیـهٔ شریفهٔ گفته‌اند:

«اِنَّمَا المُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذٰا ذُکِرَاللّٰهُ وَ جِلَتْ قُلُوبُهم...».[1]

ـ براستی مؤمنان کسانی هستند که چون ذکر خدا شود دلهاشان بطپد...

و از این مطلب هم که بگذریم خوف از خدای تعالی یکی از کمالات معنویه و به گفته یکی از اهل معرفت: منشأ بسیاری از فضائل نفسانیه و یکی از وسائل مهم اصلاح نفس است، بلکه سرچشمهٔ تمام اصلاحات و مبدأ علاج جمیع امراض روحانی توان آن را شمرد...

و شخص عارف باللّه باید پیوسته متذکّر عالم آخرت و عـقبات مـرگ و بـرزخ و قیامت و اهوال صراط و میزان و مناقشهٔ در حساب و مقام عظمت و جلال و قهر و سلطنت حق باشد.

---

۱ ـ سورهٔ انفال، آیهٔ ۲.

و این هم نمونه اعلای آن

در کتاب امالی صدوق و مناقب ابن شهر آشوب به سندشان از عروة بن زبیر روایت کرده‌اند که در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و سخن از اعمال اهل بدر و بیعت رضوان به میان آمد در این میان، ابودرداء به سخن آمده گفت: می‌خواهید به شما خبر دهم از کسی که مالش از مردم کمتر بود ولی ورع و تلاشش در عبادت از همه‌گان بیشتر بود؟ گفتند: چه کسی بود؟

گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام! راوی گوید: به خدا سوگند هرکس در مجلس بود روی خود را از او گرداند سپس مردی از انصار بسوی او برگشته گفت: سخنی گفتی که هیچکس باور نکرد؟ ابودرداء گفت: ای مردم من هر چه را دیده‌ام بازگو می‌کنم و شما هر چه دیده‌اید بگوئید! آنگاه ابودرداء چنین گفت:

«شهدت علیَّ بن أبی طالب بشُوَیحطات النَجّار، و قد اعتزَلَ عَن موالیه واختفی مِمّن یَلیه واستَتَر بمُغیلات النَخل، فافتقدتُه و بَعُدَ عَلیَّ مکانه، فقلت: لِحَق بمنزله، فاذا أنا بصوتٍ حَزین و نَغْمة شَجیّ و هو یقول: «الهی کَم مِنْ مُوبقة حَلَمتَ عَن مقابلتها بنقمتك، و کَم مِن جریرةٍ تکَرّمتَ عَن کشفها بکَرمك، الهی اِن طالَ فی عِصیانِك عُمری وَ عَظُمَ فی الصُّحُف ذَنبی فَما أنا مَؤمِّلٍ غَیر غُفرانِك، وَلاأنا بِراجٍ غَیر رِضوانِك» فشَغَلَنی الصَّوْت واقتفیتُ الاثر، فاذا هو عَلیّ بن أبی طالب علیه السلام بِعینه، فَاستَتَرتُ له و أخملتُ الحرکة، فرَکَع رَکعات فی جَوف اللّیل الغابر، ثُمّ فرَغ الی الدّعاء و البُکاء و البَثّ و الشَکوی، فکان ممّا به اللّه ناجاه أن قال: «اِلهی اُفکِّرُ فی عَفوِكَ فَتهونَ عَلَیّ خَطیئَتی، ثُمَّ أذکُر العَظیم مِنْ أخْذِكَ فَتعظُمَ عَلَیَّ بَلیّتی» ثمّ قال: «آه اِنْ أَنَا قَرَأتُ فی الصُّحُفِ سَیئَةً أَنا ناسِیها و أنتَ مُحصیها، فتقول: خُذوُه، فَیالَه مِنْ مَأخوذٍ لاتُنجیه عشیرَتُه، وَلاتَنْفَعهُ قَبیلَتُه، یَرْحَمهُ الملأ اذا اذن فیه بالنّداء» ثمّ قال: «آه مِنْ نارٍ تَنْضَجُ الأکبادَ وَالکُلی، آه من نار نَزّاعَةٍ لِلشّوی، آه من غَمْرةٍ مِنْ مُلهبات لَظَی».

قال: ثمّ أنعم فی البکاء فلم أسمع له حسّاً ولاحرکة، فقلت: غلب علیه النوم لطُول السّهر، او قِظُه لِصلاة الفجر، قال أبو الدّرداء: فأتیتُه فاذا هُو کالخَشبة المُلقاة، فَحَرَّکته فلم یَتَحرَّك، و زویتُه فلم یَنْزَو، فقلت: «انّا للّه و انّا الیه راجعون» مات واللّه عَلیّ بن أبی طالب قال: فأتیت منزله مبادراً أنعاه الیهم، فقالت فاطمة علیها السلام: یا أبا الدّرداء ما کان من شأنه و من قصّته؟ فأخبرتها الخبر، فقالت: هِی واللّه یا أبا الدّرداء الغشیة التّی تأخذه من خشیة اللّه، ثم أتوه بماء فنضحوه علی وجهه فأفاق، و نظر الیّ و أنا أبکی، فقال: مِمّا بکاؤك یا أبا الدّرداء؟ فقلت: ممّا أراه تَنْزِلُه بِنَفسك، فقال: یا أبا الدّرداء فکیف وَلو رأیتنی و دُعی بی الی الحِساب و أیقَنَ أهلُ الجرائم بالعذاب. وَاحْتَوشَتْنی ملائکة غلاظ و زَبانِیة فِظاظ، فوقفت بین یدی المَلِك الجبّار، قد أسلمنی الأحبّاء و رحمنی أهل الدنیا، لکنت أشدّ رحمة لی بین یدی من لاتَخْفی علیه خافیة، فقال أبو الدّرداء، فواللّه ما رأیت ذلك لاحد من اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله».[۱]

ـ من علی بن ابیطالب را در نخلستان بنی‌النجار دیدم که از بستگان و نزدیکان خود کناره گرفته و از همراهان پنهان شده و در پشت نخلها خلوت کرده و من او را گم کرده بودم و از من دور شده بود و من با خود گفتم: او به منزل رفته که ناگهان آوازی حزین و نغمه‌ای جانسوز شنیدم که می‌گفت:

«معبودا چه بسیار جُرم بزرگی که از من دریافتی و در برابر آن به من نعمت دادی، و چه بسیار جنایتی که به کرم خویش از کشف آن بزرگواری نمودی، معبودا اگر چه به درازا کشید در نافرمانیت عمرم، و بزرگ شد در دفترها گناهم ولی من به جز آمرزشت آرزویی و به جز خوشنودی تو امیدی ندارم...».

این آواز توجه مرا به خود جلب کرد و به دنبال آن رفتم و ناگاه دیدم که او، علی بن ابیطالب علیه السلام است، خود را از او پنهان کرده و آرام آرام حرکت نمودم، دیدم چند رکعتی در

---

۱ ـ امالی صدوق، مترجم، ص ۷۷ ـ ۷۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲۴.

آن نیمه شبِ تار نماز خواند سپس به گریه و زاری و دعا و شکوه به درگاه خدای بزرگ مشغول شد و از آن جمله چنین می‌گفت:

«معبودا درگذشت تو که می‌اندیشم خطایم بر من آسان آید، ولی به یاد سخت‌گیری تو که می‌افتم گرفتاریم بر من بزرگ شود» سپس گفت:

«آه اگر در نامه‌های عملم گناهی را بخوانم که من فراموشش کرده و تو آن را برشمرده‌ای! و بگویی بگیریدش! پس وای بر آن شخص گرفتاری که عشیره و کسانش نتوانند او را نجات دهند، و قبیله‌اش به او سودی ندهند همهٔ مردم به حال او رقّت کنند هنگامی که او را احضار کنند...» سپس گفت:

«آه از آتشی که جگرها و کلیه‌ها را کباب کند! آه از آتشی که کبابها را از سیخها برکند! آه از فرو شدن در لجهٔ شراره‌های سوزان...!» سپس در گریه اندر شد و دیگر حسّ و حرکتی از او ندیدم با خود گفتم: بخاطر بیداری زیاد خوابش ربوده او را به حال خود بگذارم و برای نماز صبح او را بیدار می‌کنم پس به نزدیک او آمدم و او را همچون چوبهٔ خشکی دیدم که بر زمین افتاده او را جنبانیدم حرکت نکرد، او را نشانیدم نشستن نتوانست، گفتم: «انّا للّه و انّا الیه راجعون»، به خدا علی از دنیا رفته، به سرعت خود را به منزلش رسانده تا خبر مرگش را به خانواده‌اش بدهم، فاطمه علیها السلام پرسید: داستان او چگونه بود ای ابادرداء؟ من جریان را باز گفتم، فاطمه علیها السلام گفت:

ای ابا درداء این همان غشوه‌ای است که از ترس خدا او را می‌گیرد، آنگاه آبی برای او آوردند و به چهره‌اش پاشیدند تا بهوش آمد و به من که می‌گریستم نگریست و فرمود: ای ابا درداء برای چه می‌گریی؟ گفتم: از این صدمه‌ای که به خود می‌زنی، فرمود: ای ابا درداء چگونه خواهی بود آن هنگام که مرا برای حساب بخوانند و بزه کاران کیفر را به عیان بینند و فرشتگان سختگیر و دوزخیان تندخو گرد مرا فراگیرند، و من در برابر خدای جبّار به ایستم، دوستان از من دست کشیده و اهل دنیا برای من دلسوزی کنند. در چنین حالی تو باید بیشتر به حال من رقّت کنی، در برابر کسی که چیزی بر او پوشیده نیست!

پس ابودرداء گفت: به‌خدا سوگند من این حال را در هیچیک از اصحاب رسول خدا ندیدم!

در اینجا برای اینکه یادی از استاد شهید مطهری رضوان الله علیه نیز کرده باشیم گفتاری از آن فیلسوف عالیقدر را که به همین مناسبت در یکی از سخنرانیهای سال ۱۳۳۹ شمسی ایراد کرده‌اند ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم، ایشان به مناسبت بحث تقوا، که برخی آن را به معنای ترس از خدا معنا کرده‌اند گوید:

ضمناً به مناسبت اینکه از خوف خدا ذکری به میان آمد این نکته را یادآوری کنم. ممکن است این سؤال برای بعضی مطرح شود که ترس از خدا یعنی چه؟ مگر خداوند یک چیز موحش و ترس آوری است؟! خداوند کمال مطلق و شایسته‌ترین موضوعی است که انسان به او محبّت بورزد و او را دوست داشته باشد، پس چرا انسان از خدا بترسد؟

در جواب این سؤال می‌گوئیم که مطلب همینطور است، ذات خداوند موجب ترس و وحشت نیست. اما اینکه می‌گویند از خدا باید ترسید یعنی از قانون عدل الهی باید ترسید، در دعا وارد است «یٰا مَنْ لایُرْجیٰ اِلاّٰ فَضْلُهُ وَلایُخٰافُ اِلاّٰ عَدْلُه» ای کسی که امیدواری به او امیدواری به فضل و احسان اوست و ترس از او ترس از عدالت او است، ایضاً در دعا است: «جَلَلْتَ اَنْ یُخٰافَ مِنْکَ الاّٰ العَدْلَ وَ اَنْ یُرْجیٰ مِنْکَ اِلاّٰ الاِحْسٰانُ وَالفَضْل» یعنی تو منزّهی از اینکه از تو ترسی باشد جز از ناحیه عدالتت و از اینکه از تو جز امید نیکی و بخشندگی توان داشت.

عدالت هم به نوبه خود امر موحش و ترس‌آوری نیست، انسان که از عدالت می‌ترسد در حقیقت از خودش می‌ترسد که در گذشته خطاکاری کرده و یا می‌ترسد که در آینده از حدود خود به حقوق دیگران تجاوز کند. اینست که در مسئله خوف و رجا که مؤمن باید همیشه هم امیدوار باشد و هم خائف، هم خوشبین باشد و هم نگران مقصود اینست که مؤمن همواره باید نسبت به طغیان نفس امّاره و تمایلات سرکش خود خائف باشد که زمام را از کف عقل و ایمان نگیرد و نسبت به ذات خداوند اعتماد و اطمینان و امیدواری داشته باشد که همواره به او مدد خواهد کرد. علی بن الحسین سلام‌الله علیه در دعای معروف ابوحمزه می‌فرماید: «مَوْلاٰیَ اِذٰا رَأَیْتُ ذُنُوبی فَزِعْتُ وَ اِذٰا رَاَیْتُ کَرَمَکَ طَمِعْتُ» یعنی هر گاه به خطاهای خودم متوجه می‌شوم ترس و هراس مرا می‌گیرد و چون به کرم

وجود تو نظر می‌افکنم امیدواری پیدا می‌کنم. این نکته‌ای بود که لازم دانستم ضمناً واستطراداً گفته شود.[۱]



و برای تکمیل گفتار این استاد بزرگوار و شهید عالیمقدار می‌گوییم:

در روایات ما نیز ترس از خدا را به ترس از گناه و عدل الهی معنا کرده‌اند که ما در کتاب چهل حدیث قسمتی از آنها را نقل کرده‌ایم[۲] و در اینجا نیز برخی را ذکر می‌کنیم:

در حدیث آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی که اثر خوف و ترس در چهره داشت نگریست و بدو فرمود: تو را چه می‌شود؟ عرض کرد: من از خدا می‌ترسم! علی علیه السلام بدو فرمود:

«یا عَبْدَاللهِ خَفْ ذُنُوبَکَ، وَ خَفْ عَدْلَ اللهِ عَلَیْکَ فی مَظالِمِ عِبادِهِ، وَ اَطِعْهُ فیما کَلَّفَکَ وَ لاتَعْصِهِ فیما یُصْلِحُکَ، ثُمَّ لاتَخَفِ اللهَ بَعْدَ ذلِکَ فَاِنَّهُ لایَظْلِمُ اَحداً...».[۳]

- ای بندهٔ خدا از گناهانت بترس، و از عدل خدا دربارهٔ مظالم بندگانش بر خود بترس، و در آنچه به تو تکلیف کرده اطاعتش کن و در آنچه تو را اصلاح کند نافرمانیش نکن و از آن پس از خدا نترس که او به احدی ظلم نکند.

و در حدیث دیگری در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده که فرمود:

«اُوصیکُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ اِلَیْها آباطَ الاِبِلِ لَکانَتْ لِذلِکَ اَهْلاً: لایَرْجُوَنَّ اَحَدٌ مِنْکُمْ اِلاّ رَبَّهُ، وَلایَخافَنَّ الاّ ذَنْبَهُ، وَ لایَسْتَحْیِیَنَّ أَحَدٌ اِذا سُئِلَ عَمّا لا یَعْلَمُ اَنْ یَقُولَ: لا اَعْلَمْ، وَ لا یَسْتَحْیِیَنَّ أَحَدٌ اِذا لَمْ یَعْلَمِ الشئَ أَنْ یَتَعَلَّمَهُ، وَ عَلَیْکُمْ بِالصَّبرِ، فَاِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الایمانِ کَالرَّأسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَ لاخَیْرَ فی جَسَدٍ لا رأسَ مَعَهُ، وَ لا فی اَیمانٍ لا صَبْرَ مَعَهُ».[۴]

---

۱ - گفتار ماه، شماره ۱، ص ۵ و ۶

۲ - چهل حدیث، ج ۱، ص ۸۵ - ۸۷.

۳ - بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۲.

۴ - نهج‌البلاغه، حکمت ۸۲

ـ به پنج چیز شما را سفارش می‌کنم که اگر برای دسترسی آنها رنج سفر را بر خود هموار کرده و بر زیر بغل شتران بزنید در خور آن است:

۱ ـ هیچیک از شما جز به پروردگار خود امید نه‌بندد.

۲ ـ و جز از گناه خود نترسد.

۳ ـ و چون از یکی چیزی را که نمی‌داند بپرسند شرم نکند که بگوید: نمی‌دانم.

۴ ـ و هیچ کس وقتی چیزی را نمی‌داند شرم نکند که آنرا بیاموزد.

۵ ـ و بر شما باد به صبر و شکیبایی که شکیبایی نسبت به ایمان همانند سر است نسبت به تن، و تنی که سر ندارد سودی ندارد، و نه ایمانی را که صبر با آن نیست.



و در روایتی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«حُسْنُ الظَّنِ بِاللهِ اَنْ لا تَرْجُوَنَّ اِلاَّ اللهَ، وَ لا تَخافَنَّ اِلاَّ ذَنْبَكَ».[۱]

یعنی حسن ظن به خدا آنست که امیدی جز به پروردگارت نداشته باشی و جز از گناه خود نترسی.

که این دو حدیث می‌تواند بخوبی مطلب را تفسیر کند.

و در جای دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده:

«لاتَخافُوا ظُلْمَ رَبِّكُمْ وَ لٰكِنْ خافُوا ظُلْمَ اَنْفُسِكُمْ».[۲]

ـ از ستم پروردگارتان نترسید بلکه از ستم خودتان بترسید.

در قرآن کریم نیز در یکجا خدای تعالی فرماید:

«وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ».[۳]

ـ و برای کسی که از مقام پروردگار خود ترسید دو بهشت مقرر شده.

و در جای دیگر فرماید:

---

۱ ـ اصول کافی (مترجم) ج ۳، ص ۱۱۹، «باب حسن الظن بالله».

۲ ـ غرر الحکم، ج ۶، ص ۲۷۶.

۳ ـ سوره الرحمن، آیهٔ ۴۶.

«ذٰلِكَ لِمَنْ خٰافَ مَقامی وَ خٰافَ وَعیدِ».[۱]

ـ این برای کسی است که از مقام من ترسید و از تهدید.

و در جای دیگر فرموده:

«وَ اَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفسَ عَنِ الْهَوىٰ فَاِنَّ الجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوىٰ».[۲]

ـ و اما آنکس که از مقام پروردگارش ترسید و نفس خود را از هوا باز داشت بهشت جایگاه او است.

که «مقام» در این آیات ممکن است مصدر میمی باشد و یا اسم مکان و هر کدام که باشد منظور این است که مقام پروردگار محترم است و باید حرمت آن از بین نرود، چنانچه حرمت قانون و دادگاه و دادستان، محترم است و باید حرمت آن نگاه داشته شود، و شخص با ایمان و پای‌بند قوانین اسلام باید مقام پروردگار را محترم شمرده و حرمت‌آنرا نگاه دارد و از آن بترسد، و این است معنای ترس از خدا و ترس از مقام خدا.

و در آیات بسیاری از قرآن کریم «خشیت» و «اشفاق» از پروردگار که هر دو به معنای خوف و ترس و هراس از خدا است از نشانه‌های مردمان با تقوا و با ایمان ذکر شده و پاداشهای بزرگ و بهشتهای جاویدان الهی را به آنان وعده داده است، مانند اینکه فرماید:

«وَ اُزْلِفَتِ الجَنَّةُ لِلْمُتَّقینَ غَیْرَ بَعیدٍ، هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوّٰابٍ حَفیظٍ، مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالغَیْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنیبٍ، اُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ ذٰلِكَ یَوْمُ الخُلُود. لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ فیهٰا وَلَدَیْنٰا مَزید».[۳]

ـ بهشت برای پرهیزکاران نزدیک گردد و دور نباشد، (و به آنها گفته شود) این است آنچه به همه توبه‌گران خویشتن‌دار وعده داده شده بود، آنکس که از پروردگار رحمان در غیبت بترسد و دلی مطیع آورده، به سلامت داخل بهشت شوید که امروز روز خلود است، برای

---

۱ ـ سورهٔ ابراهیم، آیه ۱۴.

۲ ـ سورهٔ نازعات، آیهٔ ۴۰.

۳ ـ سورهٔ ق، آیات ۳۱ الی ۳۵.

آنها است در آنجا هر چه بخواهند و نزد ما زیادتر نیز هست.

و در جای دیگر مردمان با تقوا را اینگونه توصیف فرموده که گوید:

«اَلَّذینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السّاعَةِ مُشْفِقُونَ».[۱]

ـ آنانکه از پروردگارشان در غیب ترس دارند و آنان از روز قیامت هراسانند.

و بالاخره در پایان سورهٔ مبارکه بیّنه کاملترین و زیباترین پاداشها را برای آنان گِردآورده و فرموده:

«اِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ اُولئِكَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّة، جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْري مِنْ تَحتِهَا الاَنْهارُ خالِدینَ فیها اَبَداً رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ».[۲]

ـ براستی آنان که ایمان آورده و کار شایسته کنند اینان بهترین خلق خدایند، پاداششان در پیشگاه پروردگارشان بهشتهای عدن است که از زیر درختهایش نهرها جاری است و برای همیشه در آن جاویدانند، خدا از ایشان راضی و آنها نیز از خدا راضیند، این برای کسی است که از پروردگار خود خشیت و بیم دارد.

و به این نتیجه می‌رسیم که به هر اندازه خوف و خشیت حق تعالی در شخصی بیشتر باشد پاداش بیشتری دارد، و به هر اندازه نیز معرفت او دربارهٔ پروردگار خود زیادتر خوف و خشیتش زیادتر خواهد بود...

و چون به زندگی سرسلسلهٔ عارفان و مفخر اولیاء الهی نظر می‌افکنیم مشاهده می‌کنیم که خوف و خشیتش به درگاه خدای تعالی از همگان بیشتر و هراسش از قیامت و مواقف آن زیادتر از دیگران بوده که نمونه‌هایی از آن را در ذیل فراز «مُسْتَنّاً بِسُنَنِ اَوْلِیائِك» و در آغاز همین بخش ذکر کردیم.

و در اینجا نمونه‌هایی از زندگی خود امام سجاد﵇ را که گویندهٔ این فرازهای پرمعنا و زیبا است برای شما نقل کرده و بدنبال فراز بعدی می‌رویم:

---

۱ ـ سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۴۹.

۲ ـ سورهٔ بینة، آیهٔ ۷ ـ ۸.

طاوس بن کیسان یمانی (م ۱۰۶) از اعلام تابعین و رجال گرانقدر و از اصحاب امام زین‌العابدین علیه السلام است و خاطرات بسیاری از عبادتها و مناجاتهای آن حضرت دارد. او می‌گوید:

«در حِجر اسماعیل امام را مشاهده کردم، او مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود، چون برای نماز می‌ایستاد، رنگ چهره‌اش گاه زرد و گاه گلگون می‌گشت، بیم از خدا در اندامش متجلّی بود و چنان نماز می‌گزارد که گویی آخرین نماز اوست. چون به سجده می‌رفت، تا دیرزمان در سجده می‌ماند و چون سربرمی‌داشت قطرات عرق بر بدنش جاری بود. هماره تربت سیدالشهداء علیه السلام همراه داشت و جز بر آن پیشانی نمی‌نهاد».[۱]

سجده‌های طولانی و گریه‌های بسیار

زیادی سجده‌ها و تداوم هر سجدهٔ امام علی بن الحسین سبب گردید که آن حضرت را سیّدالساجدین لقب دهند. و چون این سجده‌های طولانی و فراوان، بر پیشانی آن پیشوای متّقین اثر گذارده و پوست آن زبر شده بود به ایشان «ذوالثفنات» می‌گفتند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پدرم هیچ نعمتی را به یاد نمی‌آورد مگر این که با یادکرد آن به درگاه خداوند سجده می‌برد، هنگام قرائت قرآن چون به آیه‌های سجده می‌رسید و نیز به وقت خطر و احتمال رخداد حادثه‌ای ناگوار و همچنین پس از پایان نمازهای فریضه، و یا هر زمان که موفّق می‌شد خدمتی انجام دهد و میان دو مؤمن را اصلاح کند، سر به سجده می‌نهاد و بر درگاه خداوندی سپاس می‌نهاد.[۲]

یکی از خدمتکاران آن حضرت،امام را چنین یاد می‌کند:

«روزی مولایم به سوی صحرا رفت و من همراه وی بودم، در گوشه‌ای از صحرا به عبادت پرداخت به هنگام سجده سر را بر سنگهای زبر و درشت می‌نهاد و با گریه و تضرّع یاد خدا می‌کرد. سعی کردم تا آنچه حضرت می‌گوید بشنوم. آن روز شمردم که امام در سجدهٔ

---

۱ ـ سیراعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۳ ـ ۳۹۴.

۲ ـ اعلام الوری، ص ۲۵۶.

خویش هزار مرتبه گفت:

«لااِلَهَ اِلاَّ اللّهُ حَقّاً حَقّاً، لااِلَهَ اِلاَّ اللّهُ تَعَبُّداً وَ رِقّاً، لا اِلَهَ اِلاَّ اللّهُ ایماناً وَ تَصْدیقاً».

چون امام سر از سجده برداشت، صورت و محاسنش به اشکهایش آغشته بود».[1]

دعاها و تعبیرهایی که امام سجّادعليه‌السلام در نیایش با خدا و بویژه در حال سجده به کار می‌گرفت خود، در اوج عبودیّت و بندگی و معرفت حق بود.

از جمله ذکرهای آن امام در حال سجده چنین است:

«اِلٰهی عَبْدُكَ بِفِنائِكَ، مِسْكینُكَ بِفِنائِكَ، سائِلُكَ، فَقیرُكَ بِفِنائِكَ».[2]

در بسیاری از روایات نقل شده است که آن حضرت خویش را موظّف می‌داشت تا در هر شبانه‌روز، هزار رکعت نماز بگزارد و این برنامه را تا پایان عمر عملی می‌ساخت.[3]

و این هم روایت جالب و آموزنده پایانی این بخش

و نیز مرحوم علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه از طاووس یمانی روایت کرده که گوید:

مردی را زیر ناودان خانهٔ کعبه دیدم که دعا می‌خواند و می‌گریست، صبر کردم تا چون از نماز فراغت یافت به نزدش رفتم دیدم علی بن الحسین عليه‌السلام است، بدو گفتم:

ای فرزند رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله من شما را با این حال مشاهده می‌کنم با اینکه در شما سه خصوصیّت و ویژگی هست که من امید دارم که آن سه ویژگی شما را از ترس (از خدا و روز جزا) در امان دارد:

۱ ـ اینکه شما فرزند رسول خدا هستی.

۲ ـ شفاعت جدّتان.

۳ ـ رحمت الهی!

---

۱ ـ احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۲۶.

۲ ـ دعائم الاسلام ۲۰۸/۱؛ اعلام الوری ۲۵۵؛ سیراعلام النبلاء ۳۹۲/۴؛ فصول المهمه ۲۰۲؛ نورالابصار ۱۳۹.

۳ ـ مطالب السؤول ۷۹؛ تاریخ ابن عساکر ۳۹۲/۴؛ روض الریاحین ۵۵؛ احقاق الحق ۲۳/۱۲.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«يا طاووس امّا انّی ابنُ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله فَلا يُؤَمِنُنّي وَ قَدْ سَمِعْتَ اللّه تَعالیٰ يَقُولُ: «فَلا اَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَومَئِذٍ وَلا يَتَساءَلُونَ».[۱]

و اَمّا شَفاعَةُ جَدّي فَلا تُؤَمِّنُني لِاَنَّ اللّه تَعالیٰ يَقُولُ: «وَلا يَشْفَعُونَ اِلاّ لِمَنِ ارْتَضیٰ».[۲]

وَ امّا رَحْمَةُاللّهِ فَاِنَّ اللّه تَعالیٰ يَقُولُ اِنَّها قَريبَةٌ مِنَ المُحْسِنينَ وَلا اَعْلَمُ اَنّي مُحْسِنٌ».[۳]

ـ ای طاووس امّا اینکه پسر رسول خدا هستم به من امان و آرامشی ندهد در صورتی که شنیده‌ای که خدای تعالی فرماید: آن روز در میان آنها انسابی نیست و از آن پرسش نشوند.

و اما شفاعت جدّم نیز مرا در امان نکند زیرا خدای تعالی فرماید: آنها شفاعت نکنند جز برای کسی که مورد خوشنودی حق باشند.

و اما رحمت خدا نیز، خدای تعالی فرموده آن نزدیک به محسنان است، و نمی‌دانم که محسن هستم (و شامل حال من می‌شود یا نه)؟

---

۱ ـ سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۱۰۱.

۲ ـ سورهٔ انبیاء، آیه ۲۸.

۳ ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۰۵.

«وَ اَصْواتَ الدّاعینَ اِلَیْكَ صاعِدَةً وَ اَبْوابَ الاِجابَةِ لَهُمْ مُفَتَّحَةً»

در باب دعاء و حقیقت آن و شرایط استجابت دعا سخن بسیار است و ما نیز در نوشته‌های دیگر خود مانند کتاب کیفر گناه و چهل حدیث به تفصیل بحث کرده‌ایم، و آنچه در اینجا تذکر آن لازم است تا معنای این فراز از زیارتنامه بخوبی معلوم شود، این مطلب است که امام علیه السلام در اینجا به درگاه خدای تعالی عرضه می‌دارد:

صداهای بندگانت که تو را می‌خوانند به درگاهت بلند، و درهای اجابت به روی آنان باز است، و ظاهراً با این تعبیر جالب می‌خواهد این حقیقت را تذکر دهد که اگر بنده‌ای بخواهد دَرِ اجابت به روی او باز شود باید واقعاً خدا را بخواند و ناله و آوازش به معنای واقعی «دعا» باشد نه لقلقهٔ زبان، چنانچه در فرازهای پیشین به تفصیل در این باره بحث کردیم.

دعا باید از صمیم قلب باشد

از جملهٔ شرایط استجابت دعا آن است که واقعاً انسان چیزی را از خدا بخواهد و صرفاً لَقْلقهٔ زبان و اجرای برنامهٔ دعا نباشد، و به گفتهٔ بعضی واقعاً خواست و طلب در وجود انسان پیدا شود و تمام ذرّات وجود انسان یک چیزی را بخواهد و واقعاً آنچه که می‌خواهد به صورت یک احتیاج واقعی و استدعا و حاجت درآید. به تعبیر ساده‌تر دل و زبان در آنچه می‌خواهد باید هماهنگ گردد.

واین مطلب را ازخودآیهٔ «أَمَّنْ یُجیبُ...» به‌خوبی می‌توان فهمیدکه خدا می‌فرماید:

«أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ اِذٰا دَعٰاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ».[۱]

ـ کیست آن کس که شخص درمانده را اجابت کند وقتی که بخواندش و محنتش را برطرف کند؟

یعنی باید به حال اضطرار و درماندگی بیفتد تا واقعاً خواستن در وجودش پیدا شود و حقیقتاً رفع گرفتاری خود را از خدا بخواهد. بلکه از آیه‌ای که در اصل تشریع دعا و تشویق به آن در قرآن آمده است می‌توان این مطلب را به خوبی درک کرد که می‌فرماید:

«وَ اِذٰا سَئَلَكَ عِبٰادى عَنّى فَاِنّى قَريبٌ أُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذٰا دَعٰانِ فَلْيَسْتَجيبُوا لى وَلْيُؤْمِنُوا بى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ».[۲]

ـ و چون بندگان مرا از تو پرسند من نزدیکم و دعای خواهنده را اجابت کنم وقتی مرا بخواند [و حقیقتاً از من چیزی بخواهد]. پس مرا اجابت کنند و به من ایمان آرند شاید به کمال هدایت رسند.

به گفتهٔ یکی از مفسّران معاصر همین مقیّد ساختن کلام به جملهٔ «اِذٰا دَعٰانِ...» دلالت بر آن می‌کند که اجابت دعا مشروط به آن است که دعا کننده حقیقتاً چیزی بخواهد و به حسب فطرت و غریزه خواهان آن باشد نه اینکه تنها زبان به دعا گردش کند، و این جمله مانند آن است که به شما بگویند: «اَكْرِمِ الْعٰالِمَ اِذٰا كٰانَ عٰالِماً» (عالم را اکرام کن اگر عالم باشد)، و قید «اگر عالم باشد» برای آن است که اگر به راستی عالم بود او را اکرام کن. در اینجا نیز قید «اِذٰا دَعٰانِ» برای فهماندن همین معنی است که اگر به راستی مرا بخواند، اجابت کنم.

در روایات دعا نیز ائمهٔ علیهم‌السلام با بیانهای مختلف این حقیقت را گوشزد کرده‌اند، مانند آنکه امام صادق علیه‌السلام در حدیثی فرمود:

«اِنَّ اللّٰهَ لاٰيَسْتَجيبُ دُعٰاءً بِظَهْرِ قَلْبٍ سٰاهٍ فَاِذٰا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنِ

---

۱ ـ سورهٔ نحل، آیهٔ ۶۲.

۲ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۶.

الْاِجابَةَ».[۱]

ـ خدای تعالی دعایی را که از دل غافل و بی‌خبر برخیزد مستجاب نمی‌کند، و چون دعا می‌کنی با دل روی آور [و دلت همراه زبانت باشد] و سپس به اجابت آن مطمئنّ باش.

و در روایتی دیگر فرمود:

«اِذا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ فَظُنَّ حاجَتَكَ بِالْباب».[۲]

ـ هرگاه دعا کردی با دل روی آور و آنگاه گمان داشته باش که حاجتت دَمِ در است [و مطمئن به اجابت آن باش].

و گاهی به این تعبیر فرموده‌اند:

«عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ علیه السلام قالَ: اِذا أَرادَ أَحَدُكُمْ اَنْ لایَسْئَلَ رَبَّهُ شَیْئاً اِلاَّ أَعْطاهُ فَلْیَیْأَسْ مِنَ النّاسِ کُلِّهِمْ وَلایَکُون لَهُ رَجاءٌ اِلاّ مِنْ عِنْدِاللّٰهِ فَاذا عَلِمَ ذٰلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ یَسْئَلْهُ شَیْئاً اِلاَّ اَعْطاهُ».[۳]

ـ امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه یکی از شما بخواهد که هر چه از خدا می‌خواهد خدا به وی بدهد باید از همهٔ مردم ناامید و مأیوس گردد و هیچ امیدی جز به درگاه خدا نداشته باشد، و چون خدا این حالت او را بداند هر چه از وی بخواهد به او بدهد.

و امثال این گونه کلمات و تعبیراتی که منظور از «همه» همان توجّه قلب و همراه بودن دل با زبان در هنگام دعا است.

ملای رومی گوید:

هرچه روئید از پی محتاج رُست — تا بیابد طالبی چیزی که جُست
هر که جویا شد بیابد عاقبت — مایه‌اش ورد است و اصل مرحمت
هرکجا دردی دوا آنجا رود — هرکجا پستی است آب آنجا رود
آب کم جُو تشنگی آور به دست — تا بجوشد آبت از بالا و پست
تا نزاید طفلک نازک گلو — کی روان گردد ز پستان شیر او

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۵.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۵.
۳ ـ عدّة الدّاعی، ص ۹۷.

«وَ دَعْوَةَ مَنْ نٰاجٰاكَ مُسْتَجٰابَةً»

و دعای آنان که با تو راز گویند و مناجات کنند مستجاب است.

در اینجا نیز شرط دیگری از استجابت دعا را تذکر می‌دهد، و آن اینکه باید دعا بصورت مناجات و راز و نیاز باشد، یعنی بریدن از خلق و خلوت کردن با خالق، قطع امید از ماسوی‌الله و عرض نیاز به درگاه «اللّه» زیرا معنای صحیح و ریشه‌ای مناجات چیزی جز این نیست و مسلّماً اگر دعا به این صورت درآید مستجاب خواهد شد و به هدف اجابت خواهد رسید، همانگونه که در روایات گذشته خواندیم.

و در اینجا دو مطلب است:

مطلب اول ـ اجابت دعا چگونه است؟

اجابت در لغت به معنای پاسخ دادن است و استجابت باب استفعال آن است که معنای طلب نیز در آن بکار رفته، و معنای این فراز و امثال آن که در دعاها و زیارتنامه‌های دیگر و بلکه آیاتی که در قرآن کریم آمده همین است مانند آیهٔ شریفهٔ: «اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَكُمْ» و آیهٔ «وَ اِذٰا سَئَلَكَ عِبٰادِي عَنّي فَاِنّي قَريبٌ...».

که آنها هم به همین معنا است یعنی خدای تعالی دعای بندهٔ مؤمن خود را بی‌پاسخ نمی‌گذارد و «یا اَللّٰه» او را «لَبیّک» می‌گوید، اگر چه آنچه را او می‌خواهد و درخواست می‌کند برطبق خواستهٔ او کاری انجام ندهد و این بخاطر مصلحت و حکمتی است که در کار او و یا دیگران است، و آن بنده از آن حکمت و مصلحت آگاهی ندارد، یعنی

مصلحت این بندهٔ مؤمن و یا بندگان دیگر مؤمن خدا نیست که این خواستهٔ او انجام شود، امّا دعای او نیز بی‌پاسخ نمی‌ماند، و حتماً اجابت می‌شود، ولی از آنجا که حاجتمند فقط حاجت خود را می‌بیند[۱] وقتی به درگاه خدا عرض حاجتی می‌کند منتظر است که همان حاجت و خواستهٔ او انجام شود، و هنگامی که دید از انجام آن خبری نشد پیش خود فکر می‌کند که حاجت من برآورده نشده غافل از آنکه دعای او اجابت شده و اثر معنوی و آخرتی خود را نیز گذارده، و آن ارتباط معنوی میان او و پروردگارش برقرار گردیده و جاذبهٔ الهی او را به سوی خود جذب کرده و اگر خواستهٔ خصوصی او انجام نشده امّا دعای او اثرهای بزرگ و مهم دیگری داشته است اگرچه او خبر ندارد، و این مطلب را روایت جالبی که از همین امام سجادعليه‌السلام نقل شده و ذیلاً می‌خوانید بخوبی روشن می‌کند:

روایت جالبی در این باره

حسن بن علی بن شعبه در کتاب شریف تحف‌العقول از امام سجادعليه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«اَلْمُؤْمِنُ مِنْ دُعٰائِهِ عَلىٰ ثَلاٰثٍ: اِمّٰا اَنْ يُدَخَّرَ لَهُ، وَ اِمّٰا اَنْ يُعَجَّلَ لَهُ، وَ اِمّٰا اَنْ يُدْفَعَ عَنْهُ بَلاٰءٌ يُرِيدُ اَنْ يُصِيبَهُ».[۲]

ـ شخص مؤمن از دعای خود یکی از سه بهره را دارد: یا به عنوان عمل نیکی برای او ذخیره شود، یا در استجابت آن شتاب شود (و به اجابت رسد) و یا وسیله شود تا بلایی را که می‌خواهد به او برسد دفع کند.

و نظیر این حدیث روایت دیگری از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده که فرمود:

«مٰا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو اللّٰهَ بِدُعٰاءٍ اِلاّٰ يَسْتَجِيبَ لَهُ فَاِمّٰا أَنْ يُعَجِّلَ فِي الدُّنْيٰا وَ اِمّٰا اَنْ يُدَّخَرَ لِلْاٰخِرَةِ وَ اِمّٰا اَنْ يُكَفِّرَ مِنْ ذُنُوبِهِ».[۳]

---

۱ ـ مثلی است معروف در کتابها و عرف عرب که می‌گویند «صاحب الحاجة لایری الاّ حاجته».

۲ ـ تحف‌العقول، ص ۲۸۰.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۸.

ـ هیچ مسلمانی نیست که به درگاه خدا دعا کند جز آنکه دعایش مستجاب شود [و اثر کند]؛ چه آنکه در دنیا به آن برسد، چه آنکه ذخیرهٔ آخرتش گردد و چه آنکه کفّارهٔ گناهانش واقع شود.



و این‌که گفتیم: گاهی مصلحت این بندهٔ مؤمن خدا و یابندگان دیگر خدا نیست که این خواستهٔ خصوصی او انجام شود، در حدیث جالب دیگری که در قالب داستانی خواندنی نقل شده آمده است، و آن حدیثی است که از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

در میان بنی‌اسرائیل مردی بود دو دختر داشت، یکی از آن دو را به زارعی شوهر داده بود و دیگری به کوزه‌گری، روزی عزم دیدار دختران خود کرد و نخست به دیدار زن زارع رفت و بدو گفت: حالتان چطور است؟

دختر گفت: شوهرم زراعت زیادی کرده و اگر خداوند بارانی از آسمان بفرستد ما از همهٔ بنی‌اسرائیل حالمان بهتر است.

مرد از آنجا به دیدن دختر دیگرش که زن کوزه‌گر بود، رفت و از او پرسید: حالتان چطور است؟

پاسخ داد: شوهرم کوزهٔ زیادی ساخته است. اگر خدا از آسمان باران نبارد [و هوا آفتابی شود] ما از همهٔ بنی‌اسرائیل حالمان بهتر است!

آن مرد از نزد آن دو بیرون آمد در حالی که می‌گفت: تو خدای هر دوی اینها هستی [خود دانی و خواهشهای مختلف این دو!][1]

مطلب دوم

بسیار اتفاق می‌افتد که حاجت شخص دعا کننده روا شده و خواسته‌اش انجام خواهد شد امّا در دراز مدّت و آینده‌ای دور، نه کوتاه مدت و بصورت فوری، که البتّه آن هم

۱ ـ روضهٔ کافی، ج ۱، ص ۱۲۲.

بخاطر عِلَل و عواملی است که از قدرت و ارادهٔ ما خارج است و برای بهتر روشن شدن این مطلب نیز از روایات ائمهٔ معصومین که کاملترین و بهترین سخنان است استفاده می‌کنیم:

در قرآن کریم آمده است در داستان موسی و هارون که به درگاه خدا دعا کردند و موسی گفت:

«رَبَّنٰا اِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زينَةً وَ اَمْوالاً فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا...».[۱]

ـ پروردگارا! توبه فرعون و طرفدارانش در زندگی این دنیا زیورها و مالها داده‌ای ـ پروردگارا! ـ تا [مردم را] از راه توگمراه کنند. پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک تو را ببینند.

خدای متعال در جوابشان بلافاصله گوید:

«قَدْ اُجيبَتْ دَعْوَتُكُما».

ـ دعای شما مستجاب شد...

امام صادق عليه السلام در حدیثی فرمود: میان این دعا تا غرق شدن فرعون چهل سال طول کشید.[۲]

و در روایت دیگری از آن حضرت عليه السلام روایت شده که فرمود:

«اِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُوا في حٰاجَتِهِ فَيَقُولُ اللّٰهُ: اَخِّرُوا حٰاجَتَهُ شَوْقاً اِلىٰ دُعٰائِهِ فَاِذٰا كٰانَ يَوْمُ الْقِيٰامَةِ يَقُولُ اللّٰهُ: عَبْدي دَعَوْتَني في كَذٰا فَاَخَّرْتُ اِجٰابَتَكَ في ثَوابِكَ، كَذٰا، وَ دعوتَني في كَذٰا فَاَخَّرْتُ اِجٰابَتَكَ في ثَوابِكَ، قٰالَ: فَيَتَمَنَّي الْمؤمِنُ اَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِى الدُّنْيٰا لِمٰا يَرىٰ مِنْ حُسْنِ ثَوٰابِهِ».[۳]

ـ براستی شخص مؤمن دربارهٔ حاجت خود دعا می‌کند و خدا می‌فرماید: حاجتش را به تأخیر اندازید بخاطر اشتیاق به شنیدن دعای او، و چون روز قیامت شود خداوند گوید: ای

۱ ـ سورهٔ یونس، آیهٔ ۸۸.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۵ و ۳۷۸.
۳ ـ همان مدرک.

بندهٔ من مرا دربارهٔ فلان حاجت خواندی و من بخاطر ثواب این چنینی آن را به تأخیر انداختم، و نیز دربارهٔ حاجت چنانی مرا خواندی و من بمنظور پاداش این چنینی آن را به تأخیر انداختم، حضرت فرمود: در این وقت است که مؤمن هنگامی که آن پاداشهای نیکو را مشاهده می‌کند آرزو می‌کند که ای کاش هیچ دعایی در دنیا از دعاهای او مستجاب نشده بود.

و جابربن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

«اِنَّ العَبْدَ لَيَدْعُوا اللّٰهَ وَ هُوَ يُحِبُّهُ فَيَقُولُ: يٰا جَبَرَئِيلَ اِقْضِ لِعَبْدِي هٰذٰا حٰاجَتَهُ وَ اَخِّرْهٰا فَاِنّي اُحِبُّ اَنْ لاٰ اَزٰالَ اَسْمَعُ صَوْتَهُ».[1]

ـ براستی که بنده به درگاه خدا دعا می‌کند و خدا که او را دوست می‌دارد می‌گوید: ای جبرئیل حاجت بندهٔ مرا برآورید ولی آن را به تأخیر اندازید زیرا من دوست دارم که پیوسته صدایش را بشنوم.

داستانی از حضرت ابراهیم علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: ابراهیم خلیل علیه السلام در کوه بیت‌المقدس به دنبال چراگاهی برای گوسفندان خود می‌گشت صدایی به گوشش خورد و سپس مردی را دید که ایستاده و نماز می‌خواند. به او فرمود: ای بندهٔ خدا! برای چه کسی نماز می‌خوانی؟

جواب داد: برای خدای آسمان.

ابراهیم پرسید: آیا از قوم [و عشیره]ات جز تو کسی مانده است؟

گفت: نه.

ابراهیم پرسید: پس از کجا غذا می‌خوری؟

جواب داد: در تابستان از این درخت میوه می‌چینم و در زمستان می‌خورم.

ابراهیم فرمود: خانه‌ات کجاست؟

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۸ ـ ۳۷۹.

آن مرد به کوهی اشاره کرد.

ابراهیم به اوگفت: ممکن است مرا همراه خودت ببری تا امشب را نزد تو باشم؟

آن مرد گفت: در سر راه ما آبی است که نمی‌شود از آن گذشت.

ابراهیم پرسید: پس تو چه می‌کنی؟

گفت: من روی آن راه می‌روم.

فرمود: مرا هم با خودت ببر، شاید آنچه خدا روزی تو کرده است روزی من هم بکند.

عابد دست آن حضرت را گرفت و هر دو به راه افتادند تا به آن آب رسیدند. عابد از روی آب گذشت و ابراهیم نیز همراه او رفت. چون به خانهٔ آن مرد رسیدند ابراهیم از او پرسید: کدام روزها بزرگتر است؟

عابد ـ روز جزا، که مردم از همدیگر بازخواست کنند.

ابراهیم ـ می‌آیی دست به دعا برداریم و از خدا بخواهیم ما را از شرّ آن روز محافظت کند؟

عابد ـ به دعای من چکار داری؟ به خدا سوگند، سی سال است به درگاه خدا دعایی می‌کنم و اجابت نشده است.

ابراهیم ـ به تو نگویم چرا دعایت حبس شده است؟

عابد ـ چرا.

ابراهیم ـ خدای عزّوجلّ چون دوستدار بنده‌ای باشد دعایش را نگه دارد تا با او راز گوید و از او بخواهد و طلب کند، و چون بنده‌ای را ناخوش دارد دعایش را زود اجابت کند یا در دلش نومیدی اندازد.

سپس به او فرمود: [اکنون بگو] دعایت چه بوده است؟

عابد ـ گلّهٔ گوسفندی بر من گذشت و پسری که گیسوان داشت همراه آن بود. من به او گفتم: ای پسر! این گوسفندان از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل‌الرّحمان. من دعا کرده گفتم: خدایا! اگر در روی زمین خلیلی داری او را به من بنما.

ابراهیم فرمود: خدا دعایت را مستجاب کرده است و من ابراهیم خلیل‌الرّحمانم.
پس برخاسته، یکدیگر را در آغوش کشیدند.[۱]
آری ملا جلال‌الدین رومی در این باره گوید:

نالهٔ مؤمن همی داریم دوست — گو تضرّع کن که این اعزاز اوست
حاجت آوردش ز غفلت سوی من — آن کشیدش موکشان تا کوی من
گر برآرم حاجتش او را رود — هم در آن بازیچه مستغرق شود

خلاصهٔ کلام آنکه خدا هر بنده‌ای را که دوست دارد او را نیازمند درگاه خود می‌کند تا ذکر «یٰا ربّ» و «یا اللّٰه» او قطع نگردد و رشتهٔ ارتباطش با خدا بریده نشود؛ ولی آن را که دوست‌نمی‌داردبزودی حاجتش‌را برآورده می‌سازدتاآوازش خاموش و ارتباطش بریده‌شود.
امام صادق علیه السلام فرمود:

«آن بنده‌ای که دوست خدا است در پیش آمدی که برایش رخ می‌دهد به درگاه خدا دعا می‌کند. خدا به فرشتهٔ موکّل به آن [حاجت] می‌فرماید: حاجت بنده‌ام را برآور ولی در [برآوردن] آن شتاب مکن که من میل دارم صدا و آواز او را بشنوم. و بندهٔ دشمن خدا چون به درگاه خدای عزّوجلّ دربارهٔ پیش‌آمدی دعا کند، به فرشتهٔ موکّل به آن حاجت گفته می‌شود: حاجتش را برآورید و در [برآوردن] آن شتاب کنید که من خوش ندارم صدا و آواز او را بشنوم».[۲]

و شاید هم یکی از اسرار گرفتاری مؤمن که در روایات آمده است «مؤمن هرچه ایمانش قویتر و زیادتر گردد بلا و گرفتاری‌اش افزونتر می‌شود» و یا «خدا چون بنده‌ای را دوست می‌دارد او را در بلا غوطه‌ور می‌سازد»[۳] و امثال این تعبیرات همین باشد که خدا می‌خواهد بندهٔ گرفتارش را به درگاه خود بکشاند و ارتباط او را با درگاه خود قطع نکند.
مولوی گوید:

---

۱ ـ امالی صدوق، ص ۲۹۷.
۲ ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۲۴۶.
۳ ـ رک. به اصول کافی، ج ۳، ص ۳۵۱ (باب شدّت ابتلای مؤمن).

خَلق را با تو همه بدخو کند | تا تو را رو جانب آن سو کند
این جفای خلق بر تو در جهان | گر بدانی گنج زر آمد نهان
بنده می‌نالد به حقّ از درد خویش | صد شکایت می‌کند از رنج و نیش
حقّ همی گوید که آخِر رنج و درد | مر ترا لابه کنان و راست کرد
در حقیقت هر عدو داروی تست | کیمیای نافع و دلجوی تست
که از او اندر گریزی در خلا | استعانت جویی از فضل خدا

هست حیوانی که نامش اسغر است | کو به زخم چوب زَفت ولَمتُر است
تا که چوبش می‌زنی به می‌شود | او ز زخم چوب فربه می‌شود
نفس مؤمن اسغری آمد یقین | کو به زخم چوب زفت است و سمین
زین سبب بر انبیا رنج و شکست | از همه خلق جهان افزونتر است

پوست از دارو بلاکش می‌شود | چون ادیم طایفی خوش می‌شود
ورنه تلخ و تیز مالیدی در او | گنده گشت و ناخوش و ناپاک بو
آدمی را نیز چون آن پوست دان | از رطوبتها شده زشت وگران
تلخ و تیز و مالش بسیار ده | تا شود پاک و لطیف و بافره
ورنمی‌تانی رضا ده ای عیار | که خدا رنجت دهد بی اختیار
که بلای دوست تطهیر شما است | علم او بالای تدبیر شما است

این سخن نیز از یکی از بزرگان است که گفته:

«لو استجیب للعبد فی کل ما سئل لخرج من حدّ العبودیة و انما امر بالدعاء لیکون عبداً والله یفعل ما یشاء».[۱]

اگر هر چه بندهٔ خدا می‌خواهد به او بدهند از حدّ بندگی حقّ به درخواهد رفت، و اینکه او را مأمور به دعا کرده‌اند به خاطر آن است که از مرز بندگی خارج نشود، وگرنه خدا هر چه خواهد همان را انجام دهد.

---

۱ ـ مخلاة شیخ بهایی، ص ۷۷.

«وَ تَوْبَةَ مَنْ أَنابَ اِلَیْكَ مَقْبُولَةٌ»

توبه ـ به معنای بازگشت و رجوع از گناه.

انابه ـ نیز به معنای رجوع و بازگشت از گناه است، به اضافهٔ توجه کامل به سوی خدای تعالی و انجام عملِ جبرانی با اخلاص. پس انابه اخصّ از توبه است، چنانچه راغب در کتاب مفردات گوید:

«الانابَة اِلی اللّه تعالی الرُّجُوعُ اِلیه بِالتَوبة وَ اِخْلاصُ العَمل».[۱]

ـ انابه به درگاه خدای تعالی بازگشت بسوی او است به توبه و اخلاص عمل برای او.

و به گفتهٔ یکی از بزرگان توبه در حقیقت پاک کردن دل و صفحهٔ قلب است از تاریکیها و کدورتها و سیاهیهای حاصلهٔ از گناه، و حقیقت «اِنابه» رجوع دل و قلب پس از پاک شدن از گناه است به سوی خدای تعالی.

چنانچه در حدیث شریف نبوی است.

«اَلتّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لاذَنْبَ لَهُ».[۲]

ـ کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که گناهی ندارد.

و توضیح مطلب به این است که دل انسان در آغاز، پاک و خالی از هر چیزی است نه کمال و خیری در آن هست و نه شرّ و کدورتی، و اگر در اثر عوامل خارجی و بدآموزیها و

---

۱ ـ مفردات، مادهٔ «نوب».

۲ ـ اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب التوبة، بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱.

محیطهای آلوده و فاسد، و مجالست و هم‌نشینی با بدان و عوامل دیگـر، دچـار گـناه و معصیت شد، تدریجاً سیاه و تاریک می‌شود تا آنجا که یکسره تاریک و سیاه شـود، در اینجا اثر توبه این است که این کدورتها و سیاهیها را پاک کرده و شستشو می‌دهد و مانند نخست خالی از کدورت و سیاهی می‌شود، و از اینجا ـ و از این مرحله ـ به بعد اگر بخواهد به کمالی برسد باید بوسیلهٔ انابه و جایگزین کردن عمل خالص و کارهای نیک بجای گناه صفحهٔ دل را نورانی کرده و خود را به کمال مطلوب برساند، پس منزل توبه مقدّم است بر منزل انابه، و به تعبیر عرفانی آن:

حقیقت «توبه» رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوی احکام فـطرت، و حقیقت «انابه» رجوع از فطرت است بسوی خدا و سفر کردن و مهاجرت از بیت نـفس است به سرمنزل مقصود...

تـذکـر

همانگونه که گفته شد و روایات هم بدان دلالت داشت، توبه از گناه، گناه را پاک می‌کند، اما چه اندازه فرق است میان دلی که اصلاً آلوده به گـناه، و سـیاهی و تـاریکی معصیت نشده باشد و دست نخورده و مصفّا باشد، و آن دلی که سیاه شده باشد و با آب توبه آن را شستشو داده باشند، زیرا دلی که سیاه و آلوده شد به هر اندازه که سعی شود با توبه آن را پاک کنند بالاخره چرکی گناه در صفحهٔ دل اثر می‌گذارد، و هیچگاه صفا و پاکی دل اصلی را ندارد...

عیناً مانند پارچهٔ سفیدی است که اصلاً سیاهی روی آن نریخته، و پارچهٔ دیگری که سیاهی روی آن ریخته و آن را با وسایل پاک کننده پاک کرده باشند...

و از ایـنرو در روایـات بسـیاری بـه ایـن نکـته تـوجه و تـذکر داده‌انـد چـنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده:

«تَرْكُ الذَّنْبِ اَهْوَن مِنْ طَلَبِ التَّوْبَة».[۱]

ـ ترک گناه آسانتر از توبه خواهی است.

و یا فرموده است:

«اَفْضَل مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ تَركُ الذَّنْبِ».[۲]

برتر از توبه خواهی ترک گناه است.

اکنون بدنباله بحث خود بازمی‌گردیم:

* * *

و بالجمله امام سجاد علیه السلام در این فراز از زیارتنامه فرموده: و توبه آنکس که با حال انابه به درگاه تو آید پذیرفته است.

یعنی حقیقتاً درصدد جبران گذشته برآید، و پس از شستشوی صفحه دل با آب زلال توبه، دست به کار جبران گذشته شود و با اعمال نیک و خالص، غفلتها و انحرافها و نافرمانیها را تلافی کند...

و شاید سرّ اینکه در بسیاری از آیات کریمهٔ قرآنی که دربارهٔ دستور توبه نازل شده بدنبال توبه، دستور «اصلاح» و یا «عمل صالح» آمده و این دو به هم مربوط شده، و قبولی توبه را مقیّد و مشروط به اصلاح نموده، همین باشد، زیرا اصلاح به معنای روبراه کردن کار است، یعنی کاری را که خراب کرده روبراه کند و روبراه کردن به معنای ترمیم خرابی و جبران عمل گذشته است. و ما برای تیمّن و تبرّک در اینجا به ذکر چند آیه از این‌گونه آیات تبرّک می‌جوییم:

در سوره‌های بقره و آل عمران و نساء، خدای تعالی کیفر و عذاب سه گروه از مردمانی که آیات الهی را کتمان کرده و یا کفر و نفاق می‌ورزند بیان فرموده و در هر سه جا بدنبال آن فرماید:

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، قصارالحکم، حکمت ۱۷۰.

۲ ـ غررالحکم، ج ۲، ص ۳۷۲.

«اِلاَّ الَّذينَ تابُوا وَاَصْلَحُوا...».[۱]

مگر کسانی که توبه نموده و خود را اصلاح کردند.

و در سورهٔ آل عمران فرماید:

«اِلاَّ الَّذينَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا...».[۲]

و در سورهٔ طه فرموده:

«وَ اِنّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدىٰ».[۳]

ـ و براستی که من بسیار آمرزنده هستم برای آنکس که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده و سپس هدایت شود.

و بالاخره در سورهٔ فرقان پس از ذکر فاسقان و عذاب آنها فرموده:

«اِلاَّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَاُولئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللّٰهُ غَفوراً رَحيماً، وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَاِنَّهُ يَتُوبُ اِلَى اللّٰهِ مَتاباً».[۴]

ـ مگر آنکس که توبه کرده و ایمان آورد و کارهای صالح و شایسته انجام داده که خداوند بدیهای آنها را تبدیل به نیکیها کند و خداوند پیوسته آمرزنده و مهربان است، و کسی که توبه کند و عمل صالح بجای آرد براستی که توبه به درگاه خدا کرده توبه‌ای راستین.

و آیات دیگری که در سورهٔ مبارکه مریم و سورهٔ نور و جاهای دیگر قرآن آمده است، و «اصلاح» همانگونه که گفته شد به معنای روبراه کردن و سر و صورت دادن به نابسامانی‌ها و ناهنجاریهای گذشته است که برطبق این آیات مبارکه شرط پذیرش توبه است.

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۰ و نساء آیهٔ ۱۴۶.

۲ ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۹.

۳ ـ سورهٔ طه، آیهٔ ۸۲.

۴ ـ سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۰ ـ ۷۱.

و این هم نمونه‌هایی از اینگونه توبه‌ها

در سال نهم هجری به مسلمانان خبر رسید که گروهی از قبایل شمال جزیرةالعرب با امپراتور روم معاهده‌ای بسته و قصد حملهٔ به مدینه را دارند. پیامبر اسلام دستور داد مسلمانان آمادهٔ جنگ شوند و با لشکری حدود سی‌هزار نفر سواره و پیاده به سوی تبوک حرکت کرد. گروهی از منافقان و مردم دیگر به بهانه‌های مختلف از رفتن به جنگ خودداری کردند و از جملهٔ آنها سه نفر بودند به نامهای کعب بن مالک، مرارة بن ربیع و هلال بن امیّة که به خاطر تنبلی و سهل‌انگاری از رفتن به تبوک خودداری کردند و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت به نزد آن حضرت آمده، عذرخواهی کردند، امّا رسول خدا پاسخشان را نداد و به مسلمانان نیز فرمود کسی با آنها سخن نگوید. مردم مسلمان هم به پیروی از دستور رهبر عالیقدر اسلام از تکلّم با آنان خودداری کردند. حتّی کودکان خردسال مدینه نیز از آنها کناره گرفتند و با آنها سخن نمی‌گفتند. همسرانشان که چنان دیدند به نزد رسول خدا آمده، پرسیدند: آیا ما نیز موظّفیم از اینها کناره بگیریم؟ پیامبر اکرم فرمود: نه، امّا مواظب باشید آنها با شما نزدیکی نکنند.

این جریان سبب شد که شهر مدینه بر آن سه نفر تنگ شود. و به همین جهت هر سه از شهر بیرون رفته، به کوههای اطراف پناهنده شدند. همسرانشان هر روز مقداری غذا برای آنها می‌بردند، ولی بدون آنکه سخنی بگویند غذا را نزد آنها گذارده، باز می‌گشتند.

تدریجاً آن سه نفر به هم گفتند: مردم که یکسره از ما بریده‌اند و کسی با ما سخن نمی‌گوید، خوب است ما نیز از یکدیگر جدا شویم. و بدین ترتیب هر کدام به سویی رفته، پنجاه روز تمام بر این منوال گذشت و پیوسته برای پذیرفته شدن توبه‌شان به درگاه خداوند تضرّع و زاری می‌کردند تا خدا توبه‌شان را پذیرفت و در ضمن آیهٔ: «وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذينَ خُلِّفُوا حَتّىٰ إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْض...»[1] قبول شدن توبه‌شان را به اطلاع پیامبر

---

۱ ـ سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۸.

اسلام رسانید.[۱]

داستان علی بن ابی حمزه

علی بن ابی حمزه گوید: دوستی داشتم که در دستگاه بنی‌امیّه به شغل نویسندگی اشتغال داشت. روزی به من گفت: از امام صادقعليه‌السلام برای من وقتی برای ملاقات بگیر. من از آن حضرت وقت ملاقات برای او گرفتم و چون به نزد آن حضرت آمد سلام کرده، نشست و سپس گفت: قربانت گردم، من مدّتی در دستگاه بنی‌امیّه دفترداری کرده و از این راه مال زیادی به دست آورده‌ام و در پیدا کردن آن اموال مقیّد به حلال و حرام نبودم و از هر راهی که ممکن بود آنها را به دست آوردم.

امام صادقعليه‌السلام فرمود: اگر بنی‌امیّه کسانی [امثال شما] را نمی‌یافتند که برای آنها دفترداری کنند و مالیات وصول نمایند و با سپاهیانشان به جنگ روند و در اجتماعشان حاضر شوند نمی‌توانستند حقّ ما را غصب کنند، و اگر مردم آنها را به حال خود وامی‌گذاردند چیزی به جز آنچه به طور اتّفاق به دستشان می‌رسید به چنگ نمی‌آوردند!

جوان عرض کرد: قربانت گردم، اکنون من راه نجاتی دارم؟

فرمود: اگر بگویم انجام می‌دهی؟

پاسخ داد: آری، انجام می‌دهم!

حضرت فرمود: از هر چه در دستگاه آنها به دست آورده‌ای چشم بپوش، به این ترتیب که هر مالی که صاحبش را می‌شناسی آن را بدو بازگردان، و هر چه را که صاحبش را نمی‌شناسی برای او صدقه بده. در عوض، من برای تو بهشت را از طرف خدای عزّوجلّ ضمانت می‌کنم.

علی بن أبی حمزه گوید: جوان لختی سر به زیر افکند و پس از مدّتی اندیشیدن سربرداشته، عرض کرد: قربانت گردم، انجام می‌دهم.

---

۱ ـ مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۷۹.

علی بن ابی حمزه گوید: جوان همراه ما به کوفه بازگشت و هر چه داشت حتّی لباسهای تنش [چنانچه به امام صادق‌علیه السلام قول داده بود] همه را انفاق کرد و من که چنان دیدم پولی جمع کرده، لباسی برایش تهیّه کردم و بقیّهٔ آن پول را نیز برای خرجی او به نزدش فرستادم.

چند ماهی نگذشت که آن جوان بیمار شد و ما روزها به عیادتش می‌رفتیم، تا روزی به بالینش رفتم، دیدم در حال جان دادن است. چشمش را باز کرد و مرا که دید گفت: «یٰا عَلی وَفیٰ لی وَاللّٰهِ صٰاحِبُکَ» به خدا، صاحب تو [امام صادق‌علیه السلام] به وعده‌ای که به من داده بود وفا کرد!

این سخن را گفت و از دنیا رفت. ما او را به خاک سپردیم، و چون به نزد امام صادق‌علیه السلام رفتم و چشم آن حضرت به من افتاد فرمود: «یٰا عَلیٰ وَفَیْنٰا وَاللّٰهِ لِصٰاحِبِکَ» ای علی! به خدا ما به وعده‌ای که به رفیق تو داده بودیم وفا کردیم!

من عرض کردم: قربانت گردم، به خدا او نیز هنگام مرگش همین سخن را گفت.[۱]

---

۱ ـ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۰۶. مرحوم علی بن عیسی اربلی نیز در کشف‌الغمه (ج ۲، ص ۴۰۶) داستانی شبیه به این از ابی بصیر دربارهٔ یکی از همسایگانش که در خانهٔ خود زنان خواننده را جمع کرده، به شرب خمر مشغول بود و مجالس طرب تشکیل می‌داد، نقل کرده است.

«وَ عَبْرَةَ مَنْ بَكىٰ مِنْ خَوفِكَ مَرْحُومَة»

«عبرة» به معنای اشک دیده است، و ریشهٔ این لغت از «عبور» گرفته شده که گذشتن از آب را گویند، و چون اشک در وقت ریختن از دیده عبور کرده و به گونه می‌ریزد بدان «عبرة» گفته شده، و از امام حسین‌علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«اَنَا قَتيلُ العَبْرَةَ».[1]

ـ من کشتهٔ اشکم.

یعنی ذکر مصیبتهای من و نام مرا نزد کسی نبرند جز آنکه اشگ از دیده بریزد.

و از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام روایت شده که به آن حضرت نظر کرده و فرمود:

«يا عَبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ».[2]

ـ ای اشگ دیدهٔ هر مؤمن!

که البته حدیث دوم حدیث اول را تفسیر می‌کند یعنی مردمان با ایمان اینگونه هستند نه هر کس، و این یکی از نشانه‌های ایمان است.

باری در این فراز، امام‌علیه‌السلام به درگاه خدای تعالی عرضه می‌دارد: معبودا اشگ دیدهٔ آن کس که از ترس تو بگرید مورد مهر و رحمت تو قرار خواهد گرفت.

و این تذکرواندرزرابه‌مردمان با ایمان می‌دهد که گریهٔ در راه خدا چه ارزش والایی

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۰.

۲ ـ همان مدرک.

در پیشگاه خدا دارد، و در این باره روایات جالبی نیز از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام نقل شده مانند روایت ثواب الاعمال صدوق که به سندش از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: در مناجات حضرت موسی با خدای تعالی در کوه طور آمده است که خداوند به موسی وحی کرد:

«أنَ یا مُوسیٰ أبْلغْ قَوْمَك أنَّه ما یَتَقرَّبُ إلَیَّ المُتَقرِّبُونَ بِمِثْلِ البُکٰاءِ مِنْ خَشْیَتی، وَ ما تَعَبَّد لِیَ المُتَعَبِّدُونَ بِمِثْلِ الوَرَعِ عَنْ مَحارِمِی، وَلاٰتَزَیَّنَ لِیَ المُتَزِیِّنُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِی الدُّنْیا عَمّٰا بِهِمُ الغِنا عَنْهُ.

قٰالَ: فَقٰالَ موسیٰ علیه‌السلام: یا اَکْرَمَ الأَکْرَمِینَ فَماذٰا أَثَبْتَهُمْ عَلیٰ ذٰلِكَ؟ فَقٰالَ: یٰا مُوسیٰ أَمّٰا المُتَقَرِّبُونَ إلیَّ بِالبُکاءِ مِنْ خَشْیَتی، فَهُمْ في الرَّفیقِ الأعْلیٰ لاٰیُشْرِکُهُمْ فیهِ أحَدٌ. وَ أمّٰا المُتَعبِّدُونَ لِی بِالوَرَعِ عَنْ مَحارِمی فَإنّی اُفَتِّشُ النّٰاسَ عَنْ أعْمٰالِهِمْ وَلاٰ اُفَتِّشهِمْ حَیٰاءاً مِنْهُم، وَ أمّٰا المُتَقرِّبُونَ إلیَّ بالزُّهدِ فِی الدُّنیا فَانّی اُبیحُهُمْ الجَنَّةَ بِحَذٰافیرِها، یَتَبَوَّؤُن مِنها حَیْثُ یَشاؤُن».[۱]

ـ ای موسی این خبر را به قوم خود برسان که تقرّب نجوید به درگاه من از تقرّب‌جویان کسی بمانند گریه از ترسم، و عبادت نکند مرا کسی از عبادت‌کنندگان به مانند پارسایی از محرّمات من، و زیور نکنند در پیشگاه من زیورکنندگان به چیزی همانند زهد در دنیا از آنچه بی‌نیاز از آنند.

موسی عرض کرد: ای کریمترین کریمان چه ثواب و پاداشی بر این اعمال به آنها می‌دهی؟ فرمود: ای موسی اما آنان که با گریهٔ از ترس من به درگاه من تقرّب جویند آنان در والاترین جایگاه هستند که کسی با آنها شریک نباشد، و امّا آنان که بوسیلهٔ پارسایی از محرمات من به عبادتم مشغول باشند از اعمال مردم بازرسی کنم ولی از آنها بخاطر حیاء بازرسی نکنم، و اما آنها که با زهد در دنیا خود را زیور کنند همه بهشتم را بر آنها مباح سازم که هرکجا خواهند منزل گیرند.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۳.

و نظیر این حدیث، روایت دیگری است از امام صادق علیه السلام که خدای تعالی به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود:

«مٰا یَتَقَرَّبُ إِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیءٍ احَبُّ إِلَیَّ مِنْ ثَلاٰثَ خِصٰال، فَقٰالَ مُوسیٰ: وَ مٰا هِیَ یٰا رَبِّ؟ قٰالَ: الزُّهْدُ فِي الدُّنْیا، وَالوَرَعُ مِنْ مَحٰارِمي، وَالبُکٰاءُ مِنْ خَشْیَتي، فَقٰالَ مُوسیٰ: فَمٰا لِمَنْ صَنَعَ ذٰلِكَ؟ فَقٰالَ: أَمّٰا الزّٰاهِدُونَ فِي الدُنْیا فَأُحَکِّمُهُمْ فِي الجَنَّةِ، وَ أَمّٰا الوَرِعُونَ عَنْ مَحٰارِمي فَإِنّي اُفَتِّشُ النّٰاسَ ولاٰاُفَتِّشُهُم، وَ أَمّٰا البکّٰاؤُون من خَشْیَتي فَفِي الرَّفیقِ الأعلیٰ لاٰیُشْرِکُهُمْ فیه أَحَد».[۱]

ـ هیچ بنده‌ای تقرب نجوید به من بوسیله‌ای که در نزد من محبوبتر از سه چیز باشد:

موسی عرض کرد: آن سه چیز چیست پروردگارا؟ فرمود: زهد در دنیا، پارسایی از محرّمات من، گریه از ترسم.

موسی عرض کرد: پاداش آنهایی که این سه کار را بکنند چیست؟ فرمود: اما زاهدان در دنیا را در بهشت حکمفرما کنم، اما پارسایان از محرماتم را، من مردم را بازرسی کنم ولی آنها را بازرسی نکنم، اما گریه کنندگان از ترسم را در بالاترین جایگاه بهشت جای دهم که احدی را با آنها شریک نسازم.

و از امام سجاد علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«مٰا مِنْ خُطْوَةٍ أَحَبُّ إلی اللّٰهِ مِنْ خُطْوَتَیْنِ: خُطْوَةٌ یَسُدُّبِها صَفّاً في سَبیلِ اللّٰهِ تَعٰالیٰ: وَ خُطْوَةٌ إلیٰ ذِي رَحِمٍ قٰاطِعٍ یَصِلُهٰا، وَ مٰا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبُّ إِلَی اللّٰهِ مِنْ جُرْعَتَینِ: جُرْعَة غَیْظٍ یَرُدُّهٰا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ، وَ جُرْعَةُ جَزَعٍ یَرُدُّها مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ. وَ مٰا مِن قَطْرَةٍ أَحَبُّ إِلَی اللّٰهِ مَنْ قَطْرَتَیْنِ: قَطْرَةُ دَمٍ في سَبیلِ‌اللّٰهِ، وَ قَطْرَةُ دَمْعٍ فِي سِوادِ اللَّیلِ مِنْ خَشْیَةِاللّٰه».[۲]

ـ هیچ گامی در پیشگاه خدا محبوبتر از دوگام نیست: گامی که برداشته شود و صفی را در (جهاد در) راه خدای تعالی به بندد، و گامی که برای پیوند و صلهٔ رحمی بردارد که او قطع

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۲.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۲.

کرده و بریده است، و جرعه‌ای نزد خدا محبوبتر از دو جرعه نیست: جرعهٔ خشمی که شخص مؤمن با بردباری بنوشد، و جرعهٔ بی‌تابی که مؤمن به وسیلهٔ صبر آن را بیاشامد، و هیچ قطره‌ای در نزد خدا محبوبتر از دو قطره نیست: قطرهٔ خونی که در راه خدا بریزد، و قطرهٔ اشکی که در سیاهی شب از ترس خدا بریزد.

و از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«مٰا مِنْ شَيْءٍ إلاّٰ وَلَهُ كَيْلٌ أوْ وَزْنٌ إلاّ الدُّمُوعِ، فَإنَّ القَطْرَةَ مِنْهٰا تُطْفي بِحاراً مِنْ نٰارٍ وَ إذا اغْرَوْ رَقَتِ العَيْنُ بِمائها لَمْ يَرْهَقْ وَجْهُهُ قَتَرٌ وَلاٰذِلَّـةٌ. فَـإذٰا فٰـاضَتْ حَرَّمَهُ‌اللّٰه عَلَى النّٰارِ، وَ لَوْ أنَّ بٰاكِياً بَكَى في أُمَّةٍ لَرُحِمُوا».[۱]

ـ هیچ چیزی نیست جز آنکه پیمان و وزنی دارد جز اشک و گریه (در راه خدا و ترس از او) که قطره‌ای از آن دریاهایی از آتش دوزخ را خاموش سازد، و چون چشم پر از اشک شد بر آن چهره گردِ فقر و خواری ننشیند، و چون اشکش ریزان شود خدا آن چهره را بر آتش دوزخ حرام کند. و براستی اگر گریانی در میان ملّتی و اُمّتی بگرید آن ملّت مورد مهر و رحمت حق قرار گیرند.

و نیز از آن حضرت‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«وَ كُلُّ عَيْنٍ بٰاكِيَةٌ يَوْمَ القِيٰامَةِ إلاّٰ ثَلاثَةَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحٰارِمِ‌اللّٰهِ، أوْ عَيْنٌ سَهَرَتْ في طٰاعَةِ اللّٰهِ، أوْ عَيْنٌ بَكَتْ في جَوْفِ اللَّيلِ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰه».[۲]

ـ هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر سه چشم: چشمی که از محرّمات الهی خود را بپوشاند، یا چشمی که در اطاعت خدا شب را بیدار باشد، یا چشمی که در دل شب از ترس خدا بگرید.

«و في خطبةِ الوَداعِ لِرَسولِ‌اللّٰه‌صلی‌الله‌علیه‌وآله: وَ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنٰاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ كٰانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ مِنْ دُمُوعِهِ مَثْلُ جَبَلِ أُحُدٍ، يَكُون في ميزٰانِهِ مِنَ الأجْرِ، وَ كٰانَ لَهُ بِكُلِّ قَطْرَةٍ عَيْنٌ في الجَنَّةِ عَلىٰ حٰافَتَيْهٰا مِنَ المَدٰائِنِ وَالقُصورِ مٰا لاٰ عَيْنٌ رَأتْ وَلاٰ أُذُنٌ

---

۱ ـ ثواب‌الاعمال، ص ۱۵۲.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۳۲ و ۳۳۴.

سَمِعَتْ وَلاٰ خَطَرَ عَلیٰ قَلْبِ بَشَر».[۱]

ـ در خطبهٔ وداع رسول خداﷺ آمده است که: هرکس دیدگانش از ترس خدا اشک ریزان شود به هر قطره‌ای از اشگانش همانند کوه احد در ترازوی اعمالش پاداش دارد، و به هر قطره‌ای نهر آبی در بهشت دارد که بر دو طرف آن نهر آب، چنان شهرها و قصرهایی است که مانند آنرا چشمی ندیده و گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده.

و این هم حدیث پایانی این بخش از رسول خداﷺ

«سبعةٌ یُظِلُّهُم اللّٰهُ عَزَّوجلَّ في ظِلِّه یوم َ لاٰظِلَّ اِلاّٰ ظِلُّه: امامٌ عادلٌ: و شابٌّ نَشَاَ في عِبٰادَةِ اللّٰه عزّوجلّ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالمَسْجِدِ اِذٰا خَرَجَ مِنْهُ حَتّیٰ یَعُودَ اِلَیْهِ وَ رَجُلاٰنِ کٰانٰا فِی طٰاعَةِ اللّٰهِ عزَّوَجَلَّ فَاجْتَمَعٰا علیٰ ذٰلِكَ وَ تَفَرَّقا، و رجـلٌ ذَکَرَاللّٰهَ عزَّوجلَّ خالیاً فَفٰاضَتْ عَیْنٰاهُ، وَ رَجلٌ دَعَتْهُ امرأَةٌ ذاتُ حَسَبٍ وَ جمالٍ فَقالَ: اِنّی اَخٰافُ اللّٰهَ، و رجلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَاَخْفٰاهٰا حَتّیٰ لاٰیَعْلَمَ شِمٰالُهُ مـا یَتَصدّقُ بِیمینِه».[۲]

ـ هفت گروهند که خدای عزوجل در آن روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست آنها را در سایهٔ (عنایت و بخشش) خود قرار دهد:

۱ ـ پیشوای دادگستر و عادل.

۲ ـ جوانی که در عبادت خدای عزوجل پرورش یافته.

۳ ـ مردی که دلش به مسجد بسته شده هنگامی که از مسجد بیرون آید تا بدانجا بازگردد.

۴ ـ دو نفری که پیوسته در فرمانبرداری خدا باشند و در همان راه گرد آیند و بر همان راه از یکدیگر جدا شوند.

۵ ـ مردی که در خلوت خدای عزوجل را به یاد آرد و اشگش ریزان شود.

۶ ـ مردی که زنی دارای حسب و زیبایی او را به سوی خویش بخواند و او در پاسخش

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ خصال صدوق، ج ۲، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۳؛ محجةالبیضاء ج ۵، ص ۱۸۵ نقل از کتابهای اهل سنت.

گوید: من از خدا می‌ترسم.

۷ ـ مردی که چنان در پنهانی و دور از انظار صدقه‌ای دهد که دست چپش از راستش خبردار نشود.

گریه‌های شبانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و داستانی از آن حضرت

حبّهٔ عرنی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و یاران آن حضرت است گوید: من و نوف بکّالی در حیاط قصر کوفه خوابیده بودیم ناگهان در آخر شب امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده کردیم که دست خود بر دیوار نهاده و همانند انسانهای واله و حیرت‌زده این آیه را که در سورهٔ بقره است که خدا فرماید:

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ والاَرض...»[1]

تا به آخر خواند، سپس برای بار دوم و سوم آیه را می‌خواند و همانند کسی که عقل از سرش پریده باشد قدم می‌زند.

سپس مرا صدا زده فرمود: ای حبّة خوابی یا بیدار؟ عرض کردم: بیدارم، شما که اینگونه عمل می‌کنی پس تکلیف ما چیست؟ در این وقت سیلاب اشک از دیدگانش سرازیر شده فرمود:

«یا حَبَّة اِنَّ لِلّٰهِ مَوْقِفاً وَ لَنا بَیْنَ یَدَیْهِ مَوقِفٌ، لایَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ مِنَ اَعمالِنا...
یا حبّة اِنَّ اللّٰهَ اَقْرَبُ اِلَیَّ وَ اِلَیْکَ مِنْ حَبْلِ الوَرید...
یا حَبَّة اِنَّهُ لَنْ یَحْجُبُنی وَلا اِیّاکَ عَنِ اللّٰه شَیْءٌ».

ـ ای حبّة خدای را موقف و جایگاهی است و ما نیز در پیشگاه او موقفی داریم، چیزی از کارهای ما بر او پوشیده نیست.

ـ ای حبّة خداوند به من و تو نزدیکتر از رگ گردن است.

ـ ای حبّة میان من و تو چیزی نمی‌تواند از خدای تعالی حاجب و مانع شود.

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۶۴.

سپس فرمود: ای نوف در خوابی؟ عرض کردم: نه یا امیرالمؤمنین خواب نیستم، و شما امشب گریه‌ای طولانی داشتی؟ فرمود:

«يا نُوف اِنْ طالَ بُكاؤُكَ في هَذَا اللَّيلِ مَخافَةً مِنَ‌اللّٰهِ تَعالىٰ قَرَّتْ عَيْناكَ غَداً بَيْنَ يَدَيِ‌اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ،

يا نُوف اِنَّه لَيْسَ مِنْ قَطرةٍ قَطَرَتْ مِنْ عَيْنِ رَجُلٍ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ اِلاّ اَطْفَأَتْ بِحاراً مِنَ النّيرانِ،

يا نَوفُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ اَعْظَمُ مَنْزِلَةً عِنْدَاللّٰهِ مِنْ رَجُلٍ بَكىٰ مِنْ خَشْيَةِاللّٰهِ، وَ اَحَبَّ فِى اللّٰه وَأَبْغَضَ فِى اللّٰهِ...».

ـ ای نوف اگر گریه‌ات در این شب از ترس خدای تعالی طولانی شود دیدگانت فردای قیامت در پیشگاه خدای عزّوجلّ روشن گردد، ای نوف قطره‌ای نیست که از دیدهٔ مردی از ترس خدا فرو ریزد جز آنکه دریاهایی از آتش را خاموش سازد، ای نوف منزلت و مقام مردی در پیشگاه خدا بزرگتر از آن مردی نیست که از ترس خدا بگرید، و در راه خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد (دوستی‌اش در راه خدا و دشمنیش در راه خدا باشد)...

سپس آن دو را موعظه کرده و اندرز داد و هم چنان بود تا فجر طالع شد.[۱]

۱ ـ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۲ و ج ۸۷، ص ۲۰۱.

«وَالاِغاثَةَ لِمَنِ اسْتَغاثَ بِكَ مَوْجُودَةٌ وَالاِعانَةَ لِمَنِ استَعانَ بِكَ مَبْذُولَةٌ»

«اغاثة» مصدر باب افعال از «غَوْث» به معنای کمک دادن و فریاد رسیدن است و این کلمه و مشتقّات آن در دعاها زیاد بکار رفته، وگاهی مصدر بجای فاعل استعمال شده و بالعکس، و در اینجا همان معنای مصدری باب افعال منظور است یعنی کمک دادن و فریادرسی کردن.

امام‌عليه‌السلام به درگاه خدای تعالی عرضه می‌دارد که معبودا تو چنانی که فریادرسی تو برای کسی که از تو فریادرسی خواهد آماده و موجود است وکمک‌دهی برای کسی که از تو کمک خواهد مبذول، و تعبیر به «مَوجُودَةٌ» و «مَبْذُولَةٌ» تعبیر جالبی است، گویا امام سجاد فریادرسی درماندگان، وکمک‌دهی به کمک‌خواهان را به خوان گسترده‌ای تشبیه کرده که پیش از آمدن میهمانان از هر جهت آماده و مهیّا است تا آنها از راه برسند و از نعمتهای این خوان گسترده بهره‌مند شوند.

البته شرط این فریادرسی و کمک‌دهی آن است که شروع و درخواست آن از طرف بنده باشد اگرچه فیوضات الهی در این باره محدود نیست، ولی آنهایی که درخواست کنند و بخواهند، از آن بهره می‌برند، مانند فیوضات دیگر همچون هدایت و رستگاری و امثال آن که برای توضیح بیشتر به نمونه‌های زیر توجه نمائید:

استغاثه مسلمانان به درگاه خدا در جنگ بدر

مهمترین و پیروزمندانه‌ترین جنگهای صدر اسلام جنگ بدر است که مسلمانان با نداشتن آذوقه و اسلحهٔ کافی، و نفرات اندک، بر لشکر مجهّز و مسلّح قریش که از نظر نفرات سه برابر مسلمانان و از نظر اسلحه و آذوقه قابل مقایسه با آنها نبودند پیروز شدند...

و چنانچه مورخین نوشته‌اند: مسلمانان که عددشان سیصد و سیزده نفر بود فقط هفت عدد شمشیر داشتند و مرکب آنها عبارت بود از سه رأس اسب و هفتاد شتر که این سیصد و سیزده نفر روی نوبت هر سه نفر یا چهار نفر بر آنها سوار می‌شدند، و آذوقهٔ آنها نیز عبارت بود از مقداری خرماهای خشک و باریک مدینه...

و اما لشکر دشمن از نظر نفرات حدود یک هزار نفر بودند که ششصد نفر آنها همه گونه اسلحه و مرکبی داشتند و بقیه نیز کم و بیش مسلّح و دارای مرکب بودند...

روزانه نُه رأس تا ده رأس شتر برای غذای گرم آنان طبخ می‌شد و از هر جهت رزم‌دیده و آماده، و از نظر سیاسی نیز بیشتر سران قریش مانند عتبة و شیبة و ولید و ابوجهل و نوفل بن خویلد، و امیّة بن خلف... در میان لشکر دشمن بودند که موجب دلگرمی آنها بود...

منظرهٔ عجیبی بود، لشگر کفر و شرک با تمام تجهیزات جنگی و غرق در اسلحه با تبختر و نخوت خاصی خود را آمادهٔ جنگ کرده و برای حمله لحظه‌شماری می‌کنند...

در سوی دیگر لشکر اسلام با نفرات اندک (یک سوم لشکر قریش) با کمترین تجهیزات و اسلحه در برابر آنها صف‌آرایی کرده و آمادهٔ نبرد می‌شود...

در اینجا قرآن کریم می‌گوید:

«اِذْ تَسْتَغیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجٰابَ لَکُمْ اِنّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ المَلاٰئِکَةِ مُرْدَفین، وَ مٰا جَعَلَهُ‌اللّٰهُ اِلاّٰ بُشْریٰ لَکُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُم وَ مَا النَّصْرُ اِلاّٰ مِنْ عِنْدِاللّٰه...».[۱]

---

۱ ـ سورهٔ انفال، آیهٔ ۹ ـ ۱۰.

ـ هنگامی که به پروردگار خود استغاثه کردید، و خدا اجابت کرد و فرمود: من شما را به هزار فرشتهٔ ردیف شده کمک دهم، و خدا آن را جز مژده‌ای برای شما قرار نداد و تا اینکه دلهای شما را بدان مطمئن و آسوده سازد و یاری جز از نزد خدا نیست...

و همین استغاثه کار خود را کرد، و مسلمانان با دست خالی و نفرات اندک، به یاری خدای تعالی بر آن لشکر نیرومند و سر تا پا مسلّح پیروز گشته و هفتاد نفر از سران و بزرگانشان را کشته و هفتاد نفر را نیز از سرشناسانشان به اسارت گرفته و سخت‌ترین شکست را به قریش وارد کردند... به تفصیلی که در تاریخ ذکر شده.

نکته‌ای که در این آیات توجه بدان لازم است همان ترتّب و تفریع استجابت خدا به استغاثه مسلمانان است که در آغاز استغاثهٔ مسلمانان را ذکر فرموده و سپس بدنبال آن با کلمهٔ «فاستجاب» و حرف «فاء» تفریع،استجابت‌خدای تعالی و امداد الهی آمده است.

و اما در روایات

«وَ اللّٰهِ لَقَدْ اِسْتَغٰاثَ بِکَرِیمٍ فَنَجّٰاهَ».[1]

این جمله‌ای است که ناخودآگاه در ذیل داستانی از زبان منصور دوانیقی یکی از طاغوتهای جبّار و ستمکار تاریخ نقل شده و داستان مزبور را مرحوم مجلسی(ره) در کتاب بحارالانوار از کتاب استدراک بسندش از اعمش اینگونه روایت کرده که هنگامی منصور دوانیقی او را به نزد خود طلبید، و اعمش غسل کرده و کفن برتن نموده و حنوط کرد (چون ترس آن را داشت که منصور برای کشتنش او را طلبیده باشد) و چون به نزد او رفت گفت:

حدیثی را که من و تو از جعفر بن محمد دربارهٔ بنی‌حمان شنیده‌ایم برای من بازگوی. اعمش پرسید: کدام حدیث؟ گفت: حدیث ارکان دوزخ.

اعمش گوید بدوگفتم: خوب است مرا معذور داری! گفت: ممکن نیست.

اعمش گفت: آری جعفر بن محمد از پدرانش از رسول خداﷺ برای ما روایت کرد

---

۱ ـ یعنی ـ به خدا سوگند که او به شخص کریم و بزرگواری استغاثه کرد و او نجاتش داد.

که جهنّم هفت در دارد که هر کدام رکنی از هفت فرعون (و طاغوت) زمان خود هستند...

ـ سپس اعمش فرعونها و طاغوتها را یک یک برشمرد تا رسید به فرعون هفتم[۱] در اینجا ساکت شد، منصور گفت: فرعون هفتم کیست؟ گفتم: مردی از فرزندان عباس که متصدی امر خلافت شود و ملقّب به دوانیقی است و نام او منصور است!

گفت: آری همینگونه جعفر بن محمد برای ما روایت کرد.

اعمش گوید: در این وقت سرش را بلند کرد و من دیدم در بالای سرش نوجوانی زیباروی که هنوز موی صورتش بیرون نیامده بود ایستاده که زیباتر از او ندیده بودم، منصور گفت:

اگر من یکی از درهای جهنّم هستم پس از این جوان زودتر به جهنم نخواهم رفت.

جوان مزبور یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام و از علویّون بود، جوان گفت:

ای امیرالمؤمنین به حق پدرانم سوگندت می‌دهم که از من درگذری! منصور اعتنایی نکرد و به جلاد دستور داد او را به قتل رساند، همین که جلاد دست خود را بسوی جوان دراز کرد لبان آن جوان حرکتی کرد و گویا پرنده‌ای بود که پرید.

اعمش گوید: چند روز از این ماجرا گذشت تا اینکه روزی آن جوان را دیدم و بدو گفتم: تو را به حق امیرالمؤمنین سوگندت می‌دهم که آن کلماتی را که بر زبان جاری کردی به من یاد دهی؟ گفت: آری آن دعای محنت ما خاندان است و همان دعایی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شبی که در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید (لیلة المبیت) این دعا را خواند و این دعا این است:

«یٰا مَنْ لَیسَ مَعَهُ رَبٌّ یُدْعیٰ، یٰا مَنْ لَیسَ فَوْقَه خٰالِقٌ یُخْشیٰ، یٰا مَنْ لَیسَ دُونَهُ اِلٰهٌ یُتَّقیٰ، یٰا مَنْ لَیسَ لَهُ وَزیرٌ یُرْشیٰ، یٰا مَنْ لَیسَ لَهُ نَدیمٌ یُغْشیٰ، یٰا مَنْ لَیسَ لَهُ حٰاجِبٌ یُنٰادیٰ، یٰا مَنْ لایَزْدٰادُ عَلیٰ کَثْرَةِ السُّئوالِ اِلّاٰ کَرَماً وَ جُوداً، یٰا مَنْ لایَزْدٰادُ

۱ ـ در روایت نام آن شش نفر به تفصیل ذکر شده.

عَلیٰ عِظَمِ الذُّنُوبِ اِلاّٰ رَحْمَةً وَ عَفْواً».

ـ سپس هر حاجتی داری از او بخواه که براستی او نزدیک است و اجابت کند.

اعمش گوید: مرد دیگری را نیز منصور دستوری سخت داد تا او را در خانه‌ای زندان کنند و در فرصت مناسبی او را به سختی تنبیه کند، و چون در زندان را باز کردند او را ندیدند، منصور پرسید: آیا چیزی نشنیدید که بگوید؟ زندانبان گفت: چرا شنیدم که می‌گفت:

«یٰا مَنْ لاٰ اِلٰهَ غَیْرَهُ فَأَدْعُوهُ، وَلاٰرَبَّ سِوٰاهُ فَأَرْجُوهُ نَجِّنی السّٰاعَةَ».

ـ ای کسی که معبودی جز او نیست که بخوانمش، و پروردگاری جز او نیست که امیدی به او داشته باشم الساعة مرا نجات ده.

منصور گفت:

«وَاللّٰهِ لَقَد اِستغٰاثَ بِکَرِیمٍ فَنَجّٰاهُ».[1]

استغاثهٔ این مرد به درگاه خدا ـ به دعای امام زمان علیه‌السلام ـ سبب نجات او گردید

طبری در کتاب دلائل الامامه به سندش از ابوالحسین بن ابی البغل کاتب روایت کرده که گوید: من انجام کاری را از ابومنصور بن صالحان وزیر به عهده گرفته بودم و همان سبب شد میان من و او اختلاف و برخوردی پیش آید که من ناچار گردیدم از او خود را پنهان و مخفی کنم، و او نیز درصدد پیدا کردن و آزار من برآمد و این جریان موجب ترس و خوف من شد و مدّتی را در خفا و ترس گذراندم تا اینکه شب جمعه‌ای شد و من به قصد زیارت مقابر قریش (در بغداد)[2] بیرون آمده و خود را بدانجا رساندم، و تصمیم گرفتم آن شب را در آنجا به دعاء و استغاثه بگذرانم.

و آن شب، شبی باد و بارانی بود، و من از ابن جعفر قیم (کلیددار حرم کاظمین علیهما‌السلام)

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۹۱ ـ ۲۹۲.

۲ ـ مقابر قریش در اطراف حرم مطهر همین کاظمین فعلی بوده که در آن زمان به قبرستان قریش معروف بوده و قبر حضرت موسی بن جعفر و امام جواد علیهماالسلام در آنجا قرار داشته است.

خواستم که درها را ببندد و سعی کند کسی در آنجا نباشد تا من با خیال راحت به دعا و مسئلت بپردازم مبادا انسانی که من از دیدن او آسوده خاطر نیستم بدانجا بیاید.

کلیددار نیز این کار را کرد و درها را بست و شب به نیمه رسید و باد و باران سبب شد تا پای مردم از آنجا بریده شود و کسی بدانجا نیاید، و من نیز با خیالی آسوده مشغول به نماز و دعا وزیارت شدم.

در این میان صدای پایی را در کنار قبر مولایمان امام موسی بن جعفر عليه السلام شنیدم و مردی را دیدم که زیارت می‌خواند و بر آدم و پیمبران اولوالعزم سلام کرد سپس یکی یکی امامان را نام برد تا به نام حضرت صاحب‌الزمان عليه السلام رسید و نام او را نبرد.

من تعجب کردم و با خود گفتم: شاید فراموش کرده یا نمی‌داند، یا عقیدهٔ این مرد اینگونه است.

و چون از زیارت فارغ شد دو رکعت نماز خواند آنگاه بطرف قبر مولایمان حضرت جواد عليه السلام رفت و همانگونه زیارت خوانده و سلام کرد و دو رکعت نماز خواند، و من همچنان از او ترسان و خائف بودم چون او را نمی‌شناختم ولی او را جوانی آراسته و کامل دیدم که جامه‌ای سفید بر تن داشت و عمامه‌ای بر سر که قسمتی از آن را زیر گردن آویخته و ردایی آویخته بر شانه داشت، پس به من گفت:

ای ابوالحسین بن ابی البغل چرا از دعای فرج غافلی؟

عرض کردم: آقای من دعای فرج چیست؟

فرمود: دو رکعت نماز می‌خوانی و می‌گویی:

«يٰا مَنْ اَظْهَرَ الجَميلَ، وَ سَتَرَ القَبيحَ، يٰا مَنْ لَمْ يُؤٰاخِذْ بِالجَريرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ، يٰا عَظيمَ المَنِّ يٰا كَريمَ الصَّفْحِ، يٰا حَسَنَ التَّجٰاوُزِ يٰا وٰاسِعَ المَغْفِرَةِ، يٰا بٰاسِطَ اليَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ، يٰا مُنْتَهىٰ كُلِّ نَجْوىٰ، يٰا غٰايَةَ كُلِّ شَكْوىٰ، يٰا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعينٍ، يٰا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحقٰاقِهٰا

ـ «يٰا رَبّٰاه» ـ ده مرتبه ـ «يٰا سَيِّدٰاه» ـ ده مرتبه ـ «يٰا مَوْلِيٰاهُ» ـ ده مرتبه ـ «يٰا غٰايَتٰاه» ـ ده مرتبه ـ «يٰا مُنْتَهىٰ رَغْبَتٰاهُ» ـ ده مرتبه ـ

اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذِهِ الاَسْماءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ و آلِهِ الطّاهِرِينَ عليهم السلام اِلاّ ما كَشَفْتَ كَرْبي، وَ نَفَّسْتَ هَمّي، وَ فَرَّجْتَ عَنّي وَ اَصْلَحْتَ حالي».

و پس از این هر دعایی خواستی بخوان و حاجتت را بخواه، سپس گونهٔ راست صورتت را بر زمین گذارده و صد بار می‌گویی:

«يا مُحمَّدُ يا عَلِيّ، يا عَلِيُّ يا مُحمَّد، اِكفِياني فَاِنَّكُما كافِياىَ وَانْصرانِي فَاِنَّكما ناصِراىٰ».

و گونهٔ چپ را بر زمین گذارده و صد بار می‌گویی:

«اَدْرِكنی».

و آن را بسیار تکرار می‌کنی و می‌گویی.

«اَلغَوْثَ، اَلغَوْثَ».

تا یک نفس تمام شود، و سر بردار که براستی خداوند به کرم خود حاجت تو را برآورد انشاءالله تعالی.

ابوالحسین بن ابی البغل گوید: همین که من به نماز و دعا مشغول شدم آن مرد بیرون رفت و چون از نماز و دعا فارغ شدم به نزد ابن جعفر کلید دار رفتم تا حال آن مرد را از او بپرسم دیدم درها همانگونه که بسته بود بحال خود بسته است، تعجب کردم و با خود گفتم: شاید درب دیگری بوده که من خبر ندارم، پس ابن جعفر را بیدار کردم و او از جای خود بیرون آمد و من از حال آن مرد و ورودش بدانجا پرسیدم، گفت:

این درها همانگونه که می‌بینی بسته است و من آنها را باز نکردم، من داستان را برای او گفتم، وی گفت: آن مرد مولای ما حضرت صاحب‌الزمان صلوات‌الله علیه بوده و من بارها در چنین شبهایی در هنگام خلوت شدن حرم او را دیده‌ام.

من از این که آن حضرت را نشناخته و ازآن فیض محروم شده بودم تأسف خوردم و نزدیک طلوع فجر از آنجا بیرون رفتم و بسوی محلهٔ کرخ ـ جایی که در آن مخفی بودم ـ رفتم، هنوز ظهر نشده بود که مأموران ابن صالحان بدنبال من آمده و از دوستان من سراغ مرا گرفته و امان نامه‌ای از وزیر آورده بودند که هرگونه وعدهٔ خیری داده بود.

من که از آن ماجرا خبردار شدم با دوستانی که مورد وثوق بودند به نزد وزیر رفتیم، و چون مرا دید برخاسته و مرا نزد خود نشانده و رفتاری با من کرد که تا بـه آن روز از وی ندیده بودم، و آنگاه گفت: کار تو به جایی رسیده که شکایت مرا نزد حضرت صاحب‌الزمان صلوات‌الله علیه بردی؟

گفتم: من جز دعا و سؤال کاری نکردم.

گفت: وای بر تو شب گذشته ـ یعنی شب جمعه ـ مولایم حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام را در خواب دیدم و آن حضرت دستور هر نوع نیکی دربارهٔ تو را به من داد، و مـرا مـورد بی‌مهری قرار داد بحدّی که ترس مرا گرفت.

گفتم: لا اله الا الله گواهی دهم که اینان بر حقّ بوده و سرانجام حقّ هستند، من شب گذشته در بیداری مولایمان را دیدار کردم و به من چنین و چنان فرمود ـ و آنچه را در مشهد کاظمین علیهما‌السلام دیده بودم برای او شرح دادم.

وی تعجب کرد و بدنبال آن نیکیهای زیادی به من کرد و نزد او مقام والایی ـ که گمان نداشتم ـ پیدا کردم به برکت مولایمان حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام.[۱]

نگارنده گوید: دعای فرج در روایات به گونه‌های مختلفی نقل شده که یکی از آنها همین‌گونه است که در این روایت بود.

نماز استغاثه

برای تکمیل این بحث تذکر دیگری هم لازم است برای کسانی که دچار مشکلی می‌شوند و به حال استغاثه و فریاد خواهی افتاده و می‌خواهند به درگاه خدا استغاثه کنند و رفع مشکل خود را از خدا بخواهند، و از او استعانت مـی‌جویند، از نـماز ـ و بـخصوص نمازهای استغاثه ـ غفلت نکنند همانگونه که در داستان بالا خواندید زیرا خدای تعالی دستور استعانت و کمک خواهی از نماز را در قرآن کریم داده و فرموده:

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۰۰ ـ ۲۰۱.

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلاٰةِ».[۱]

ـ بوسیلهٔ صبر و نماز استعانت جوئید.

و در روایات نیز در یک جا از امام صادقؑ روایت شده که فرمود:

«مٰا يَمْنَعُ اَحَدَكُم اِذٰا دَخَلَ عَلَيهِ غَمٌّ مِنْ غُمومِ الدُّنيٰا اَنْ يَتَوَضَّأَ ثُمَّ يَدخُلَ المَسْجِد فيَرْكَعَ رَكْعَتَينِ يَدعُو اللهَ فيهٰا، اَمٰا سَمِعْتَ اللهَ تَعالى يَقُول: «وَاَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصّلاة».[۲]

ـ چه مانعی دارد که چون یکی از شما غم و اندوهی از غمهای دنیا بر او درآمد، وضـوء بگیرد و به مسجد برود و دو رکعت نماز بخواند و برای رفع اندوه خود خدا را بخواند مگر نشنیده‌ای که خدا فرماید: «وَاستَعِينُوا بِالصَّبرِ والصلاة».

«وَ عَنْ حُذَيفة قٰالَ: كٰانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اِذٰا حَزَبَهُ اَمْرٌ فَزَعَ اِلَىَ الصَّلاةِ».[۳]

ـ حذیفه گوید: شیوهٔ رسول خداﷺ چنان بود که چون مشکلی برای او پیش می‌آمد به نماز پناه می‌برد و از آن استعانت می‌جست.

«وَ عَنِ النَبِى ﷺ قٰالَ: كٰانُوا يَعْنِي الاَنْبِيٰاء يَفْزَعوُنَ اِذٰا فَزَعُوا الى الصَّلاةِ».[۴]

ـ و از رسول خداﷺ روایت شده که فرمود: پیامبران خدا چنان بودند کـه چـون دچـار نگرانی می‌شدند به نماز پناه می‌بردند.

«وَ عَنِ اَبِي الدَّرْدٰاء قالَ: كٰانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اِذٰا كٰانَتْ لَيْلَةُ ريحٍ كٰانَ مَفْزَعُهُ اِلَي المَسْجِد حَتّى يَسْكُن، وَ اِذٰا حَدَثَ فِي السَّماء حَدَثٌ مِنْ كُسوُفِ شَمْسٍ اَوْ قَمَرٍ كٰان مَفْزَعُه اِلَىَ الصّلاةِ».[۵]

ـ ابو درداء گوید: رسم رسول خداﷺ چنان بود که چون شبی باد سهمگینی می‌آمد به مسجد پناه می‌برد تا آرام گیرد و چون در آسمان کُسوف و خسوفی اتفاق می‌افتاد به نماز

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۵.

۲ ـ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳ ـ تفسیر درّ المنثور، ج ۱، ص ۶۷

۴ ـ تفسیر درّ المنثور، ج ۱، ص ۶۷

۵ ـ تفسیر درّ المنثور، ج ۱، ص ۶۷

پناه می‌برد.

«وَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قالَ: کانَ عَلِیٌّ علیه السلام اِذا اَهالَهُ اَمرٌ فَزِع قامَ اِلَی الصَّلاة ثمَّ تَلا هٰذِهِ الآیة: «وَاسْتَعِینُوا بِالصَّبرِ وَالصَّلاة».[۱]

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شیوهٔ علی علیه السلام چنان بود که چون مشکل مهمی برای او پیش می‌آمد به نماز می‌ایستاد و این آیه را می‌خواند: «... وَاستَعِینُوا بِالصَّبرِ وَالصَّلاة...»

و در احوالات اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگان نیز می‌نویسند که در سختی‌ها و مشکلات و مصائب به نماز پناه می‌بردند و از آن استمداد می‌جستند که از باب نمونه به این دو قسمت توجّه کنید:

۱ ـ از ابن عباس روایت شده که در مسیری می رفت که خبر مرگ فرزندش را به او دادند.[۲] در این وقت او از مرکب پیاده شد و به کناری رفت و دو رکعت نماز بجای آورد و بازگشت و آنگاه گفت: ما همان کاری را که خدا به ما دستور داده بود انجام دادیم که می‌فرماید: «وَاستَعِینُوا بِالصَّبرِ وَالصَّلاة...»[۳].

۲ ـ در احوالات بو علی سینا می‌نویسند:

... در سنین شانزده و هفده سالگی بار دیگر خواندن کتابهای منطق و همه بخشهای فلسفه را از سرگرفت، وی در این میان حتی یک شب را در سراسر آن نمی‌خوابید، و روزها نیز جز به کار خواندن و آموختن نمی‌پرداخت، انبوهی از دسته‌های کاغذ در برابر خود می‌نهاد، و مسائل گوناگون را برای خود مطرح می‌کرد و در هر مسئله‌ای مقدمات قیاس و شرط آنرا در نظر می‌گرفت.

هرگاه نیز با قیاسی رو به رو می‌شد که نمی‌توانست به «حدّ اوسط» آن دست یابد برمی‌خاست و به مسجد می‌رفت و نماز می‌گزارد و از خداوند حلّ مشکل خویش را

---

۱ ـ تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۵۳، نقل از کافی کلینی(ره).

۲ ـ و در روایت دیگری است که خبر مرگ برادرش «قُثَم» را به او دادند.

۳ ـ تفسیر درّالمنثور، ج ۱، ص ۶۷ و ۶۸.

خواستار می‌شد تا بر وی گشوده می‌گشت.

آنگاه شب هنگام به خانه باز می‌گشت چراغ پیش روی می‌نهاد و به خواندن و نوشتن مشغول می‌شد...[۱]



و در دعاهای درخواست حاجت نیز عملاً در بسیاری از موارد پیش از ذکر حاجت به درگاه خدا و قرائت دعا دستور به نماز می‌دادند چنانچه در کتاب مکارم‌الاخلاق از حضرت رضاعليه‌السلام روایت شده که فرمود:

«اِذٰا حَزَبَكَ اَمْرٌ شَديدٌ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ...».[۲]

ـ هنگامی که کار سختی تو را در فشار و تنگنا قرار داد نخست دو رکعت نماز بخوان...

و سپس دعاهایی تعلیم فرموده که اکنون جای ذکر آنها نیست.



و در مورد استغاثه نیز در چند حدیث دستور نماز داده‌اند که به نماز استغاثه معروف شده که از آن جمله در کتاب مکارم‌الاخلاق آمده که فرموده‌اند:

۱ ـ چون خواستی در شب بخوابی ظرف پاکی که آب طاهر در آن باشد نزد سر خود بگذار و با پارچه نظیفی آن را بپوشان و هرگاه بیدار شدی در آخر شب از برای نماز شب از آن آب بیاشام سه جرعه پس وضو بگیر به باقی آن آب و رو به قبله کن و اذان و اقامه بگو و دو رکعت نماز کن و بخوان در آن هر سوره که بخواهی از قرآن و چون از قرائت فارغ شدی به رکوع می‌روی و در رکوع بیست و پنج مرتبه می‌گویی «يٰا غِيٰاثَ الْمُسْتَغيثينَ» پس سر از رکوع بر می‌داری و بیست و پنج مرتبه می‌گویی و همچنین در سجده اوّل و بعد از سر برداشتن در هر کدام بیست و پنج مرتبه می‌گویی و برمی‌خیزی و رکعت دوّم را نیز به همین کیفیّت بجا می‌آوری که مجموع سیصد مرتبه گفته شود، پس تشهد می‌خوانی و سلام می‌دهی و بعد از نماز سر به سوی آسمان می‌کنی و سی مرتبه می‌گویی «مِنَ الْعَبْدِ

---

۱ ـ دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۲.

۲ ـ مکارم الاخلاق، ص ۳۷۶.

الذَّلیلِ اِلَی الْمَوْلَی الْجَلیلِ» و حاجت می‌طلبی همانا به زودی حاجت روا خواهد شد، انشاءالله تعالی.

نماز استغاثه به حضرت فاطمه علیها السلام

۱ ـ اکنون که سخن بدین جا رسید این دو نماز استغاثه را که بخاطر استشفاع و توسلی که به آن بانوی معصومه می‌شود به نام حضرت فاطمه علیها السلام نامیده شده بشنوید: روایت شده که هر گاه تو را حاجتی باشد به سوی حق‌تعالی و سینه‌ات از آن تنگ شده باشد پس دو رکعت نماز بکن و چون سلام نماز گفتی سه مرتبه تکبیر بگو و تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام بخوان پس به سجده برو و صد مرتبه بگو «یٰا مَوْلاٰتي یٰا فٰاطِمَةُ اَغیثِیني» پس جانب راست روی را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو، پس جانب چپ رُو را بر زمین گذار و صد مرتبه بگو، پس باز به سجده برود و صد و ده مرتبه بگو و حاجت خود را یاد کن، که براستی خداوند برمی‌آورد حاجت تو را، انشاءالله تعالی.

۲ ـ و نیز بصورت دیگری نماز استغاثه به حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده؛ و آن اینگونه است که دو رکعت نماز می‌کنی پس به سجده می‌روی و می‌گویی «یٰا فٰاطِمَةُ» صد مرتبه، پس جانب راست رو را بر زمین می‌گذاری و صد مرتبه می‌گویی، پس جانب چپ می‌گذاری و صد مرتبه می‌گویی پس دوباره به سجده می‌روی و صد و ده مرتبه می‌گویی، پس از آن می‌گویی: «یٰا آمِناً مِنْ کُلِّ شَيْءٍ وَ کُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خٰائِفٌ حَذِرٌ اَسْئَلُكَ بِاَمْنِكَ مِنْ کُلِّ شَيْءٍ وَ خَوْفِ کُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلیٰ مُحمَّدٍ وَ آل مُحمَّد وَاَنْ تُعْطِینی اَمٰاناً لِنَفْسي وَ اَهْلي وَ مٰالي وَ وَلَدي حَتّیٰ لاٰ اَخافَ اَحَداً وَلاٰ اَحْذَرَ مِنْ شَيْءٍ اَبَداً اِنَّكَ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدیرٌ».



باری اگر ما در هنگام استغاثه و استعانت از خدای تعالی دلمان نیز با زبانمان همراه باشد و تنها لقلقهٔ زبان و خواندن صوری و بدون توجه به دعا و نماز نباشد حتماً مؤثر خواهد بود، و بدنبال آن فریادرسی و کمک الهی بیاری ما خواهد آمد.

به راستی چگونه می‌شود که ما در هر شبانه روز ده‌ها بار در نمازهای واجب و غیرواجب با خواندن «اِیّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیّاكَ نَسْتَعِین» خدای بزرگ را به کمک خواهی بخوانیم و خدای تعالی کمکمان نکند و دستگیری نفرماید، در صورتی‌که بارها وعده فرموده که مرا بخوانید و از من کمک خواهید من اجابت می‌کنم.

در عیون الاخبار صدوق(ره) به سندش از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر سورهٔ مبارکهٔ «حمد» روایتی نقل کرده که قسمتی از آن اینگونه است:

«... فَاِذا قالَ العَبْدُ «اِیّاكَ نَعْبُدُ» قالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: صَدَقَ عَبْدي اِیّایَ یَعْبُد، لَاُثیبَنَّهُ عَنْ عِبادَتِهِ ثَواباً یَغْبِطُهُ کُلُّ مَنْ خالَفَهُ في عِبادَتِهِ لي. فَاِذا قالَ: «وَ اِیّاكَ نَسْتَعِین» قالَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: بي اِسْتَعانَ وَ اِلَیَّ اِلْتَجأ، اُشْهِدُکُمْ لَاُعینَنَّهُ عَلیٰ اَمْرِهِ، وَلَاُغیثَنَّهُ في شَدائِدِه، وَ لَآخُذَنَّ بِیَدِهِ یَوْمَ القِیامَةِ عِنْدَ نَوائِبِهِ...».[1]

ـ هنگامی که بنده گوید: «ایّاک نعبد» خدای عزّوجلّ گوید: بنده‌ام راست می‌گوید مرا پرستش می‌کند، به حقیقت از این عبادتش پاداشی به او خواهم داد که هرکس با او در این عبادت مخالفت مرا کرده غبطهٔ او را بخورد، و چون بگوید: «ایّاك نستعین» خدای عزّوجلّ گوید: به من استعانت جست، و بسوی من پناه برد، شما را گواه می‌گیرم که حتماً او را بر کارش کمک خواهم کرد، و در سختیها به فریادش رسم، و در روز قیامت در ناملایمات دستگیریش خواهم کرد...

و در وصیتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابی‌ذر غفاری این جمله آمده است که به او فرمود:

«... وَ اِذا سَئَلْتَ فَاسْئَلِ اللّٰهَ، وَ اِذا اِسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللّٰهِ فَقَدْ جَرَی القَلَمُ بِما هُوَ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۵۹.

كٰائِنٌ، وَلَوْ اَنَّ الخَلْقَ كُلَّهُمْ جَهَدُوا اَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَیْءٍ لَمْ يَكْتُبْهُ اللّٰهُ لَكَ مٰا قَدَرُوا عَلَيْهِ».[۱]

ـ ... و چون درخواست کنی از خدا درخواست کن، و چون از کسی کمک خواهی از خدا بخواه، که براستی قلم تقدیر بر آنچه شدنی است جاری شده، و اگر همهٔ خلق خدا بکوشند تا سودی را بتو رسانند که خدا برای تو مقدّر نفرموده توان آن را ندارند...

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۰.

«وَ عِداتِكَ لِعِبادِكَ مُنْجَزَة»

«عِداة» جمع «عِدَة» به معنای «وَعد» است که «واو» اول آن حذف شده و به جای آن «ة» در آخر آن آمده است و «وَعد» جمع ندارد، و «وعد» و «عدة» معمولاً در خیر استعمال می‌شود چنانچه «وعید» در شرّ استعمال شود. و «إنجاز» وعده به معنای برآورده شدن آن است.

در اینجا امام سجاد به درگاه پروردگار متعال عرضه می‌دارد، که معبودا وعده‌هایی که به بندگانت داده‌ای انجام شده است.

و مضمون این جمله، در آیات کریمهٔ قرآنی و روایات ائمه معصومین علیهم السلام فراوان آمده است که جای ذکر یکایک آنها نیست، چنانچه در بیش از ده آیه از آیات قرآنی وعده‌های الهی را «حقّ» و «آمدنی» و «انجام شده» دانسته، و در چند جا نیز فرموده: «اِنَّ اللّهَ لایُخْلِفُ المیعاد» و در روایات نیز بطور گسترده به این مطلب تصریح و تأکید شده.

پاسخ از یک سؤال

سؤالی که در اینجا به ذهن انسان خطور می‌کند این است که پس چگونه است که گاهی دیده شده است این وعدهٔ الهی نسبت به برخی از اشخاص و یا در پاره‌ای از موارد انجام نشده و عملی نمی‌شود؟ مگر نه این است که خدا وعده فرموده که هرکس مرا بخواند من اجابت می‌کنم و نیز فرموده: و اگر بندگانم از تو سراغ مرا گرفتند، پس من

نزدیکم و دعای خواننده‌ای که مرا بخواند اجابت کنم «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَکُم»[۱] و «اِذا سَئَلَكَ عِبادي عَنّي فَانّي قَريبٌ اُجيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ».[۲]

بخشی از پاسخ این سؤال را در صفحات گذشته در ضمن شرح فراز «وَ دَعْوَةُ مَنْ ناجاكَ مُسْتَجابَة» ذکر کردیم، و در اینجا نیز می‌گوئیم اگر براستی کسی بندهٔ خدا باشد، و از روی حقیقت و اخلاص به درگاه خدا برود، مسلّماً خداوند دعایش را مستجاب کند و به وعده‌ای که داده عمل خواهد کرد، چون در آیات قرآنی، «بنده بودن» و «خواندن» ـ به معنای واقعی قید شده و فرموده است:

«اُدْعُونی...» و «عِبادي...»

یعنی استجابت دعا و عملی شدن وعده‌های الهی شرایطی دارد که یکی از آنها خواستن به معنای واقعی و بندگی و عبودیّت حق تعالی است، و اگر در جایی وعدهٔ الهی عمل نشد باید اشکال کار را در خودمان جستجو کنیم.

و بهتر است پاسخ کامل‌تر آن را از زبان چند حدیث که از امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده بشنوید که علی علیه السلام در حدیثی فرمود:

«اَلْمَعْصِيَةُ تَمْنَعُ الْاِجابَةَ».[۳]

ـ گناه از اجابت دعا جلوگیری می‌کند.

و در دعای کمیل آن حضرت در یک جا می‌خوانیم:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيَ الذُّنُوبَ الَّتي تَحْبِسُ الدُّعاءَ».

ـ خدایا بیامرز برای من گناهانی را که از دعا جلوگیری می‌کند.

و در جای دیگر آن می‌خوانیم:

«فَاَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ اَنْ لايَحْجُبَ عَنْكَ دُعائِي سُوءُ عَمَلي وَ فِعالي».

ـ از تو خواهم به عزّتت که بدی کردار و رفتارم حاجب و جلوگیر دعای من به درگاه تو نشود.

---

۱ ـ سورهٔ غافر، آیهٔ ۶۰.
۲ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۶.
۳ ـ غررالحکم، ج ۱، ص ۲۱۰.

و گناهانی هم که مانع استجابت دعا می‌شود در روایات ذکر شده مانند: نفاق، تأخیر نماز از وقت مقرر، ترک احسان و صدقه، بدزبانی و فحاشی، و... که ما به تفصیل در کتاب کیفر گناه ذکر کرده‌ایم.

همچنین از آن حضرت روایت شده است که در روز جمعه‌ای خطبهٔ بلیغی ایراد فرمود و در پایان آن خطبه گفت:

«اَیُّهَا النّاسُ سَبْعَ مَصائِبَ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْها: عالِمٌ زَلَّ، وَ عابِدٌ مَلَّ، وَ مُؤْمِنٌ خَلَّ، وَ مُؤْتَمِنٌ غَلَّ، وَ غَنِیٌّ أَقَلَّ، وَ عَزیزٌ ذَلَّ، وَ فَقیرٌ اِعْتَلَّ».

ـ ای مردم! هفت مصیبت است که ما از آنها به خدا پناه می‌بریم: عالمی که بلغزد، عابدی که [از عبادت] ملول و خسته گردد، مؤمنی که فقیر شود، امینی که خیانت کند، توانگری که به فقر درافتد، عزیزی که خوار گردد، و بینوایی که بیمار شود.

در این وقت مردی برخاست و پس از تمجید آن حضرت گفت: سؤالی دربارهٔ گفتار خدای تعالی دارم که می‌فرماید: «اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُمْ»[1] (مرا بخوانید تا دعایتان را اجابت کنم). پس چگونه است که ما دعا می‌کنیم ولی اجابت نمی‌شود؟

علی علیه‌السلام در پاسخش فرمود: دلهای شما در هشت مورد خیانت [بی‌وفایی] کرد:

۱ ـ خدا را شناختید ولی حقّش را آن گونه که بر شما واجب بود ادا نکردید و از این رو آن معرفت به کار شما نیامد.

۲ ـ به پیامبر خدا ایمان آوردید؛ آنگاه با سنّت و روش او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید. پس ثمرهٔ ایمان شما چه شد؟

۳ ـ کتاب خدا را که بر شما فرود آمد خواندید، ولی به آن عمل نکردید. گفتید: به گوش و دل می‌پذیریم، ولی با آن به مخالفت برخاستید.

۴ ـ گفتید: ما از آتش دوزخ می‌ترسیم، ولی در همهٔ حالات به واسطهٔ گناهان و معاصی خود به سوی دوزخ می‌روید. پس ترس شما کجا رفت؟

---

۱ ـ سوره مؤمن، آیهٔ ۶۰.

۵ ـ گفتید: ما راغب بهشتیم، ولی در تمام حالات کارهایی انجام می‌دهید که شما را از بهشت دور می‌سازد. پس رغبت و شوق شما نسبت به بهشت کجا است؟

۶ ـ نعمت خدای خود را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید.

۷ ـ خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داد و فرمود: «اِنَّ الشَّیْطانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً»[۱] (شیطان دشمن شما است، شما نیز او را دشمن گیرید)، ولی به زبان با او دشمنی کردید و در عمل به دوستی با او برخاستید.

۸ ـ عیبهای مردم را برابر دیدگانتان قرار دادید و عیبهای خود را پس پشت انداختید [و آن را نادیده گرفتید] و در نتیجه کسی را ملامت می‌کنید که خود به ملامت سزاوارتر از اوئید.

«فَأَیُّ دُعاءٍ یُسْتَجابُ لَکُمْ مَعَ هٰذا وَقَدْ سَدَدْتُمْ اَبْوابَهُ وَ طُرُقَهُ؟ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاَصْلِحُوا اَعْمالَکُمْ وَاَخْلِصُوا سَرائِرَکُمْ وَ أمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ فَیَسْتَجیبُ اللّٰهُ دُعائَکُمْ».[۲]

ـ با این وضع چه دعایی از شما مستجاب گردد در صورتی که شما درهای دعا و راههای آن را بسته‌اید؟ پس از خداوند بترسید و کارهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا خدا دعایتان را مستجاب کند.

ای یکدلهٔ صد دله دل یکدله کن ... صرّاف وجود باش و خود را چله کن

یک صبح به اخلاص بیا بر دَرِ ما ... گر کام تو برنیامد آنگه گله کن

و بهر صورت برای استجابت دعا و انجاز وعده‌های الهی آداب و شرایطی است که در جای خود ذکر شده، و مرحوم مجلسی(ره) در کتاب بحارالانوار (ج ۹۳) روایات بسیاری در این باره نقل کرده و ما نیز در کتاب کیفر گناه و چهل حدیث، شماری از آنها را نقل کرده و داستانهایی هم به مناسبت ذکر کرده‌ایم که بهتر است بدانجا رجوع کنید و برای اطلاع

---

۱ ـ سورهٔ فاطر، آیهٔ ۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

کامل از موانع استجابت دعا بهتر است به کتاب دارالسلام محدّث بزرگوار مرحوم حاج میرزا حسین نوری مراجعه نمائید و آنها را به تفصیل از روی آیات و روایاتی که نقل کرده‌اند بخوانید.[۱] که آن مرحوم پانزده مانع برای استجابت دعا ذکر کرده و در پایان می‌گوید: با این وضع تعجب و شگفت است که چگونه دعاها مستجاب می‌شود، و سپس برای رفع این موانع از روی روایات برنامه‌هایی را ذکر می‌کند که بهتر است برای اطلاع بیشتر به کتاب مزبور مراجعه کنید.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۴ به بعد، کیفر گناه (چاپ دفتر نشر فرهنگ اسلامی) ص ۱۰۵ به بعد، چهل حدیث ج ۲، ص ۹۴ به بعد؛ دارالسلام، ج ۳، ص ۳۰۶ به بعد.

«وَ زَلَلَ مَنِ اسْتَقٰالَكَ مُقٰالَه»

«زَلَل» مصدر باب «زَلَّ» به معنای لغزیدن، لغزش.

«استقالة» باب استفعال از «اقاله» درخواست چشم‌پوشی و گذشت از گناه و لغزش.

«مُقالة» مفعول از همین باب «اِقالة» به معنای چشم‌پوشی شده و نادیده گرفته...

و یکی از نامهای خدای تعالی که در دعاهای دیگر می‌خوانیم «یٰا مُقیلَ العَثَرٰاتَ» است یعنی ای نادیده گیرنده و گذرندهٔ لغزشها و افتادنها و «یٰا مَنْ اَقٰالَنی عَظیمِ العَثَرات». و در دعاهای سحر مبارک رمضان می‌خوانیم: «... اَنْتَ السّٰاتِرُ عَوْرَتي وَالمُؤْمِنُ رَوْعَتي وَالمُقيلُ عَثْرَتي...».

و در نشانه‌ها و علائم و صفات مؤمن آمده است که:

«... يَسْتُرُ العَيْبَ، وَ يَحْفَظُ الغَيْبَ وَ يُقيلُ العَثْرَةَ، وَ يَغْفِرُ الزَلَّةَ».[1]

ـ مؤمن کسی است که عیب دیگران را می‌پوشاند، و در غیاب آنها آبروی آنها را حفظ کند، لغزش آنها را نادیده گیرد و گناهشان را بیامرزد.

و در نشانه‌های بدترین مردم نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ألاٰ اُنَبِّئُكُم بِشَرِّ النّٰاسِ؟ قٰالُوا بَلىٰ يٰا رَسُولَ اللّٰهِ، قٰالَ: مَنْ اَبْغَضَ النّٰاسَ وَاَبْغَضَهُ النّٰاسُ، ثُمَّ قٰالَ: اَلاٰ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ هٰذٰا؟

---

۱ ـ اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب ۹۹ باب المؤمن و علاماته و صفاته.

قالُوا: بَلىٰ يا رَسولَ اللّٰهِ، قالَ: اَلّذي لايُقيلُ عَثْرَةً وَلايَقْبَلُ مَعْذِرَةً وَ لايَغْفِرُ ذَنْباً، ثُمَّ قالَ: اَلا اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ هٰذا؟ قالُوا: بَلىٰ يا رَسولَ اللّٰهِ، قالَ: الَّذى لايُؤْمَنُ شَرُّهُ وَلايُرْجىٰ خَيْرُه».[۱]

ـ هان نمی‌خواهید شما را از بدترین مردم بیاگاهانم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا، فرمود: کسی که مردم را مبغوض داشته و مردم نیز او را مبغوض دارند، سپس فرمود: شما را آگاه نکنم از کسی که از او بدتر است؟ گفتند: چرا ای رسول خدا، فرمود: آن کس که لغزش را نادیده نگیرد و عذرخواهی را نپذیرد، و گناهی را نیامرزد، سپس فرمود: نیاگاهانم شما را از بدتر از این؟ گفتند: چرا ای رسول خدا، فرمود: کسی که از شرّ او امانی نیست و به خیر او امیدی نیست.

و در سخنان پندآمیز و اندرزهای همین امام سجاد علیه السلام آمده است که فرمود:

«... وَلا تُعادِيَنَّ اَحداً وَ اِنْ ظَنَنْتَ اَنَّهُ لايَضُرُّكَ، وَلاتَزْهَدَنَّ صِداقَةَ اَحَدٍ وَ اِنْ ظَنَنْتَ اَنَّهُ لايَنْفَعُكَ فَاِنَّكَ لاتَدْري مَتىٰ تَرجُو صَديقَكَ وَلاتَدْري مَتىٰ تَخافُ عَدُوَّكَ، وَلايَعْتَذِرُ اِلَيْكَ اَحَدٌ اِلاّٰ قَبِلْتَ عُذْرَهُ وَ اِنْ عَلِمْتَ اَنَّهُ كاذِبٌ، وَلْيَقِلَّ عَيْبُ النّاسِ عَلىٰ لِسانِكَ».[۲]

ـ دشمن مدار احدی را اگرچه گمان کنی که زیانی بتو نرساند، و از صداقت و دوستی با هیچکس زهد مورز و خودداری نکن اگرچه گمان‌داری که سودی بتو نرساند، زیرا تو نمی‌دانی چه وقت به دوست خود نیاز داری و نمی‌دانی چه زمانی از دشمنت می‌ترسی، و هیچکس از تو عذرخواهی نکند جز آنکه عذرش را بپذیر اگر چه بدانی که دروغ می‌گوید، و باید عیب مردم بر زبان تو هر چه کمتر باشد.

اکنون از این فراز زیارتنامه و این دو حدیث شریف، یک استفاده و بهره‌ای هم برای سازندگی خود و نزدیکان و دوستان و خاندان خودمان ببریم، و هنگامی که دانستیم این صفت یکی از صفات بارز خدا و بندگان خوب خدا است و از خدا می‌خواهیم که بدین

---

۱ ـ معانی‌الاخبار، ص ۱۹۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۴۲.

وسیله از لغزشهای ما چشم‌پوشی کند، و ما را نادیده بگیرد، ما نیز سعی کنیم نسبت به دیگران اینگونه باشیم، تلاش کنیم خود را متخلّق به این خلق و خوی الهی و متصّف به این صفت بزرگ و بارز مردان و زنان ایمانی بنمائیم، و از رهبران و موالیان و آموزگاران بزرگوار خود یعنی پیامبر و ائمهٔ معصومین و علماء بزرگ اسلامی این درس آموزنده را ـ انشاءالله تعالی ـ یاد بگیریم...

این پیامبر بزرگوار و صدّیق الهی حضرت یوسف(ع) است که وقتی برادران او را شناخته و به یاد لغزشها و اذیت و آزارهای خود نسبت به آن بزرگوار افتاده و عرق شرم و خجالت سرتاپای آنها را فراگرفته بود، با یک جملهٔ آسمانی که حکایت از روح ملکوتی او می‌کند خطاهای آنها را نادیده گرفته و خیالشان را آسوده می‌کند و رو بدانـها فـرموده و گوید:

«لاتَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الیَوْمَ یَغْفِرُاللّٰهُ لَکُم وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمینَ».

ـ باکی بر شما نیست خدایتان می‌آمرزد و او است مهربانترین مهربانان.

و با این جمله آموزنده، نه تنها بخشش و چشم‌پوشی خود را از اعمال گذشتهٔ آنان به اطلاع آنها می‌رساند، بلکه وعدهٔ آمرزش الهی را نیز به آنها داده، و به مهر و رحمت حق تعالی آنها را امیدوار می‌سازد...

و این هم پیامبر گرامی اسلام، یعنی آن پیامبر بزرگواری است که خدای تـعالی دربارهٔ خلق و خوی او فرمود:

«اِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظیمٍ».

ـ براستی که تو را است اخلاقی بس بزرگ.

که وقتی شهر مکه را پس از هشت سال دوری و فراق فتح می‌کند و بر جان و مال مردم آن شهر مسلّط می‌شود، و مردمان ماجراجو و ستم‌پیشه‌ای هـمچون ابـوسفیان و دیگران ـ که سالهای زیادی انواع اذیت و آزار و شکنجه را نسبت به خـود و نـزدیکان و یارانش انجام داده بودند ـ را با چهره‌های وحشت‌زده و رنگهای پریده و چشـمهای بـه گودی فرو رفته ملاحظه می‌کند، و می‌بیند که از ترس انتقام آن حضرت نـزدیک است

قالب تهی کنند، با کمال بزرگواری به آنها می‌فرماید:

«ما اَقُولُ لَكُمْ اِلاّٰ ما قٰالَ اَخي يُوسُف...»

به شرحی که در ذیل جملهٔ «مُسْتَنَّةً بِسُنَنِ اَوْلِيٰائِكَ» در ضمن برشمردن روشهای سازنده و آموزندهٔ آن حضرت در زندگی بیان داشتیم.

و از این بالاتر اینکه، در سیرهٔ عملی مردان الهی و پیشوایان دینی آمده که برخوردهای توهین‌آمیز و بی‌ادبانهٔ دشمنان را با خوشرویی و احسان پاسخ می‌دادند و طرف مقابل را به شرمساری و اظهار پوزش وامی‌داشتند، و بدین ترتیب ضمن حالت انفعالی و ساخته شدن او، این درس بزرگ و اخلاق کریمانه را به دیگران نیز تعلیم می‌کردند.

در زندگی امام سجاد علیه السلام

و این هم نمونه‌ای در زندگی امام سجاد علیه السلام همان بزرگواری که این جملات روحبخش و عالی را انشاء فرموده، شیخ مفید(ره) به سندش از محمد بن جعفر و دیگران روایت کرده که گفتند: مردی از خویشان و فامیل حضرت علیّ بن الحسین علیهما السلام در برابر آن حضرت ایستاده و سخنان تندی به او گفته و دشنامش داد، حضرت پاسخش نگفت تا آن مرد برفت، و چون از پیش آن حضرت برفت، امام علیه السلام بهم نشینان خود فرمود: آنچه این مرد گفت شما شنیدید اکنون دوست دارم همراه من بیائید تا نزد او برویم و پاسخ مرا به او بشنوید؟ عرض کردند: می‌آئیم، و ما دوست داریم تو هم پاسخ او را بگویی و ما هم (آنچه می‌توانیم) به او بگوئیم؟!

پس آن جناب نعلین خویش را برداشته براه افتاد. و این آیه را می‌خواند:

«وَالْكٰاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعٰافِينَ عَنِ النّٰاسِ وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».[1]

ـ و آنانکه خشم خود فرو برند، و از مردم گذشت کنند، و خدا دوست دارد نیکوکاران را».

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۴.

پس ما (از خواندن این آیه) دانستیم چیزی به او نخواهد گفت.

(راوی) گوید: آن حضرت بیرون آمد تا به خانهٔ آن مرد رسید پس صدا زده فرمود: به او بگویید علیّ بن الحسین است؟ گوید: پس آن مرد در حالی‌که آمادهٔ شرارت بود از خانه بیرون آمد و شک نداشت که آن جناب برای تلافی آنچه از او سرزده آمده است، علی بن الحسین به او فرمود:

ای برادر همانا تو اندک زمانی پیش از این به نزد من آمدی و آنچه خواستی به من گفتی، پس اگر آنچه گفتی در من هست، هم اکنون من از خداوند برای آن چیزها آمرزش می‌خواهم، و اگر چیزی به من گفتی که در من نیست پس خدا تو را بیامرزد.

راوی گوید: آن مرد (که چنین دید) میان دیدگان آن حضرت را بوسید و گفت: آری من چیزی که در تو نبود به تو گفتم و من بدانچه گفتم سزاوارترم. راوی حدیث گوید: آن مرد حسن بن حسن رضی‌الله عنه بود.[۱]

در زندگی موسی بن جعفر علیه‌السلام

و نیز همان عالم بزرگوار در کتاب شریف ارشاد خود در باب فضائل حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام روایت کرده از شخصی به نام حسن بن محمد که گوید: مردی بود در مدینه از اولاد عمر بن خطاب و حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام را می‌آزرد و هرگاه آن حضرت را می‌دید به او دشنام می‌داد و به علی علیه‌السلام ناسزا می‌گفت، روزی برخی از یاران و همنشینان آن حضرت عرض کردند: اجازه فرمایید ما این مرد تبهکار بد زبان را بکشیم؟ حضرت به سختی با این کار مخالفت کرد و آنان را از انجام این عمل بازداشت، و حال آن مرد را پرسید؟ به آن جناب عرض کردند: جایی در اطراف مدینه به کشت و زرع مشغول است.

حضرت سوار شده به مزرعه آن مرد آمد و هم چنان که سوار الاغش بود وارد کشت و زرع او شد، آن مرد فریاد زد: کِشت و زرع ما را پامال نکن. حضرت همچنان سواره پیش

---

۱ ـ ارشاد مفید (مترجم)، ج ۲، ص ۱۴۵.

رفت تا به نزد او رسیده پیاده شد و نزد آن مرد نشست و با خوشرویی شروع به شوخی و خنده با او کرد و به او فرمود: چه مبلغ خرج این کشت و زرع کرده‌ای؟ گفت: صد دینار، فرمود: چه مبلغ امیدداری که از آن بدستت رسد و عایدت گردد؟ گفت: من علم غیب ندارم (که چه اندازه عایدم می‌شود)! حضرت فرمود: من گفتم: چه مبلغ امید داری به تو برسد (و نگفتم: چه مبلغ به تو خواهد رسید)؟ گفت: امید دارم دویست دینار از این مزرعه‌ها عاید من شود.

حضرت کیسه‌ای درآورد که سیصد دینار در آن بود، و فرمود: این را بگیر و کشت و زرع تو نیز به همین حال برای تو باشد و خدا آنچه امیدداری از آن عایدت گرداند.

راوی گوید: آن مرد برخاست و سرِ حضرت را بوسه زد و درخواست نمود از بی‌ادبیها و بدزبانیهای او درگذرد، موسی بن جعفر علیه السلام لبخندی زده بازگشت، (این جریان گذشت تا اینکه روزی) حضرت به مسجد رفت و آن مرد هم نشسته بود، همین که نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: «خدا می‌داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد» رفقای آن مرد به سرش ریخته گفتند: داستان چیست؟ تو که جز این دربارهٔ این مرد می‌گفتی؟ (و هرگاه او را می‌دیدی دشنام و ناسزا می‌گفتی چه شد که اکنون یکسره عوض شدی و او را مدح و ستایش می‌کنی؟) گفت: همین است که اکنون گفتم و جز این چیزی نگویم و شروع کرد به دعا کردن دربارهٔ موسی بن جعفر علیه السلام.

آنان با او به بحث و گفتگو پرداختند و او به همانگونه پاسخشان می‌داد.

همین‌که حضرت به خانه بازگشت به آن کسانی که از او اجازهٔ کشتن آن مرد را خواسته بودند فرمود: کدام یک از این دو راه بهتر بود، آنچه شما می‌خواستید یا آنچه من انجام دادم؟ من کار او را با آن مقدار پولی که می‌دانید سر و صورت داده و بدان وسیله خود را از شرّ او آسوده ساختم.[۱]

---

۱ ـ ارشاد مفید(مترجم)، ج ۲، ص ۲۲۴ ـ ۲۲۵.

«وَ اَعْمالَ العامِلینَ لَدَیْكَ مَحْفُوظَةٌ»

ظاهراً مراد امام علیه السلام اعمال صالحه و کارهای شایستهٔ مردمان صالح و انسانهای با ایمان است که نزد پروردگار متعال بی کم و کاست محفوظ و نگهداری شده است تا به صاحب آن بازگردد و پاداش آن را بگیرد، نه اعمال بد و زشت، اگر چه اعمال آنها نیز در جای خود محفوظ و کیفر آن به صاحبش بازگردد و جمله «اعمال العاملین...» شامل آنها نیز می‌شود، و بلکه بر طبق عقیدهٔ به تجسّم اعمال، خودِ اعمالِ نیک و بد بصورتهای مخصوصِ به خود در برزخ و قیامت به سراغ صاحب عمل می‌رود همانگونه که در قرآن کریم آمده که خدای تعالی فرماید:

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ، وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ».[1]

ـ پس هرکس انجام دهد به اندازه‌مثقال‌ذره‌ای کار نیک می‌بیند آن را، و هرکس انجام دهد به مقدار مثقال ذره‌ای کار بد می‌بیند آن را.

و یا در جای دیگر فرماید:

«کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ».[2]

ـ هر کسی در گِرو آنچه بدست آورده است می‌باشد.

ولی در اینجا همانطور که گفتیم به مناسبت سیاق جمله بندیها و فرازهای دیگر

---

۱ ـ سورهٔ زلزال، آیهٔ ۷ ـ ۸.

۲ ـ سورهٔ مدثر، آیهٔ ۳۸.

این زیارتنامه که در مقام دعا و عرض نیاز به درگاه خدای تعالی و برشمردن کَرَمها و بزرگواریهای او است ظاهراً منظور امام‌ﷺ از «اعمال عاملین» اعمال نیک و شایسته‌ایست که مردمان با ایمان و نیکوکاران انجام می‌دهند، و این همانند گفتار خدای تعالی است که بدنبال درخواست مردمان با ایمان دربارهٔ پاداشهای روز قیامت فرماید:

«... اِنّي لاٰ اُضيعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثىٰ...».[۱]

ـ براستی که من تباه نمی‌کنم کار هر عاملی از شما را از مرد و زن...

و یا مانند آیهٔ دیگری که فرموده:

«وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُم مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَاللّٰهِ...».[۲]

ـ و هر آنچه را از کار نیک برای خویش از پیش فرستاده‌اید آن را نزد خدا خواهید یافت.

و یا گفتار دیگر خدای تعالی که دربارهٔ روز قیامت فرماید:

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً».[۳]

ـ روزی که می‌یابد هر شخصی آنچه را که از کار خیر انجام داده حاضر...

امّا اعمال مردمان ناصالح و بدکاری که بدنبال آنها کارهای ناشایست و گناهانی را انجام می‌دهند «حَبْط» و نابود می‌شود، و بصورت پُودر و گَرد و دود از بین می‌رود ـ به شرحی که پس از این خواهیم گفت.

و بهر صورت این هم یکی از الطاف بزرگ خدای تعالی است که کارهای نیکوکاران، ریز و درشت، همگی نزد خدای تعالی ثبت و ضبط شده و او را با صورتهای نیک به صاحبش بازگرداند و موجباتِ رستگاری و سعادت و نجات او را در برزخ و قیامت فراهم سازد، البته با چند شرط:

---

۱ ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۹۵.

۲ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۱۰ و سورهٔ مزمل، آیهٔ ۲۰.

۳ ـ سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۰.

۱ ـ عمل باید خالص باشد:

شرط اول اینکه عمل خالص برای خدا باشد و چنانچه ریا و عُجب و خودنمایی و امثال اینها در آن راه پیدا کند و عمل را ناخالص گرداند آن عمل به نزد خدا نمی‌رود و مقبول درگاه حق واقع نمی‌شود تا در آنجا محفوظ بماند، یعنی عملی در پیشگاه خدا نیست که محفوظ بماند.

و در وصیتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود:

«... وَلاٰ تُراؤُوا النّاسَ فَیُحْبَطَ عَمَلُکُم، وَلاٰتَمْنَعُوا المَوْجُودَ فَیَقِلَّ خَیْرُکُمْ...».[۱]

ـ ... کارتان را برای ریاکاری و نشان دادن به مردم انجام ندهید که عمل شما حبط می‌شود، و از پرداخت موجودی (در راه خدا) جلوگیری و خودداری نکنید که خیر شما اندک می‌شود...

و بلکه منظور از عمل صالح نیز در آیات کریمهٔ قرآنی که در پاداشهای الهی همه جا روی آن تکیه شده همین عملی است که از روی اخلاص و برای خدا باشد، یعنی شایستهٔ عرضه به درگاه الهی باشد.

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ کُفْرانَ لِسَعْیِهِ وَ إِنّا لَهُ کاٰتِبُونَ».[۲]

ـ هرکس از کارهای شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد تلاش او از بین نخواهد رفت و ما آن را ثبت می‌کنیم.

که از این آیه و آیات بسیار دیگری که پایهٔ سعادت و قبولی عمل و پاداشهای الهی را روی ایمان و عمل صالح بنا نهاده روشن می‌شود که ملاک قبولی عمل و ثبت و حفظ آن در پیشگاه خدای تعالی دو چیز است: ایمان، عمل صالح. و تازه وسیلهٔ صعود ایمان زبانی و اعتقادات قلبی نیز همان عمل صالح است، یعنی عمل صالح است که گفتار خوب و ایمان و اعتقاد را به پیشگاه خدا می‌برد، چنانچه خدای تعالی فرماید:

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

۲ ـ سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۹۴.

«اِلَیْهِ یَصْعَدُ الکَلِمُ الطَیِّبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ».[۱]

ـ به سوی خدا بالا رود سخن پاک و عمل شایسته آن را بالا برد...

و در حدیثی از امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«اِنَّ لِکُلِّ قَوْلٍ مِصْداقاً مِنْ عَمَل یُصَدِّقُهُ اَوْ یُکَذِّبُهُ فَاِذا قالَ ابنُ آدَمَ وَ صَدَّقَ قَوْلَهُ بِعَمَلِهِ رُفِعَ قَوْلُهُ بِعَمَلِهِ اِلَی اللّهِ، وَ اِذا قالَ وَ خالَفَ عَمَلَهُ قَوْلَهُ رُدَّ قَوْلُهُ عَلی عَمَلِهِ الخَبیثَ وَ هُوِیَ بِهِ اِلَی النّارِ».[۲]

ـ براستی که هر گفتاری را مصداقی است از عمل که آن گفتار را تصدیق و یا تکذیب کند، و چون فرزند آدم سخنی گفت و سخن خود را با عمل تصدیق کرد سخن و گفتهٔ او با عملش به درگاه خدا بالا رود، و اگر سخنی گفت ولی عملش با گفته‌اش مخالف بود گفته‌اش بر عمل ناپاکش بازگردد و به سر او را در آتش دوزخ اندازند.

و از همان امام باقر و یا امام سجاد علیهما السلام روایت شده که فرمود:

«مَنْ قالَ لااِلٰهَ اِلاَّ اللّه فَلَنْ یَلِجَ مَلَکُوتَ السَّماءِ حَتّیٰ یُتِمَّ قَوْلَهُ بِعَمَلٍ صالِحٍ».[۳]

ـ کسی که بگوید «لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّه» هرگز سخنش داخل ملکوت آسمانها نشود تا آن را با عمل صالحی به اتمام رساند.

که این دو حدیث، آیهٔ شریفه را بخوبی تفسیر می‌کند، و نقش عمل صالح را در قبولی ایمان لفظی و عقیدهٔ قلبی مجسّم می‌سازد.

بازگردیم به بحث خود

باری بحث ما در این بود که عمل اگر خالص برای خدا نباشد مقبول درگاه الهی واقع نشود، و خلوص در عمل از مصادیق بارز عمل صالح می‌باشد به شرحی که ذکر شد.

چنانچه از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

---

۱ ـ سورهٔ فاطر، آیهٔ ۱۰.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۶۴

۳ ـ بحارالانوار ج ۷۸، ص ۱۵۲.

«لايَكُونُ العَبْدُ عابِداً لِلّٰهِ حَقَّ عِبادَتِهِ حَتّىٰ يَنْقَطِعَ عَنِ الخَلْقِ اِلَيْهِ فَحينَئِذٍ يَقُول: هٰذا خالِصٌ لي فَيَقْبَلُهُ بِكَرَمِهِ».[۱]

ـ هیچ بنده‌ای آنگونه که باید بندگی خدا نکند تا آنگاه که از خلق خدا بریده و به درگاه او رود که در این وقت خدای تعالی فرماید: این بندگی خالص برای من بود و آن را به کرم خود بپذیرد.

و در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«الدُّنْيا كُلُّها جَهْلٌ اِلاّ مَواضِعَ العِلْمِ، وَالعِلْمُ كُلُّهُ حُجَّةٌ اِلاّ ما عُمِلَ بِهِ، وَالعَمَلُ كُلُّهُ رِياءٌ اِلاّ ما كانَ مُخْلَصاً، وَالاِخْلاصُ عَلىٰ خَطَرٍ حَتّىٰ يُنْظَرَ العَبْدُ بِما يُخْتَمُ لَهُ».[۲]

ـ دنیا همه‌اش جهل و نادانی است مگر جایگاههای علم و دانش، و علم همه‌اش حجّتی است بر زیان انسان جز آنچه به آن عمل شود، و عمل همه‌اش ریاء است جز آنچه خالص و پاک (برای خدا) باشد، و اخلاص نیز در خطر است تا سرنوشت بندهٔ خدا ملاحظه شود که سرانجام کار او به چه چیز پایان پذیرد.

و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

«قالَ اللّٰه عَزَّوَجلَّ: اَنَا خَيرُ شَريكٍ، مَنْ اَشْرَكَ مَعي غَيْري في عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ اَقْبَلْهُ اِلاّ ما كانَ لي خالِصاً».[۳]

ـ خدای عزوجل فرموده: من بهترین شریک هستم (یا شریک خوبی هستم) هرکس دیگری رابامن در عملی که می‌کند شریک ساخت من نمی‌پذیرم (و به شریک خود وامیگذارم) مگر آنچه را خالص باشد.

و در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«كُلُّ رِياءٍ شِرْكٌ، اِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِلنّاسِ كانَ ثَوابُهُ عَلَى النّاسِ، وَ مَنْ عَمِلَ لِلّٰهِ كانَ

---

۱ ـ مجموعه ورّام، ج ۲، ص ۱۰۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

۳ ـ محاسن برقی، ص ۲۵۱؛ و بحارالانوار ج ۷۲، ص ۲۸۲.

ثَوابُهُ عَلَی اللّٰهِ».[۱]

ـ هر ریایی شرک است، براستی هر کس کاری برای مردم کند پاداشش بر مردم است، و کس عملی را برای خدا انجام دهد پاداشش بر خدا است.

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که دربارهٔ عمل ریائی فرموده:

«اِنَّ المَلَکَ لَیَصْعَدُ بِعَمَلِ العَبْدِ مُبْتَهِجاً بِهِ فَاِذٰا صَعَدَ بِحَسَناٰتِهِ یَقُولُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ: اِجعَلُوهٰا فی سِجّینٍ اِنَّهُ لَیْسَ اِیّٰایَ اَرٰادَ بِهِ».[۲]

ـ براستی که فرشتهٔ (محافظ انسان) عمل بنده را با خوشحالی به سوی آسمان بالا برد، و چون حسنات او را بالا ببرد خدای عزّوجلّ گوید: این حسنات را در جایگاه عمل دوزخیان بگذارید که براستی او از انجام آن مرا منظور نداشت (و برای دیگری انجام داد).

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«اَلاِبْقٰاءُ عَلَی العَمَلِ اَشَدُّ مِنَ العَمَلِ، قٰالَ: وَ مَا الاِبقٰاءُ عَلَی العَمَلِ؟ قٰالَ: یَصِلُ الرَّجُلَ بِصِلَةٍ وَ یُنْفِقُ نَفَقَةً لِلّٰهِ وَحْدَهُ لاٰشَریکَ لَهُ فَتُکْتَبُ لَهُ سِرّاً ثُمَّ یَذْکُرُهٰا فَتُمْحیٰ فَتُکْتَب لَهُ عَلاٰنِیَةً ثُمَّ یَذْکُرُهٰا فَتُمْحیٰ وَ تُکْتَبُ لَهُ رِیٰاءاً».[۳]

ـ ماندن بر عمل سخت‌تر از نفس عمل است، راوی پرسید: ماندن بر عمل چگونه است؟ فرمود: مرد کار خیری انجام می‌دهد، و برای خدا انفاق می‌کند برای او بعنوان یک کار خیر سرّی و پنهانی ثبت می‌شود، سپس آن را به زبان می‌آورد در این وقت آن عمل محو می‌شود و بعنوان عمل آشکار ثبت می‌شود، برای بار دوم به زبان می‌آورد که در اینجا دوباره محو می‌شود و بصورت ریاء ثبت می‌شود.

---

۱ ـ فروع کافی، ج ۲، ص ۲۹۳ الی ۲۹۶.

۲ ـ همان مدرک.

۳ ـ همان مدرک.

به این داستانها توجه کنید:

و برای بهتر روشن شدن مطلب به داستانهای زیر توجه کنید، و ببینید وقتی عملی خالص و برای خدا بود اگرچه اندک باشد و بنظر نیاید چگونه در پیشگاه خدا پذیرفته و مقبول واقع می‌شود، و در سختیها و گرفتاریهای دنیا و آخرت و برزخ موجب نجات و سعادت‌انسان‌می‌شودولی‌اگربرای‌خداوخالص نبودبه‌هراندازه هم‌که باشدپذیرفته‌نمی‌شود.

۱ ـ محدث بزرگوار مرحوم حاج میرزا حسین نوری(ره) در کتاب دارالسلام خود از خزائن نراقی از تاریخ ابن عساکر نقل کرده که شخصی از یاران، برخی از صلحاء را پس از مرگش در خواب دید و از او پرسید: خدا با تو چه کرد؟

گفت: خدا مرا در نزد خود نگهداشته فرمود:

«یا فُلان أتَدری بما غَفرتُ لك»؟

ای فلانی هیچ می‌دانی به چه چیز تو را آمرزیدم؟ گفتم: به عمل صالحم، فرمود: نه گفتم: به اخلاص در عبادتم؟ فرمود: نه، گفتم: به فلان عمل و فلان عمل و همه جا می‌فرمود: نه، سرانجام گفتم:

«اِلهي فَبِماذا؟» معبودا پس به چه چیز مرا بخشیدی؟ فرمود:

ـ هیچ به یاد داری هنگامی را که در دروازه‌های بغداد می‌رفتی، گربهٔ کوچکی را دیدی که سرما او را بی‌حال و ناتوان کرده و از شدّت سرما به دیواری پناه برده بود، تو به او ترحم کردی، و آن گربه را در جامهٔ پشمینی که همراه خود داشتی نهادی و از سرما نجاتش دادی؟ گفتم: آری.

فرمود:

«بِرَحْمَتِكَ تِلْكَ الهِرَّة رَحِمْتُكَ».

ـ به خاطر رحمی که به آن گربه کردی من هم به تو رحم کردم.[1]

۲ ـ و از همان کتاب نقل کرده که برخی از نواده‌های ملا محمد باقر مجلسی(ره)

---

۱ ـ دارالسلام، ج ۲، ص ۵۰.

برای من نقل کرد که جدّ ما یعنی مرحوم مجلسی با مرحوم ملاصالح مازندرانی[1] با یکدیگر تعهد کردند و قرار گذاردند که هر یک از آنها پیش از دیگری از دنیا رفت به خواب آن دیگری بیاید و از آنچه بر او گذشته خبر دهد.

و مرحوم مجلسی قبل از ملاصالح از دنیا رفت، و یک سال طول کشید تا به خواب ملاصالح آمد و او به آن مرحوم گفت: با آن تعهد و قراری که داشتیم چرا زودتر به خواب من نیامدی؟ گفت: به خاطر وحشت و گرفتاری که داشتم و مانع شد که نزد شما بیایم، و اکنون تا حدودی فراغت یافته که به نزدت آمدم.

ملاصالح ماجرا را پرسید؟ و مجلسی گفت: آری مرا در جایگاه بازپرسی قرار دادند و از جانب خدای تعالی خطاب شد که: چه آورده‌ای؟

پاسخ دادم: عُمرِ خود را در تألیف و تصنیف احادیث و اخبار و جمع‌آوری و تفسیر آنها صرف کردم و تألیفات بسیاری در این باره دارم؟

خطاب شد که: آری، ولکن در آغاز آن نام پادشاهان را نوشتی، و هرگاه مردم از آن مدح و تعریف می‌کردند خوشحال می‌شدی و هرگاه مذمت و نکوهش می‌کردند ناراحت و غمناک می‌شدی، پس همان مدح پادشاهان و رضایت مردم پاداش تو بود.

گفتم: در پنج وقت نماز، اقامهٔ جماعت کرده و عمرم را در اجتماع مردم در این باره صرف کردم؟

خطاب شد: ولی تو از زیادی و کثرت مردم خوشحال می‌شدی و از کمی و خلوتی محزون و غمناک می‌گشتی، این عمل نیز لیاقت پذیرش ما را ندارد.

و به همین نحو هر عملی را که ذکر می‌کردم به نحوی آن را به خاطر نقصی که داشت ردّ می‌کردند تا جائی که همهٔ حسناتی که داشتم از درجهٔ قبولی و پذیرش افتاد و از

---

[1] ـ حاجی نوری(ره) پس از نقل داستان گوید: نمی‌دانم اشتباه از راوی بوده یا ناقل، زیرا ملاصالح در سنه ۱۰۸۱ فوت شده و مجلسی(ره) در سال ۱۱۱۱ و شاید قضیه به عکس بوده، و یا قضیه میان مرحوم مجلسی و داماد دیگرش امیر محمد صالح خاتون آبادی اتفاق افتاده که او نیز از علمای معروف و دارای تألیفات مفیدی است که پنج سال پس از مرحوم مجلسی از دنیا رفت.

خود نا امید شدم.

در این وقت خطاب آمد: تو در نزد ما تنها یک عمل پذیرفته داری، و آن این بود که روزی در برخی از کوچه‌های اصفهان عبور کردی، و روزهای اولی بود که گلابی رسیده و به بازار آمده بود و در دست تو یک عدد گلابی بود، در آن وقت زنی از نزد تو عبور کرد، و به دنبالش کودک صغیری بود، و چون آن گلابی را در دست تو دید گفت: مادر من گلابی می‌خواهم! و تو در آن وقت تنها به خاطر رضای ما آن گلابی را به آن کودک دادی، و ما به خاطر آن عمل تو را بخشیده و از تو گذشتیم.[1]

۳ ـ در کتابهای حدیثی و تفسیری شیعه و اهل سنت، و در تفسیر آیهٔ شریفه «اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحابَ الکهفِ و الرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً»[2] عموم اهل تفسیر و حدیث داستانی را نقل کرده‌اند با مختصر اختلافی[3] که با اخلاص در عمل و ترس از عذاب الهی و صدق و راستگوئی و همچنین با بحث ما در اینجا بسیار مناسب است، و پاداش کسی را که برای خدا عمل خالصی انجام دهد را بصورت عملی در دین نشان میدهد، و این روایت به سندهای مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که ما آنرا از روی کتاب محاسن برقی برای شما نقل می‌کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سه نفر با یکدیگر به سفر و سیاحت رفتند، و هم چنان که در بالای کوهی در غار و پناهگاهی عبادت خدا را می‌کردند ناگهان صخرهٔ سنگ بزرگی از بالای کوه غلطید و بر دَر غاری که این سه نفر در آن بودند افتاد و راه بیرون آمدن را بر آنها مسدود کرد (و در برخی از حدیثها است که باران گرفت و این سه نفر برای اینکه از باران در امان بمانند وارد آن غار شدند و آن صخرهٔ عظیم آمد و بر درِ غار قرار گرفت).

آنها که راه خروج را بر خود مسدود دیده و مرگ خود را حتمی دانستند به یکدیگر

---

۱ ـ دارالسلام ج ۲، ص ۵۰ ـ ۵۱.

۲ ـ سورهٔ کهف آیهٔ ۹.

۳ ـ برای اطلاع از این روایت و اختلافهای آن در کتابهای مختلف شیعه و اهل سنت، می‌توانید به کتاب صحیح بخاری ج ۸ ص ۳ و مَحجّة‌البیضاء ج ۵ ص ۱۸۶ و بحارالانوار ج ۱۴ ص ۴۲۱ و ۴۲۶، و ج ۷۰ ص ۲۴۴ و ۳۸۰ که از کتابهای مختلف نقل کرده مراجعه کنید.

گفتند:

بخدا سوگند از این ورطه نجات نخواهیم یافت جز آنکه با خدا از روی صداقت سخن گوئیم، و بیائید هر کدام اگر عملی داریم که خالص برای خدا انجام داده‌ایم بازگو کنیم تا خدا ما را نجات دهد!

یکی از آنها گفت: خدایا تو میدانی که من علاقه‌مند شدم به زنی که دارای حُسن و زیبایی بود و برای رسیدن به او و کامجویی از وی مال زیادی خرج کردم تا وقتی که به او دست یافتم و برای انجام آمیزش با او خود را آماده کردم ولی ناگهان به یاد دوزخ و آتش جهنّم افتاده و از ترس تو از برابر آن زن برخاستم، خدایا این سنگ را از ما دور کن!

در این وقت سنگ شکافته شد، بطوری که شکاف آنرا مشاهده کردند.

دومی گفت:

خدایا تو میدانی که من گروهی را اجیر کردم که برای من زراعت کنند و در برابر،هر کدامیک از آنها نیم درهم بگیرد، و چون کار خود را انجام دادند من به هر کدام مزد و اجرتش را دادم ولی یکی از آنها از گرفتن نیم درهم خوداری کرده گفت: من به اندازهٔ دونفر کار کرده‌ام و بخدا سوگند کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، و نیم درهم خود را نزد من انداخته و رفت.

من با آن نیم درهم او زراعت کرده و بذر خریده و در زمین کاشتم و برداشت زیادی کردم تا اینکه صاحب آن نیم درهم نزد من آمد و مال خود را مطالبه کرد و من بجای نیم درهم هیجده هزار درهم (اصل و سود مال) را به او دادم، خدایا اگر می‌دانی که من اینکار را بخاطر ترس از تو انجام دادم، این سنگ را از ما دور کن.

در این وقت سنگ شکاف بزرگی برداشت که بیرون را می‌دیدند (اما نمی‌توانستند از آنجا بیرون آیند).

سومی گفت: خدایا تو می‌دانی که من پدر و مادری داشتم که خفته بودند و من برای آنها ظرف شیری آوردم که بنوشند، خواستم ظرف رابگذارم و بروم ترسیدم جانوری درآن شیر بیافتد، خواستم آندو را بیدار کنم ترسیدم ناراحت شوند و دلم نیامد، و بهمین

جهت بالای سر آنها نشستم تا بیدار شدند! خدایا اگر میدانی که من اینکار را بخاطر رضای تو انجام دادم این سنگ را از ما دور فرما!

در این وقت شکاف بزرگی در سنگ ایجاد شد و توانستند از آن غار بیرون آمده و نجات یابند.[۱]

شرط دوم ـ عمل حَبَط نشود و از بین نرود

مسئله احباط و تکفیر یا موافاة و وعد و وعید از مسائل مهمّه و مشکل علم کلام است که امامیّه رضوان‌الله علیهم و اشاعره و معتزله هر کدام دربارهٔ اثبات و یا انکار آن عقاید مختلفی دارند و برای اثبات مدّعای خود براهین و دلیلهایی نیز ذکر کرده‌اند، و برخی هم مانند مرحوم مجلسی(ره) گفته‌اند: بحث لفظی و مناقشه در لفظ است وگرنه اصل مطلب مسلّم و غیرقابل انکار است و برای تحقیق بیشتر از نظرات و عقاید آنها بهتر است به همان کتاب بحارالانوار و یا کتاب تفسیر المیزان[۲] مراجعه کنید، و آنچه از روی هم رفته آیات قرآنی و روایات اهل بیت عصمت علیهم‌السلام استفاده می‌شود ـ به هر تعبیر و اصطلاح ـ که باشد این است که برخی از اعمالِ بد و کارهای زشت و ناپسندی است که ارتکاب و انجام آنها موجب می‌شود که اعمال نیک دیگری را که پیش از آن انجام داده از بین ببرد و همچون آتشی باشد که به خرمن گندم افتد و همه را بسوزاند، چنانچه در مقابل برخی اعمال نیک و به تعبیر قرآن «حسنات» نیز هستند که اعمال بد و «سیئات» را از بین ببرد «اِنَّ الحَسَنات یُذْهِبْنَ السَّیئاتِ».[۳]

و برخی همه گفته‌اند اینگونه نیست بلکه ثواب و عقاب مشروط است به موافات یعنی ثواب بر ایمان مشروط است به اینکه خدا بداند که او به حال ایمان از دنیا می‌رود، و عقاب بر کفر و فسق و نفاق هم مشروط است به اینکه خدا بداند که او به حال اسلام

---

۱ ـ محاسن برقی، ص ۲۵۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۳۲ به بعد و ج ۷۱ ص ۱۹۷ به بعد؛ تفسیر المیزان ج ۲، ص ۱۷۵ به بعد.

۳ ـ سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۴.

نخواهد مرد و توبه نخواهد کرد، و آیات احباط و تکفیر را به همین معنا تأویل و تفسیر کرده‌اند.

و ما به گفتهٔ مرحوم مجلسی(ره) بحث در الفاظ نداریم، خواه نام آن را «حبط» و «تکفیر» بگذاریم و خواه موافاةو وعد و وعید و امثال آنها، جز اینکه حبط و تکفیر همان تعبیری است که خدای تعالی در قرآن برای آن ذکر فرموده و ما نیز با همان تعبیر بحث می‌کنیم، و البته آیات آن بسیار است و بهتر آن است که خودتان به معجمهای قرآنی مراجعه کرده و آیات را بخوانید، و برای نمونه، در دو طرف مطلب حبط و تکفیر چند آیه و حدیث ذکر کرده و بدنبال بحث خود می‌رویم:

امّا در مورد حبط

آیهٔ اول در سورهٔ مبارکه بقره است که در مورد ارتداد می‌فرماید:

«وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُم عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولٰئِكَ حَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فِى الدُّنْيا وَالآخِرَةِ وَ اُولٰئِكَ اَصْحابُ النّارِ هُمْ فيها خالِدُونَ».[۱]

ـ وکسی که‌ازدین خود مرتد شود و بمیرد در حال کفر اینان عملهاشان حبط شود در دنیا و آخرت و آنهایند اصحاب دوزخ که در آن برای همیشه مخلّد هستند.

و در مورد شرک نیز آیات بسیاری است از آن جمله این آیه است:

«لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُك».[۲]

ـ اگر مشرک شوی حتماً عمل تو از بین می‌رود...

و در مورد گناهان دیگر در سورهٔ فرقان فرماید:

«وَقَدِمْنا اِلىٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءاً مَنْثُوراً».[۳]

ـ و توجه کردیم بسوی آنچه کردند از عمل پس گردانیدیمش آن را پودری پراکنده.

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیه ۲۱۷.

۲ ـ سورهٔ زمر، آیه ۶۵

۳ ـ سورهٔ فرقان، آیه ۲۳.

و در روایات نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ قالَ «سُبْحانَ اللّٰهِ» غَرَسَ اللّٰهُ لَهُ بِها شَجَرَةً فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ» غَرَسَ اللّٰهُ لَهُ بِها شَجَرَةً فِی الْجَنَّةِ وَ مَنْ قالَ «لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ» غَرَسَ اللّٰهُ لَهُ بِها شَجَرَةً فِی الْجَنَّةِ. فَقالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ: یا رَسُولَ اللّٰهِ! اِنَّ شَجَرَنا فِی الْجَنَّةِ لَکَثیرٌ. قالَ نَعَمْ، وَلٰکِنْ اِیّاکُمْ اَنْ تُرْسِلُوا عَلَیْها نیراناً فَتُحْرِقُوها».[1]

ـ هرکس بگوید «سبحان‌اللّه» خدا برای او در بهشت درختی غرس می‌کند، هرکس بگوید «الحمدللّه» خداوند در بهشت برای او درختی می‌نشاند. و هر کس بگوید «لااله الاّ اللّه» خداوند در بهشت درختی برای او غرس کند مردی از قریش که در محضر حاضر بود عرض کرد یا رسول‌اللّه! پس درختان ما در بهشت بسیار است زیرا ما بسیار این اذکار را می‌گوییم. حضرت فرمود: بلی بسیار است ولکن بپرهیزید از اینکه آتشی را از پی این اذکار بفرستید که آن درختها را به آتش بکشد و نابود کند.

و در اصول کافی به سندش از سلیمان بن خالد روایت کرده که گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از تفسیر گفتار خدای عزّوجل:

«وَقَدِمْنا اِلیٰ ما عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُوراً».

فرمود: هان به خدا سوگند اعمال آنها سفیدتر از جامهٔ سفید بافت مصر بود ولی چنان بودند که چون حرامی سَرِ راهشان می‌آمد آن را وانمی‌گذاشتند.[2]

و هم چنین دربارهٔ برخی از صفات ناپسند نیز روایاتی وارد شده که اعمال حسنه را «حبط» می‌کند و از بین می‌برد، مانند صفت حسد، و طمع، و ظلم، و خصومت و دشمنی و امثال اینها.

---

۱ ـ ثواب‌الاعمال، ص ۲۶.

۲ ـ اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب اجتناب المحارم. و روایات دیگری نیز به همین مضمون در تفسیر این آیهٔ شریفه در معالم الزلفی سید بحرانی(ره) ص ۲۴۲ و تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹ و ۱۰ نقل شده اگر خواستید مراجعه کنید.

در مورد طمع

از آن جمله در مورد طمع در حدیثی از رسول خدا ﷺ روایت شده که در مذمّت آن فرمود:

«... وَ هُوَ مِفْتاحُ کُلِّ سَیِّئَةٍ وَ رَأْسُ کُلِّ خَطیئَةٍ وَ سَبَبُ اِحْباطِ کُلِّ حَسَنَةٍ».[۱]

ـ ... طمع کلید هر بدی و تیر هر خطا و سبب از بین رفتن هر کار نیکی است.

و در مورد حسد

در مورد حسد نیز همان روایات متواتر و معروفی که از امیرالمؤمنین و امام باقر و صادق علیهما السلام و امامان دیگر رسیده کافی است که همگی به این مضمون فرموده‌اند:

«اَلحَسَدُ یَأْکُلُ الایمانَ کَما تَأْکُلُ النّارُ الحَطَبَ».[۲]

ـ حسد می‌خورد ایمان را هماگونه که آتش هیزم را می‌خورد.

و در باب مجادله و خصومات

در باب خصومتها نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که به زیاد حذّاء فرمود:

«یا زِیادِ اِیّاکَ وَالخُصُوماتِ فَاِنَّها تُورِثُ الشَّکَّ وَ تَحْبِطُ العَمَلَ».[۳]

ـ ای زیاد سخت بپرهیز از برخوردهای خصمانه که آنها شکّ و تردید ببار آرد و عمل را حبط کند.

و در مورد منت گذاردن در کار خیر

در این باره نیز همان آیهٔ شریفهٔ قرآن کریم کافی است که فرماید:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالمَنِّ وَالاَذیٰ کَالَّذي یُنْفِقُ مالَهُ رِءاَ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۹ و ج ۷۷، ص ۱۸۲.

۲ ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۸۶؛ و اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب الحسد. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷ به بعد.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۷؛ ج ۹۲، ص ۱۱۱.

النّٰاسِ».[۱]

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدقات و خیرات خود را با منّت‌گذاری و آزار باطل نکنید مانند آن کسی که مالش را برای نشان دادن به مردم انفاق کند.

و اما در باب تکفیر

در قرآن کریم در یک جا آمده است:

«وَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ...».[۲]

ـ آنانکه ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند به حقیقت بدیهاشان را بپوشانیم، و از میان ببریم.

و در جای دیگر فرماید:

«اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّر عَنْکُم سَیِّئٰاتِکُمْ».[۳]

ـ اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید اجتناب کنید بدیهای (کوچک) شما را از میان ببریم.

و در آیهٔ دیگر فرموده:

«یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللّٰهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقٰاناً وَ یُکَفِّر عَنْکُمْ سَیِّئٰاتِکُمْ وَ یَغْفِرْلَکُمْ...».[۴]

ـ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند برای شما وسیلهٔ جدایی حق از باطل را فراهم سازد و بدیهای شما را بپوشاند، و شما را بیامرزد...

و دربارهٔ نماز نیز در قرآن فرموده:

«وَ اَقِمِ الصَّلٰاةَ طَرَفَیِ النَّهٰارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیلِ اِنَّ الحَسَنٰاتَ یُذْهِبْنَ السَّیِّئٰاتِ».[۵]

---

۱ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۶۴.

۲ ـ سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۷.

۳ ـ سورهٔ نساء، آیهٔ ۳۱.

۴ ـ سورهٔ انفال، آیهٔ ۲۹.

۵ ـ سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۴.

ـ نماز را در دو طرف روز اقامه کن و قسمتی از شب که براستی نیکیها بدیها را ببرد.

و در روایات نیز دربارهٔ نماز و توبه و صدقه و حتی ابتلاءات و گرفتاریها و بیماریها و امثال اینها سخنان بسیاری از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده که اینها کفّارهٔ گناهان و پاک کنندهٔ سیئّات است که برای نمونه به روایات زیر توجه کنید:

دربارهٔ توبه

شعبی گوید: از امام علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

«اَلْعَجَبُ مِمَّنْ یَقْنَطُ وَ مَعَهُ الْمَمْحاة، فَقیلَ لَهُ: وَ مَا الْمَمْحاةُ؟ قالَ: اَلاِسْتِغْفار».[۱]

ـ شگفت از کسی که نومید می‌شود در صورتی‌که با خود محوکنندهٔ گناه دارد؟ عرض کردند: محو کننده چیست؟ فرمود: استغفار.

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خدای عزّوجلّ به حضرت داود علیه السلام وحی فرمود:

«یا داوُدُ اِنَّ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنُ اِذا اَذْنَبَ ذَنْباً ثُمَّ رَجَعَ وَ تابَ مِنْ ذٰلِکَ الذَّنْبِ وَاسْتَحییٰ مِنّی عِنْدَ ذِکْرِهِ غَفَرْتُ لَهُ وَ اَنْسَیْتُهُ الحَفَظَةَ، وَ اَبْدَلْتُهُ الحَسَنَةَ وَ لااُبالي».[۲]

ـ ای داود براستی که بندهٔ مؤمن من هنگامی که گناهی انجام دهد سپس بازگشته و از آن گناه توبه کند و هنگام یادآوری آن گناه شرمگین شود او را بیامرزم و نگهبانان را در مورد او به‌فراموشی اندازم و گناهش را به حسنه تبدیل کنم و پروایی ندارم.

و در کتاب شریف کافی به سندش از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در حدیثی به محمد بن مسلم فرمود:

«یا مُحَمَّد بنِ مُسْلِم ذُنُوبُ الْمُؤْمِنِ اِذا تابَ مِنْها مَغْفُورَةٌ لَهُ فَلْیَعْمَل الْمُؤْمِنُ لِما

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۱ ـ ۲۲ و ۲۸ و ۴۰.

۲ ـ همان مدرک.

يَسْتَأْنِف بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ...».[۱]

ـ ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن هنگامی که از آنها توبه کند آمرزیده است، پس مؤمن باید برای پس از توبه و آمرزش عمل را از سر گیرد.

و دربارهٔ نماز

در آن روایات معروفی که شیخ طبرسی و عیاشی و دیگران از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده‌اند و ما تمامی آن را با شرح و تفسیر آن در کتاب چهل حدیث نقل کرده‌ایم[۲] آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

«... يا عَلى اِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الخَمْسِ لِاُمَّتي كَنَهْرٍ جارٍ عَلىٰ بابِ اَحَدِكُمْ، فَما ظَنُّ اَحَدِكُمْ لَوْ كانَ في جَسَدِهِ دَرَنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ في ذٰلِكَ النَّهرِ خَمْسَ مَرّاتٍ فِى اليَوْمِ أكانَ يَبْقىٰ في جَسَدِهِ دَرَنٌ؟ فَكَذٰلِكَ واللّٰهِ الصَّلَواتُ الخَمْسُ لِاُمَّتي...».[۳]

ـ ای علی حکایت نمازهای پنجگانه برای امّت من، همانند نهری جاری بر دَرِ خانهٔ شما است، پس چه گمان دارید دربارهٔ کسی که در بدنش چرکی باشد و هر روز پنج بار در چنین نهری شستشو کند، آیا با چنین وضعی در بدن او آلودگی و چرکی بماند؟ به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امّت من اینگونه است.

و دربارهٔ نمازهای نافله و خصوص نماز شب و شب‌زنده‌داری از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«صَلاةُ المُؤْمِنِ بِاللَّيْلِ تَذْهَبُ بِما عَمِلَ مِنْ ذَنْبِ النَّهارِ».[۴]

ـ نماز شب مؤمن، گناه روز را می‌برد.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

---

۱ ـ همان مدرک.

۲ ـ چهل حدیث، حدیث دوم.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۲۰.

۴ ـ علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۲؛ بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۴۹.

«عَلَيْكُم بِقِيامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ دَأْبُ الصّالِحِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ إِنَّ قِيامَ اللَّيْلِ قُرْبَةٌ إِلَى اللّٰهِ وَ تَكْفِيرُ السَّيِّئاتِ وَ مَنْهاةٌ عَنِ الإِثْمِ، وَ مَطْرَدَةُ الدّاءِ عَنِ الجَسَدِ».[۱]

ـ بر شما باد به شب زنده‌داری که آن شیوهٔ مردمان صالح پیش از شما است، و براستی شب زنده‌داری وسیلهٔ تقرب به خدای تعالی و پاک کردن گناهان و جلوگیر از گناه، و دورکنندهٔ بیماری از جسم انسان است.

و دربارهٔ صدقه

روشن است که کفّارهٔ بسیاری از گناهان صدقاتی است که بعنوان کفارّه در شرع اسلام تعیین شده، و در روایات بسیاری نیز از ائمّه معصومین علیهم‌السلام روایت شده که فرموده‌اند: «صَدَقَةُ السِرِّ تَذْهَبُ الخَطِيئَة»[۲] و یا فرموده‌اند «صَدَقَةُ السِرِّ تُطْفِىءُ غَضَبَ الرَبِّ».[۳]

یعنی صدقهٔ پنهانی خطا را از بین می‌برد، و یا آتش خشم پروردگار را خاموش سازد.

و دربارهٔ ابتلاءات و اندوهها

دربارهٔ گرفتاریها و ابتلاءات نیز روایات امیدوار کننده و جالبی نقل شده که از آن جمله از رسول خداﷺ روایت شده که فرمود:

«إِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوباً لايُكَفِّرُها صَلاةٌ، وَلاصَدَقَةٌ قِيلَ: يا رَسُولَ اللّٰهِ فَما يُكَفِّرُها؟ قالَ: اَلهُمُومُ في طَلَبِ المَعِيشَةِ».[۴]

ـ براستی برخی از گناهان آن گناهانی است که پاک نمی‌کند آنها را نمازی و نه صدقه‌ای،

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۵۵.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۷۷.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۴ و ۱۷۴ و ج ۹۶، ص ۲۴ و ۱۳۰ و ۱۳۷ و ۱۴۶ و ۱۷۶ و جاهای دیگر.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۵۷.

عرض کردند: ای رسول خدا پس چه چیزی آنها را پاک می‌کند؟ فرمود: اندوههایی که در راه بدست آوردن و طلب معیشت وارد می‌شود.

وشیخ‌صدوق(ره) درکتاب مجالس به‌سندش ازامام صادقؑ روایت‌کرده که‌فرمود:

«اِنَّ الْعَبْدَ اِذٰا کَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ یَجِد مٰا یُکَفِّرُهٰا بِهِ اِبْتَلاٰهُ بِالْحُزْنِ فِی الدُّنْیا لِیُکَفِّرَهٰا بِهِ فَاِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ وَ اِلاّٰ أَسْقَمَ بَدَنَهُ لِیُکَفِّرَهٰا بِهِ، فَاِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ وَ اِلاّٰ شَدَّدَ عَلَیْهِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِیُکَفِّرَهٰا بِهِ، فَاِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بِهِ وَ اِلاّٰ عَذَّبَهُ فی قَبْرِهِ لِیَلْقَی اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ یَوْمَ یَلْقٰاهُ وَ لَیْسَ شَیْءٌ یَشْهَدُ عَلَیْهِ بِشَیْءٍ مِنْ ذُنُوبِهِ».[۱]

ـ براستی که بندهٔ خدا چون گناهانش زیاد شود و چیزی نیابد که گناهانش را بدان وسیله پاک کند خدا او را در دنیا به اندوه مبتلا سازد تا بدان وسیله آنها را پاک کند، و اگر این کار را کرد که کرد وگرنه بدنش را بیمار سازد تا بدان وسیله کفاره گناهانش شود و اگر اینکار را نکرد هنگام مرگ بر او سخت گیرد تا کفّاره گناهانش شود و اگر این راه هم نکرد او را در قبرش معذّب سازد تا خدای عزوجل را که در روز قیامت دیدار می‌کند چیزی نباشد که درباره او به گناهی گواهی دهد.

بازگردیم به دنبالهٔ بحث

اکنون بازگردیم و مطالب را جمع‌بندی کرده می‌گوییم:

از روی هم رفتهٔ آیات و روایات معلوم شد که اعمال نیک و کارهای خیری که ما انجام می‌دهیم همگی نزد خدا محفوظ خواهد ماند، و همهٔ آنها ثبت می‌شود ولی هنگامی مقبول درگاه حق واقع می‌شود که اوّلاً خالص و پاک باشد، و ثانیاً بدنبالهٔ عمل، کاری که آن عمل را از بین ببرد، و مانند آتشی‌که آن را خاکستر می‌کند انجام ندهیم، و شاید سرّ تعبیر امامؑ در این جمله به «محفوظة» نیز همین باشد یعنی اینکه نفرموده «وَاَعْمٰالَ الْعٰامِلینَ لَدَیْكَ مَقْبُولَة» به همین جهت باشد که ممکن است عمل در پیشگاه خدا محفوظ باشد ولی هر عملی مقبول نیست، و فاصلهٔ میان آنها فرسنگها راه است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۶.

«وَاَرْزاقَكَ اِلَى الخَلائِقِ مِنْ لَدُنْكَ نازِلَةٌ، وَ عَوائِدَ المَزيدِ اِلَيْهِمْ واصِلَةٌ»

«عوائد» جمع «عائده» به معنای بخشش، احسان، بهره، نیکی... و امثال این معانی است، امام علیه السلام در این فراز به درگاه پروردگار بی‌نیاز عرضه می‌دارد:

و روزیهایت بسوی آفریدگان از نزدت ریزان است، و بهره‌های افزون بسوی آنان واصل (یعنی افزون از روزی مقدّر، بهره‌های دیگری نیز به سوی آنان می‌رسد که اضافه بر روزی مقدر آنها است) و نخستین مطلبی که با توجه به تعبیر «نزول ارزاق» در این فراز به ذهن خواننده خطور می‌کند این مطلب است که روزی خلایق از آسمان نازل می‌شود، و این همان مطلبی است که در قرآن کریم آمده و خدای تعالی فرماید:

«وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ، فَوَرَبِّ السَّماءِ وَالاَرْضِ اِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما اَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ».[1]

ـ و در آسمان است روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده، سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همانند اینکه شما سخن گوئید.

و در آیهٔ دیگری بطور کلّی و عموم فرموده:

«وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ».[2]

ـ هیچ چیزی نیست جز آنکه خزینه‌های آن نزد ما است و ما از آنها فرو نفرستیم جز به

---

۱ ـ سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۲۲ و ۲۳.

۲ ـ سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۵.

اندازه‌ای معلوم.

و دربارهٔ خصوص لباس و جامه نیز فرموده:

«یا بَنی آدَمَ قَدْ اَنْزَلْنا عَلَیْکُم لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ وَرِیشاً...».[۱]

ـ ای پسران آدم به حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که بدیهای شما را بپوشاند و جامه‌ای...

و البته اهل تفسیر در تفسیر آیهٔ نخست معناهای مختلفی ذکر کرده‌اند، مثل اینکه گفته‌اند: منظور از «رزق» در اینجا باران است که خدای تعالی از آسمان نازل کند و بوسیلهٔ آن انواع خوراکی و پوشاکی و سایر لوازم زندگی روییده شود و از زمین بیرون آید، چنانچه در جای دیگر فرموده:

«وَ ما اَنْزَلَ اللّٰهِ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیابِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها».[۲]

ـ و آنچه خدا از روزی از آسمان فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش بدان وسیله زنده کرده.

که خدای تعالی از باب نام‌گذاری سبب به جای مسبّب، باران را که سبب روزی است،روزی نامیده است و یا به تقدیر مضاف است یعنی «وفی السماء سبب رزقکم».

و هم چنین است گفتار خدای تعالی که در سورهٔ بقره فرماید:

«وَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءاً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لِکُمْ».[۳]

ـ و از آسمان آبی فرستاد و بیرون آورد بدان وسیله از میوه‌ها روزی برای شما.

و یا اینکه گفته‌اند: منظور از روزی در اینجا اسباب آسمانی روزی است مانند خورشید و ستارگان و تغییر هوا در فصول چهارگانه و شبانه‌روز که اینها همگی وسائل و اسباب روزی هستند، و سعدی شیرازی نیز گوید:

---

۱ ـ سورهٔ اعراف، آیهٔ ۲۶.

۲ ـ سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۵.

۳ ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲.

ابــر و بـاد و مـه و خـورشید و فـلک در کـارند
تــا تـو نـانی بکـف آری و بـه غـفلت نـخوری
هــمه از بــهر تــو سـرگشته و فــرمانبردار
شــرط انـصاف نـباشد کـه تـو فـرمان نـبری

و قول سوم آنکه گفته‌اند: منظور از اینکه فرموده روزی شما در آسمان است یعنی تقدیر آن در آسمان است و در آنجا خصوصیات و جزئیات آن پی‌ریزی شود، چنانچه دربارهٔ سورهٔ شریفه قدر و تعیین و نزول مقدّرات در آن شب گفته شده است.

و یا اینکه منظور این باشد که روزیهای شما در لوح محفوظ ثبت است.

و قول پنجم آنکه منظور از آسمان عالم غیب است که همهٔ چیزها و از آن جمله روزیها از عالم غیب و از نزد خدای تعالی نازل گردد ـ که منظور از آسمان جایگاه بلند و بالای مکانی نیست، بلکه بلندی از نظر رتبه و مقام منظور است ـ و این آیه شبیه به آیات دیگری است که این تعبیر در آنها آمده مانند آیه:

«وَ اَنْزَلَ لَکُم مِنَ الاَنْعامِ ثَمانِیَةَ اَزْواجٍ».[1]

ـ و فرو فرستاد برای شما از چهارپایان هشت جفت.

و یا آیهٔ شریفهٔ:

«وَاَنْزَلْنَا الحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدید».[2]

ـ و فرو فرستاد آهن را که در آن نیرویی سخت است.

و منظور از روزی نیز هر آن چیزی است که انسان در زندگی از آن بـهره و سـود می‌برد مانند خوراکی و نوشیدنی و لباس و مسکن و ازدواج و فرزند و علم و نیرو و چیزهای دیگر.

---

۱ ـ سورهٔ زمر، آیهٔ ۶.
۲ ـ سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۵.

در روایات

در روایات رسیده از معصومین علیهم السلام نیز به این مطلب تصریح شده است که روزیِ خلائق در آسمانها و بخصوص در آسمان چهارم است چنانچه در روایتی که از امام حسن یا امام حسین علیه السلام نقل شده آمده است که فرموده‌اند:

«اَرْزاقُ الخَلائِقِ فِی السَّماءِ الرّابِعَةِ یُنْزِلُها اللّٰهُ بِقَدَرٍ وَ یَبْسُطُها بِقَدَرٍ».[۱]

ـ روزیهای مخلوقات در آسمان چهارم است که خداوند روی اندازه نازل کند و روی اندازه بگستراند.

و یا در بسیاری از روایات دستور داده‌اند که نزول روزی را بوسیلهٔ صدقه طلب کنید و در همه آنها اینگونه تعبیر شده که فرموده‌اند:

«اِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ».

که از تعبیر «استنزلوا» این معنا استفاده می‌شود.

و در دعاها نیز در دعای اول رجب این جمله آمده:

«... وَ بِاسْمِكَ الَّذی اِذا دُعیتَ بِهِ اَنْزَلْتَ اَرْزاقَ العِبادِ وَجَمیعَ خَلْقِكَ وَاَرْضَكَ وَ بِحارَكَ وَ سُكّانَ البِحارِ وَالهَوامِّ وَالجِنِّ وَالاِنْسِ وَ كُلُّ دابَّةٍ اَنْتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها...».[۳]

ـ... و به آن نامت که چون تو را بدان خوانند نازل فرمایی روزی بندگان و همهٔ خلق خود را و زمین و دریایت و ساکنان دریاها و جنبدگان و جن و انس و هر جنبنده‌ای که اختیارش بدستِ تو است...

و در برخی از روایات نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که در پاسخ زندیقی که از آن حضرت در ضمن سؤالاتی پرسید: چرا در وقت دعا دست بطرف آسمان بلند می‌کنید

---

۱ ـ تحف‌العقول، ص ۲۳۱؛ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۳۵ با مختصر اختلافی.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۹۹ و ج ۷۴، ص ۳۹۲ و ج ۷۷، ص ۱۶۶ و ج ۹۶، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۳۳ و جاهای بسیار دیگر.

۳ ـ اقبال سید بن طاووس، ص ۶۴۲.

فرمود: به جهت اینکه خدای تعالی عرش را معدن رزق و روزی قرار داده است.[۱]

مطلب دوم

دومین مطلبی که باید مورد بحث قرار گیرد ضمانت روزی مخلوقات از طرف خدای تعالی است که در آیات و روایات بسیاری بدان تصریح شده، مانند آیهٔ شریفه:

«وَ ما مِنْ دابَّةٍ فِی الاَرْضِ اِلاّ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُها...».[۲]

- هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزیش بر خدا است...

و یا در جای دیگر فرماید:

«وَ کَاَیِّن مِنْ دابَّةٍ لاٰتَحْمِلُ رَزْقَها، اَللّٰهُ یَرْزُقُها وَ اِیّاکُم».[۳]

- چه‌بسیارجنبنده‌ای‌که روزیش را برنداری، و خدا است که آنها و شما را روزی دهد.

و آیاتی که با یک مضمون ولی با مختصر اختلافی رازق بندگان را فقط خدای تعالی می‌داند که از آن جمله است:

«هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُاللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَالاَرْضِ...».[۴]

- آیا آفریدگاری جز خدا هست که شما را از آسمان و زمین روزی دهد....

و امّا در روایات

در نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبهٔ اشباح آمده که فرمود:

«... وَ هُوَ المَنّانُ بِعَوائِدِ المَزیدِ وَالقِسَمِ، عِیالُهُ الخَلائِقُ ضَمِنَ اَرْزاقَهُمْ وَقَدَّرَ اَقْواتَهُمْ...».[۵]

- اوست بخشندهٔ انواع نعمتها و بهره‌ها، و مخلوقات همگی جیره‌خوار اویند، روزی همه را

---

۱ - بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۰ و ص ۳۳۱ و ج ۱۰، ص ۱۹۹.

۲ - سورهٔ هود، آیهٔ ۶.

۳ - سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۶۰.

۴ - سورهٔ فاطر، آیه ۳.

۵ - خطبهٔ ۹۱.

ضمانت کرده، و قوت آنها را معیّن ساخته...

و در جای دیگر فرموده:

«وَ کُلُّکُم عِیالُ اللّهِ وَاللّهُ سُبْحانَهُ کافِلُ عِیالَهُ».[۱]

ـ همهٔ شما جیره‌خوار خدایید، و خدای سبحان کفیل نان خورهای خویش است.

و نیز فرموده:

«لِکُلِّ ذِی رَمَقٍ قُوتٌ».[۲]

ـ هر جانداری که رمقی دارد روزی و قوتی هم دارد.

و در دعای صحیفه سجادیه آمده است که امام سجاد در ستایش خدای تعالی گوید:

«... وَ جَعَلَ لِکُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتاً مَعْلُوماً مَقْسُوماً مِنْ رِزْقِهِ لایَنْقُصُ مَنْ زادَهُ ناقِصٌ، وَلایَزِیدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زائِدٌ...».[۳]

ـ و قرارداده خداوند برای هر روحی (و جانداری) از آفریدگان خوراک معلومی که از روزیش تقسیم شده، آن را که افزون کرده کسی نتواند کم کند، و آن را که کم کرده کس نتواند بیفزاید...

شاعر شیرین سخن پارسی مصلح‌الدین سعدی شیرازی این حقیقت را بصورت داستانی جالب به نظم درآورده در کتاب بوستان خود گوید:

یکی طفل دندان درآورده بود — پدر سر بفکرت فرو برده بود

که من نان و برگ از کجا آرمش — مروّت نباشد که بگذارمش

چو بیچاره گفت این سخن نزد جُفت — نگر تا زن او چه مردانه گفت

مخور هول ابلیس تا جان دهد — هر آنکس که دندان دهد نان دهد

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که دربارهٔ خلقت برخی از پرندگان به قدرت لایزال

---

۱ ـ غرر و درر، ج ۴، ص ۶۳۳

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۸۱.

۳ ـ صحیفه سجادیه، صحیفه ۱.

حق تعالی فرموده:

«فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِاَمْرِهِ، اَحْصىٰ عَدَدَ الرّيشِ مِنْها وَالنَّفَس، وَأَرْسىٰ قَوائِمَها عَلَى النَّدىٰ وَاليَبَس، وَ قَدَّرَ اَقْواتَها وَاَحْصىٰ اَجْناسَها، فَهٰذا غُرابٌ وَ هٰذا عُقابٌ، وَ هٰذا حِمامٌ وَ هٰذا نُعامٌ دَعا كُلَّ طائِرٍ بِاِسْمِهِ وَ كَفَّلَ لَهُ بِرِزْقِهِ...».[۱]

ـ پرندگان مسخّر فرمان اویند، و او تعداد پرها و شمارهٔ نَفَسهای آنها را احصاء کرده جمعی را به گونه‌ای آفریده که در درون آب زندگی می‌کنند، و جمعی در خشکی، قوت و خوراک آنها را معین فرموده، و اصناف آنها را احصاء نموده...

این کلاغ است و آن عقاب، و آن دیگری کبوتر و آن یک شترمرغ، هر پرنده‌ای را به نامی خوانده و روزیش را تکفّل نموده...

داستانی جالب

داستان زیر از کتاب جامع‌النورین سبزواری(ره)[۲] نقل شده که سه حیوان حضرت سلیمان را خندانید یکی مورچه بود که خدای تعالی داستانش را در قرآن نقل کرده «فَتَبَسَّمَ ضاحِكاً مِنْ قَوْلِها»[۳] و دوم هدهد بود، و سوم «هلوع» بوده، و برای هر کدام داستانی نقل کرده، و دربارهٔ هلوع گوید:

سوم از حیواناتی که حضرت سلیمان را به خنده درآورد هلوع بود و آن حیوانیست حریص و در دریا است در بعضی از مجامیع معتبره آمده است که وقتی سلیمان عرض کرد خدایا اذن بده و مرخص بفرما که جمیع مخلوقات تو را یک شبانه‌روز مهمان کنم، خطاب رسید ای سلیمان تو از عهدهٔ این کار برنمی‌آیی، عرض کرد: بار خدایا من از جناب تو سلطنتی خواسته‌ام که کسی را نداده باشی و شما نیز آن سلطنت را به من عنایت

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۸۵.

۲ ـ مرحوم حاج ملا اسماعیل سبزواری نزیل طهران متوفای سال ۱۳۱۲، تألیفات جالبی دارد که یکی همین جامع النورین است در احوال انسان و مجمع النورین دربارهٔ بهائم، و کتاب ملائکة و کتاب شیطان و کتاب طیور.

۳ ـ سورهٔ نمل، آیهٔ ۱۹.

فرموده‌اید.

که «رَبِّ هَبْ لي مُلْكاً لايَنْبَغي لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدى» یعنی خدایا پادشاهی به من بده که به احدی همچون سلطنتی بعد از من ندهی، جنّ و شیاطین با آن همه قدرت و قوّت مسخّر منند، حیوانات و انسانها همه در فرمان من هستند، هر چه بخواهم موجود می‌کنند، باز هم خطاب رسید که ای سلیمان خودت را به مشقّت میانداز، کسی از عهدهٔ این کاری که تو قصد آن را داری برنمی‌آید، سلیمان اصرار در مسئلت نمود و عرض کرد: یک ناهار مهمان باشند، خطاب رسید که نمی‌توانی ولی چون بسیارمایل به‌این‌کارهستی اقدام نما تا بر عجز خودت واقف و مطلّع شوی، و شِر ذِمه‌ای از قدرت بی‌نهایت پروردگار بر تو و دیگران معلوم گردد.

پس سلیمان علیه‌السلام از تمام حیوانات برّی و بحری و چه آنها که در هوا هستند وعده خواهی فرمود که همهٔ شما در شش ماه دیگر در کنار فلان دریا در وقت ظهر مهمان من هستید، پس وحش و طیر و درنده و چرنده و گزنده و سباع و بهائم همه قبول آن وعده را نموده و شیاطین و جنیّان مشغول تدارک شدند «وَ جِفانٍ كَالجَوابِ وَ قُدورٍ راسِيات» دیگها می‌ساختند هر کدام چهل شتر و سی شتر در میان آن انداخته و می‌پختند و مثل این بود که یک من گوشت میان آنها پخته‌اند از بس که بزرگ بودند، پس انواع و اقسام اطعمه و غذاها را ترتیب دادند و آن‌قدر آذوقه جمع نمودند که به اندازهٔ کوه عظیمی شد، چه آنکه همهٔ مخلوقات مهمانند و هر صنفی غذای مخصوصی دارند، هر چیز را نمی‌توانند بخورند.

پس روز موعود، سلیمان امر فرمود تختش را در کنار آن دریا نصب نمودند، و خودش با وزیرش «آصف بن برخیا» که خواهرزادهٔ سلیمان بود بالای آن تخت نشسته مشغول تماشا شدند، و طعامها را هم چیده‌اند، که در این اثناء پیش از تمام حیوانات «هلوع» سر از آب دریا بیرون آورد و عرض کرد یا حشمةالله امروز ما مهمان جناب شما می‌باشیم؟ فرمود: بلی، عرض کرد: پس گرسنه‌ام مرا سیر گردان، فرمود: تأمّل نما تا رفقایت تماماً حاضر شوند، عرض کرد: وقت غذای من الآن است و طاقت صبر ندارم،

خداوند مرا به این نحو خلقت فرموده، اگر الحال غذا به من نرسد از گرسنگی هلاک می‌شوم، پس سلیمان فرمودند: حال که طاقت تحمّل و صبر نداری بیا قسمت خود را تناول نما، چون اذن حاصل کرد سر از دریا بیرون آورده و غذاهایی‌که در مدت شش ماه ترتیب داده بودند یکمرتبه بلعید، و فریاد اَلجُوع اَلجُوع را بلند نمود، حضرت سلیمان فرمود: هر چه بود خوردی دیگر غذایی از برای دیگران باقی نیست؟ عرض کرد: یا حشمةالله من روزی سه لقمه غذا دارم، این یک لقمه‌ام بود که دیدی، و دو تای دیگرش هنوز باقی است، حضرت سلیمان علیه‌السلام خندیدند.[1]



و نظیر این داستان را مرحوم مجلسی در بحارالانوار از کتاب مشارق الانوار بُرسی(ره) روایت کرده و بدنبال آن گوید:

سلیمان با تعجب از آن ماهی پرسید:

آیا در دریا حیوانی همانند تو هست؟ گفت: آری هزار گروه، در این وقت سلیمان گفت:

«سُبْحَانَ اللّٰهِ المَلِكِ العَظِيم».[2]

مطلب سوم

سومین مطلبی که از جملهٔ «وَ عَوائِدَ المَزِيدِ اِلَيْهِمْ وٰاصِلَةً» استفاده می‌شود این است که رزق و روزی انسان گرچه مقدّر و مضمون است، ولی روزیهای زیادی ـ و به تعبیر امروزیها روزیهای سرگردان ـ و اضافاتی هم هست که خدای تعالی آنها را به هر که خواهد می‌دهد،وبوسیلهٔ دعا و احسان و حُسن خلق و شکرگزاری و وسائل دیگر قابل جذب و افزایش و توسعه است، چنانچه با گناه و اعمال زشت و اخلاق ناپسند قابل تنگی و محرومیّت و انتقال آن به جای دیگر است، همانند آنچه در باب حبط و تکفیر در ذیل

---

۱ ـ خزینة الجواهر نهاوندی، ص ۱۹۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۹۴.

جمله پیشین یعنی جملهٔ «وَاَعْمالَ العامِلِینَ لَدَیْکَ مَحْفُوظَة» گفته شد.

اما در قرآن کریم در یک جا خدا فرموده:

«لَئِنْ شَکَرْتُم لَاَزِیدَنَّکم وَ لئِنْ کَفَرْتُم اِنَّ عَذابی لَشَدیدٌ».

ـ اگر سپاسگزاری کردید حتماً بر نعمت شما بیفزایم و اگر ناسپاسی کردید براستی که عذاب من سخت است.

و در چند جا نیز فرموده:

«اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ...».[1]

ـ خداوند می‌گستراند روزی را برای هر کس که بخواهد و مقدر کند...

و در جای دیگر فرموده:

«لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا الحُسْنیٰ وَ زِیادَةٌ...».[2]

ـ برای کسانی که کار نیک کنند پاداش نیک است و افزون از آن...

و نیز فرموده:

«فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَیُوَفِّیهِمْ اُجُورَهُمْ وَ یَزِیدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ...».[3]

ـ پس آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام دهند پاداشهاشان را کامل دهد و از فضل خویش نیز افزون کند...

و به این مضمون آیات دیگری نیز در سورهٔ مبارکه نور و فاطر و شوری هست که اطلاق آنها شامل زیادهٔ روزی و فضل خدا در دنیا نیز می‌شود، چنانچه شامل آخرت نیز می‌گردد...

و از این آیات استفاده می‌شود که خدای تعالی دو جور رزق و روزی دارد یکی روی وظیفه و تقدیر ثابت، مانند مقرّری و حقوق ثابت کارگر و کارمند، و دیگری روی فضل و

---

۱ ـ سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۶ و روم آیه ۳۷ و جاهای دیگر.

۲ ـ سورهٔ یونس، آیه ۲۶.

۳ ـ سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷۳.

کرم و اضافه حقوق و مزایای دیگرِ کاری، بخش اول را خداوند بعنوان روزی ثابت و مقرّری ضمانت کرده و به عهده گرفته، ولی بخش دوم را به هر که خواهد مـی‌دهد چـنانچه در روایت زیر می‌خوانید.

از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرمود:

«اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّوَجَلَّ فُضُولاً مِنْ رِزْقِهِ يَنْحَلُه مَنْ يَشاءُ مِنْ خَلْقِهِ».[۱]

ـ برای خدای عزّوجلّ افزوده‌هایی از روزی است که به هر کس از خلق خود که بخواهد عنایت می‌کند.

که با توجه به آیهٔ شریفهٔ «وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ»[۲] می‌توان با دعا و درخواست از آنها نیز بهره‌مند شد.

و شاهد بر این مطلب نیز در روایت دیگری از امام باقرعلیه‌السلام اینگونه نقل شده که فرمود:

«لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ اِلاّ وَقَدْ فَرَضَ اللّٰهُ لَها رِزْقاً حَلالاً يَأْتيها في عافِيَةٍ، وَ عُرِضَ لَها بِالحرامِ مِنْ وَجْهٍ آخَر فَاِنْ هِيَ تَناوَلَتْ شَيْئاً مِنَ الحَرامِ قاصَّها مِنَ الْحَلالِ الَّذي فَرَضَ لَها، وَ عِنْدَاللّٰهِ سِواهُما فَضْلٌ كَثيرٌ وَ هُوَ قَوْلُهُ «وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ»».[۳]

ـ هیچ کسی نیست جز آنکه خدا روزی حلالی برای او مقدر فرموده که به راحتی برای او می‌رسد، و از راه دیگر روزی حرامی بر او عرضه می‌شود پس اگر چیزی از حرام تناول کرد خداوند از آن حلالی که برای او مقدر کرده تلافی کند و در پیشگاه خدا جز این دو نـیز افزوده‌های بسیاری است و این همانست که فرموده و از فضل خدا درخواست کنید.

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«اَلاَرْزاقُ مَقْسُومَةٌ، وَلِلّٰهِ فَضْلٌ يُقَسِّمُهُ مِنْ طُلُوعِ الفَجْرِ اِلىٰ طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَ

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۹.
۲ ـ سورهٔ نساء، آیه ۳۲.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۱.

ذٰلِكَ قَوْلُهُ: «وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ»...».[۱]

ـ روزیها موظّف و تقسیم شده است، و خدای را افزونهایی است که از طلوع فجر تا زدن خورشید آنها را تقسیم کند و این همان گفتار خداوند است که فرموده: و خدای را از فضل او درخواست کنید.

و در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اِنَّ اللّٰهَ قَسَّمَ الاَرْزاقَ بَيْنَ عِبادِهِ، وَاَفْضَلَ فَضْلاً كَبيراً لَمْ يَقْسِمْهُ بَيْنَ اَحَدٍ قالَ اللّٰهَ وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ».[۲]

ـ براستی که خدای تعالی روزیها را میان بندگان خود تقسیم کرده، و افزونهای بزرگی نیز دارد که میان هیچکس تقسیم نکرده خدای تعالی فرماید «خدای را از فضلش درخواست کنید».

و به تعبیر دیگر همانند باب «اجل» می‌باشد که بر طبق روایات دو جور «اجل» داریم اجل حتمی و اجل معلق، در اینجا نیز می‌توانیم بگوییم دو جور روزی داریم: روزی حتمی و ثابت، روزی غیرحتمی و «فضل»، روزی ثابت آن است که خدای تعالی برعهده گرفته و به هر جنبده‌ای می‌دهد، چه انسان و چه غیر انسان، چه مؤمن و چه غیر مؤمن...

و روزی غیر حتمی و «فضل» خدا آن است که با وسایلی امثال دعا و نماز و انجام اعمال بسیار دیگری که در روایات به تفصیل ذکر شده از خدا درخواست شود و خداوند آن را به بندگان خود بدهد، همانند پولهای سرگردانی است که برای جذب آنها باید وسیله و تمهیدی بکار برد، که البتّه بخش زیادی از این اسباب و وسائل در روایت صدوق(ره) در کتاب خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده و ما ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم:

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۷.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۸۵، ص ۳۲۳.

چیزهایی که روزی را زیاد می‌کند

در روایت خصال صدوق(ره) اینگونه است که امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود وسائل تنگ شدن روزی را ذکر کرده سپس فرمود:

«... أَلا أُنَبِّئُكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ بِما يَزيدُ في الرِّزْقِ؟ قالُوا: بَلىٰ يا أَميرَالمُؤْمِنينَ فَقالَ: اَلجَمْعُ بَيْنَ الصَّلاتَين يَزيدُ في الرِّزْقِ، وَالتَّعقيبُ بَعْدَ الغَداةِ وَ بَعْدَ العَصْرِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ صِلَةُ الرَّحِمِ تَزيدُ في الرِّزقِ، وَكَسْحُ الفِنا يَـزيدُ فـي الرِّزقِ، وَ مُواساةُ الأخِ في اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ يَزيد في الرِّزقِ، وَالبُكُورُ في طَلَبِ الرِّزقِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَالاسْتِغْفارُ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَاسْتِعْمالُ الاَمانَةِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ قَولُ الحَقِّ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ إجابَةُ المُؤَذِّنِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ تَركُ الكَلامِ في الخَلاءِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ تَركَ الحِرْصِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ شُكْرُ المُنْعِمِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَاجْتِنابُ اليَمينِ الكاذِبَةِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَالوَضُوءُ قَبلَ الطَّعامِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ أَكْلُ ما يَسْقُطُ مِن الخوانِ يَزيدُ في الرِّزقِ، وَ مَنْ سَبَّحَ اللّٰهَ كَلَّ يَوْم ثَلاثينَ مَرَّة دَفَعَ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ سَبعينَ نَوعاً مِنَ البَلاءِ أَيسَرُها الفَقْر».[۱]

ـ شما را خبر ندهم پس از این از آنچه روزی را زیاد کند؟ گفتند: چرا ای امیر مؤمنان، فرمود: دو نماز را با هم خواندن[۲] روزی را زیاد می‌کند، تعقیب نماز صبح و عصر خواندن روزی را زیاد کند، صلهٔ رحم روزی را زیاد کند، جارو کردن کناره‌های خانه (یا آستانه آن) روزی را زیاد کند، مواساة برادر دینی در راه خدا روزی را زیاد کند، صبح زود بدنبال روزی رفتن روزی را زیاد کند، استغفار روزی را زیاد کند، امانت‌داری روزی را زیاد کند، حقگویی روزی را زیاد کند، حکایت اذان مؤذّن روزی را زیاد کند، سکوت در بیت‌الخلاء روزی را زیاد کند، رها کردن و واگذاردن حرص روزی را زیاد کند، سپاس نعمت‌دهنده روزی را زیاد کند، پرهیز از سوگند دروغ روزی را زیاد کند، شستن دستها پیش از غذا روزی را زیاد کند، خوردن چیزهای خورده‌ای که از ظرف غذا می‌ریزد و به زمین می‌افتد روزی را زیاد کند، و

---

۱ ـ خصال صدوق، ج ۲، ص ۵۰۵.

۲ ـ منظور نماز ظهرو عصر و نماز مغرب، و عشاء است همانگونه که اکنون میان ما شیعیان مرسوم است.

هرکس در هر روز سی بار خدای سبحان را تسبیح گوید خدای عزّوجلّ هفتاد نوع بلا را از او دفع کند که آسانترین آنها فقر و نداری است.

و شبیه به این نیز در روایت دیگری از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله در کتاب جامع‌الاخبار نقل شده که به همین اکتفا می‌کنیم، ولی از آنجا که برخی از این صفات و اعمال، جنبهٔ آموزندگی و سازندگی دارد و مربوط به اخلاق اجتماعی و روابط عمومی و معاشرت با دیگران است ما آنها را بطور جداگانه با شواهد و روایات دیگری که در این باره رسیده است ذیلاً برای شما نقل می‌کنیم:

۱ ـ احسان و نیکی

یکی از راههای جذب روزیهای اضافی ـ و به تعبیر روایات «فضل» روزی ـ احسان و نیکی به مردم و به خصوص به خویشان و خانواده و ارحام است، چنانچه از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«مَنْ حَسُنَ بِرُّهُ اَهْلَ بَيْتِهِ زِيدَ في رِزْقِهِ».[۱]

ـ کسی که به خاندان خود نیکی کند روزیش زیاد شود.

و در حدیث دیگری است که فرمود:

«اِنَّ البِرَّ يَزيدُ فِي الرِّزْقِ».[۲]

ـ براستی که نیکی کردن روزی را زیاد کند.

به این داستان توجه کنید

از معمر بن خلاد از امام هشتم‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود: در بنی‌اسرائیل مردی بود که در خواب کسی بنزد او آمد و بدو گفت: نیمی از عمر تو در وسعت و فراخی است و نیم دیگر در عسرت و تنگدستی، اکنون هر کدام را که خواهی انتخاب کن (که کدام اول و کدام

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۴۰۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۱

پس از آن باشد) وی گفت: مرا شریکی است (در زندگی) که باید با او مشورت کنم، و چون صبح شد به همسرش گفت: مردی دیشب به خواب من آمد و به من گفت: نیمی از عمر من در فراخی است و نیمی در عسرت و تنگدستی، اکنون نیم اول را انتخاب کنم یا نیم دوم را؟ زن گفت: نیم اول را انتخاب کن، و چون این کار را کرد، دنیا به او روی آورد، و هرگاه نعمتی به او می‌رسید همسرش به او می‌گفت: همسایه‌ات فلانی نیازمند است از او دستگیری کرده و احسان کن! و یا می‌گفت: به فلان خویشاوند نیازمندت کمک کن! و هم چنین پیوسته هر نعمتی به آنها می‌رسید به نیازمندان کمک کرده و از آنها دستگیری نموده و شکر نعمت را به جا می‌آوردند، و به همین منوال نصف اول عمر ایشان در فراخی و خوشی گذشت، و چون نصف دوم فرا رسید همسرش گفت:

«قَدْ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْنا فَشَكَرْنا وَاللهُ اَوْلىٰ بِالوَفاءِ».

یعنی ـ خداوند به ما نعمت داد و ما شکر او را انجام دادیم، و خدا سزاوارتر است که به وعدهٔ خود وفا کند!

و همین کار موجب شد تا نیمهٔ دوم عمر آنها نیز در فراخی و وسعت سپری شود.[۱]

۲ ـ صلهٔ رحم

در تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده که مردی به نزد امام صادق علیه السلام آمده و سخن از اغنیاء و ثروتمندان به میان آورد و دربارهٔ آنها بدگویی کرد، امام صادق علیه السلام بدو فرمود:

«اُسْكُتْ فَاِنَّ الغَنِيَّ اِذا كانَ وَصُولاً لِرَحِمِهِ بارّاً بِاِخْوانِهِ اَضْعَفَ اللّهُ لَهُ الاَجْرَ ضِعْفَيْنِ، لِاَنَّ اللّهَ يَقُولُ: «وَ ما اَمْوالُكُم وَلا اَوْلادُكُمْ بِالَّتي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفىٰ اِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولٰئِكَ لَهُم جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا...»».[۲]

ـ خموش باش که براستی شخص ثروتمند اگر صلهٔ رحم او زیاد باشد و به برادران خود

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۵.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲.

نیکی بسیار کند خداوند پاداشش را دو چندان کند زیرا خدا فرماید: مالها و فرزندان شما چنان نیست که جایگاه شما را نزد ما نزدیک کند جز آن کس که ایمان آورده و عمل شایسته‌ای انجام دهد که اینان را پاداشی دو برابر است بدانچه عمل کرده‌اند...

و در چند روایت از امام صادقعليه‌السلام و ائمه دیگرعليهم‌السلام روایت شده که «صلهٔ رحم» روزی را زیاد کند که به ذکر یکی دوتا از آنها اکتفا می‌کنیم:

شیخ کلینی(ره) در کتاب شریف کافی به سندش از امام صادقعليه‌السلام روایت کرده که فرمود:

«صِلَةُ الاَرْحامِ تُحَسِّنُ الخُلْقَ، وَ تُسَمِّحُ الكَفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزقِ، وَ تُنْسِیءُ فِي الاَجَلِ».[1]

ـ صلهٔ رحم خلق و خوی را نیکو کند، و دست را باز و بخشنده و نفس را پاکیزه سازد، روزی را زیاد کرده و اجل و مرگ را به تأخیر اندازد.

و در حدیث دیگری از امام حسینعليه‌السلام روایت شده که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ اَنْ يُنْسَأفي أجَلِهِ وَ يُزٰادُ في رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَه».[2]

ـ هرکس که خواهد مرگش به تأخیر افتد و روزیش زیاد شود باید صلهٔ رحم کند.

۳ ـ خوش خلقی

در روایات زیادی که از ائمهعليهم‌السلام و پیشوایان اسلام روایت شده آمده است که «حُسن خلق» و خوش اخلاقی روزی را زیاد می‌کند که از آن جمله است حدیثی که از امیرالمؤمنینعليه‌السلام روایت شده که فرمود:

«في سِعَةِ الاَخْلاٰقِ كُنُوزُ الاَرزٰاقِ».[3]

ـ گنجهای روزی در گشاده‌رویی و خوش خلقی است.

---

۱ ـ اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب صلة الرحم.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۱.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۷.

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«بِحُسْنِ الاَخْلاٰقِ تُدِرُّ الاَرْزاٰقَ».[۱]

ـ به خوش خلقی روزی را ریزان و فراوان کـن.

و در حدیث دیگری از امام صادق‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«حُسْنُ الخُلْقِ یَزیدُ فی الرِّزقِ».[۲]

ـ خوش خلقی روزی را زیاد می‌کند.

۴ ـ صدقه روزی را زیاد می‌کند

پیش از این خواندیم که در روایات زیادی آمده است که امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام و دیگر ائمه‌علیهم‌السلام فرموده‌اند:

«اِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ».[۳]

ـ روزی را بوسیلهٔ صدقه فرود آرید.

و در حدیثی از امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

«اِذٰا أمْلَقْتُم فَتٰاجِرُوا اللّٰهَ بِالصَّدَقَةِ».[۴]

ـ هرگاه نیازمند شدید بوسیلهٔ صدقه با خدا معامله و تجارت کنید.

و در روایت دیگری از امام صادق‌علیه‌السلام نقل شده که فرمود:

«اِنّي لَاُمْلِقُ اَحْیاناً فَأُتٰاجِرُاللّٰهَ بِالصَّدَّقَةِ».[۵]

ـ من گاه می‌شود که سحت دست تنگ می‌شوم و با خدا بوسیلهٔ صدقه دادن تجارت و سوداگری می‌کنم.

و در حدیث دیگری است که به ابوحنیفه فرمود: آنچه را می‌گویم حفظ کن و سپس

---

۱ ـ غرر و درر، ج ۳، ص ۲۳۳.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶.

۳ ـ غرر و درر، ج ۲، ص ۲۴۰ و بحارالانوار در بیش از ۱۵ حدیث، که شرح آن در المعجم بحار ذکر شده.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

۵ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۰۶.

کلماتی به او فرمود که از آنجمله است:

«اِسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ، وَ حَصِّنوا اَمْوالَكُمْ بِالزكاةِ، وَ ما عالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ، وَالتَقْديرُ نِصْفُ العَيْشِ، وَالتَوَدُدُ نِصْفُ العَقْلِ، وَالْهَرَمُ نِصْفُ الْهَمِّ، وَ قِلَّةُ الْعِيالِ اَحَدُ الْيَسارَيْنِ...».[۱]

ـ روزی را با صدقه فرود آورید، و اموال خود را با زکات بیمه کنید، و کسی که میانه‌روی کرد نیازمند نشد، و اندازه‌گیری نیمی از زندگی است، و محبت کردن و دوستی نیمی از خرد و عقل است، و پیری نیمی از اندوه است، نان خور کم یکی از دو گشایش زندگی است.

و در روایتی که در کتاب عدةالداعی از امام صادق علیه السلام روایت شده آن حضرت به فرزندش محمد فرمود: چقدر خرجی نزد تو مانده؟ عرض کرد: چهل دینار، فرمود: آن را بیاور و صدقه بده، عرض کرد: دیگر چیزی برایم جز این مقدار نمانده؟ فرمود:

«تَصَدَّقْ بِها فَاِنَّ اللّهَ يُخْلِفُها، اَما عَلِمْتَ اَنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتاحاً، وَ مِفْتاحُ الرِّزْقِ اَلصَّدَقَة فَتَصدَّقْ بِها...».[۲]

ـ آن را صدقه بده که خداوند جای آن را پُر کند، مگر ندانسته‌ای که هر چیزی را کلیدی است و کلید روزی صدقه است پس آن را صدقه بده.

و دنباله حدیث آمده که ده روز طول نکشید که از جایی مالی برای او رسید و آن مال چهار هزار دینار بود.

و البته این مطلب در قرآن کریم هم آمده که خدای تعالی می‌فرماید:

«وَ ما اَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرّازِقينَ».[۳]

ـ و هر آنچه را انفاق کنید خداوند جای آن را پُر کند و او بهترین روزی دهندگان است.

ولی آنچه تذکر آن لازم است اینکه این مطلب در مورد انفاق است، و بحث ما در مورد صدقه است. و صدقه معنای وسیعتری از انفاق دارد که برای توضیح آن به تذکّرهای

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۰۸.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۴.

۳ ـ سورهٔ سبا، آیهٔ ۳۹.

زیر توجه کنید:

الف ـ هر کار خیری صدقه است

در روایات بسیاری از رهبران الهی نقل شده که فرموده‌اند:

«کُلُّ مَعْروفٍ صَدَقَةٌ».[1]

ـ هر کار خیری صدقه است.

و بدین ترتیب صدقه شامل هر کار خیری می‌شود اگرچه بصورت انفاق مالی نباشد.

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

«عَلیٰ کُلِّ مُسْلِمٍ فی کُلِّ یَوْمٍ صَدَقَةٌ، قیلَ: مَنْ یُطیقُ ذٰلِکَ؟ قالَ: اِماطَتُکَ الأَذیٰ عَنِ الطَّریقِ صَدَقَةٌ وَ اِرْشادُکَ الرَّجُلَ اِلیَ الطَّریقِ صَدقَةٌ، وَ عِیادَتُکَ الْمَریضَ صَدقَةٌ، وَ اَمْرُکَ بِالمَعْروفِ صَدَقةٌ، وَ نَهْیُکَ عَنِ المُنْکَرِ صَدقَةٌ، وَ رَدُّکَ السلامَ صَدَقةٌ».[2]

ـ بر هر مسلمانی در هر روز صدقه‌ای واجب است؟ عرض شد: کیست که بتواند چنین کاری بکند! فرمود: رفع مانع از سر راه مردم صدقه است، راهنمائی کردن مردم صدقه است، عیادت مریض صدیقه است، امر بمعروف صدقه است، نهی از منکر صدقه است، پاسخ سلام دادن صدقه است.

و در آن حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

«خَیْرُ ما یُخْلِفُهُ الرّجلُ بَعْدَهُ ثلاثةٌ: وَلَدٌ بارٌّ یَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَ سُنّةُ خَیْرٍ یُقْتَدیٰ بِهِ فیها، وَ صَدقةٌ تَجْري مِنْ بَعْدِهِ».[3]

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۷ (امام باقر علیه‌السلام) و ۴۰۹ (از رسول خدا«ص») و ۴۱۲ (از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام) و ج ۷۸، ص ۱۲ (از امیرالمؤمنین علیه‌السلام).

۲ ـ سفینةالبحار، ج ۲، ص ۲۳ ـ ۲۴.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۹۴.

ـ بهترین چیزی که مرد پس از خود به یادگار می‌گذارد سه چیز است: فرزند نیکوکاری که برایش آمرزشخواهی کند، سنّت و شیوهٔ نیکی که دیگران از او پیروی کنند، صدقه و کار خیری که پس از وی ادامه و جریان داشته باشد.

و یا در آن حدیث دیگر آمده که فرمود:

«اَلکَلِمَةُ الطیّبَةُ صَدقَةٌ و کلُّ خُطْوَةٍ تَخْطوُها اِلَی الصَّلاةِ صَدَقَة».[۱]

ـ سخن خوب صدقه است و هرگامی که به سوی نماز برداری صدقه است.

و در سخنان امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود:

«عَوْنُكَ لِلضَّعیفِ مِنْ اَفْضَلِ الصَّدقةِ».[۲]

ـ کمک شما به ناتوان از بهترین صدقات است.

و در روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«تَصَدَّقُوا عَلیٰ اَخیکُم بِعِلْمٍ یُرْشِدُهُ وَ رَأی یُسَدِّدُهُ».[۳]

ـ به برادران صدقه دهید بوسیلهٔ علمی که او را ارشاد کند یا رأیی که نظر او را پابرجا بسازد.

و از همین امام سجاد علیه السلام روایت شده که هر روز صبح بدنبال طلب روزی از خانه بیرون می‌رفت، و چون به آن حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا به کجا می‌روید؟ فرمود: به دنبال صدقه برای خانواده و نانخورهایم می‌روم، و چون با تعجب پرسیدند: چگونه شما بدنبال صدقه می‌روید؟ فرمود:

«مَنْ طَلَبَ الحَلالَ فَهُوَ مِنَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ صَدَقَةٌ عَلَیْهِ».[۴]

ـ کسی که روزی حلال بجوید این از طرف خدای عزّوجلّ صدقه‌ای است برای او.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۵.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۶.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۴ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۵.

ب ـ شرّ نرساندن به مردم صدقه است

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«کُفَّ شَرَّكَ عَنِ النّاسِ فَاِنَّها صَدَقَةٌ مِنْكَ عَلىٰ نَفْسِكَ».[۱]

ـ شرّ خود را از مردم باز دار که این صدقه‌ای است از جانب خود بر خویشتن.

و در حدیث دیگری فرمود:

«تَرْكُ الشَّرِّ صَدَقَةٌ».[۲]

ـ ترک شرّ همان صدقه است.

و در جای دیگر فرمود:

«اَمْسِكْ لِسانَكَ فَاِنَّها صَدَقَةٌ تُصَدِّقُ بِها عَلىٰ نَفْسِكَ».[۳]

ـ زبانت را نگهدار که این خود صدقه‌ای است که بوسیلهٔ آن به نفس خود پرداخته‌ای.

ج ـ بهترین صدقه

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«اَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسانِ، تَحْقُن بِهِ الدِّماءَ وَ تَدْفَعُ بِهِ الكَرِيهَةَ، وَ تَجُرُّ المَنْفَعَةَ اِلىٰ اَخيكَ المُسْلِمِ».[۴]

ـ بهترین صدقه، صدقهٔ زبان است که بوسیلهٔ آن خونهای مردم را حفظ کنی و ناراحتی آنها را دفع نمایی و سودی را بسوی برادر مسلمان خود جلب نمایی.

و در حدیث دیگری فرمود:

«ما مِنْ صَدَقَةٍ اَفْضَلُ مِنْ قَوْلِ الحَقِّ».[۵]

ـ هیچ صدقه‌ای بالاتر از گفتار حق نیست.

---

۱ ـ کنزالعمال، حدیث ۱۶۳۰۶ و بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۰.

۲ ـ همان مدرک.

۳ ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۹۸.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۳؛ ج ۱۳، ص ۳۸۹.

۵ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۸.

و از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود:

«عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ اَفْضَلِ الصَّدَقَةِ».[۱]

ـ کمک تو به ناتوان از بهترین صدقه‌ها است.

و البته در باب صدقه مسائل دیگری نیز بر طبق روایات هست، مانند اینکه: صدقهٔ پنهانی بهتر از صدقهٔ آشکار است، و صدقه در شب بهتر از صدقه در روز است، و در پرداخت صدقه نزدیکان مقدّم بر دیگران هستند، که فعلاً جای بحث آنها نیست.

۵ـ امانتداری و راستگویی

و از جمله کارهای نیک دیگری که بر طبق روایات روزی را زیاد کند امانتداری و راستگویی است.

از مام کاظم علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود:

«... اَداءُ الاَمانَةِ وَالصِّدقُ يَجْلِبانِ الرِّزْقَ».[۲]

ـ امانتداری و راستگویی جلب روزی کنند.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

«اَلاَمانَةُ تَجُرُّ الرِّزقَ وَالخِيانَةُ تَجُرُّ الفَقْرَ».[۳]

ـ امانتداری روزی را جلب کند و خیانت فقر بیاورد.

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«اَلاَمانَةُ تَجْلِبُ الغِناءَ وَالخِيانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ».[۴]

ـ امانت ثروت و غنا را جلب کند و خیانت فقر و نداری را.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۶.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۶۰ و ص ۳۲۷.

۳ ـ همان مدرک.

۴ ـ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

«وَ ذُنُوبَ الْمُسْتَغْفِرِينَ مَغْفُورَةٌ»

امام عليه السلام در این بخش از زیارتنامه نیز مانند بخشهای گذشته حقیقت دیگری را بازگو نموده و فرماید: گناهانِ کسانی که از تو آمرزش خواهند آمرزیده است.

و در استغفار که باب استفعال از مغفرت و غفران است معنای طلب و درخواست وجود دارد مانند استغاثه و استعانة و استقاله که در فرازهای پیشین خواندیم، و معنا چنین می‌شود:

آنها که واقعاً آمرزش گناهانشان را از تو بخواهند و درخواست کنند، گناهانشان آمرزیده است و این بدان معنا است که واقعاً با تمام وجود خود آمرزش گناهان خود را از بخدا بخواهند نه اینکه فقط زبانشان به استغفار گردش کند ولی در دل و روح و بدن و اعضاء و جوارحشان اثر نگذارد، و از این رو درنهج‌البلاغهٔ امیرالمؤمنین عليه السلام آمده که شخصی در حضور امیرالمؤمنین عليه السلام گفت: «اَسْتَغْفِرُاللّٰه» حضرت به او فرمود:

«ثَكِلَتْكَ اُمُّكَ أتَدرِي مَا الإِسْتِغْفار؟ اِنَّ الاِسْتِغْفارَ دَرَجَةُ العِلِّيِّين وَ هُوَ اِسْمٌ وٰاقِعٌ عَلىٰ سِتَّةِ مَعٰانٍ:

اَوَّلُها: اَلنَّدَمُ عَلىٰ ما مَضىٰ.

وَالثّاني: اَلْعَزْمُ عَلىٰ تَرکِ العَوْدِ اِليهِ اَبَداً.

وَالثالِث: اَنْ تُؤَدّىَ اِلَى المَخْلُوقِينِ حُقُوقَهُم حَتّى تَلْقىَ اللّٰهَ اَمْلَس لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ.

وَالرّابِعُ: اَنْ تَعْمَدَ اِلیٰ کُلِّ فَریضَةٍ عَلَیْکَ ضَیَّعْتَها فَتُؤَدّی حَقَّها.
وَالخامِسُ: اَنْ تَعْمَدَ اِلَی اللَّحمِ الذّي نَبَتَ عَلَی السُّحتِ فَتُذیبَهُ بِالاَحْزانِ حَتّیٰ تَلْصَقَ الْجِلْدُ بِالعَظْمِ وَ یَنْشأَ بَیْنَهُما لَحْمٌ جَدید.
وَالسّادِسُ: اَنْ تُذیقَ الجِسْمَ اَلَمَ الطّاعَةِ کَما اَذَقْتَهُ حَلاوَةَ المَعْصِیَةِ فَعِنْدَ ذٰلِکَ تَقُولُ اَسْتَغْفِرُاللّٰه».[1]

ـ مادر در سوکت بگرید هیچ می‌دانی استغفار چیست؟ براستی که استغفار درجهٔ انسانهای والامقام و بلند رتبگان است و آن یک نام است ولی شش معنا دارد:

نخست: پشیمانی بر آنچه گذشته.

دوم: تصمیم بر ترک بازگشت به آن برای همیشه.

سوم: آنکه حقوق مردمان را بپردازی چنانچه خدا را دیدار کنی در حال پاکی از گناه و پی‌آمدی از آن به گردنت نباشد.

چهارم: آنکه دست به کار انجام هر واجبی گردی که آنرا ضایع ساخته‌ای.

پنجم: آنکه اقدام کنی به از بین بردن گوشتی که در تنت از حرام روییده تا آن را با اندوهها آب کنی چندانکه پوست به استخوان به چسبد و میان آندو گوشتی تازه بروید.

ششم: آنکه به تن خود درد طاعت حق را بچشانی همانگونه که شیرینی معصیت را چشانده‌ای در آن وقت است که می‌گویی «استغفرالله».

و نظیر این حدیث در کتاب تحف‌العقول از کمیل بن زیاد از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که کمیل در ضمن حدیثی گوید از آن حضرت پرسیدم:

«... فَأَصْلُ الاِسْتِغْفارِ ما هُوَ؟ قالَ: اَلرُّجُوعُ اِلَی التَّوبَةِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذي اِسْتَغْفَرْتَ مِنْهُ، وَ هِیَ اَوَّلُ دَرَجَةِ العابِدین، وَ تَرْکُ الذَّنْبِ، وَالاِسْتِغْفارُ اِسْمٌ واقِعٌ لِمَعانٍ سِتٍّ:
اَوَّلُها: اَلنَّدَمُ عَلیٰ ما مَضیٰ.

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۴۱۷.

وَالثّانی: اَلْعَزْمُ عَلیٰ تَرکِ العَوْدِ اَبَداً.
وَالثّالِث: اَنْ تُؤَدّیَ حُقُوقَ المَخْلُوقینَ الّتی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُم.
وَالرّابِعُ: اَنْ تؤدّیَ حَقَّ اللّٰهِ فی کُلِّ فَرض.
وَالخامِسُ: اَنْ تُذیبَ اللَّحمَ الَّذی نَبَتَ عَلَی السُّحْتِ وَالحَرامِ حَتّیٰ یَرجِع الجِلدُ اِلی عَظمِه، ثُمَّ تُنْشِئُ فیهِما لَحْماً جَدیداً.
وَالسّادِسُ: اَنْ تُذیقَ البَدَنَ اَلَمَ الطّاعاتِ کَما اَذَقْتَهُ لَذّات المَعاصی».[۱]

ـ اصل استغفار چیست؟ فرمود: بازگشت به توبه از گناهی که از آن استغفار کرده‌ای، و آن نخستین درجهٔ عابدان است، و ترک گناه... و سپس همانند این حدیث راکه با ترجمه‌اش گذشت ذکر فرموده...

چنانچه نظیر این دو روایت با مختصر اختلافی از کتاب فلاح‌السائل سید بن طاووس(ره) از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده.[۲]

و البته ما در جای دیگر از نوشته‌های خود درباره این حدیث شریف به تفصیل بحث کرده‌ایم و در اینجا نیز بطور اجمال می‌گوییم:

شکی نیست که استغفار به صِرف تلفّظ به الفاظ و کلماتی که درخواستِ آمرزش از خدای تعالی در آن باشد مانند همین جملهٔ «استغفرالله» و امثال آن حاصل نشود، و شخصِ گنهکار اگر براستی بخواهد گناهش آمرزیده و از آلودگی پاک شود باید کارهای دیگری نیز انجام دهد که در این حدیث و امثال آن ذکر شده و اجمال آن کارها آن است که براستی پشیمان باشد و تصمیم بر ترک آن عمل و جبران آن در آینده داشته باشد و امثال آن.

جز اینکه این شرایط، برخی شرط تحقّق استغفار و توبه است که بدون آن استغفار محقّق نشود، و برخی شرط کمال آن است، و آنچه مسلّم است صِرف گفتن «استغفرالله» به تنهایی بدون هماهنگی با دل و صِرف لقلقهٔ زبان موجب آمرزش نخواهد شد و نه تنها

---

۱ ـ تحف العقول، ص ۱۹۷.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۵۸.

آمرزشخواهی او به درگاه خدای تعالی پذیرفته نشده و اثری ندارد، بلکه احیاناً صورت تَمسخُر و دروغ نیز به خود خواهد گرفت و گناه جدیدی هم بر گناهان او افزوده خواهد شد، چنانچه از امام صادق(ع) روایت شده که فرمود:

«اَلمُقیمُ عَلَی الذَّنْبِ وَ هُوَ مِنْهُ مُسْتَغْفِرٌ کَالمُسْتَهْزِیءِ».[۱]

ـ کسی که برگناه پابرجااست ولی استغفار از آن می‌کند همچون مسخره کننده است.

و در حدیث دیگری از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا(ع) روایت شده که فرمود:

«مَثَلُ الاِسْتِغْفارِ مَثَلُ وَرَقَةٍ شَجَرَةٍ تَحَرَّکَ فَتَناثَرَ، وَالمُسْتَغْفِرُ مِنْ ذَنْبٍ وَ هُوَ یَفْعَلُهُ کَالمُسْتَهْزِیءِ بِرَبِّهِ».[۲]

ـ داستان استغفار، داستان برگ درختی است که حرکت کند و برگها بریزد، و کسی که از گناهی استغفار می‌کند ولی آن را انجام می‌دهد همانند کسی است که پروردگار خود را مسخره کرده.

و از رسول خدا(ص) نیز روایت شده که فرمود:

«اَتَدْرُونَ مَنِ التائِبُ؟ قالُوا: اَللّٰهُمَّ لا، قالَ: اِذا تابَ العَبْدُ وَ لَمْ یُرْضِ الخُصَماءِ فَلَیسَ بِتائِبٍ، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یَزِدْ فِی العِبادَةِ فَلَیْسَ بِتائِبٍ، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُغَیِّرْ لِباسَهُ فَلَیْسَ بِتائِب، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُغَیِّرْ رُفَقاءَهُ فَلَیْسَ بِتائِب، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُغَیِّرْ مَجْلِسَهُ فَلَیسَ بِتائِب، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُغَیِّرْ فِراشَهُ وَ وِسادَتَهُ فَلَیْسَ بِتائِب، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُغَیِّرْ خُلْقَهُ وَ نِیَّتَه فَلَیسَ بِتائِب، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یَفْتَح قَلْبَهُ وَ لَمْ یُوَسِّع کَفَّه فَلَیْسَ بِتائِبٍ، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُقَصِّر اَمَلَهُ وَ لَم یَحْفَظْ لِسانَهُ فَلَیْسَ بِتائِبٍ، وَ مَنْ تابَ وَ لَمْ یُقدم فَضْلَ قُوتِهِ مِنْ بَدَنِهِ فَلَیْسَ بِتائِب، وَ اِذا اسْتَقامَ عَلیٰ هٰذِهِ الخِصالِ فَذٰاکَ التائِب».[۳]

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۶.
۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۵.
۳ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۵.

ـ هیچ می‌دانید توبه کننده کیست؟ عرض کردند: نه، فرمود:

اگر بنده‌ای توبه کند و طلبکاران خود را راضی نکند تائب نیست، و اگر توبه کند و در عبادتش نیفزاید توبه کننده نیست، و اگر توبه کند و جامه‌اش را تغییر ندهد تائب نیست، و اگر توبه کند و رفیقانش را عوض نکند تائب نیست، و اگر توبه کند و جایگاهش را تغییر ندهد تائب نیست، و اگر توبه کندو فرش و بسترش را عوض نکند تائب نیست، اگر توبه کند و خُلق و خو و نیتّش را تغییر ندهد تائب نیست، و اگر توبه کند و دلش را نگشاید تائب نیست، و اگر توبه کند و دستش را نگشاید تائب نیست، و اگر توبه کند و آرزویش راکم نکند و زبانش را نگه ندارد تائب نیست و اگر توبه کند و زیادی روزیش را از بدنش باز نگیرد تائب نیست، و چون این کارها پابرجا شد چنین کسی توبه کننده (واقعی) است.

و در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

«اَلتّائِب إذا لَمْ يَستَبِنْ أثَرُ التَوبة فَلَيس بِتائِب: يُرضى الخُصماء، وَ يُعيدُ الصَّلوات، وَ يَتَواضَعُ بَين الخَلقِ، وَ يَتّقى نَفْسَه عَنِ الشَّهوات، وَ يَهزِلُ رَقَبَتَهُ بِصِيام النَّهارِ، وَ يَصْفَرّ لَوْنَهُ بِقِيام اللَّيل، وَ يَخْمِصُ بَطْنَه بِقِلَّةِ الأكْلِ، وَ يُقَوِّسُ ظَهْرَهُ مِنْ مَخافَةِ النّارِ، وَ يُذيبُ عِظامَهُ شَوقاً إلَى الجَنَّةِ، وَ يرِقَّ قَلْبُهُ مِنْ هَولِ مَلَكِ المَوْتِ، وَ يُجَفِّفْ جِلْدَهُ عَلىٰ بَدَنِهِ بِتَفَكُّرِ الأجَل، فَهذا أثَرُ التَّوبَةِ، وَ إذا رَأيتُم العَبدَ عَلى هٰذِهِ الصُّورَة فَهُوَ تائِبٌ ناصِحٌ لِنَفْسِه».[1]

ـ توبه کننده اگر اثر توبه در او ظاهر نشود تائب نیست، طلبکاران خود را راضی کند، نمازها را اعاده کند، در میان مردم فروتن باشد، خود را از شهوتها نگهدارد، گردنش را با روزهٔ روز لاغر کند، رنگش با شب زنده‌داری زرد، و شکمش از کم خوراکی فرو رود، پشتش از ترس آتش دوزخ خَم گردد، استخوانهایش را از روی شوق به بهشت آب کند، دلش از هراس فرشتهٔ مرگ بطپد، پوست در بدنش در اندیشهٔ اجل خشک گردد، اینها است اثرتوبه، و هرگاه بنده‌ای را بدینگونه دیدید او توبه کنندهٔ خیرخواه خود است.

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۵.

و نظیر این روایات، که یکی از آنها نیز همین روایت مورد بحث ما است، و علّت پرخاشگری امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام نیز در این حدیث به آنکس که تنها با زبان «استغفرالله» گفته و خیال می‌کرد با گفتن همین جمله خدای تعالی گناهش را آمرزیده و به آمرزش خود دلخوش بوده همین است که می‌خواهد به او و امثال او تذکر دهد که دچار این اشتباه نشوند، و بدانند که برای پذیرفته شدن توبه و استغفار شرایط و اعمال دیگری نیز هست که باید انجام دهند، تا توبه‌شان پذیرفته شود. منتهی باید توجه داشت، همانگونه که بزرگان از متکلّمین و دانشمندان اخلاق و حدیث گفته‌اند: برخی از این شرایط که در این حدیث مورد بحث‌ماودرروایات دیگر ذکر شده شرط اصل توبه و تحقق آنست، و برخی شرط کمال، یعنی اگر کسی بخواهد بطور کامل توبه کند که دیگر هیچگونه اثری از گناه در وجود او نمانده باشد باید به تمام آنچه در این روایات ذکر شده عمل کند، ولی از نظر قبولی توبه و استغفار به درگاه خدای متعال و تحقق اصلِ آن، قسمتی از این شرایط که در این حدیث ذکر شده برای تحقق آن کافی است، و آن شرایط عبارت است از:

پشیمانی بر گذشته، و تصمیم همیشگی بر ترک گناه در آینده... و اقدام به جبران کردن کارهای گذشته چنانچه مرحوم مجلسی پس از ذکر حدیث در بحارالانوار گوید:

«ما سِویَ الاَوّلین عِند جُمهورِ المُتّکلمین مِن شَرائِط کَمالِ التَّوبَة...».[۱]

ـ یعنی به جز دو شرط نخست، بقیهٔ شرایط نزد عموم متکلمین از شرایط کمال توبه است...

و ذکر این مطلب در اینجا برای آن بود، که خدای نکرده مبادا امثال این حدیث موجب یأس و ناامیدی گنهکاران و گرفتارانی که درصدد آمرزشخواهی و جبران گذشتهٔ خود هستند بشود، و بطور اجمال بدانند که: به همین اندازه که پشیمان از گذشتهٔ خود هستند و درصدد جبران آن برآمده و حقیقتاً از راهِ رفته پشیمانند و بازگشته‌اند خدای تعالی آنها را می‌پذیرد، و توبهٔ آنها را قبول می‌کند، البته باید برای کامل کردن این

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۷.

بازگشت و پشیمانی و قُرب بیشتر به درگاه الهی به کارهای دیگری نیز اقدام کرده و آنها را انجام دهند...

و بهتر همان است که به حدیث مزبور و شرح و تفصیل آن در کتاب چهل حدیث تألیف نگارنده مراجعه نموده و شرح و توضیح جمله جملهٔ این حدیث را با شواهد و داستانهایی که ذکر کرده‌ایم مطالعه فرمائید، و ما نیز به دنبال شرح فرازهای دیگر این زیارتنامه برویم.

«وَ حَوائِجَ خَلْقِكَ عِنْدَكَ مَقْضِيَّةٌ»

در این باره نیز به تفصیل در ذیل جملهٔ «وَاَصواتَ الدّاعینَ اِلَیكَ صاعِدَةٌ» و جمله‌های پس از آن شرح و توضیح داده و بحث کردیم، و در اینجا نیز بطور اجمال می‌گوئیم: امامعليه‌السلام در این فراز به درگاه پروردگار بی‌نیاز عرضه می‌دارد:

«حاجتهای خلق تو در پیشگاه تو برآورده است».

یعنی خداوند حاجات خلق را برآورده می‌کند اگر چه زمان آن به تأخیر افتد چنانچه در باب دعا گفتیم مانند دعای حضرت موسیعليه‌السلام و هارون دربارهٔ فرعون و دعای عابد زمان حضرت ابراهیم و تأخیر اجابت آن تا سی سال، و امثال آنها...

البته فرقی که میان این جمله، و جمله‌های پیش از آن وجود دارد این است که در آنجاها بطور کلی و بصورت قضیه کلیّه عرضه می‌داشت:

آنها که تو را بخوانند آوازهاشان بسوی تو صاعد...

دعای آنان که با تو راز و نیاز کنند مستجاب.

توبهٔ آنان که به درگاه تو انابه کنند پذیرفته است... تا به آخر

ولی در اینجا بطور سربسته و بصورت قضیهٔ مهملة می‌گوید:

حاجتهای خلق تو در پیشگاهت برآورده است.

و این منافات ندارد با اینکه گاهی روی مصالحی حاجتی برآورده نشود، به شرحی که در بحث دعا در فرازهای پیشین گفته شد ـ.

«وَ جَوائِزَ السّائلینَ عِنْدَكَ مَوَفَّرَةٌ وَ عَوائِدَ المَزیدِ مُتَواتِرَةٌ»

«جوائز» جمع جائزة به معنای عطیّه و بخشش است، و در حدیث کافی شریف آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر فرمود:

«اِذا کانَ اَوَّلُ یَوْمٍ مِنْ شَوّال نادیٰ مُنادٍ: اَیُّهَا المُؤْمِنُونَ اُغْدُوا اِلیٰ جَوائِزِکُمْ، ثُمَّ قالَ: یا جابِر جَوائِزُ اللّٰهِ لَیْسَتْ بِجَوائِزِ هٰؤُلاءِ المُلُوك، ثُمَّ قالَ: هُوَ یَوْمُ الجَوائِزِ».[1]

- چون روز اول ماه شوال شود منادی ندا کند: ای مؤمنان در آغاز این روز بیایید و جوایز خود را دریافت دارید، سپس فرمود: ای جابر جوایز خدا همانند جایزه‌های این پادشاهان نیست، آنگاه فرمود: این روز روز جایزه‌ها است.

«موفّرة» مؤنث موفّر به معنای وافر و فراوان.

«عوائد» جمع عائدة به معنای، بهره، احسان، بخشش و پیش از این نیز گذشت.

«متواترة» به معنای پی‌درپی.

---

۱ ـ فروع کافی، ج ۴، ص ۱۶۸.

«وَ موائِد المُستَطْعِمینَ مُعَدَّةٌ، وَ مَناهِلَ الظِّماءِ مُتْرَعَةٌ»

«مَوائِد» جمع مائده، خوان گسترده، و سفرهٔ پهن شده‌ای که غذا در آن چیده شده و به طعام آراسته است.

«مُعَدَّة»: آماده و مهیّا.

«مَناهِلْ» جمع «مِنْهَل»: آبشخورگاه، چشمه‌ای که مردم از آن آب نوشند.

«ظِماء» جمع ظَمْئان به معنای بسیار تشنه، عطشان.

«مُترَعة» لبریز و مملوّ از آب، مفعول باب افعال از «تَرَع الحَوْضُ» یعنی حوض آب لبریز شد.

در اینجا امام علیه السلام به درگاه خدای تعالی عرضه می‌دارد:

معبودا خوانها و سفره‌های طعام برای گرسنگانِ جویای غذا آماده و مهیّا و گسترده است و آبشخور و چشمه‌های جوشان برای تشنگان، لبریز و ریزان است.

* * *

از اینجا تا به آخر زیارتنامه که چند جمله بیشتر نیست، فرازی که نیاز به شرح و توضیح داشته باشد در این زیارتنامه دیده نمی‌شود، و معنای آن روشن است، و از این رو گفتار خود را در همین جا به پایان می‌بریم و خدای را بر این توفیق بزرگ سپاسگزاری نموده، امید توفیقهای دیگری را در آینده از درگاهش آرزو دارم. و چنانچه به لطف و کرم خود بخواهد پاداشی به این عمل ناقابل و کوچک من عنایت فرماید آن را آمرزش خود و پدر و مادرم قرار دهد ـ انشاءالله تعالی ـ

والحمدلله اولاً و آخراً

۱۸ شعبان المعظم ۱۴۱۵

تهران ـ سید هاشم رسولی محلاتی